UCLA

START

UCLA Reprographic Service

REEL 122

UCLA

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
ReproGraphic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

←——————————→

6 inches

Reduction Ratio 10:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 124

(Richter-Bernburg No. 133)

Author: Moḥammad Akbar ᶜorf Moḥammad Arzānī

Title: Mīzāno ṭ-ṭebb

(Richter-Bernburg No. 142)

Author: Ḥājjī Āqā-ye valad-e Ḥājjī Ghāzī Moḥammad

Title: Kholāṣat-e qavānīno l-ᶜelāj

(Richter-Bernburg No. 155)

Author: Maḥmūd b. ᶜOmar Čaghmīnī

Title: Resālä-ye Qānūnčä-ye Fārsī

(Richter-Bernburg No. 159)

Author: Moḥammad Bēg

Title: Dastūro l-faṣd

335 fols., 205 x 135 mm

Text on fore-edge
filmed at end of manuscript

I.

Coll. 1117
MS 124

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

٢١٨

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

3

مقدمات ناخوشیها که بر اطفال رو میدهد

اگر لینت بر طبیعت ایشان رو دهد مقدار یکدانگ مازو بر غالم در آب سرد حل کرده
بدهند و باید که در آن روز شیر بمعمول نه دهند و گاه باشد که گرد معده طفل بسته شود و بعوض
شیر زرده تخم مرغ نیم برشت و نان خشکه در آب مفید است الا که طفلی بر غذا عادت شده باشد
و الا زرده نیم برشت خالص کافیست و گاه عارض میشود سکته پس باید که بمالند بر ناف ایشان
زهره گاو یا آنکه بر ناف از عسل و بوره و بیخ سوسن شیافی نموده عمل نمایند یا از عسل تنها شیاف
عمل نمایند یا آنکه اندک عسل بنوشانند یا آنکه اندکی نخود قند روغن بنوشانند و گاه عارض میشود
خارش در بن دندان باید که روغن و موم بران موضع بمالند و گاه عارض میشود تشنج مخصوصا
نزد بیرون آمدن دندان باید که معالجه نمایند بروغن بیخ سوسن یا روغن حنا یا روغن گل سرخ
و گاه عارض میشود سرفه از نزول و آن علت آنست که یا این زکام باشد پس ... باید که معالجه نمایند
بیضا ... که در آن قنابر الحمار بخشته باشند یا روغن بنفشه یا روغن قنابر الحمار و گاه عارض میشود
سرفه و زکام باید که آب بسیار گرم بر سر ایشان بریزند و زبان ایشان را با عسل طلا نمایند و انگشت بر زبان
ایشان گذاشته بفشارند تا آنکه قی نمایند بلغم بسیار ... جمع گردد ... در ... فانید
انجیر ... اندک ... ... داخل ... نمایند بنوشانند و گاه عارض میشود ... باید که
لو ... ایشان را ... زبان ایشان را بمالند بروغن زنبق و ... حار و ... دهان ایشان
قلاع و آن ... که در دهان ایشان اندک بزرگ سفید که با عسل معجون کرده باشند و گاه عارض میشود
... که در دهان ایشان ظاهر میشود باید که ... بوسه ...
... زعفران و ... نافعست و گاه باشد که ... مثل ...
... نکند ... سوسن را ... بیاشند و ... کنند
... بکنند ... طلا نمایند ... زرشک ... حامض و ... غوره ... نافعست
و گاه باشد که محتاج باشد ... زرده ... و ... انار ... و ...
... مازو ... زاج ... بران موضع گذارند و گاه

عارض

2

عارض میشود ایشان را رطوبت از گوشها بسبب رطوبت دماغ ایشان پس باید
خرقه را در عسل و شراب و بپاشند بران اندکی زاج و بار زعفران و بگذارند در گوشهای
ایشان و گاه عارض میشود در گوشش از ریح و رطوبت پس معالجه نمایند عفص و
پشم و نمک و شکر طبرزد و عدس و ترنجبین و تخم حنظل و ابهل هریک که موجود باشد داخل
روغن نمایند و بچکانند در گوشهای ایشان و اگر عارض ایشان شود ورم حار
... که ... اعطاس میگویند و آن درد بدست که میرسد باطفال و بسبب آن ... میشوند
... میشوند و بعضی نقل کرده اند که علامات این ورم آنست که استخوان
پیش سر ایشان را یافوخ میگویند پست و منخفض میشود و گاه ...
حلق میرسد و روی ایشان زرد میشود پس باید که ... و ترطیب دماغ ایشان
نمایند مضمضه ... و ... و آب عنب الثعلب و آب ... و روغن گل یا اندکی
سرکه و زرده تخم مرغ و چون ... دماغ ...
... نقل ... سر ایشان ... معصا ...
نمایند و ... داخل نکنند و ... دماغی و ... کنند
... اجتناب نمایند ... داخل ... ایشان نکنند اگر ... این زمان اتفاق
... داخل ... میکنند و ... و گاه ...
ایشان باید که طلا نمایند ... بعد از آن ... بطبیخ ... دماغ
باد و ... و گاه ... بسیار سفید ... ایشان ظاهر میشود باید
... عنب الثعلب ... بنوشانند ... ایشان ... پس
... نمایند و ... معالجه ... معالجه نمایند و گاه عارض میشود
... باید که ... نمایند ...
... گرم نمایند ... بر آن موضع و ...

قاقله
فلفل
زیره
افتیمون
سنبل الطیب
اصل السوس
انیسون
زنجبیل

وسواس و مالیخولیا و اگر متغیر بر بعضی ... بر بندند و اگر او قات دیگر
بسیار باشد ایشان بر آمده که سهم ... یا آنکه شخصیه ایشان بزرگ میشود
باید که زیتار را با سفیده تخم مرغ و ... بمالند و قوابض حاره را طلا کنند
دهن بر آن موضع نیز مفید است مثل مرهم ... و ... و بید ... اقیا و
او قات ... عارض ایشان میشود ... ایشان
بمالند و همچنین در ... حالات ... عارض ایشان میشود باید که ...
... با شکر ... بنوشانند و اگر قی بسیار نمایند ... از ...
بنشند بر معده ایشان مثل افسنتین و سنبل و املج و ... اگر نفخ
در ایشان ظاهر شود پس باید که ... و آتش ... و زیره ...
کوبیده مقابل ... بنوشانند و سایر امراضی که در ایشان حادث شود
موافق حکمت و طبابت معالجه نمایند و قی جایز نشد از فضل الله
... از ... و بیخ دندان ... بگذارند ... نکنند

6

[illegible]

ربع ... [illegible]

[illegible] ... زحل ... مشتری ... [illegible]

[illegible] ... ۲ ... ۳ ... ۵ ... [illegible]

[illegible]

4

8

[illegible]

حمول صاحب ... [illegible]

[illegible]

۱ ۱ ۲ ۲ ۱ ۳ ۳

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۱ ۱ ۱ ۱

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

[illegible]

۳ ۳

5

BLANK PAGE

۹

نزله بند بجهت درد چشم که از باد و غیره بوده باشد صفت آن زنگ حنا از هر یکی شش مثقال

۱۶ ۲ ۲ ۶

خردل شحم حنظل از هر یک سه مثقال همه کوفته داخل آب نموده حقنه نمایند در فور یکی

۲ روز در میان یکی بسته کوفته یک روز و یک شب بماند بعده بحمام رفته بشوید

شیاف ... ورق لیمو از مورد ... بگرد شحم حنظل ... دارد

ازمورد ... [illegible] ... ورق ... مبارک ... بیدره

شیاف ... [illegible] ... حقل ... کرده

هم ... [illegible] ... نمایند بهتر ... شست

اث ال...

ازوده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

میزان الطب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و
علی آله الطاهرین اما بعد عبد الجانی محمد ارزانی المسمی محمد اکبر
میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد خواندن
علم طبی بودند مختصری که صبیان را تعلم آن آسان بود
بعبارتی موجز که مشتمل بر فواید بسیار است تالیف نموده و
بمیزان الطب موسوم ساخت حکیم مطلق بر سایر متعلمان
مبارک و مفید گرداند بمنه و کرمه واین مختصر مشتمل بر سه مقاله

مقاله اول

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت را
بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی است و سوزش
در زردی یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر
سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و فاژه
و بیهکی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی
رنگ بدن و سرخی زبان و بر آمدن دملها و بثره‌ها و بر آمدن
خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا و التهاب
آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن
و زبان و زردی چشم و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان
و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهاء طعام و غثیان و
قشعریره دلیل آنست اما برودت را بپارسی سردی گویند

ونشان غلبهٔ سردی یا بودن تشنگی و کوزش آب و سپیدی
یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف
هضم و آروغ ترشی و بسیاری خواب و کندی حواس و بر آمدن آن
لعاب دهن و آب بینی رقیق غیر شوران دلیل آنست و
اگر سبب سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی
و غلظ خون و زیادتی فکر و فضلهٔ سر معده و اشتهای کاذب
دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری فربهی و سستی
عضویست و نرمی پوست بدن و رونق و تری آن و کسل
و فراموشی و کثرت خواب و آنچه ضد یبوست بود پس اگر
رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شود خواه فقط حرارت بود
و خواه از مادهٔ خون بود و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن

نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی ساده بود و خواه از مادهٔ
بلغم باشد و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی و تیرگی و درشتی
و لاغری و بی رونقی و خشکی بدنست پس اگر با مادهٔ صفرا بود
علامت صفرا گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن
نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهارست خون و بلغم و صفرا
سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و اکثر حدوث امراض
از زیادتی و کمی آنها خون گرم و تر است صفرا گرم و خشک
بلغم سرد و تر است سودا سرد و خشک اما باد دخانیست
سرد که از اخلاط متولد میشود و بیشتر از بلغم و سودا تولید مییابد
و در قوام بدن دخلی ندارد و بخلاف ارواح که اگر چه آنها نیز
از اخلاط بر سبیل بخار پیدا میشود اما بقای حیوات بدن
موقوف بر آن است و آن قریبی [illegible] بود مقاله دویم

ادویهٔ مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیه مناسب و درین
مقاله چند فصل است فصل در معدلات یعنی ادویه که اخلاط را
که از طبع و قدر خود متغیر شده باشند بحالت اصلی باز آرد و معدل
هر خلط جدا جدا گفته شود ان شاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون
بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام
او رقیق شود سیوم آنکه قوام او غلیظ شود چهارم آنکه عفونت گیرد و
تعدیل در مقابل تغیر باید و هر یک از آن گفته آید ادویه که
جوشش خون را بنشانند این است کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ
آب لیمو سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت
کندر و مانند آن هرچه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد
سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل
مخرج سودا است غلظ خون دور میکند و غلظ خون بیشتر از

آمیختن

آمیختن سودا با خون میشود و از امیزش بلغم غلیظ نیز میشود لیکن آنجا که
غلظ خون از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها
دهند و پس از پختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون
امیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون امیزد سیاهی زند
ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر
بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند تدبیر وی بر
آوردن بلغم است بمسهل وی و هلیله کابلی درین باب اثر تمام
دارد و برای خشکی رطوبات بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند
آن هرچه خشک مایل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت معتدل.
نافع است و اگر بسبب رقت امیزش صفرا بود کفها زرد بالای خون
پدید آید و تدبیر وی بر آوردن صفرا است بمسهلات وی و هلیله زرد
درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب و آب عدس و همه

آنچه سرد است و در جوشش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی که در
صفرا گفته آید مفید بود انکه عفونت کننده شدن را گویند هر خلط
که گنده شود تب او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت
زیاده دران بنیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس
در بلغمی در بخالت اصلاح وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوشش
خون گفته شد و مراد از جوشش خون که در انجا گفته ایم گرم شدن خون است نسبت
بی انکه گنده شود حاصل انکه گنده شدن را حرارت لازم است
و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنج گونه است یکی
انکه رطوبت رقیق باوی امیزد دوم انکه رطوبت غلیظ باوی امیزد
سیوم انکه سودا ناطبعی قدری با صفرا امیزد پس اول را مره صفرا
گویند و دوم را صفرای محی و سیوم را صفرای محترقه و چهارم انکه
مره صفرا و محترقه با هم مرکب شده در باب ادا این را صفرای کراثی گویند
و پنجم انکه

و پنجم انکه صفرای کراثی و صفرای محترقه که کثیر الحرارت است با هم مرکب
شوند و این را صفرای زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین
قدر است که حرارت دران کمتر است و در زنگاری بیشتر و الا فی
الحقیقة هر دو واحد اند و معدلات صفرا که نوشته می‌شود حسب حاجت
توان داد لیکن انجا که حرارت بیشتر است دوای او بسیار سرد
باید داد و در روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار
باید افزود ادویه مفرده معدله صفرا اسپغول بهدانه خرفه کاسنی
تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت باید که
بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلا اگر اسپغول دهند لعاب
ازان بگیرند یا بمعه تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است
خوردن اسپغول کوفته در بعضی [illegible] و بعضی واز بهدانه لعاب
بگیرند و انجا که سرفه باشد بهدانه که از ترشی گرفته باشند نه سفید

استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها بکار برند و الّا
از سبزی آنها آب فشرده بگیرند و کاسنی سبز را با آب بباید شست
که اثر وی بیرون رود و آب آن را دو سه جوش اگر دهند تا پاره شده
آب رقیق از آن جدا گردد و خوب است آمیخته اثر تمام می نماید و در تصفیه
خون عجیب است و از تخم خرفه و تخم خیارین و تخم کاهو شیره باید گرفت
و آنچه در دور کردن سیاهی تخم خرفه مبالغه میکنند بجز ضیافت
طبع فایده ندارد و کشنیز خشک در آب تر باید کرد و به نبات
شیرین ساخته باید داد که وی سریع الاثر است و صندل با آب
سوده سپید بهند حرارت قوی فرو مینشاند و سپید از سرخ بهتر است
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم را زایل میکنند اما چون بغایت
سرد است جز مرد جوان گرم مزاج را نتوان داد و فواکه سرد
چون ترنج و امثال آن و ترشیها بتمامه معدل صفرا اند و باید

که زنان و طفلان

که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد
ادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوص اند قرص طباشیر
ملیّن قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل شربت آلو
شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن دو بیدان و طلا کردن
ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت
آن را اما تغییر بلغم نیز بر چند گونه است یکی آنکه قدری خون با بلغم
آمیزد و آن را از مزاج خویش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی
بلغم شیرین دوم آنکه صفرای محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی
بلغم شور گویند و طعم وی از آن نمک بصفرا است سیوم آنکه حرارت
ضعیف در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند
چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی زمخت
گویند پنجم آنکه جسم جوهر آبی بر آن غالب آید و این را بلغم

تفه یعنی بی طعم گویند و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر
طبیعی و معدلات بلغم این است حب جاجعت بدهند ادویه معروفه
معدله بلغم بادیان و انیسون و اصل السوس و کمون و دارچینی
و قاقله و برنجاسف و سنبل الطیب و مویز و طریق استعمال هر
واحد برای طبیب است و مطبوخ در بلغم بهتر است و هرگاه بلغم
عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص انجا که بلغم شور
بود و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است
و هرگاه ماده بلغم عفن شود حب جاجعت آنچه در صوافعه شد قدری
گرفته و با این چیزها مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه
و معجون زنجبیل و معجون سیر و جوارش جالینوس و مانند آن لیکن
این همه وقتی است که بی عفونت یعنی بی تب باشند اما اگر تب بود
قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند

دلمزنه

و شربت بزوری موافق است اما تغییر سودا نیز به چگونه است
یکی آنکه سودای طبیعی زیاده تر از مقدار طبیعی شود دوم آنکه از
احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سیوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا
سودا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته میشود سودای غیر طبیعی همانست
و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزاء لطیف و رقیق از خلط به تحلیل
رود و ما بقی کثیف گردد چیزی که از جنس خود بر آید نه آنکه سوخته
خاکستر گردد و قید تحلیل بهر جهت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سردی
کثیف شود باعتبار انجماد اجزای وی وی را در عرف سودا گویند چنانچه
در بلغم جصی بدانند که اگرچه در جصی وجه تشبیه وی بجص یعنی گچ باعتبار
رنگ است نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند ادویه معدله
سودا سپستان و گاوزبان و تخم خربزه و بیخ کهک و تخم فرود انجیر بدهند

ومویز و مانند آن هرچه تر بود و بس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد و تر
باید مثلاً چنانچه خرفه و بهدانه و خیارین و مانند آن والا گرم و تر و یا تری
معتدل که در حرارت و برودت برابر باشد ادویه مرکبه معدله سودا سکنجبین
افتیمونی و انوشدارو و معجون سقراط و یاقوتی لولوئی و مفرح دلگشا و شربت
گاوزبان و شربت بالنگو و امثال آن و مکرر گفته شد که در هر باب
رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود این مطبوخ
نفع دارد و تخم خیارین تخم کاسنی تخم کشوث هریک سه درم بیخ فهک
و زرشک هر یک ده درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا ترنجبین یا سکنجبین بدهند
و بسفایج باید که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سودا
دوا بیشتر دو زانه دهند و در مبحث تبها تدبیر ازاله عفونت گفته آید انجا ببینند
ان شاء الله تعالی فایده در بیان چیزهای ظاهری که تعدیل و اصلاح اخلاط
نمایند از همه بدن یا از عضوی واحدی چون وارد شدن در معده و آن

اقسام

15

اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول
سکوب انکباب ضماد تدهین تمریخ کحل برود ذرور
بخور طلا ضماد حقنه فتیله شیاف حمول فرزجه آبزن یا تنوره
و در اینجا معنی هریک گفته آید شموم آنچه ببویند خشک یا تر لخلخه آنکه
چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و ببویند نفوخ آنچه در بینی کشند
و آنچه در بینی دمند سعوط وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه خشک
سائیده بر دندان بمالند قطور آنچه در گوش و دیگر شکافها چکانند
نطول آنکه مایعات بر ظاهر بدن بریزند از فاصله بی توقف و گاهی
بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند نطول آنکه چیزی سائل از
فاصله بر بدن ریزند تا توقف بعضی ... ریزند و باستند و باز بریزند
سکوب انکباب بخارات گرم به بدن رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون
داشته چنانچه متعارف است که برای آوردن عرق میکنند و یا بر

ادویه بگوشت رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود
باز نهند گرم نموده خواه آن چیز خشک بود یا تر تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند
تدهین آنکه روغن بمالند بر هر عضوی که خواهند حقنه آنکه چیز سائل در محقنه
انداخته و در روده برسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند
از راه دبر یا قبل و طریقش معروفست شیافه آنچه دراز ساخته در دبر یا
بردارند و یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله آنچه دراز متفتل ساخته
در دبر یا قبل نهند و یا در گوش و یا در بینی یا در جراحت دیگر دارند
حمول آنکه لته را بادویه آلوده در قبل یا دبر بردارند فرزجه حمولیست
که مخصوص بفرج زنان باشد کحل آنچه بمیل در چشم کشند ذرود ادویه
سوده که آنها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال کنند ذرور ادویه
خشک که بسایند و در چشم یا بر جراحت دیگر بپاشند بخور آنکه
ادویه بسوزند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضوی دهند

بطریق

بطریق مخصوص ضماد آنکه چیزی تر که تیندار باشد بر بدن گذارند
طلا چیزی تر که تنک باشد بر بدن بمالند آبزن آنکه آبی که در وی
ادویه پخته باشند و در ظرفی کلان اندازند و بیمار رود در آن نشیند
پاشویه آنکه در آب گرم یا در آبی که در وی سبوس گندم و گل خطمی و گل
بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال آن تنها و یا مرکب جوشانیده باشند و پاهای
بیمار را در آن بگذارند بنوعی که تا زانوهای بیمار در آب برود و در تبهای
گرم که برای ازاله صفرا و صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر و بطرف
پشت پایش دارند تکیه جامه و حجابی در پشت در پس گذارند تا بخار آن
بدماغ نرسد که بعضی جا دیده شده که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان
عارض شده این بود اسمای ترکیبهای مجربه که باصطلاح اطبا در میانه
و در هر مرضی آنچه مناسبست حواله قلم شده باید که علی قدر حال فهمیده و سنجیده
بکار برند شموم که ببیماریهای گرم نافع است صندل سپیدی سائیده

بسرکه وآب کشنیز وگلاب باهم آمیخته ببویند واگر لخلخه سازند بهتر است
وانجا که بی خوابی باشد سرکه نباید آمیخت واگر گرمی بسیار باشد کافور
اضافه نمایند وبوییدن خیار پاره کرده ومیوه های دیگر وگلهای سرد اثر
تمام دارد وآنرا که بوی کشنیز تر خوش نباشد بجای وی آب کدوی پخته
کنند شمومی که بیماریهای سرد را نافع است مشک عنبر دارچینی
جند بیدستر قرنفل زعفران کشنیز است حسب حاجت هرچه خواهند بکار
برند سعوطی بارد که در امراض گرم وخشک دماغ را نافع است آب کاهو ورد روغن
نیلوفر هریک جزو شیر دختران دو جزو واگر بجای روغن نیلوفر روغن
کدو یا بادام کنند می شاید وانجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه
روغنهاست سعوطی که امراض سرد وتر دماغ را نافع است صبر ومر و
کندر وجند بیدستر وزعفران باآب ریحان یا باآب مرزنجوش
یا باآب فقط بکار برند نفوخی که مسکر نبود بهوش آرد وسده دماغ بگشاید

کندش

کندش وخربق سفید کوفته وبیخته اندکی از اندک در بینی دمند وجور
که ام الصبیان را نافع است صعتر جند بیدستر زیره کرمانی مساوی در
شیر دایه حل کرده در گلوی طفل ریزند وجون که مصروع را بهوش
آرد حلتیت جند بیدستر در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون
که ضعف دندان را نافع بود سورنجان قرنفل سعد کوفی کرمازج پوست
هلیله زرد صندل سفید گل سرخ برابر بگیرند وبکار برند واگر حرارت باشد
قرنفل نه نهند قطور که درد گوش را سود کند که از گرمی باشد نافع است روغن
گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند
تا سرکه برود وروغن بماند قدری در گوش چکانند وانجا که درد مفرط بود
قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت وقیب سوزش بول را نافع است
سفیدآب ارزیز وکندر وانزروت وصمغ عربی ونشاسته ودم الاخوین
برابر کوفته وبیخته باشیر دختران در احلیل چکانند نطول که خواب آرد و

و سر سام گرم را نافع است بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم پوست خشخاش
گل سرخ نیلوفر پوست کدوی تر بابونه هر یک ده درم کاه جو پنجاه درم
در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سرد سر را نافع است
بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و برگ نجاسف و صعتر و برگ غار جمله برابر
بجوشانند و بر سر ریزند انکباب سازند فایده در امراض گرم دماغی اما
انکس که نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح از عضو تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس رازیانه
زیره سیاه مرزنجوش سنبت صعتر در آب جوشانند و بعمل آرند
خصوص در حمام و اگر از این ادویه انکباب سازند صداع ریحی را نافع بود
کماد خشک که باد را از عضو تحلیل برد کاورس و نمک جدا جدا بسته گرم
کنند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و خشت گرم کرده
همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد سازد بنفشه

و بابونه

و بابونه و تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانه گوسفند یا گاو
اندازند گرم گرم و بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کنند
و تدهین و تمریخ و کحل و برود و ذرور در حسب احتیاج آنچه در محال خفی ذکر یابد
در هر مرض بکار توان بست بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان
و غشی و ضعف حواس را نافع است عود و قسط شیرین و صندل سپید
هر یک درم مشک و کافور از هر یک نیم درم کوفته و بیخته بگلاب
بسرشند و کلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد چون بستر
میکرده باشند عنبر خالص و نبتهای بلغمی را زایل کنند اما بعد
بحتی ماده پوست بیخ بادیان و تخم آن بکوبند بر مجمره بسوزند و دود آن
بگیرند جامه بپیچیده تا عرق آید طلا و ضماد و حقنه و فتیله و شیاف و حمول
و فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند فراخ مرض و طبع دوا
دانسته چنانچه هر یک در محل لایق گفته آید ان شاء الله تعالی آبزن

که خشکی بدن دور کنند و تپ دق را سود دهد کدو و خیار و خربزه و کاهو
و تربز و نیلوفر و بنفشه و جو مقشر جمله یا هر چه از اینها بهم رسد در آب
جوشانند و در ظرفی که چون بیمار در آن بنشیند آب تا گلوی وی برسد
بنشانند و ساعتی بمانند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین کنند
و دیگر آبزنها که برای هر مرض مخصوص است در همانجا گفته شود ان شاء الله تعالی
پاشویه در جذب ماده از سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها
در آن داشتن نیز سود دارد فایده بستن ساقها و مالیدن کف
پاها در جذب ماده از سر قایم مقام پاشویه است بلکه در بعضی وقت از آن
نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشودن از جانب قدم
در هنگام کشودن پای در آب گرم نهند تا بخار منجذبه صعود نکند فصل در
حجامت و ارسال علق بدانند که حجامت و علق کودکان را بجای فصد است
بی ضرورت نباید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سالگی فصد و

و حجامت منع [illegible] کرده‌اند و پیش از دوازده سال نیز جایز نیست
و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهتر این
ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سیوم از روز
یعنی یک پاس از روز بر آمده و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسی که خون
او غلیظ باشد پس چون از حمام برآید و یک ساعت برآساید باید که وضع
محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند
تنقیه نفس عضو نباید کرد و منافع حجامت این است حجامت پس سر را
پاک کنند و بر نقره کردن خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد بهتر آنست
که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه باسلیق است لیکن
معده را ضرر دارد و خفقان آرد پس اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود و حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و اماله
ماده نیز نماید اما علق انجا بکار آید حجامت نتوان کرد و تحمل شرط

زدن نباشد فصل در فصد بدانکه فصد استفراغ کلی است یعنی
هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط باشد یعنی
در رگها همچنان که خون مختلط شده صفرا و بلغم و سودا نیز در آن اخلاط
یافته میباشد پس هرگاه رگ زنند هرچه در رگهاست بالضرور مستفرغ
می شود غایت آنکه خون بسیار است و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه
دیگر که این نفع از رو پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ معتبر
کرده اند برای چند چیز یکی آنکه خود گذشت دویم آنکه فصد استفراغ
اختیاریست هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فت د بدارد فی الفور
بند می توان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر
مقصود برآید حبس نتوان کرد پس از عمل دوا و اگر بند کنند ضرر دهد
سیوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدیم نضج
در آن شرط است و باید دانست که پیش از دوازده سالگی فصد

ممنوع است

منع است و بعد از آن تا تمام زندگی مجوز است بشرط اتفاق و عدم مانع
ظاهری و باطنی بخلاف حجامت که بعد از شصت سال منع کرده اند
فایده هرگاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر
گیرند و بدان سبب ماده در حرکت آید و تب آرد پس در آن وقت باز زود
فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرری بدل و دماغ رسانند
و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید کرد اما انجا که زهر داده باشند یا حیوانات
زهردار گزیده باشد فصد نباید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی است
از گژدم و صفت آن این است که هنگام رفتن دم خود را بر زمین کشان
میرود و از خواص اوست که چون کسی را بگزد از زهر آن موی او خون روان شود
و فصد کردن در طاعون اکثری منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر ماده
کثیر باشد و سمیت باعضای رئیسی سرایت کرده باشد البته فصد باید
کرد و نشتر دشمن است سمیت با اعضای رئیسه با بعضا از اخلاط اختلال

دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست و بیان اوقات
فصد و آنکه کرا نکنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق
منع از فصد کرده اند مردود شناسند و اکنون آنچه لابد است مذکور میشود
بدانکه کسی که از فصد غشی می افتاده باشد شبی از فصد شربت لیمو
و یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد فصد چون
اندک خون وی برآید دست بر جراحت گذارند تا خون باستد
و مقصود از راحت طبع و قدری حرکت فرموده باز دیگر خون بگیرند
و همین سان دو سه بار دو دفعه کرده خون بگیرند اغلب که غشی نشود
و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدبیر افاقت قی کنانیدن است
بر مرغ در حلق انداختن و دیگر تدابیر مشهور است و دواء المسک در آن
حال کرده در حلق چکانند که نافع تر است و آن روز که فصد کنند غذا
غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است که حریره و تنبول بعد فصد میدهند

و همچنان

و همچنان آنچه در بعضی اطبا رجا ها رواج یافته که البته سردی میخورانند
خوب نیست فاما اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا صفرا را بعد خون غلبه
کرده باشد فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت مدد دهد
و بی حاجت هیچ نباید داد و در بیان رگهایی که بیشتر زنند و قوم میگردد
قیفال و اکحل و باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و ابطی و صافن و
عرق النسا و مابض و چهار رگ پیشانی رگهاست که در اکثر امراض میزنند
قیفال رگ سر را گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علامتهای
سر را نافع و اکحل رگ هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر
سبابه است و علامتهای همه بدن را مفید و باسلیق برابر وسطی است و
علامتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند سود مند و امراض رئتین را
نافع و بدانند که زیر شریان است و از جهیدنش محسوس است ملتزم باحتیاط
باید که تا نیش بشریان نرسد و حبل الذراع در بعضی دستها رگ باسلیق است

ودر بعضی بارک اکحل آنچه نبشته اند که منفعت وی چون منفعت قیفال است
اما قیاس و تجربه نفع آنرا بنفع باسلیق قریب یافته و ابطی برابر خنصر است
و آنرا اسیلم نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای راحت و امراض سپرز
را نافع است و اسیلم تصغیر اسلم است و ابطی متصل گویا شعبه
است و آنرا بابین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست در آب گرم
میکنند باید از دست راست امراض جگر و از چپ امراض طحال و دل را نفع دهد.
و بیشتر بود از طرف که باشد و چون ازین رگ خون جگر و دل بیشتر می براید
منع کرده اند که خون ازین بیشتر نباید گرفت و صافن بر شتالنگ واقع است
برابر بر انگشت خنصر یک بند و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دهد
و ماده از سر فرو دارد و مابقی زیر زانو است و نافع تر از صافن است درد
اجاع و بستن را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع و عرق النسا
رگیست که دارد که ازو بستن با معلوم شد اگر بر ساق پای بایند بهتر والا بینی
بکرد و انفع.

بنصر و خنصر است پای یک بند از برای عرق النسا که مرض آن مشهور نفع دارد
و قریب بلند و صافن است و چهار رگ عبارت از آن چهار رگیست که
دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میک بند بیشتر گرد سر
و امراض دهان و لثه را نافع است و دیگر رگها زیر زبان و بر سر بینی و
جاهای دیگر چون پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کثر نیک نشاید
مفصل مرقوم نکردیم فایده هرگاه نشتر بشریان رسد نشان آنست
٦ که خون سرخ خالص بر آید و برفق خارج شود و ضعف دل آنا فآنا ترقی کند پس
چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بر آن گذارند و رفاده نهاده محکم
بر بندند و دست بر بالشی بزرگ راست بدارند و اصلاً حرکت ندهند و تا ده
روز بسته دارند و پس از ده روز برفق باید گشود و باز باید بست و همچنین سا
باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد و درین میان محافظت طبع
باید کرد تا با اعتدال باشد صنعت لازق دم الاخوین و انزروت و رب بمانند

وقلقطار واقاقیا و جلنار و صبر و کندر هر یک درم صمغ عربی دو درم همه را
بکوبند و بحریر بیزند و بسپیدهٔ مرغ بسرشند بیغشند و با پشم خرگوش و یا با خانهٔ عنکبوت
که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند در میان پوست بمیل در
کرده و بالای پوست نیز بگذارند و گرداگرد بر بندند پس بعصابه و یا بهاون دست
دویم را نیز بسته دارند تا خون از انجانب مایل نباشد فصل در منضجات
بدانکه ادویه که مواد را نیز اند آنرا منضج گویند و نضج خلط آنست که هر خلطی که باشد
باید بقوام معتدل آید تا نزد تنقیه وی بدوا باسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است
چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی آنست که قوام او غلیظ خفه فروتر اید و خلطی
که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی نضج وی آنست که میل بغلظت نماید
نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیقتر از جمله اخلاط است فی حد ذاته
غلظتی که در آن محسوس میشود بعد خروج آن سبب تب لاحق گشته
چنانچه در خون نیز در تب محرقه بسبب ان رسانیدن سردی هوای بخاریه است

و انرا نیز ا

و آنرا نیز اگر گرمی معتدل باعث ترقق است و برودت موجب
کثافت اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست
لهذا در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب
آمیزش اخلاط دیگر بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلظت هر خلطی
منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام
بر آیند بی تصدیع و ضرری نرسانند خصوص انجا که سودا مرکب شود
با خون تقدم نضج ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا عناب هفت دانه
مزو ۱ گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی نیم کوفته
سه درم بیخ کاسنی دو درم گل سرخ دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند
یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند
یک شبانه روز پس بمالند و صاف کنند و بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین
یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدل است منضج است و ذکر

و دیگر منضج جدا اینجا بر فواید چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست
که ادویه سوده در آن قدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری باقی
آب که توان خورد بمانند و انجا که خواهند قوت دوا تمامتر برآید نخستین
نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی
پیدا میکند پس انجا که حرارت در مزاج بیشتر بود در نهار مطبوخ نباید داد
و بر نقوع و شیره های تخمها سرد که مذکور شد بسنده باید کرد و از نی
ادویه منضجه هر چه بهم رسد توان داد و از انکه صفرا اقسام است در
نضج وی موافق ادویه کم و زیاد توان کرد در آخر [redacted]
از اوزان ادویه نوشته شده نظر بشخص معتدل المزاج و معتدل
القامه است پس اگر مریض طفل باشد موافق آن از اوزان
نیز تقلیل نمایند و اگر مردی عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند
و این تصرفات بر عقل طبیب است فایده صفرا در سه روز پخته

میشود اگر منضج داده شود بشرطیکه صفرا خالص بود و اگر صفرا غیر
خالص است در پنج روز و زیاده بر آن حسب ماده پخته میگردد
منضج بلغم مویز منقی یعنی تخم بر آورده یازده آنه بادیان نیم کوفته دو
درم و اگر بادیان رومی بجای وی کنند قویتر باشد اصل السوس
که بیخ مهک کوبیده از پوست که بالای وی است خراشیده و جوکوب
نموده سه درم و شکاعی نیمکوفته دو درم و پر سیاوشان پنج درم و
انجیر زرد پنج عدد و گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد
و گلقند تنها هفت درم با آن تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم نمایند
بقدر دو توله اعانت تمام کند در نضج اما انجا که سرفه باشد سکنجبین
نباید داد و هر گاه بلغم شور باشد شوری بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا
بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت نمایند و منضجات
صفراوی یا بعضی منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع

مرکبات باد دارند و نخود آب در نضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنکه
سبب باشد نتوان دانست مگر آنکه دانسته که سبب کهنه نشود و هر چه معتدل است
منضج است فایده بلغم در سه چند ایام نضج می باید یعنی در نه روز پخته
میشود از دو امداد دو اثر بلکه از جمله اقسام غیر غلیظه و غیر رقیقه باشد و
الا ممکن است که در بحران پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد حسب ماده
کم و زیاد کردن بر رای طبیب است منضج سودا سپستان بیست عدد عناب
ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ کاسنی سه درم اسطو
خودوس پرسیاوشان از هر یک دو درم بادیان دو درم شاهتره
دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد بقند سپید و یا ترنجبین
و با گلقند شیرین ساخته داین دوا منضج سودا خالص است اما اگر
از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری از این ادویه بگیرند و با ادویه
که بران نضج آن خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند هر خلط که بسوزد

یعنی اجزاء

بلغمی

یعنی اجزاء رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و ما بقی غلیظ شده
از نوع خود میبرآید آنرا سودای غیر طبیعی میگویند و مراد از سودای بلغمی
و صفراوی و دموی و سوداوی همین است و هر خلطی که میسوزد [illegible]
و سودای طبیعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبیعی میگردد پس
سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط
واجب است فایده مادهٔ سودا خالص در پانزده روز نضج می باید و باشد
که تقدم و تأخر کنند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر اخلاط
خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن می شود
که سهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد تا آنکه ماده مذکور
نضج یافته قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از اعراض
قرینه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر نضج بتدریج در ماده ظاهر میشود
و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در اعراض

که از سودای و مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل
تا آنکه نضج نشود مسهل دیگر نمیدهند و بدانند که آنچه از تعین ایام نضج کنند
مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای
منضج خلط نضج نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و
انضاج و دفع بخشیده است و وی همیشه در کار خود است لهذا
می بینم که اکثر امراض بی علاج نیز زایل میشوند پس علاج بستن از طبیعت

فتبارک الله احسن الخالقین فصل در مسهلات و ملینات

بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضا دور و فرود آرد ::
ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعاء و نواحی آن بود بیرون آرد
و مسهل دادن را شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که
در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه ملینی دارند که الا
چنانچه پوشیده نیست اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن

نمایند بهتر است گردد و اکثر امراض باطنیه و ظاهریه مفید است
و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی زنان حامله را بغایت نفع
میدهد و طفلان را و پیران و ضعیفان را بدستور و در بهای آن
بغایت نافع و با همه مواد موافق است صفت آن مغز فلوس خیار
بقدر حاجت بگیرند و در گلاب و با آب گرم بمالند و صاف نموده بدهند
و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی و با شیره تخمهای دیگر باید داد
و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که باید
نفخ بود شیر بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی ریاح
شیر بادیان است و گلاب و هرگاه خواهند ملین مذکور قوی شود
با شیره خشت اصیل یا ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و
سپستان و گل بنفشه و صعتر و مویز منقی و گاوزبان و امثال آن
حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده بدهند ::

اولی است وگفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دواء مطبوخ باید
داد و باید دانست که کسی را که روده وی ضعیف باشد و بسیار
بچسبد بود مغز فلوس را بی روغن بادام زنهار ندهند وکذالک
حامله را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن باشند از بچسبد اما اطفال
که شیر میخورند چون مغز فلوس میدهند حاجت بروغن نیست تا شیر خواره
گرسنگی روده بدان ملامت دارد ومغز فلوس قسمت در جرم وی
نمی تواند کرد تا محتاج بروغن باشد چهار فلوس در حق مرد کلان
که طبیعت سخت باشد چهار فلوس عالم گیری است که هر فلوس یک چهار درم
و نیم درم ازین سه و نیم ماشه بود زیاده ازین نباید داد که ا
احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل مزاجان فایده چون مقدمه
اسهال مذکور شد چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد
ادویه مسهله که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در قولنج و جز آ

انجا منبع

انجا منبع حاجت نیست ورب دیوند ابرو باد مانع نه دلهر مسهلها
که مطبوخ باشند بانقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل وی را
باطل میکند اما اگر اشکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر
مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است که آب گرم بدهند تا مدد
کنند و در اثنا عمل آب گرم و سرد منع است اگر تشنگی غلبه کند
آب تازه جرعه توان داد ولیکن محروری مزاج را که از تشنگی
عاجز باشند از آب سرد باک نیست و بهمان در بعضی ادویه
آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت دیو و مکرر
و هرچه در وی حب الملوک باشد یعنی جمال گوته وکذالک
نیز سفوفی و حبی که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد درین کتب
چنانچه فرنگی نوشته و آنرا که از خوردن دوا لغزش باشد

بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بغرغره دهن پاک نمایند و فوری
بود نه بخایند و ببویند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهتر است
و خوردن خیر نتواند دستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد بداند تا مسهل
بقی خواهد بر تافت باید که نخستین قصد فی فرمایند و معده دوا
نوشانند اغلب است که بدین حیله نخواهد بر تافت و چون مسهل
خورده شود خواب نباید کرد و مجلس محفوظ باید نشست و استنجا بشرط طبخ
ریشه خطمی باید نمود تا مبرز از ضرر ماده مبروزه محفوظ باشد و آب
استنجا سرد باید نه گرم و چون مسهل عمل نکند منع است که بالای او
مسهل دیگر خورند همان روز بلکه لت فی مدد کنند اما اگر چیزی عرق تا بخه
آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند یک بیت تا مدد کند و
مغز فلوس نیز مجوز است و مصطکی کوفته و بجنة نیم درم همراه نبات
اگر بدهند در آب گرم مدد تمام کنند و هرگاه مسهل قوی حلوه باشند و عمل نکند

دیهولسی

و بیهوشی و حول آرد و زود قی کنند و اگر کفایت نکند و مانعی نبود
فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نافع است و هرگاه عمل کرده باشد
و حرارتی در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب اسپغول دهند و
معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب دهند بعد از ین چون اشتها
برود غذا ملایم خورند و بدانند که مسهلات ناقص ضرر تمام دارد همچون
فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند باز هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام به
برآید و اگر ضعف باشد بتفاریق باید داد دیگر روز در میان اگر قوت مسهل
گرفتنی باشد و الا دو روز در میان و سبک باید داد تا از کثرت اسهال
بد حالی نرسد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب بود و حرارت
تب نباشد ماست و برنج نیکو چیزیست و اگر تب باشد تخم ریحان بریان
و شیره خرفه بریان و بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکور است
بعمل آرند مسهلات صفراوی ادویه اند هلیله زرد و آملی و ترنجبین

و بنفشه و افتیمون و سقمونیا و لبلاب و اجاص و پوست هلیله و صبر و گل سرخ
و شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف العمل هر کدام از اینها که
خواهند تنها یا مرکب نموده حب حاجت و قدر طاقت بدهند و سقمونیا را
تا مشوی نسازند بعمل نیارند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص است
پوست هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست ۲۰ دانه
سنا هندی و سنا از هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم
تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر
واحد از ده درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه
برای طبیب است و در جائی که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید انداخت
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع مختار اند و باید که روغن بنفشه بادام یا
روغن بادام بقدر یکدام یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوصا وقتیکه مغز فلوس
باشند فایده هیچ دوای نیست که بهر یک خلط مخصوص و خلطی دیگر از اخلاط

لازم نمی

بلکه آنچه مخصوص کرده باخراج صفرا و یا بلغم و یا سودا بنا بر آنست که وی
بیشتر آن خلط را بر می آرد و اشتباه در ترتیب نوبی قبل از دو هفته هلیله
دلون منع کرده اند که اسهال کثیر می آرد پس اگر ضرورتی بدادن وی
افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح او آنست که بروغن بادام
چرب نمایند و همراه لعابین و یا نقوع اشیائی که مرطب و مقوی جگر باشند
بدهند که ضرر نخواهد کرد ان شاء الله تعالی مسهل بلغم شحم حنظل قنطوریون
دقیق ماهی زهره غاریقون حب النیل تربد جرمک خسکدانه بسفایج
لونیز سکاعی مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایارج فیقرا و تربد سپید
و حب النیل از هر یک درمی غاریقون و افتیمون از هر یک نیم درم
شحم حنظل و نمک هندی از هر یک دانگی و نیم بکوبند و با آب بادیان
بسرشند جمله یک شربت است مرد کلانرا دهد بدانند که غاریقون را باید
کوفت زیرا که در روی چیزی درشت ناخن مانند می باشد و او زهر است

اگر کوفته شود ضرر رساند لهذا آنرا بآب مویز میمالند تا اجزای صغیر
غاریقون مستخرج شود و آن جرم غفردفی سلامت ماند بالای عجز بی
در استعمال نماید نوعی دیگر که بلغم بیرون آرد و در تنها توان داد و
سترفه کهنه نفع دهد عناب سپستان از هر یک بیست دانه زوفا خشک
و نیلوفر و بنفشه و بیخ سیاوشان از هر یک سه درم مویز دانه برآورده
پانزده درم انجیر هفت دانه اصل السوس خراشیده چهار درم در سه
رطل آب بجوشانند چون یک رطل ماند صاف نمایند و خیار شنبر
و ترنجبین و گلقند هر یک ده درم در آن بمالند و مکرر صاف کنند و نمک
درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوفی که بلغم برآرد تربد سفید
بروغن بادام چرب کرده سه درم زنجبیل یک درم نمک سفید نیم
درم با آب سرد بخورند و اگر بجای نمک سنگ سفید آمیزند همچنین دو
مختار اند و اگر مصطکی افزایند روا است اما آنجا که نمک یا تربد مرفوع

باشند

باشند بآب گرم دهند مسهلات سودا هلیله کابلی و سیاه و سنای مکی
و بالنگو و افتیمون و اسطوخودوس و حجر لاجورد و حجر ارمنی و آنکه مرکب باشند
و اسهال سودا آرد ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد شسته
هفت درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب
انیسون از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربت
دو و نیم درم نوعی دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه
ده درم بسفایج پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک هفت
درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون
بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ تربد سفید خراشیده
یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است بجوشانند و صاف نمایند
و غاریقون و حجر ارمنی و لاجورد و ملح نفطی هر یک دو دانگ نرم کوفته
و بیخته در مطبوخ آمیخته بنوشند و اگر قویتر خواهند شحم حنظل و صبر

سقمونیا طرّی قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخی که افتیمون باشد افتیمون را
در لتّه بسته بدارند و ادویه بجوشانند و چون خواهند فرود آرند افتیمون
بسته را بیندازند و دو جوش ملایم فرود آرند و در آن بمالند و بپوشند نمانند
که حقنه و شیافه در باب اسهال اثر تمام دارد امّا لازانکه عمل حقنه درین دیار
کمتر مستعمل است چون مطابق مامور واقع کم ضرر میدید لهذا درین
مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شیافه که قایم مقام اوست اختصار کردیم
هرگاه مسهل دهند و عمل نکنند باید که بشیافه تحریک کنند و کذالک
هرگاه قولنج افتد تا از شیافه اخراج نکرده باشند مسهل نباید داد
و همچنان هر وقت که اندک قبض محسوس شود و شرب ملیّن و
مسهل خود میخواهد در اینجا نیکوترین تدابیر شیافه است امّا تا ضرورت
قوی نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و درین جا چند شیافه مجرّب مذکور میشود

شیافه

شیافه که قولنج را بکشاید و طبع را نرم کند و در تبها توان بکار بست
گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنا مکی پنج درم نمک هندی یک درم
عسل خیار شنبر و شکر سرخ هر یک ده درم شیاف کنند و هر شیافه
در طول شش انگشت صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون
برسد شیافه که در عقب مسهل باید گذاشت دهند اگر در اسهال
تقصیری واقع شده باشد و گرم مزاج را موافق است ترنجبین پنج درم صابون
رقّی خطمی و نمک طعام هر یک دو درم شکر سرخ پنج درم شیافها سازند شیافه
که زود عمل کند قطعه از صابون بشکل حسته خرما تراشند و بردارند
و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شیافه
که طفلان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیم
درم هر دو را کوفته در موم بسرشند و شیاف ها سازند و بروغن گل
چرب نموده استعمال کنند و هرگاه شیافه زود برآید اعاده نمایند

فصل در مقیئات چون ادویهٔ قی آورنده مذکور شد میگوئیم نخستین
تدبیری که پس از قی لازم است بیان نموده می آید باید آنکه هرگاه خواهند
قی کنند باید که یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی
دیگر نباشد روغن خوشبو نیز بر بدن بمالند و روز قی هم چیزی
باید خورد چون اکارهٔ ماش و برنج بنوشند و بعد از زمانی مقیئات
بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
اگر انیست بلکه از قی تنها بهتر است و کسی که قی آسان نیاید
سه روز بحمام رود و تدهین نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای
مختلف خورد پس بحمام و یا خانهٔ گرم قی کند اگر هوا سرد باشد
اما در وقت قی رفادهٔ بر پشت چشم نهاده بعصابه بر بندند
و راست بنشینند و شکم و تکیه بگیرند ملایم و مدد کنند و بعضی گفته اند
که قی ایستاده و سر فرود داشته کردن اخلاط را از قعر معده
برمی آورد.

برمی آورد و بدین هیئت قی با آسانی می آید و باید که بدو دفع
قی کنند با اندک فصل تا تنقیه معده بتمامیه شود اما بعد از قی اگر وقت
گرما باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند
و دهان با آب گرم و سکنجبین قندی و یا آبکامه تغرغر نمایند تا حلق را
پاک کنند از مادهٔ مصاعده اما در وقت سردی یا مردم سرد مزاج را جسم
و روی نیز با آب گرم باید شست و تغرغر سکنجبین عسلی باید کرد
و اگر آب گرم بسند کنند کافی است و بعد از قی چون از تغرغره فارغ
شوند عود بقدر یک مثقال و یا مصطکی یک درم باریک ساخته با شکر آمیخته
یا بی شکر بدهند در آب سیب سرشته و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل
صغیر دهند رواست و هرگاه از مقیئات شورشی در معده پدید آید
نوشیدن شوربای مرغ فربه اثر آن را پاک کند و اگر فواق رنج دهد آب
جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ بگیرد

57

روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و باب گرم تکمید نمایند
و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدان است در مطولات و در شرح
قانونچه مفصلاً گفته ایم و در اینجا بهمان قدر اکتفا نمودیم و پوشیده نماند
که از شرائط قی آنچه در تقدم گفته شد بر تقدیر آنست که قی اضطراری
نباشد زیرا که برای قی اضطراری بلا تامل قی باید کرد بی آنکه چیزی
خورند یا نه پس اگر قی بنابر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که تمام
یک ثقل از طعام فاسد و اگر عیاذاً بالله بواسطه شرب سم بود بر چند
معده خالی باشد اما چیزهای مناسبه چون شیر و روغن و
امثال آن که در مبحث سموم مسطور است بنوشند و قی میکنند تا بعد
اکنون بحسب هر یک خلط مقیئی که مناسب است مرقوم میشود دوائی که صفرا
بقی دفع کند سکنجبین قندی ده مثقال در چهل مثقال آب اسفاناج
یا آب کشک جو یا باب نان کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامند و بعد بشوربا
قی کنند

30 60

قی کنند مقیئی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان
نیم درم همه را بکوبند و بعسل سرشته بدهند پس اگر خود بخود آید فبها
و الا باب نیم گرم مدد کنند مقیئی که سودا برآرد بگیرند ترب و آن را قاچ کنند
و خربق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند
یک شب و بعده آن ترب بخورانند و سکنجبین عسل با آب آلوی سیاه
انجیر عقب آن بنوشند و مدد کنند قی را مقیئی که صفرا و بلغم و سودا
برآرد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته و تخم شبت هر یک پنج مثقال
تخم نان کلاغ و کشک جو از هر یک سه مثقال همه را در یک گالن آب از
جوش بدهند تا به نیمه آید صاف کنند و بدو مثقال شربت افتیمون
شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند و بعد بشوربا
قی کنند فایده تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال
نباید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد و احتیاط ضرور است

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

قوی غیر معتاد بعقی راقی نباید فرمود فصل در مدرات بدانکه مدرات
که ماده از راه بول دفع کنند برای برآوردن ماده عروق ادرار نفع تمام
دارد اما آنجا که خلط بسیار باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند
ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در جگر باشد به بینند
که مایل به حدبه است یا بمقعر اگر به حدبه است ادرار بهتر است
و الا اسهال و پوشیده نیست که ادرار بول و درور عرق را باز
و کذالک اسهال یا درور عرق مانع ادرار بول میشود برای توجه ماده
بطرف مخالف و لیکن مخفی نیست که در ادرار آنچه رقیق است مندفع میگردد پس تا
مرضی مرطوبی نبود مدرات ندهند لا آنست که در استسقاء فالج
و وجع مفاصل ملاک امر ادرار بول جایز داشته اند و الصیا قبل
از نضج شرب مدرات منع فرموده اند و در اینجا مدرات
مجموعه مفصل مرقوم میگردد حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد

لبن تخم خیار

ثبت تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین ماء القرع تخم خربزه و خسک و
کاکنج و ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار تخم کرفس بادیان
انیسون برنجاسف زوفا خسک و کبابه و نانخواه و سداب و
تخم گزر و مانند آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه
و آنکه بارد و حار را باهم ضم نمایند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا کرده
میدهند همچنین است دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون
بادیان هر یک دو درم نیم کوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون
آن بقدر خوردن بماند صاف نمایند و تخم خیارین و تخم خربزه هر یک
سه درم کوفته کرده در طبیخ مذکور شیره از آنها بستانند و بقند
شیرین سازند و بنوشانند تا ماده باجود برآید و بول بسته
بکشاید و اگر انیسون و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن
شیره تخم یعنی خیارین و تخم خربزه مدد کنند همان عمل کنند دوای

که حیض بیک باید سلیخه کوفته از هر یک دو مثقال چندبید ستر اهل بیک
دو مثقال همه را کوفته و بیخته بدو چندان عسل کف گرفته ازو بسرشند
و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده بخورند و عقب آن چهل
درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بیک باید و اگر کم بر آمده باشد
بفراغت از دل بسر طبیعه سنبل احتباس حرارت و قلت خون نبوذ
والامضرات طبیخ که بیک باید و منی مردان که از جای خود لغزیده باشد
در حیض
و در میان عمر بول بند کرد بادرو جای خود افسرده و محبت بسته باشند
برجی از دافستیتی و در منه ترکی و ترمس و سداب و راز یانه
و تخم کرفس لذ هر یک دو درم انجیر بنجعد دو گلقند ده مثقال آرد
بدستور بجوشانند و گلقند آمیخته بنوشند سه روز مهلت داده باز
روز دیگر بدهند تا ادرار کنند و مدرات حیض باید داد تا موثر تر باشند
فصل در مقویات اعضای اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و ترکیب
جوارش

جدا جدا اکثر حب حاجت بر گزینند مقویات دماغ زرواد بدو بیمار
و سیب و به و امرود و گل سرخ و ماء الورد و نارنج و بلادر و فندق
و بالنکو و زنجبیل و سعد و سنبل الطیب و مشک و عنبر و غالیه و قرنفل
و کندر و زعفران و روغن عنبر و دماغ حیوانات و گوشت ماکیان و
دراج و کنجشک مقویات و مفرحات آن امرود و انار شیرین
و آمله و تمر هندی و سیب و به و صندل و طباشیر و گل مختوم و ریباس
و به و کهربا و کافور و گاو زبان و کشنیز خشک و گل سرخ و مروارید
و نیلوفر و نارنج و هلیله و یاقوت و ورق زر و نقره و اترج و
اسطوخودوس و ابریشم و بهمنین و بسفایج و بالنکو و بادرنجبویه
و عود و ازهار حیني و درونج و زرنباد و زعفران و سنبل و سعد
و سلیخه و قاقله و عود و عنبر و مشک و فوفل و قاقله و لاجورد و
نعناع مقویات جگر کاسنی و ریوند و انار و افسنتین و اظفار الطیب

و جوز بوا و حماما و حب بلسان و جواهر و دارچینی و غافت و قرنفل
و خرفه و کشوث و مصطکی و ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از
سردی و تری باشد لهذا ادویهٔ مقویهٔ جگر اکثر حار اند مقویات معده
آمله و انار دانه و هلیلهٔ زرد و سماق و سفرجل طباشیر و گل سرخ
و هلیله خصوص مربا و خرد پوست ترنج و بالنگو و خیربوا و دارچینی و زرنباد
و سعد و سلیخه و ساذج هندی و قاقله و قرفه و قرنفل و کندر و کهربا
و مصطکی و سنبل الطیب و نعناع و عود و بدانند که هرچه مقوی معده است
تقویت مری و امعا نیز نماید و هرچه مسهل است مضعف معده است
مگر هلیله و در سنا اختلاف است بعضی بر آنند که سنا مکی نیز مقوی است
فایده ادویهٔ مقویهٔ سرد اول مرقوم شده اند و عقب آن گرم و جهت
امتیاز دوای گرم از آنجا که شروع شده اند نخستین دوا است
مسطور شده است فصل در اغذیه که بر بیماران توان داد حب

الاسفیداج

اسفیداج طعامی است که مجرد روی نیز د نهد و طریق آن است که گوشت را
بی مصالحه و بی ترشی بپزند و شوربای او بکار برند ماء الشعیر غذا است
بسیار موافق و در امراض حاده توان داد که هم دوا است و هم غذا و طریق
آنکه آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف است و اگر نخست جو را
بریان سازند پس طبخ دهند شکم را قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص
گویند و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزی نیز
بپزند ماء الشعیر مدبر گویند و آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت
در ماء الشعیر باید پخت و قطعاً ماء الشعیر با سکنجبین جمع نمایند
در معده قریص گوشت که با سرکه و بقول آبا زیر بپزند قریب باعتدال است
خصوص قریص است که از کبوتر بچه بپزند زیرباج شوربا گوشت که از
سرکه و فواکه خشک بپزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی
شیرین آمیزند و امراض مرکبه را نفع دارد مقاله سیوم در بیان

اعراض و علاج آن و این مقاله مشتمل بر چند باب است و هر بابی متضمن است
بر چند فصل باب اول در اعراض رأس عارض شود بی غلبهٔ خلطی آنرا ساذج
گویند و در اینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی است
سردی ببوسند و ببویند و اگر از سردی است گرمی استعمال نمایند
و هرگاه صداع با تپ بود بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر
بسبب مرضی دیگر واقع شده باشد بتدبیر آن مرض کوشند و قسمی
از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن درد نیمهٔ سر میباشد و در این باب
پس طریق علاج بحسب سبب همان است که در صداع مطلق گذشت
و علاج نافع آن این است صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران
ربع درم باریک ساخته با سپیدهٔ بیضهٔ مرغ یا گلاب سرشته و بر کاغذ
نهاده بر پیشانی و گوشش چسپانند خصوص بر رگی که بسیار میجهد و اگر مرض
زود علاج کنند که بعد استحکام به تصدیع تمام دور شود و عوام از

درد سر

درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون و مانند آن و شک نیست
که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند برای آن که گاهی بهلاکت
می انجامد فاما عند الضرورت اگر استعمال نمایند اصلاح دهند بزعفران
و بابونه که مصلح افیون است و اینجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید
که بسیار بریزند تا سر را دارد و اگر نه چنان کنند البته ضرر خواهد رسانید
و هرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علامت نیک است
مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود بالقوت
و آن نیست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای محمود است
فصل در سرسام یعنی اماس که در پرده های سر یا در جرم دماغ واقع شود
و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخوی و
ترش رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد
وحشی بود و سرسام سوداوی کمتر افتد و همه علامات که بهر خلط مخصوص است

گفته شد شاهد بر آن است پس بدانکه دموی را قرانیطس گویند و صفراوی را
قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند پس باید دانست که در دموی
و صفراوی تب سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان
و عدم هوش در جمله لازم است علاجش از مبحث صداع [illegible]
چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز بعد نظر دارند و حجامت
بساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدابیر است
و استعمال نخلخه السریع در انف و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار
بغایت سود دهد و در جمیع امراض دماغی بالخاصیه بدستور و فی الجمله
در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
روز نکشند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرا هم
مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز فصد
تجویز کرده اند و اگر مانعی قوی نباشد در تجربه مفید آمده اما
خون درین

خون درین انواع سیوای نوع دموی کمتر گیرند فائده هذیان و یاوه گویی و بحران
که از لوازمه سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در
تبهای نوبت و بحران مشهور میشود که وقت شدت مرض اختلال
در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمی باشند و این حالت را سرسام
غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا
نقصان آن و علاج این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض
اوست و تقویت دماغ کوشیدن فصل در جمود و این مرضی است
که یکبارگی واقع شود و آدمی بیحس و حرکت گردد و باید که بماند خفته یا
نشسته یا ایستاده و بهر شکلی که بوده بوقت حدوث این
علت هم چنان بماند و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ آمده
آرد یکبارگی علاج در حالتی بی شعوری شیاف گرم بکار برند و یا
حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام و زنجبیل باهم آمیخته

بمالند و اگر جندبیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعوط منضج و مسهل
سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن
چرب دارند و آنجا که خون غالب باشد رگ زنند و بر ساقین
حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برآید و جمود
شخوص و اخذه و مدرکه نیز مانند فصل در سکته و این مرضی است
که حس و حرکت آدمی باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و دیده باز بماند
و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است که در سایر
بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند
و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید نیز مفید است
موی سر تراشیده و نطوح و سعوط بکار برند اگر قی توانند آورد اثر
تمام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پای نیز نافع است
و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بر آن بمالند و یا شنگرف که

مستعمل بود

که استعمال میشود با ریک ساخته بر آن بمالند خوب است و بعد افاقت
بتعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن
محسوس نباشد خلاص ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود نیز
علاج کمتر پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته
عکس در چشم دیده میشود و در میت نه و بدانند که سکوت را تا انقضاء
ساعت که سه شبانه روز میشود کثری کم دفن نکنند اگرچه امید
خلاص نباشد زیرا که سکوت بدین مدت زنده میباشد و کاهی
میتوانند شد که بفضل الهی سده دماغش بگشاید اما اگر بدن کنده شود
و نفخ کنند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب با علاج نباید کرد
فصل در سبات و آن خوابی است غیر طبیعی در غایت گرانی
و سبب آن استیلاء رطوبت است بر دماغ خواه سادج بود خواه
از ماده بلغم و یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب حاجت تا باشد

که رطوبات بدنی اخراج یابد که بو نمایند و هرچه مجفف باشند بخورانند سرکه

و اطریفلات درین باب سریع الاثر است و آنچه که بسبب آن بخار

معده و یا سبوق تخمه باشد خفت در حالت جوع پدید بود د

تدبیر وی تنقیه معده است و اطریفل کشنیزی نفع تمام دارد و کشنیز

کوفته و بیخته بالای طعام سودمند بود فصل در سهر یعنی بیخوابی و سبب آن

غلبه یبوست است بر دماغ ساذج بود یا مادی و ماده سهر آور

سوداست و صفرا لا محاله و بلغم شور نیز علاج در ترطیب دماغ کوشند

باشربه و اغذیه مناسبه و نطول و سعوط و همه چیزهای معتدله و مرطبه

مفید است در ساذج و در مادی پس حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه

شاید تا بو کنند که سهر افزا است و ادویه خواب آور اینست

سنبت تر در زیر بالین نهند و در بلغمی بر سر نیز بچند و ریحان بکلا

اف اسپند و بیوسیند و تخلخه بیشتر بکار برند و افیون بروغن بنفشه حل کرده

اما درال

بر تارک سر بمالند فایده هرگاه باعث سهر تب باشد و یا بخارهای

گرم بهترین تدابیر بالشویه است و دلک اطراف و از مالیدن

روغنها بر سر دور بودن و در قطع سبب کوشیدن فصل در سبات

سهری و سهر سباتی و این مرض از اجتماع اسباب سهر و سبات حادث

سبات و سهر حادث میشود و بعضی بر آنند که ورم باسات دماغی از

از صفرا و بلغم بالجمله نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب مفرط باشد

و نفل و کسل استداد پذیرد و گاهی بیداری مفرط بود آنانی که ورم میگویند

هذیان نیز لازم آن داشته اند بهنگام بیداری بهر تقدیر اگر جهت

خواب غالب باشد سبات سهری نامند و اگر جهت بیداری غالب

باشد سهر سباتی گویند و تعادل درین مرض بهر دو جهت کمتر یافته

میشود مگر آنکه یا جهت خواب مساوی بود یا جهت بیداری و اگر یافته شود

تعدیل مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدیم

مرتفع میشود علاج ازانچه در سهر و سبات مذکور شده است بسبب
اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت غلبه
بلغم شمومات حارّه خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده قویه
بکار برند وکذالک دیگر تدابیر و معالجات موافقه و بر تقدیر وقوع
ورم تدبیر سرسام صفراوی و بلغمی نمایند و حق این است که ورم لازم این
مرض نیست امّا میتواند که از ورم مرکب گردیده نیز واقع شود فصل
در کابوس و این مرضی است که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران
بر آن افتاده یا کسی انرا بخفه میکند پس نفس او تنگ شود و آواز آن
بگردد و این را عبد الجنه نیز گویند علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال
و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم و سودا غالب باشد تنقیه
آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد فصل در
صرع و آن مرضی است که آدمی بیهوش شود و دهن و پای کج گردد و تشنج

گردد و اضطراب کنند و گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان لازم آنست
و بنوبت حادث شود و آنچه زود زود آید مهلک است مگر صرعی که اطفال
افتد بسیار باشد که در یکروز هفت هشت بار واقع شود و باز زایل
گردد چنانکه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته آید
بکار برند و گروهه در دهن آن نهند تا زبان نخاید و اطراف انرا به بندند
تا اضطراب نکنند و دست و پا بند نکنند و وقت افاقت تنقیه ماده کنند
بسبب خلط و از میوه های تر و گوشت تر و شیر و امثال آن پرهیز نمایند و
عود صلیب در گلو آویزند فایده صرع که اطفال را افتد اکثر اطبا آنرا
ام الصبیان نامند و ریح الصبیان نیز گویند تدبیر آن حسب ماده باید کرد
و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را پرهیز باید
فرمود و از جماع منع باید کرد که جماع مفسد شیر است و فساد شیر موجب
آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد باید ملیّن قبض گشود

اسرع النفع است در رفع این حالت فصل در مالیخولیا واین مرضی است
آدمی را از فکر سلیم وظن سالم باز دارد و وضعی در پیش گیرد که
منافی خرد باشند در بعضی امور و از این قبیل است حمق و رعونت و
عشق و فسق علاج حسب خلط تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و از شد ارد
نفع تمام دارد و بعد تنقیه باید کوشید که در تعدیل کوشند و اغذیه لطیفه
دهند و تنقیه بتکرار و بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و
قوت نگاهدارند و از آنکه اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر شود در اوائل
سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب تدبیری که در خور آن
مناسب باشد ملازم باشند که نفع خواهد شد و خالی نخواهد رفت مگر قنا
بمرور و تدریج و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق است اللهم الذ
والا بهر تقدیر طریقی که توانند باز دارند و در اندیشه آن باشند که سند
نکنند و مرض نشود و متوجه باید بود تا خود را هلاک نسازد و جماع را در

زوال عشق اثر تمام است خاصه اگر با محبوب بود فصل در جنون یعنی
دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام است اگر با غضب و ایذا بود
مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب خوانند و اگر با ترش
روی و فرار از مردم بود قطرب نامند و هر جنون که باشد مرتبه جنون بالا
تر از مرتبه مالیخولیا است و بعضی در اقسام آن مالیخولیا را شمرده اند
اما فی الحقیقه وی غیر آنست زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط
غیر طبیعی شرط است اما خلط طبیعی که بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون
علاج آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند بدوشیدن
شیر زنان و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و دماغ
و بدن و استحمام و نطول ساختن و آب گرم بر سر ریختن نفع
تمام دارد و معجون نجاح اکثر سودمند است بعد نفع تمام و تنقیه خواص و عوام
فصل در سدر و دوار بدانکه هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند و چشم

تاریک شود آنرا سدر گویند و چون اشتداد کند و سر بگرداند و هیچ چیز
در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب الخلط المستفرغ باید کرد
پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت دماغ توان دانست
و اگر ماده در معده باشد غثیان و دیگر آفات معده مهیا بود و همچنان
بهر عضوی که مبداء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه
عضوی مذکور واجب باید دانست و تقویت دماغ باید کرد و دوار
که در نقاهت مبتلی شود اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل آنست و
مروارید صلایه کرده با شربت لیمو و شربت صندل و یا با شربت انارین
و امثال آن مفید است و اگر رسیدن سرما بر سر باعث دوار شود
تکمید و تضمید باشیاء گرم نمایند و اغذیه که در آن توابل گرم باشد بخور آ بنند
فصل در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم باشد بر دماغ
و یا بسبب او سودا بود و بواسطه سوء المزاج حار بساذج نیز عارض شود بلغمی سوداوی

علاج

علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد از نضج خصوص بحب قوقایا و
امثال آن که در تنقیه سر معین است و معجون فلاسفه و درج و تریاق و زنجبیل
و مربا و کندر با شکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و تنز طیب
دماغ با دهان مرطبه در سوداوی واجب و در سوء المزاج حار ساذج تعدیل
مع المرطبات کافی است فصل در فالج این مرضی است که نصف
بدن در طول بی حس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد
و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او مبداء اعصاب را
علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه نه نهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن
نباشد اندکی گوشت با بزیره و دارچینی توان داد و بجای آب ماء
العسل اکتفا باید نمود و بعد از چهار روز منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت
کبوتر با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز یا چهارده روز
که ماده نضج یافته باشد مسهل وی دهند و بعد تنقیه روغن قسط و ما

آن تدهین نمایند و جوارشن بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع
ترین ادویه است در این مرض و مشک و کندس و فلفل و لونشا در سعوط
تنقیه نغوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن نرسانند
که مضرتر از آب سرد است و اگر فالج خون نیز غالب باشد فصد جایز است
و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد بلکه نخستین ازاله
حرارت باید کرد و بعده بمعالجه فالج باید پرداخت و آنجا که سبب
فالج ورم باشد در مبدا اعصاب از ماده خون تنقیه دم نمایند و
بمعالجه ورم توجه فرمایند فایده بطلان حس و حرکت اگر بعضوی افتد
بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخا گویند بلفظ مطلق
و لفظ فالج با استرخا نصف بدن مختص است نزد جمهور فصل
در خدر و آن مرضی است که حس عضو باطل و ناقص شود علاج
اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبه بلغم باشد

تنقیه بلغم

تنقیه بلغم فرمایند و اگر سبب یبوست بود علامت و علاج از تشنج
یابس جویند و اگر سبب ضغطه ورم و یا بستن عضو باشد ازاله
سبب باید کرد فصل در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا
استرخا است و یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا
کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فروهشتگی پلک زیرین
و کام و نشان تشنجی تمدد و پوست سینه است و قلت اشک در نشان
علاج در لقوه استرخائی بعلاج فالج و در لقوه تشنجی بتدبیر تشنج کوشند
فایده تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از
غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد منع کنند و در خانه تاریک نشانند
و آینه چینی در پیش نظر دارند تا بتکلف در آن پیوسته به بینند و جوز
بوا در دهن دارد و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانیده غرغره کنند
و آنرا که غلبه خون باشد فصد تجویز است و در تدبیر تسهیل نمایند که

چون نشسته باشد بکند بدین کجی در در نشود و آئینه چینی عبارتست از
آئینه که از مس و نقره و برنج ساخته باشند پس چون روی در آن
بتکلیف دیده میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد
فصل در تشنج یعنی در هم کشیده شدن عضوی از اعضا اگر از بلغم باشد
تشنج رطب امتلائی گویند و نشان او آنست که یکبارگی افتد و
علامت بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث وی یبوست باشد تشنج
یابس گویند و نشان او آنست که بتدریج افتد و نخستین استفراغ
مفرط یا حمیات حاده و یا بیداری و یا غم مفرط و جز آن اتفاق شده باشد
و عضو را لاغر کرده باشد یا نه فقط تشنج بوده باشد علاج در امتلائی
بعلاج فالج کوشند و در یبسی بترطیب ظاهریه و باطنیه از آنچه بهر سوی ج المراد
یابس در معالجات ذکر یافته و موم روغن بنفشه و روغن بادام با هم آمیخته
بمالند و شیر زنان استنشاق کنند فایده تشنجی که رسیدن نیش عقرب

و یا از وقوع

و یا از وقوع قرحه بر عصب و یا از حدوث کرم امعا حادث شود تدبیر دفع
زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و دفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع
افتد عارضی است چون صرع زایل شود آن نیز زوال میپذیرد و اگر با
وجود صرع کشودن تشنج نماید روغن گل یا روغن دیگر حسب حال نیم گرم مالند
و بعضی مردم را که وقت فاژه دهن گشاده میماند بسبب تشنج شدن گوزه‌ها آن
تدهین کافی است و اگر کفایت نکند بعلاج امتلائی باید پرداخت فصل
در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصبی از هر دو جانب
کشیده شود فصل در کزاز یعنی تشنجی که در چنبر کردن افتد و مانع تمایل او
شود پس علاج اینها از بحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه آن درست به
نمایند که اینها قوی‌تر از تشنج اند فصل در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از
ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار ماده بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست
و اگر از کثرت جماع و یا کثرت شرب شراب باشد پس ترک سبب نمایند و در

رعشه حمامی شیر تازه نوشیدن و دهن بدن نمودن و بیضه مرغ بریان
یعنی نیمبرشت خوردن مفید است فصل در اختلاج یعنی پریدن عضو و
دوام او در وجه منذر بلقوه و در شکم مقدمهٔ صرع و در پهلو ورم پردهٔ سینه
و در گلو و در جمیع وجه سکته و در عضله شکم مالیخولیا گفته اند علاج
نمک را گرم کنند و تکمید عضو نمایند و اگر دور شود تنقیه بلغم فرمایند و انجا که احتیاج به
طمث یا برآوردن خون تمام بدن باعث اختلاج شود از فصد پس آن زایل گردد
فوراً و یا بمقویات و مفرحات و مولدات خون فصل در لوی که فیحنج
گویند و این حالت باشد که اعضا گران شوند و رنگ روی و چشم سرخ شود
و فازه و خمیازه بسیار آید و آدمی خود را همی بجد گویا مقدمه حمی است
و حال آنکه تب نباشد و بعد از چندی این حالت رفع گردد و باشد که عود کند
بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند و یا عود همی کند تنقیه خون و صفرا باید
کرد و تقلیل غذا نمودن و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل بدان

کردن

کردن نفع دهد و تخم کشنیز سفوف ساخته و یا نقوع کرده همراه شکر سود مند است
فصل در خارش و این مرضیست که در دماغ خارش کند بی درد علاج
در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار صفرا است
و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و انجا که خون غالب
باشد فصد توان کرد فصل در عصابه و این دردیست که در ابرو
پدید آید و سببش اگر گرمی سابق باشد که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب
شروع کند و غلبه همی کند تا دو پهر پس با زوال آفتاب این نیز کم همی گردد
و تمام شب اثری از آن نباشد پس باز صبح شروع کند علاج حبس باید که
کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از خارج تفتیح مسام کوشند
و اگر بسبب تصاعد بخارات باشد از بدن لازم که مریض بر روی افتاده
باشد و پیشانی کشیده بود پس علاج حبس رعاف آوردن است بخار بدن
درون بینی بچیزی خشن و اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور

رگ قیفال

بینی باشند واطراف را بمالند فصل در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ
اگر از بینی برآید بر طریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد
نزله خوانند پس علامت حرارتش رقت و حرقت ماده است و
نشان برودتش غلظت و یا رقت بیحرقت بود علاج بتعدیل مزاج
کوشند در سادج و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و بالجمله در زکام قبل
از تنقیه تمام چیزی که ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد و طبع را نرم باید
داشت و سر را پوشیده چه در حار و چه در بارد و از خواب و عرق و خفتن
بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سرنگون کردن و حرکت
عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه نیز نماید
فایده ماشرا و بادشنام در روی می افتد و به تنقیه دفع میگردد در آخر
کتاب در امراض متفرقه گفته آید ان شاء الله تعالی باب در امراض عین بدانکه
باید که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که

محل نور

محل نور است در وسط آمده و با جلیدیه رسیده پس اشباح که در بینا
رطوبت منطبع میگردند در عصبه مذکوره متادی میشوند و باصره ادراک آنها مینماید
باذن الله تعالی دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها بناه مانند واقع
اند اکنون آنچه مماس هوا است و ملمس می درآید طبقه ملتحم و طبقه قرنیه است
لیکن تا آنجا که سپید است ملتحمه است و از آنجا که سیاه است قرنیه پس باز
هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد از ایشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است
و تلون حدقه ازوست و الا قرنیه شفاف و صاف و سپید واقع شده و در
وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر جلیدیه و حدوث
نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و پس از بیضیه
طبقه عنکبوتیه و از پس عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد از رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه
چشم است و بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده است اما آنچه

وهمه چیزهای بخارانگیز لازم دانند صفت ذرور چشم که بهندی [illegible]
گویند مقشر کنند در سرگین خر پخته باید وآن پس دو حصه بگیرند واز
نبات مصری و یا مامیران چینی یک حصه همچو غبار سازند و در چشم
اندازند لطائف درور و انزروت مدبر با شیر خر اگر سبل با مامیران کنند
میشاید فایده رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مستی به ورد نیخ است و
علاج بس حجامت پس سر کردن زلو چسپانیدن بر بنا گوش اثر کلی دارد
و ذرور مذکور نیز سود مند فصل در طرفه وآن نقطه خون است که بر ملتحمه
افتد علاج قطره خون بال کبوتر یا بط تنها یا با کحل ارمنی آمیخته بچکانند
و کندر بسوزند و دود آن برسانند اما اگر سبب او قوی باشد سخت
رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند فصل در ظفره یعنی ناخنه علاج اند
نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور است میلی سازند و فقط همان را در
چشم روز چند بار میگردانیده باشند و اگر ماده موجب کثره بود قیفال

نام دارد مذکور میشود مع اسباب و علامات و معالجات فصل در رمد
وآن ورم ملتحمه است پس اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود
و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند یا درد و چرک بسیار نیاید و اگر
از بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد و چرک و اشک بسیار آید و اگر
از سودا بود ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و خشکی در چشم بود و چرک و اشک
با هیچ نیاید اما پلک بر هم نرسد و چشم گران باشد و با صداع بود و اگر از
ریح بود ثقالت اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب ماده نمایند و پیش از
فصد و مسهل دوا بچشم برسانند اما آنجا که سبب ضعیف بود بعد دو ۳ روز
دواما لیدن بی تنقیه مجوز است و بهترین اطلیه در رمد گرم حضض مکی است
با شیر دختران حل کرده باید که در چشم و بالای آن طلا کنند و
آنجا که درد شدید بود افیون اندکی نیز ضم کنند و ذرور چشم جهت همه انواع
رمد نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال باید و اجتناب از گوشت و

کنند و بجذب ماده تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر طفره غلیظ باشد
بدستکاری بردارند و بهر این کار دستکار هشیار در کار است تا آفتی دیگر
لاحق نشود فصل در بیاض و این سپیدی است که بر سیاهی چشم افتد
و حدوث آن از جرم غریب بر قرنیه باشد علاج کف دریا با آب سایند
و در چشم ریزند که در چند کرت زایل میشود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ
باید کرد و لیسیدن بیاض بزبان ناشتا اثر تمام دارد فصل در سبل و
این مرضیست که رگهای چشم سرخ و ممتلی میشوند بتدریج و چشم میخارد
پس اگر اشک سیلان کند و پلک تر باشد سبل رطب گویند و اگر
رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین تنقیات
فصد رگ قیفال است و بعد از آن رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس آنگاه اگر
سبل رقیق بود شیاف دینارجون کنند و در سبل غلیظ شیاف احمر
و باسلیقون و در یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند
و اگر مدد

و اگر مدد با سبل لاحق شود باید که به ادویه که کم استعمال نمایند و از ادویه
سرد و بر استفراغ و جذب کند ماده قناعت کنند و زرده بیضه
نرم بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدین زایل نشود نقط نماید
یعنی بردارند و ببرند بطریقی که معروف است نزد کحالان فصل در انتفاخ
ملتحمه یعنی بر آمدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جرم
عضو سرایت کند و در انتفاخ در خلل عضوی میدر آید و بعضی
بر سبیل مجاز ورم را نیز بر انتفاخ اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعةً پدید آید و نخست در گوشه چشم نزدیک بینی باشد
و آنکه از گزیدن پشه و مگس میشود خود بخود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج
افتد و درد چندان نکند و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده
غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمزه نماند علاج تنقیه حب ایارج ده کنند و بتدبیر
ریح بار در رجوع نمایند و در ریحی سه روز هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود

زایل شود فصل در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و درین مرض بسیار باشد
که پلک نیز سرخ شود و باز پس گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز کنند و تنقیه
بفصد و مسهل نمایند و حب خالص بر قصب بیندد و سیاهی او در چشم نمالند
و عبارت از تصلب [illegible] منفرد است
و چشم و روی با آب گرم می شسته باشند فصل در توته ملتحمه و آن گوشتی
یعنی توت بافتن
نرم است که اکثر در موق اکبر پدید آید مانند توت علاج تنقیه فرمایند بعد تقات
پس دستکاری نمایند فصل در ردقه ملتحمه و آن بثور صلب است سرخ یا سیاه
که در چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند که بسیار باشد
که ماده و رده سبک بود و چون رفاده بگلاب تر کنند و بر نهند زایل شود
بی تدبیر دیگر فصل در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود نشتر بکشند
و اگر از سردی باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود [illegible]
هلیله زرد کوفته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته و بیخته بکشند
و اینجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک بر آید و منقطع گردد از انواع [illegible]

مانند تدبیر او تنقیه بدنست و پس از آن ادویه اشک فزا و محلل
خون چون باسلیقون کشیدن مفید است فصل در حرقت
عین یعنی سوزش چشم اگر از ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد
توتیا در غوره پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بر روغن گل ضماد نمایند
و کافور در چشم انداختن اثر تمام دارد فصل در قذی یعنی چیزی در چشم
افتادن هر گاه بدانند که چیزی در چشم افتاده هرگز قطعا چشم را نمالند
که اگر شئی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن [illegible] تدبیر
آنست که چشم با آب گرم بشویند و سر زبان بچکانند و اگر ریگی باشد [illegible]
بالته بپیچیده بردارند و اگر غایص بود و بدین تدبیر بر نیاید نشتر را با [illegible]
سازند و در چشم بر کنند و زمانی بدارند تا قذی در نشتر آویزد
و از چشم تعلق بگذارد و پس بینیه بر گیرند و اگر قذی جانوری باشد خورد
که اکثر در چشم افتد و قرینه می آویزد و باید که طین فارسی سرخ کرم [illegible]

آنرا کحل سر نوی گویند یا ریگ سا زند و در چشم اندازند یک ساعت
چشم را بسته دارند تا حیوان مذکور بدان آلوده گردد و از حدقه جدا شود پس به بینی
بیرون آرند یا به انبوبه که سر غیر پهلو دار بود از چشم اخراج کنند و بعده تضمید
چشم با آب گرم نمایند تا حیوان جدا شود از پهلوی میل انبوبی بجا آرند
تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن تشبث کرده
باشد در چشم با آلتی که مخصوص بدین کار است یا بهر حیله که توان برآرد
برآرند پس در آن شیر زنان یا سپیده بیضه مرغ چکانند تا از منفعت
تشبث ایمن سازد فصل در ضربه که بر چشم افتد و سرخی و یا ورم
آورد علاج رگ زنند و طبع را نرم کنند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند
و بعده تنقیه سپیدی و زردی بیضه مرغ بار و غن گل بر چشم نهند
و پس زوال اگر در او کبود نماند شنگرف و فوتنج و سنگ بلبل
یعنی سنگی که در خریطه بلبلان می یابند و زرنیخ طلا نمایند تا کبودی
دور شود

و اگر از تیغ و یا سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیر ش
نیز فصد و تلیین طبیعت است در بهر اندک تدی و زرده تخم مرغ بر چشم
نهادن مجرب است و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعی که در قرحه آید
فصل در قرحه عین بدانکه ریش در سایر طبقات میشود مگر آنکه
ممکن الحدوث نیست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد
و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز دند
شدید خبری از آثار قرحه پیدا نمی باشد مگر بعد غلیان بده علاج بر وریدی رگ
قیفال زنند و سر بر بغفه خون قدری بگیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند
شیر زنان چکانند و اگر زود بجنبد نشود لعاب حلبه مغسول چکانند و طریق
غسل حلبه آنست که حلبه را در آب شیرین دو ساعت بپزند و برآرند و
در آب دیگر بجوشانند که آن آب بسبب حدت او باشد و چون نصف
آن بماند بپالایند که غسل او همین باشد پس بعد از بجوشن و شکافتن

قرحه باید که آن حلبه را عسل آمیخته در چشم چکانند تا پاک کند در مده و بعده
شیاف کنند استعمال نمایند لازم که آنچه برای ذهاب آثار قروح و جدری است
مخصوص است بکار برند و استخوان پوسیده آدمی و غیره حیوان بکلا
سائیده در ازاله اثر قروح چشم مفید است فصل در بکنه بدانند که این
لفظ مشترک است زیرا که گرانی پلک را که از باد باشد صاحب چون بیدار
شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده و تیر است و ریم را که پس قرینه جمع آید
و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف بصر شود و همه اشیا در چشم غبار آلوده
نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص پلک است گفته آید جدا و آنچه
بقرینه مختص است تدبیرش باستعمال لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام
و بعده جهت نشف رطوبات مارقشیشای فضی باریک ساخته کشیدن
سودمند بود پس اگر سود ندهد و مانع ابصار شود دستکاری باید کرد
والا متعرض آن نشوند تا آفتی دیگر پیدا نکنند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد معالجه

رمد سوداوی

رمد سوداوی دور شود و بطبخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید نمودن
نفع دارد فصل در عشا یعنی شب کوری علاج شهد با آب بادیان در چشم
کشند و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی باشد فرو برده در آن کنند و آنرا بر
آتش نهند و رطوبتی که از آنجا بر آید در چشم کشند سریع الاثر است و اگر ماده
کثیر بود مسهل و فصد بر دارند مجرب است فصل در جهر یعنی روز کوری علاج
هریسه و کله پاچه گوسفند و مانند نظیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند
و در بینی چکانند و در آب سرد چشم بگشایند و غوطه زنند و شربت عناب
نوشند فصل در صداع حدقه و شقیقه عین و این مرضی است که در
عمق چشم ضربان حادث شود و وجع مستلی یا ضاغطا بود و گاه ساکن
شود و ضربان و درد تا در شقیقه سر و تارک عود کند و آثار رمد و غیره
هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه مر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بستر
سر بالین صدغ مبادرت کنند تا آفت دیگر نیارد فصل در جحوظ العین

یعنی بیرون آمدن چشم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده هلیله زرد بر چشم کشند
و تقلیل غذا فرمایند تا قوتش فرو نشیند فصل در نتوء القرنیه یعنی
بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غالب و بعده ذرور
اصفر پاشیدن و بآب گرم رو شستن و بر بخار آن انکباب نمودن بدانکه
خاصه نتوء آنست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معرا
از دمعه و ضربان می بخلاف بثره که در قرنیه افتد و آن نرم و ذی غور
و با درد می باشد فصل در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد
و گاهی در جمله آنها بثور حادث میشود و گاهی در بعضی آن بالجمله در بعضی
قرنیه سپید بنماید از همان موضع و در بعضی نه و جهش در مطولات مذکور است
علاج فصد و مسهل بعمل آرند و در ابتدای رادع و در انتهای شیاف ابیض
کندری و در انحطاط شیاف احمر لین کشند فصل در مورسرج هرگاه
قرنیه بشگافد و عنبیه از تحت او بیرون آید یا بنی الشم خوانند

نحو ما خواه آن بقدر سر مورچه بود یا زیاده باشد اندک از وی و گر به تقدیر
حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس الذبابی و
عنبی و تفاحی و مسماری و مسماری را توالی و فلکی نیز خوانند علاج
بیش از آنکه کنارهای شق قرنیه سطبر شوند در معالجات نتوء کوشند
و محافظت نمایند از کثرت حرق و این چنان باشد که شادنه مغسول
و اقلیمیا و نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر
اکسیر نیز اندازند بهتر باشد و بالای آن رفاده مدوّر بقدر خانه چشم
بر چشم گذارند و قطعه اسرب یا سرب سوهان کرده در خریطه
گذاشته بر چشم ببندند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه
کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم بر بندند و هرگاه کنارهای قرنیه منشقه
غلظت پذیرد علاج سود ندهد لهذا اطبا مبادرت کرده اند در تدبیر شق
فصل در احول یعنی هر چیزی دو نمودن از دو چشم و این مرض اگر

مولودی بود علاج نه پذیرد اما غیر مولودی آنچه با طفال افتد از صرع و خواب
دایه آنرا بر یک پهلو یا از صیحه یا آواز مهیب که یکبارگی طفلی را بجنبش
آرد علاج آن آنکه چیزی سرخ بدان جانب که خواهند چشم را بگردانند بیاویزند
تا طفل نظر پیوسته بدان دارد و ما بقیه چشم بجای آید آنچه بزرگان را
افتد از تشنج عضله متصله بقول پس نظر کنند که سبب پیوست یا تشنج
امتلائی است یا سببی تقدم امراض حاده است و علاج پس ترطیبات است
چنانچه در تشنج یابس مقرر است و شیر خر و شیر دختران دوشیدن نفع
و اگر امتلائی تقدم صرع است و چون آنکه در تشنج امتلائی لازم است
علاج پس تنقیه است و اگر از استرخاء عضلات متصله بود بعلامت
علاج استرخاء رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر از زوال
طبقات و زیادتی رطوبات باشد بحرکت اختلاجی علاج پس تنقیه
دماغ است بایارجات و تنقیه معده نمایند نیز اگر او را معدن ماده
دانند

دانند والا تجویز هضم فرمایند فصل در اتساع و انتشار بدانند که
اتساع گشاده شدن است خواه عصبه مجوفه گشاده شود خواه ثقبه
عنبیه و انتشار پراکنده شدن نور است در اجزای چشم و این لازمه
اتساع عصبه است و در اتساع ثقبه عنبیه مباشد و در اکثر با اتساع
ثقبه نیز بارها باشد بالجمله اتساع عصب متعذر البرء است اما اتساع
ثقبه را بحسب تدارک می توان کرد آنچه گفته آید که تحقیق سبب نمایند
و تدارک فرمایند مثلا اگر از ضربه افتد اما که ماده کنند و اگر از خلطی افتد
تنقیه نمایند و اگر از ازدیاد رطوبت بیضیه افتد نیز تنقیه باید کرد و این
بعضی بیشتر افتد و با اگر تورم طبقه عنبیه می افتد و ایضا در اینجا هم تنقیه
کنند و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاج پس از ضعف بصر بیسی
جویند فصل در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه پس اگر این جبلیت محمود باشد
و باعث قوت بصر شود و اگر عارضی است ضعف بصر می آرد باید که نظر

کنند که سببش رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه و یا کیموسی
ردیه که از ثقبه کراید و اثار و یبوست از اسباب تقدم پوشیده نیست
دان قلت بیضیه کوچک شدن چشم است و مبصرات
شخص نا نمودن و علامت کیموس صلب شدن و فقدان آبیت
آن ثقبه است یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه و قلت
بیضیه ترطیب است و در کثرت رطوبت عنبیه و در یبوست دارات
کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب کیموس صلب را قابل را ایدن
سازد باید کرد فصل در تخیلات یعنی شکلها و خیالهایی
که در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن پیدا باشند که این بر سه گونه است
یکی مقدمه نزول الماء دویم بخار معده و فساد طبقات و رطوبات
۳ سیوم دکار بصر نشان نزول الماء بقاء آنست دائم و هر روز
افزون شدن و آن اکثر در یک چشم بودن علاجش با فواید دیگر در
نزول الماء

نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در
خلا معده و بری آن ظاهر است و علامت فساد طبقات و رطوبات
از تلون اجزای چشم و تقدم اعراض عینی پوشیده نیست علاج تنقیه
معده و تنقیه اجزای چشم است بحسب سبب و نشان دکار حس
سلامتی بصارت و دکار دماغ است و این فی التحقیقه مرض نیست
زیرا که بصارت تیز شده است و ذره های که می شود بدید در آید یعنی
اجسام صغیره که در هوا هست می بینند فی الواقع اما چون به سبب رویت
امور غیر معتاد تشویش می شود پس جهت تسکین هراسه و کلفه با تجربه دیده
فصل در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت است
که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد
پس اگر آن آب غلیظ باشد تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل
شود و اگر بعض ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و انجا که آب

رقیق باشد اگرچه همه ثقبه را در همگیرد لیکن منع رویت بتمامه
نمیکنند بنابر رقت واین قسم را منتشر رقیق گویند وعلامت
نزول الماء بعد نزول تمام از تغیر رنگ وبطلان بصر پوشیده نیست
اما در ابتدای از خیالات راسخه روز اول توان یافت علاج
در ابتدای توقف داغ نمایند بر شریان بناگوش وداغ بجنبه باید کرد
که تا رگ زائل نبود وبعد داغ سه روز حرام منع بالند وبعده نبیه بر روغن
کنجد امتخته کوارند وهر چند که داغ نیز آید بهتر باشد واز چیزهای غلیظ
وجماع پرهیز کند وبعد نزول چون یک سال بگذرد وآب از مالیدن
چشم هیچ نشود دستکاری باید کرد اما بعد فصد وجلاب تا
بی آفت باشد فایده خیالات چون از ۳ ماه بگذرد ونه
نزول الماء نشود پس آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد وابدا باشد
که تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول الماء میکند

دار الی کنی

ودر گس گوشت کردن نیز مانع آن میشود اما بشرطی که داغ بر شریان
افتد وبخته نشود وهنوز نزول نشده باشد منع نزول الماء میکند یا
وبی نیاز وبعد نزول نه دوا سود دارد ونه داغ مگر قدح یعنی
دستکاری وطریقش معروفست وبعضی جای دیده شد
که صاحب نزول الماء را صدمه قویه بر سر افتاده ومعا باحزه یکبار ده
واقسام این مرض بسیار است غمامی وزیبقی وجصی واسمانجونی
ومنتشر رقیق وزجاجی واخضر وابیض واصفر واحمر ذهبی وازرق و
واسود وازین ها هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح وانچه قابل
قدح است رنگ آن سفید صاف است وهمچنان که از مالش چشم
منع نگردد فصل در ستره مخرفه که نزول الماء بودن ان وبی الم
بودن مردمک است ومع ذالک بصارت باطل شدن واثار ورم ضغط
نامودن علاج تنقیه دماغ کنند ورگ گوشه چشم زنند ودیوچه بر صدغ

چسبانند و قدم بمالند و محاجم ناری بر ساق نهند فصل

اصلاح

در زرقه یعنی کربه چشم اگر اصلی بود تغییر نپذیرد اما عارضی که در حالت
صبی واقع شده باشد خواه بعد آن بحسب سبب تدارک توان کرد
واگر سبب وی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست
باعث آن شود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان
بصارت است و فرق درین و در نزول الماء الازرق از تقدم خیال
و عدم آن توان کرد احیاناً در زرقه یبسی لاغری در چشم پیدا بود و قبیح بسود
شهد فایده زرقه که در جنین حال شده باشد بمعارضه معالجه نخواهد زیرا که در جنه
بلوغ خود بخود زایل شود و این زرقه را برص العین نیز گویند فصل
در ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد رگ زنند که تصفیه دم شود
نمایند و طوطیا در غوزه پرورده بکشند و اگر از بلغم باشد نفخ و تنقیه نیز نمایند
و باسلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود بحسب آن تدارک کنند

واگر از

واگر از نقصان حرارت غریزی افتد که مخصوص به پیران است
علاج نه پذیرد اما جهت حفظ ما بقی در ازاله رطوبت باید که بوده
باشند و کحل الجواهر بکار برند فصل در ذهاب البصر بعد جلوس
مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب نشستن جاهای تاریک
علاج اگر نور مکدر شده باشد یا بیضه سیاه گشته باشد باسلیقون
کشند و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعتاً برآمدن از ظلمت باعث
شود برقع آسمانگونی بر روی آویزند و بر روشنائی آفتاب ننگرند
تا بحالت اصلی باز آیند فصل در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت
ضعیف شود و شبانه درست باشد این اگر مولودی است علاج نپذیرد
اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد
دخان روغن نفط کشند والا مناسب حال او موافق ادویات
تدارک نمایند فصل در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد

از کثرت نظر کردن ببرف و یا بروشنی علاج خرقه سیاه بر روی به
آویزند و لباس و فراش همه سیاه سازند و شیر دختر در چشم دوشیدن یا
و بادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور برقی اثر تمام دارد
فصل در سبل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه این است
علاج در ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نفخ نیز بعمل آرند
فصل در نفض العین یعنی دیدن بجانب شعاع خویش نماید و این
از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بعد از صرعه
رمد و جز آن افتد باز آنکه سبب کوشند فایده در معرفت مزاج چشم
بدانکه مزاج اصلی خاصه جهت چشم گرم و تر است پس اگر چنین بود
مزاج خاصه بنا شدن آن گرمی چشم سرعت حرکت او و ظهور رگها
و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری آن چشم
بسیار چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این

دلیل

دگر چی و تری چشم سیاه فرودن تر از همه لونها ست لهذا نزول الماء
و دیگر علتها بجاری در سیاه چشم اکثر افتد باب در امراض جفن
و هدب بدانکه جفن پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بفم
موی پلک است یعنی مژه فصل در کمنه پلک و نشان او آن است
که بعد خواب آدمی چنان معلوم نماید که ریگ در چشم افتاده
و پس از زمانی زایل شود علاج بعد تنقیه تمام بدن بهر تنقیه پلک
تضمید آن صبر و اقاقیا و غیر این مالند و بعد فجات در چشم
کشند چون شیاف احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند
فصل در استرخاء الجفن علاج بعد تنقیه تمام تضمید صبر و اقاقیا و جز
بر پلک و پیشانی کنند چنانکه در کمنه پلک گفته شد و شیاف احمر لین
و احمر حاد هم بدستور و استحمام نیز مفید تر است و اگر مرض باقی بود
علاج جنس تشمیر است یعنی بریدن پلک بوجهی که در رگها درون

بینی گشت دن نفع دارد فصل در التصاق پلکها یعنی بهم پیوستن
هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه افتد
علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشند باحتیاط
تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خاییده آب دهن در چشم اندازند
و نیز پنبه بروغن گل آلوده درمیان آن گذارند و زرده بیضه مرغ و روغن گل
گل آلوده برپشت چشم نهند فصل در بند شدن یعنی کوتاه شدن
پلک و اسباب او ضد اسباب استرخا است و دیگر امور واقع بر
پلک که از قطع غده و جز آن افتد علاج در مبادی تنقیه کنند و پس
تشنج یبسی و یا امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد
بدستکاری رجوع فرمایند فصل در شترناق که فرو رفتگیست
مانند ورم نرم بر ظاهر پلک پدید می آید و بدان سبب پلک سطبر شود
و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند و بعده بدفعات باسلیقون

کنند و اگ

کنند و اگر نفع ازین نیابند و ضرورتی قوی باشد دستکاری
نمایند و نافع ترین چیزها پرهیز است حتی که خناق و سرطان از
پرهیز واقعی بتحلیل میرود فصل در غده که فرو رفتگیست سخت بر پلک
بالا پدید آید علاج بعقیر و ملین نرم کنند و پس جهت تحلیل مرهم
داخلیون نهند و آنچه قابل دستکاری بود و یا واجب تنقیه باشد
بدان توجه نمایند فصل در شعر منقلب و شعر زاید یعنی مویی
که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند و آنرا که
بغیر منبت روید شعر زاید نامند علاج تنقیه موی زاید بکنند و
انجارا بموچنه در بکشند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون بکنند
سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسپغول بالیدن منبت را
ضد میکنند و اگر موی منقلب باشد با موهای راست آنرا چسپانند
تا در چشم نخلد و بعده کندن بن موی را با آلتی گوزن و مانند آن

داغ دادن آخر العلاج است و ضابطه تشخیص میان علاج و تدبیر آنست

فصل در انتثار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر از فساد

غذا باشد بواسطه غلبه صفرا یا سودا تنقیه بدان نمایند و اگر از ضعف

جاذبه آن موضع بود و این عقب قرانیطس و تبهای گرم افتد بدین

آنکه تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون و روشنایی استعمال

کنند که شدید التقویت بود و اگر غلبه رطوبت بلغم بود تنقیه آن

نمایند و در تخفیف کوشند و اگر بسبب دیگر افتد که مانع غذا رسیدن

بود ازاله وی کنند فصل در بیاض الاهداب یعنی سپیدی

مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ لادن دستی[?] بروغن زیت نمالند

و روشنایی بنیل[?] بر مژه استعمال کنند فصل در جرب الاجفان

یعنی خروشهای[?] خرد با خارش که در باطن پلک پدید آید علاج

حسب تنقیه نمایند و برود تنقیحی[?] کنند فصل در برود آن

الاجفان[?]

رطوبت است غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر پلک افتد علاج

بقیروطی و داخلیون تلیین و تحلیل نمایند و الا بدستکاری بردارند

فصل در صلابت جفن و غلظت آن چون در پلک افتد گشادن

و پوشیدن چشم دشوار شود علاج در تنقیه کوشند و

تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و بانکباب مرخیه پردازند و این

غلظ العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الاجفان حارش بلا ماده

بود مسمی بیبوسة العین باید علاج آن کوشند فصل

در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص که کناره های

وی بیشتر سطبر شود علاج در ابتدای ماء الفواکه کافی است و

سماق در گلاب خیسانیده آب او چکانیدن مفرد و وقت نیست[?]

خرفه و برگ کاسنی و روغن گل ضماد کردن دافع و بعد از زمان

ابتدا چون دریابند ماده را در غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی

لازم است و بعد تنقیه شیاف احمر لینی کنند فصل در قمل
الاجفان یعنی شپش که در مژگان افتد پس آنرا که بسیار خورد
بود صیبان و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که اکنده باشد
قروه خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را آب زنند از قمل اگر ممکن
بود و الا بآبی که در او شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند
و میل در زیبق گدازند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس با ماهستکا
با میل پاره دست گردانند تا چیزی از سیماب در آن نماند
پس آن میل را در پلک چشم کشند با آن خاصیت قتل کنند فصل
در شعیره که ورمی است بشکل جوی در کناره پلک پدید آید علاج
تنقیه نمایند و ابتدا رادع و بعده شمع گرم و داخلیون نهند و اگر
سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون بر آید
دهند زمانی زود دهند بکنند بعده ذرور اصفر پاشند فصل در تو
الاجفان

الاجفان و آن فرو نشستن بشکل توثث که اکثر در باطن پلک
زیرین میشود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال و
بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند فصل در تحجر جفن
و این از برد غلیظ باشد علاج تنقیه کنند و بعقرو طی نرم نمایند و اگر
تحجر شبیه بدمل بود آنرا گدازند فصل در قروح الجفن علاج
او عدس و پسته در سرکه پخته ضماد کنند و بعد سقوط اگر خشک
ریشه باشد زرده بیضه با زعفران آمیخته گذارند مندمل شود فصل
در تهبج اجفان یعنی انتفاخ پلک علاج اگر بسبب ضعفی احشا افتد
چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت احشا کنند و اگر از کثرت بلغم
افتد تنقیه آن نمایند فصل در ثؤلول پلک علاج تنقیه سودا کنند
و ثؤلول بنیز و نمک بسایند و با سرکه طلا کنند و اگر بزرگ بود چنبه گرفته بناخن
کبیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند و بر جراحت زاک پاشند تا خون

بالستند فصل در سبزی پلک و روی آنست که پلک بخار دو آماس کنند
و بران باشد که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و شادنه عدسی مغسول الکحال نمایند فصل در غلظ پلک و آن
بثور خورد سوزان است که اندک ورم کنند و ریش شده سیاه گردد
علاج تنقیه صفرا کنند و حقنه و مرطلا نمایند فصل در سعفه پلک
یعنی لسبوسه که برزه باشد و ریش علاج رنگ روی اگر اغبر بود
مسهل سودا دهند و اگر سفید بود مسهل بلغم دهند و بعد از
شیاف احمر کشند و اگر کهنه شده باشد شرط زنند یا بر
بخارند تا خون برآید و روشنای پاک بشند فصل در سلاقه پلک
و آن جسمی است فزونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه
دستکاری کنند فصل در زردقت دخضرت جفن یعنی کبود
و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر حاجت باقی بود فصد
کنند

59

کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا کنند والا اسفال
نورا بر سم سودن و آب انداخته طلا کردن ازاله کبودی نماید فصل
در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است علاج بعد
فصد و مسهل شیاف غرب چکانیدن لیکن اول باید که قرحه را
از پنبه پاک کنند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ نهند
بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین
و هرگاه غرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان و یا شیر خر
بیزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند تا سرو اکند فصل در
حکه ماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه چشم و پلک پدید آید
علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد کنند و اگر
تنقیه نفس عضو مطلوب باشند باسلیقون و کحل خرزی پاک بشند
فصل در غدة یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف

[illegible]

بینی است علاج جهت افشار او سیاف زنگار و یا مرهم او نهند

و اگر گوشت زیاده بود قطع نمایند همچون ظفره و بعد قطع بود در اصفر باید

تا ماده ما بقی را بخورد و پس از آن جهت رفع اذیت باید که زرده

بیضه مرغ بروغن گل طلا نمایند و جراحت را بمرهم مناسب مندمل

سازند بعون بی نیاز باب در امراض اذن یعنی گوش باید دانست

که گوش عضو شریف است زیرا که آلت شنوائیست و حس شنوائی

بر همه حواس فضیلت دارد بحال الخفی چنانکه گفته اند نابینا بهتر از ناشنیدن

تنقیه نشود دوا در گوش در امراض مادی بکار نبرند و هرچه در

گوش چکانند نیم گرم باید چکانند زیرا که سرد بالفعل عصب سمع را

ضرر دارد فصل در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد

بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده امیکنم و اگر سبب سوء مزاج حار

یا بارد بود تنقیه در مادی و ایضا در سوء مزاج حار باید کرد و تعدیل

ادوا

در سوء مزاج بارد کافی است و در مادی بعد تنقیه بهر چیزی که باشد

دفع درد نمایند و اگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی کنند و

بهر وجهی که ممکن شود آب سو برآرند و جهیدن بر یک پای و دست

بر گوش مالوف نهاده و سر بر آن طرف نگون ساخته آب را

اخراج میکنند و دیگر اشیا را سیاه را که در آمده باشد بیرون می کنند

و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش نهند و بعضی را بر همان طرف

غلطانند زمانی دراز تا تمام آب را نشف کند و اگر بسبب تولد کرم در

گوش بود و گوش بخارد و دغدغه کند و احیانا برآید علاج برگ شفتالو را

جوشیده و یا آب تازه او گرفته در گوش بچکانند و یا صبر و سرکه

بهم آمیخته تقطیر نمایند و دیگر آنچه مناسب باشد تا کرم بمیرند پس از آن

فتیله سازند و بسر ریش آلوده در گوش در آرند و کرم ها را که بدو

لی آویزند بیرون آرند و آنچه قرحه باعث بود بتدبیر قرحه با

کوشند فصل در ورم گوش علاج بعده تنقیه نظر کنند که آماس درون گوش
و یا بیرون آن حادث گردیده اگر درون است فتور در سمع و ریدست
و درد و لزوم تب میباشد پس تنزو که دوای مرکب است باب کشنیز
طلا نمایند و درون گوش شیر از پستان بدوشند تا درد باز ایستد
و اگر ماایستد لعاب حلبه و تخم کتان بچکانند تا ریم کنند و بیالاید باشد
پخته شده و اگر بیرون تعقیبه است و ورم بنظر می آید و تب لازم نمی باشد
و در شدید بینوه درین استعمال رواد عات منهی است و عند
شدت وجع پارچه در آب گرم تر کنند و تکمید کنند و نمک گرم نیز
همین عمل دارد و بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته
بر ورم نهند تا تحلیل مواد نماید فایده آنچه گفته شده بورم گرم
مخصوص است اما ورم بارد که درون صماخ بود یا بیرون آن
هرگز مبطل سامعه نشود و درد قوی و تب با او نمی باشد اما ثقل

دلد

و تمدد لازم وی است و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه در آن
نفع تمام دارد فصل در قرحه گوش نشانش تقدم ورم است و برآمدن
ریم علاجش شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده بگذارند تا پاک کنند بعده
انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند و یا بروغن گل آمیزند و
بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جند بید ستر
جهت افیون باهم آمیخته ذرور سازند بچیزی دیگر که مناسب اصلاح آن
باشد آمیخته بچکانند فصل در طرش و وقر و صمم بدانکه نقصان
سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی مراد
دیگری می آید علاج حسب تدارک کنند و در اینجا تنقیه بتقاریق کنند
اگر تنقیه مطلوب باشد و الا فلا فاما آنچه در روز بحران می افتد تدبیر او
نیست خود بخود و اصلاح پذیرد یا نه و آنچه کبر سن افتد و یا مولودی
علاج پذیر نیست و طفلی که اگر گوش گران شود صعتر و نمک بخایند و یکقطره

در گوش بچکانند تا نفع دهد فصل در دخول الحصات یعنی
در آمدن سنگ ریزه و مانند آن در گوش علاج روغن در گوش
بچکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهند بباید دهن و بینی
بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن سنگ مندفع گردد
و اگر آب در گوش در آید چوب بادیان بقدر یک وجب گرفته سر یک
طرف او پنبه ببندند و بروغن آلوده بر افروزند و طرف دویم
او در گوش باشند تا آب همه منجذب شود و طریق دیگر در وجع گوش
گذشت و دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان گذشت از قبیل
داخراج تدبیر نمایند فصل در طنین و دوی یعنی آوازی که در درون
گوش می‌شنوند اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود
دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند و اگر از بخار
خس بود و یا آنچه و هر سه دهند فصل در انفجار اذن یعنی بر آمدن
خون از

خون از گوش علاج اگر از امتلای بود فصد کنند و خون بسیار گیرند
و اگر سببش صدمه شدید و ضربه قویه بود خون از فصد کمتر گیرند و اگر
جراحت باشد بعد فصد ماز و در سرکه جوشانیده بچکانند تا خون
بند شود و در بحرانی تا که خوف غشی نشود خون بند نکنند و اگر از
لسع حیه و رتیلا افتد بعلاج او که آخر کتاب باید رجوع نمایند
فصل در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند
و تلیین کنند و صبر و مغاث ضماد نمودن بهیئت اصلی می‌آرد
فصل در انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ علاج
بعد فصد و تلیین گوشت را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه
محکم ببندند و اگر درد باقی باشد پنبه لطیف که در آب برگ
خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند فصل در قلاع الاذن یعنی
شقاق گوش و این با اطفال بیشتر افتد علاج میان هر دو شانه

و بر بیخ گوشت حجامت کنند و یا زلو چسبانند و آن موضع را بشیان از
بشویند و مرداسنگ و فتیل نرم سائیده بپاشند فصل در
حکة الاذن یعنی خارش گوشت علاج افسنتین در سرکه بجوشانند
و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ ممزوج نموده در گوش چکانند
فصل در هرباب الاذن یعنی گریختن و رمیدن گوش از آواز
قوی علاج تقویت دماغ کنند بادویه و اغذیهٔ مقویه و مشموم و ما مشابهه
باب در امراض الانف یعنی بیماریهای بینی بدانکه در بیخ بینی
دو راه است یکی بدماغ میرود و دیگری بحلق فصل در زخم یعنی
بطلان شامه سببش اگر برآمدن گوشت زاید باشد و در مجرای
بینی آنرا بواسیر الانف گویند و آن جدا باید و اگر حدوث
ورم یا وقوع سده بود لا خلطی بدانکه از آنچه لوازم هر خلط است معلوم
و اگر از سوء مزاج ساذج بودن آن بارد و حار ظاهر است باید که تنقیه موافق

هر خلط

63

هر خلط نمایند و تا که ضرورت نشود علاج نکنند و چون حاجت آید
درینجا بعلاج حسب سبب تدارک نمایند و اگر بعد شدت و مواد و
اعراض حادث افتد یا بسبب غلبه یبوست تا تشنج کمتر علاج پذیرد
فصل در فقدان شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن
بوی و این بر سه گونه است یکی آنکه همه روایح بیک رائحه بوی کنند
دویم آنکه از یک چیز بویها مختلف شنیده شود سیوم آنکه بعضی
بویها شنیده شود و بعضی نه و این از دو جهت خالی نباشد یا آنکه
خوشبوئی محسوس میشود و بدبوئی نه و یا برعکس این علاج تنقیه دماغ
نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده چون بوی محسوس
شود به بینند آنجا که خوشبوئی محسوس میشود فقط جندبیدستر تسعیط کنند
و آنجا که بدبوئی مشموم میشود مشک در بینی چکانند و اگر بیماری در
ابتدا بود و بعد از زمان دراز در اول مشک و در ثانی جند فصل

در بواسیر الانف یعنی گوشت زایده که در بینی بر آید علاج رگ زنند
و دلو نهند و مسهل دهند پس از آن زنگار و اشنان قصارین
هر سه برابر بر هم ساخته و فتیله بدان آلوده بر آن گذارند تا گوشت
زاید بر آید و اگر سود ندهد قطع نمایند با آهن و یا برشته موئین گره دار که
از بینی بسوی حلق در می آرند و آنرا میکشند از راه بینی تا فروبن اندر و
زدوده شود پس بعده مرهم اسفیداج استعمال نمایند فصل در بثور
الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت داشته باشد روغن بموم
نرم سازند و اگر تحلیل نیاید شرط زنند و مرهم الکافور بر دارند پس
بمرهم سفید مندمل گردانند فصل در قروح الانف علاج ریش بینی
اگر تر بود رگ زنند و مسهل دهند پس مرداسنگ بروغن گل بمالند
و اگر خشک بود موم روغن مالیدن کافی است فصل در رعاف
یعنی بر آمدن خون از بینی علاج بستن بازو و ران و نیز بستن

انثیین

64

انثیین بن از بین و قدمین و پس سر حجامت کردن و همچنان
مجمره خاکستر نهادن اگر خون از سوراخ راست بینی بر آید و بر سر
و اگر از چپ بر آید بر جگر و سرگین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانیدن
و خانه عنکبوت در سیاهی تر شود و بغبار آسیا آلوده در بینی
در آوردن و سر ریش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون
مینماید و اگر خون غالب شود رگ زنند و حب جالب بر آرند اندک اندک
و یا بکید فوه و بتغلیظ خون کوشند شربت عناب و امثال آن و عدس
و برنج بخورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است فایده اگر رعاف در
تپ و امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی است و یا غیر آن اگر
بحرانی بود زنهار بند نکنند که نقصان عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه
خوف غشی افتد و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد
انتباه هرگاه در امراض دماغی تپ بر رعاف حاجت افتد بالتی

که با اینکار مخصوص است درون بن بینی را بخراشند و اگر کندش
و مویزج و فرفیون کوفته بر هر کاو سبز سرشته فتیله سازند و در
بینی در آرند خون روان کنند فصل در بخر الانف یعنی بوی بد
از بینی آمدن علاج اگر سبب وی بثره و یا قرحه بود تدبیر وی
کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فضول دماغی
گواهی دهد و اگر از تعفن خلط معده بود که بخار از آن بانف آید
تباهی معده شاهد وی بود و تدبیر وی تنقیه دماغ و معده است
و سکنجبین در غوره و خردل جوشانیده غرغره کنند کردن و خوشبوی
خوشبو در بینی انداختن فصل در رض الانف یعنی کوفته شدن
بینی علاج اگر خوف ورم بود رگ زنند و در جمله باصلاح
انف کوشند بنوعی که مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده
در بینی گذارند تا نفس همی آید و بعد اصلاح صورت او صبر و مغاث

دافاقیا

دافاقیا و مر باریک ساخته با آب لسان الحمل سرشته بر کاغذ
نهاده بالای بینی چسبانند فصل در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن
علاج روغن گل خشبو در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند
و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و
کام را بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند و آب
چکیده وی در بینی رسانند فایده عطسه معتدل نشان صحت است
و افراط آن باعث آفت فصل در جفاف الانف یعنی خشکی بینی
اگر از حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات
و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر تشبث خلط لزج در
خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان و جز آن فصل در حکة الانف
یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد بود
تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفلات دهند با صلاح آن مرض [illegible]

کوشند نه بعلاج حکه که عرض است فایده اگر چیزی از خارج در بینی در آید
و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار
باشد که از راه حلق بر آید باب در امراض دهان و لب فصل
در ورم اللسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده
در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد غرغره فرمایند شیره
کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز با آب گشنیز و عنب الثعلب
لعاب تخم کتان آمیخته و در اخلاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و تنقیه بمغز
فلوس خیار شنبر آمیخته مناسب دانند و در بلغمی بعسل تنها و یا صعتر با بادیان
آمیخته مفید باشد و در سوداوی بطبیخ حلبه و روغن بنفشه و مغز فلوس
آمیخته بعسل آرند و کاسنی و گشنیز تر اگر در دهن دارند تا سرطان نگردد
از استعمال ادویه حاره عیش مناسب باشد و غرغره که در بلغمی و سوداوی
است مفید بوقتی بود که در زمانه ابتدا و انتها و اخلاط نباشد بخلاف

غرغره ورم گرم و اگر سبب ورم شرب سم باشد علاج سم نمایند فصل
در ثقل اللسان یعنی گرانی در زبان پدید آمدن و ادای حروف چنانچه
بظهور نیامدن پس اگر سبب قوی بود اصلا زبان بلفظ نگراید علاج
تفحص سبب نمایند و تدارک فرمایند و آنجا که استرخا بود بنگرند که
فتور در حواس و فساد دماغ هست یا نه و اگر باشد تنقیه دماغ باید کرد
بانچه در استرخا گفته شد و بعده بیروج و جراق زبان را مالند و اگر
نباشد آنچه در باب فالج ذکر یافت بعمل آرند و آنچه از گسستن عصب
عقب تشنج استفراغی افتد علاج نپذیرد و آنکه عقب برسام افتد
و مزمن شود بدستور اما قبل از آن زبان تلخ اندرانی و نوشادر مالیدن
تا لعاب از زبان آرد و شفا بخشد و درین مجمه ناری زیر زنخ نهادن
در استرخا نفع تمام دارد فصل در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان
نیز گویند از کثرت عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر دموی بود

رگ زنند و تیرشیها مالند با لعاب آرد و اگر بلغمی باشد بعد تنقیه
او نمک و سرکه بمالند فصل در استرخاء اللسان علاج او در ثقل گذشت
فصل در تشقق اللسان یعنی ترقیدن زبان اگر بسبب غلبه خشکی یا
دماغ باشد مرطبات دهند و قیروطی و روغن بنفشه بمالند بعد تعدیل
دماغ کوشند و کف خیار که بریده بهم می مالند و بر می آید مالیدن
نفع تمام میدهد و اگر از بخار معده باشد فساد معده گواهی دهد و
آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر وی تنقیه معده است و
سپستان در دهن داشتن و آنچه است بکار بستنی فصل
در جفاف اللسان یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات
دهند و بمالند و لعاب بهدانه با آب نیلوفر شکر آمیخته در دهن داشتن
اثر تمام دارد و اگر خلط لزج زبان گر آید و خشک شود چوب بید در
سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زدوده شود

و این قسم

67

و این قسم فی الحقیقت یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم است
و از وجبت آب دهان خاصه این است و همچنین از مبردات افزودن زیرا که
سردی مزید غلظت میکرد فصل در حرقة اللسان یعنی سوزش زبان
علاج در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی مالیدن
اثر تمام دارد و از لعبة مبرده هرچه در دهان گیرند زود زود تجدید کنند و
بدان ملازم باشند فصل در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد
تنقیه مضمضه کنند با آب گرم و بعده شیر را شکر آمیخته غرغره نمایند
و بعده بسرکه و روغن گل و دابند که هلیله زرد خائیدن و بر زبان
مالیدن در استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد فصل در ضفدع
اللسان یعنی فروغ سخت غده مانند زیر زبان پیدا میشود و این
از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد ریختن در اجزای لطیف او تحلیل
رود علاج بعد تنقیه لوبیا در فراخ سوخته و زنگار رومی با سرکه آمیخته

بمالند و اگر دفع نشود دستکاری نمایند و هنگام قطع احتیاط کنند تا
آن دو شریان که زیر زبان است بریده نشود بسم الله الرحمن الرحیم
فایده گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست
بالا شکافند بپاره سنگ بر آید و دفع گردد و گاه باشد
که فزونی نرم بر زبان پدید آید و چون شکافند رطوبت غلیظ بر آید
و باز جمع آید تدبیرش آنست که بشکافند و پوست آنرا بمقراض تمام
بر دارند باحتیاط تا بشریان آسیبی نرسد فصل در فقد ذوق
و دمی آنست که هیچ ذائقه در زبان نیابند و اگر یابند هم غیر طبیعی یابند
دریابند و سبب این غلبه خلطی از اخلاط است و طعم آن بر آن دال
علاج تنقیه خلط غالب نمایند بفصد و باسهال بعده غرغره فرمایند
بسکنجبین فصل در بطلان ذوق یعنی آنکه هیچ مزه محسوس نشود و گاه
باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت منفعل نگردد.

زبان و سبب این علت نفوذ ماده رطب است در جرم عصب علاج
بعد نضج و تنقیه دماغ غرغره کنند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر
حرارت نباشد و الا گلسرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ وی باید
سکنجبین و یا مر آمیزند و تغرغر کنند فصل در تقشر زبان و دهان
یعنی پوستهای باریک جدا شود از دهن و زبان و چون خرفه را بمالند
بهتر جدا میگردد علاج بعد فصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ
و گلنار و سرکه بجوشانند و مضمضه کنند فصل در بثور الفم یعنی دانهای
خورد که در دهان بر آیند علاج رگ زنند و مسهل دهند و سرکه
در و گشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب یا برگ انگور جوشانیده باشند
مضمضه کنند فصل در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که از ماده
باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی
غرغره کنند بدانچه در بثور الفم گفته شد و طباشیر و گلنار و کافور

با دیک بساختهٔ ذرور سازند و اگر کمه قرحه بغایت بد بود زبرکه
و بنمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از زخ لب بر که
بعتر سیند زعفران بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود ما میران و هلیله و
عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا
بخایند و مغز ساق گاو بمالند و گاهی جهت تقویت محل مازو
و کشنیز و پوست انار و سرکه جوشانید مضمضه کنند فایده بسیار خیزد
در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد
و بدستور گاو زبان سوخته پاشیدن فصل در آکلة الفم و آن
قلاع خبیثه است که زود پراکنده شود علاج آنچه در قلاع گفتم از تنقیه
و زدائیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد استادن قرحه لز
اشتا رفلانیون بگذارند و یا سورنجان تا پاک کند و هر گاه از این
ادویه حرقت شود بالعیه مضمضه نمایند یا بشیره تازه شده انچه

فصل

فصل در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری
بود خواه در خواب و این یا از حرارت و رطوبت معده بود و یا
از برودت معده آنچه از حرارت معده باشد در خلو معده زیاده
شود و آنچه از برودت بود در پری معده و ایضاً ضعف هضم
و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی بر آن دهد علاج
تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حرارت معده کاسنی تازه
با قدری نمک نمکوب بخایند و آب او بلع نمایند و در برودت
معده کندر و مصطکی مضغ فرمایند فصل در بخر الفم یعنی بدبوی
دهان علاج اگر سبب او در اجزای دهن باشد تحقیق نموده بلطیف
وی نمایند و اگر از دماغ همی آید یا از معده بود آنرا نیز بطور مرقوم تنقیه
معده و دماغ فرمایند و حب المشک پیوسته در دهن دارد و
بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا گشنیز گاه گاهی

DOCTOR
GARO OWEN MINASIAN.

در ازالهٔ آن بجز تغییر قوی معده مجربست فصل در ورم الحنک یعنی اماس
کام و این از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سپید
و بیدرد علاج حسب ماده تنقیه نمایند و غرغره که در علاج گذشت موافق
خلط بکار برند باب در امراض شفت یعنی لب فصل در بیاض
الشفت یعنی سپیدی لب و این تغییر برص است علاج تنقیه بلغم نمایند
و اغذیهٔ غلیظ را بگذارند و روغن گل و یا یاسمین و یا خیری و یا
روغنی که مشابه اینها باشد در بینی چکانند فصل در تشقق و تقشر
و جفاف که بر لب افتد یعنی این الفاظ در امراض دهان گذشت
علاج آنچه در باب امراض فم گفته ایم بعمل آرند و محل تشقق را از
هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا کوفته و بیخته
در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجربست و هر دوائی که بر لب
نهند بالای وی پوست درونی مرغ بچسبانند فصل در اختلاج

الشفة

الشفت یعنی پریدن لب علاج اگر سببش در آن خون باشد در رگهای
لب و مستحیل بریاح شدن بود رگ شفاه زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام کنند
و اگر باد غلیظ باشد در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت
معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمه قی بود بقی دفع کرد و آنچه
از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیز است و منع حدوث
امراض متفرقه کوشیدن فصل در تقلص الشفت یعنی خوردن و کشیده شدن
لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند
و آنچه از تشنج یابس بود تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در
ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن با رفق که اصلاح پذیرد فصل در بثور
الشفت یعنی قروحی که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و
سودا نمایند و براهم اصلاح فرمایند فصل در ورم الشفت یعنی اماس
علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اضمده مناسب آن بکار برند و حقنه با شیره

عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حار اما در ابتدای آن
فصل در بثور لب علاجش تنقیه است فصل در قروح لب علاج آن بمراهم
بردارزند فصل در آکله لب علاج آنچه در آکله فم گذشت بکار برند
فایده هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند
باب در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان فصل در وجع اسنان
یعنی درد دندان آنچه از گرمی بود با آب سرد ساکن شود و در اکثر آنچه
از سردی بود با آب گرم رسیدن البته البته علاج اگر سوء مزاج ساده
بود در حار سرکه با گلاب و در بارد طبیخ برنج کابلی مضمضه کنند و در مادی
بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل و آنچه در برای معده بخار ابدان ف و
از معده بود تنقیه معده و تجوید هضم نمایند و گشنیز در طعام بسیار اندازند و
قی منبع است و در این قسم آنچه منتقل بود از زیاد باشد تنقیه نمودن و
طبیخ بادیان و انیسون و زیره مضمضه کردن سود دهد و آنچه از تولد کرم بود
تقدم

61

تقدم تنقیه و لذع بروی گواهی دهد پس تبخیر کنند با تخم برنج کابلی و تخم
پیاز با موم آمیخته در آتش بسوزند و بواسطه نی دود آن بدندان رسانند
فایده عرق کوکر در بر دندان گذاشتن فوراً دفع درد میکند و باید که
بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کله در بارد و در رطب مفید و
کذالک بمیل زر و یا آهن داغ نهادن بر لثه بود تمام دارد و داغ را بکرر
باید داد تا پخته شود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند و اگر
بیشتر بود سوای کندن علاجی نیست و در کندن باید که نخست
بیخ او را سست کنند پس بر کنند تا بجسم ضرری نرسد بدین سبب
دوای که تسکین درد کند عاقر قرحا افیون و اقشار کنند باریک ساخته
با شیر زنان سرشته بر دندان فصل در ضرس یعنی کند شدن
دندان سببش اگر تناول چیزی ترش بود یا بسیار ترشی بود علاجش
در حار فراخ خائیدن برگ و شاخ خرفه یا تخم او و کباب گرم و نان گرم

و اقسام [illegible]

بند دندان کرفتنی است و در بارد فراغ مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی بمالند .
و آنچه اند باطن آرو نه ترشی آرد و ترشی دهان و بسیاری براق .
کواهی دهد علاجش تنقیه بلغم یا سوداست خاصه بقی زیرا که چون حج
بدارد کثرت ریزش ماده متصور نیست و برآمدن ماده فم معده بقی
اسهل است فصل در ذهاب الاسنان یعنی رفتن آب
دندان و مراد آنست که دندان لذت ملاقات اطعمه ایذا یابد و براسنا .
اطعمه
فا در شود علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و طحال بریان ساخته بر
دندان نهادن در بارد و بروغن کل و کافور تمضمض نمودن در حاده
نفع بسیار دارد و این نیز قسمی است از ضرس و تدابیر آن است
فصل در تاکل و تثقب الاسنان یعنی خورده شدن و بوسیده شدن
و سوراخ دار شدن دندان علاج تنقیه دماغ کنند و حضض و مازو
و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه لذا افنای رطوبت اصلی باشد هر آن

دندان

دندان و اسباب ذبول پیدا بود و این زوال نمیکردد اما از جهت
بطوء اثر ذبول ترطیب باید کرد فصل در حفر جنری مانند سفال
در بیخ دندان متکون شود روز دو ده محکم و این را قلع نیز مانند علاج
تنقیه ماده غالبه نمایند پس بالت آهنی از ابر دارند و بعده سنون
از نمک و زبد البحر و شیح سوخته مالند تا بقیه را دور کنند و دیگر متکون
شدن ندهد فصل در تغیر شدن رنگ دندان صفرت نشان
صفراست و السودی و بادنجانی که آن نیز سیاهی باشد و نشان
سوداست و حبشی و ابیضی نشان بلغم غلیظ علاج حب ماده تنقیه
نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سوداست
بیخ کبر و روغن کل در نهایت سپیدی و روغن مصطکی باید مالید
فصل در تحرک الاسنان یعنی جنبش دندان علاج آنچه در صبیان
و شیخان افتد باقتضای طبیعت فراهم باد نشوند اما آنچه لذا اسنان .

غریبه افتد تدارک وی باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبهٔ رطوبت
باشد و جوشش خون و فساد لثه علاج فصد قیفال و چهار رگ و
حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونهای
مقوی نافع و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست
از زاج سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بسایند
پس برگ انجیر باریک کوفته با شیرهٔ انجیر خام بمالند دو سه روز
این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل در تزید
السن یعنی اگنده شدن و یا دراز گشتن دندان علاج اگر از غلبهٔ
خون باشد رگ زنند و مسهل بلغم دهند و این با دردی باشد
و اگر بلغمی بود بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقیه
نباشد بلکه دندان صلب باشد و چون دندانهای دیگر ساییده
شوند وی دراز نماید تدبیر وی قطع است بالتی مخصوص باین کار بود
فصل

فصل در حکة الاسنان یعنی خارش دندان در بحالت باز
نمیتواند ماند بیمار از برهم ساییدن دندان یا خاییدن اشیا
علاج تنقیه بدن و دماغ کنند و از تیز و ترش و شور بپرهیزند
و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند فصل در ضریر
الاسنان فی النوم یعنی برهم ساییدن دندان در خواب علاج
اگر علامات امتلائی بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن
بمالند و الا تعدیل کافیست فائده در بیان تدبیری که دندان
کودکان باسانی برآید پیه سکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و مالیدن
شیر سگ مجرب است بر لثه و کذالک عسل از خاییدن باز دارد
که محلل ماده نکون و عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم
گرم نمایند و با انگشت آلوده بر بن دندان بمالند در دیکه در وقت
روییدن ملیکوه باز دارد فصل در ورم اللثه یعنی آماس گوشت بن

دندان علاج حب ماده تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند فصل در لثه
دامیه یعنی بر آمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه
لثه بود مازو و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه
خون بود رگ زنند و بمبردات تمضمض نمایند فصل در قرحه
و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد
چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در
ناصور داغ نهند بمیل باریک فصل در نقصان و استرخاء لثه
بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان
بود علاج گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس هر یک چهار درم
خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک نموده بر
لثه بگذارند فصل در گوشت زاید که در لثه بر آید و این بیشتر در ضرس
آخرین افتد که آن آخر همه دندانهاست بعد ورم علاج زنگار سبز

هر دو باریک ساخته بر گوشت زاید گذارند تا بر آید باب در امراض
حلق و لهاة و مری و قصبه ریه حلق مشهور است اما لهات ملازه
را گویند و آن جسمی که آویزان است در حلق و مری مجرای آب و طعام
و قصبه ریه مجرای نفس است پس آماس شدن ملازه و غیره علاج حب
ماده تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی آب کشنیز و گلاب
و عصاره عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی مری و سکنجبین خردل
آمیخته و در سوداوی مغز فلوس در شیر تازه حل کرده که برای همه
مفید است فصل در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرو
تر آید و این را سقوط اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند
و آب کشنیز و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند
و اگر بلغمی باشد بعد تنقیه بخور غرغره کنند بماء العسل و شیح و شبت و شاخ
گوزن سوخته و نوشادر باریک ساخته بکفچه میل نهاده ملازه را

بردارند و بر تارک سر سرشبش گداخته در سرکه و اسبغول آمیخته
بگذارند یا اسپیدی بیضه مرغ تا ملاذه را بالا کشد و مازو سیر کرت سوده
بر تارک طفل نهادن شل ملاذه افتاده را مفید و همچنان گل ارمنی
سوخته و با سرکه سرشند مجربست و تا ضرورت قوی نباشد
ملاذه را نباید برید خواه باهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که
الطباء بعضی مخارج حروف نتمایند از بریدن ملاذه فصل در
خناق یعنی در نفس زدن و یا چیزی فرو بردن یا در هر دو قصور
افتد بسبب حدوث آفتی در حلق علاج در دموی و صفراوی
نخست رگ قیفال زنند و رگی که زیر زبان است و باید که خون
اندک اندک بدفعات گیرند اما اگر امتلائی خون باشد بسیار
و اگر ضعف نباشد یکبارگی خون حسب تقاضا معتدل العدد
گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند

اگر طبع

اگر طبع قبض بود پس از تنقیه با آب سماق و دیگر مبردات غرغره باید کرد
و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و با آش جو اقتضا باید کرد
و اگر سرفه شود حموضات بکار نتوان بست شربا و غرغرة و هر گاه
ورم بطرف خارج ظاهر شود وضع محاجم و ارسال علق بران شود دارد
تا ماده از نفس عضو برآید و در دموی حجامت ساقین مفید است و
چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده و صاف
نموده غرغره نمایند که نافع است و هر گاه مریض ضعیف شود و طبیعت
بر سر او رسد تا ضرورت نه بیفتد بفصد مبادرت نکنند و هر گاه ماده
خناق پخته شود خود شکافد از بوره و حلتیت و خرو خطاطیف که
در شیر گاو تازه و روغن های گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشکافد
و بعد شکافتن لبشهد که با شیر ممزوج بود غرغره نمایند تا ریم پاک شود
و درین هنگام حریره که از نشاسته سبوس گندم و روغن بادام و شکر

ساخته باشند اغتذا نمایند فایده در درد گلو دوائی سرد
بر ظاهر گلو نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون
و خردل با آب بیند و بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر آید و مری
و قصبه نیز درد و وضع محاجم زیر زنخ نهند ستوده اند و در بلغمی بحقنه طبع باید
گشود یا بادویه مشروبه و با آب ترب و سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت
قوی بود رگ زیر زبان زنند در قفا و زیر زنخ حجامت نهند و در سوداوی
رگ باسلیق زنند و شکاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند
و بدانچه در بلغمی گذشت طبع ملایم کنند و لبسید و مغز فلوس غرغره
نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته و بیخته بروغن نرگس و بنفشه
آمیزند و بر خارج حلق ضماد نمایند فایده نوعی است از خناق که آنرا
خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام است در لغی مانند سگ
دیوانه بود و دهن بگشاید و زبان برون آرد و سبب انی التهاب اگر ورم
[illegible]

حلق باشد حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال
فقرات بود بازاله سبب زوال فقرات کوشند بدانچه لایق بود
و نوعی است از خناق مسمی بذبحه و او صعب ترین اقسام است و عدم قدرت
بر تکلم و بلع و بر آمدن آنچه بنوشند بتکلیف از راه بینی خاصه است هرگاه
زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود باشد تدبیر همان است که گذشت
و آنجا که بلع متعذر بود بر مهره دوم گردن محجمه نهاده بمکند که مری
قدری بگشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع بود
حنجره را بباید شکافت بطریقی که در مطولات مذکور است
فصل در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه پدید آید علامت
بثور مری شدت درد است در محل مری عند غذا خاصه که طعام
ترش یا تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ازدیاد وجع است عند
تکلم و خائیدن اشیا و از دود و غبار و کشیدن نفس وقت ورود غذا

علاج فصد کنند و با تب فواکه تلیین کنند و آب سرد بینی ریزند و انچه
غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند که بثور
بخته خواهد شد نضج نمایند و بعد انفجار جنس بجلاب گوزشانند چنانچه در خناق
گذشت و در بثور حلق غرغره خناقی بیشتر مکرر کرده باشند فصل
در تعلق علق بحلق یعنی آویختن بدانند که بسیار آبهاست که در وی
دیوچه های خرد می باشند و چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه
درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد و یا بکام برآید سوی بینی
و در انجا آویزد بالجمله آنچه درون سو بود منظور نشود لیکن از غم و بقرار
توان یافت که غیر از این مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن
انداز و بینی دیگر اما آنچه در قصبه آویزد یکدم سرفیدن از او جدا
نباشد و آنچه بمجرای بینی آویخته باشد و بکام برآید بستیک دهان بینند
بود علاج آنرا که بتوان دید بمنقار سس گرفته برآرند چنانچه سر او

در انجا نمانند لهذا گفته اند که از منقار سس گرفتن علق بخش کنند و زمانی
گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق است سست شود و جدا گردد پس
بیرون آرند اگر بالت نتوان گرفت یعنی درون باشد گل سیاه
در خریطه اندازند و دهان بیمار بدان بر نمایند تا از او جدا شده بگل او برد
زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و بکام برآمده باشد شونیز و
عصاره فثاء الحمار و خرلق در سرکه بخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه
جنین جدا گردیده باشد و بمعده افتد زود قی کنانند و الا مسهل دهند
تا برآید فایده در شرب آب احتیاط لازم است بی دیدن و بدون
پالایدن ننوشند فصل در بلع الابره یعنی فرو بردن سوزن
و ایذای این ظاهر است علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق
شراب انگوری ناشتا بنوشانند و بعد نیم ساعت بحقنه مسهل
دهند و بعد خروج جهت اصلاح معده تدبیری که لایق آن بود توان کرد

[illegible]

حب جاجت فصل در تشبث الشوک یعنی تعلق خار ماهی و جز آن در
حلق و بند شدن طعام و مانند آن علاج اگر بر آمدن ممکن باشد بیرون
آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم ابنه درست تر کردن و کشکین بخیزنند
تا بر آید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان باشد لقمه بزرگ خورند تا باشد
که فرو رود و اگر نه انجیر خشک بعد در رشته محکم بسته و اندکی خاییده
فرو برند و سر رشته بدست دارند پس یکبارگی بیرون کشند انجیر خار بر
بر آرد و اگر خراشی در گلو افتاده باشد بعد بر آمدن بلعابها و حسوها تنقیه
اصلاح کنند فصل در انطباق المری یعنی بهم بر آمدن مجرای غذا علامت
وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه
ثقیل و بزرگ بفراغت خورده شود بی درد علاج تنقیه بلغم نمایند
و بطبیخ افتیمون و کندر و سنبل و بهمن و مصطکی تجرع نمایند نیم گرم و در زیر
زنخ محجمه ناری نهند شرط زده و جند و سکنجبین بمالند فصل در

[illegible]

استرخاء الحنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی بعضی بر نیامدن یا آمدن
بعسر علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند سبب این و آن وافدات
فصل در حکاک للری یعنی خاریدن ریه علاج قی نمایند و بسر که کهنه
تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع کنند فصل در اختلاج و ارتعاش قصبه
ریه اختلاج پریدن است و ارتعاش لرزیدن است نشان اختلاج
او آنست که دایم تکلم لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهود است
علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عام است تدارک نمایند و غرغره در این
نفع دارد فصل در تدبیر غریق البحر هر گاه آدمی را از آب بیرون آرند
و بیهوش باشد اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم را نحشی
کنند تا آب بر آید و فلفل و زنجبیل در سرکه جوشیده و صاف
نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره از نخود و شیر دهند تا
مزاج شش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند که غریق را تا سه روز

در آب بعد غرق میباشد هیچ مسکوت را غلط محض است همین
که نفس منسجن و بینی نه بیند حکم بموت وی کنند و بعد از تسخین بر دارند
فصل در تدبیر مخنوق بوجی یعنی کسی را که گلوی وی بکمند خفه کرده باشند
هرگاه نفس باقی بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد
یا نه اگر نباشد رگ قیفال زنند و بحقنه طبع نرم نمایند و پایها را بجدول
سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب
گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید نباشد فصل در عسر البلع یعنی بدشواری
فرو بردن چیزی در چیزها پس آنچه بسبب تنگی مجری بود آنرا اختناق و
انطباق مری گویند و او گذشت اما آنچه بسبب تنگی سوی فراخ مری بود
علاجش تعدیل است حسب سبب و وضع محجمه در میان بین الکتفین
باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه فصل
در ورم مری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه

فصل

فصل در قروح المری نشان قرحه مری لزوم وجع است در حلق و بطعام تیز
و ترش ضرر یابد فنی اگر چه از اندک جهد و عدم تضرر بطعام چرب اگر چه لقمه بزرگ خورده باشد
بخلاف ورم که در آنجا برعکس این باشد و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه
قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از ملاقات حاره علاج آن تنقیه
همیشه [illegible] جرعه جرعه بنوشند بعد آنکه اکثر روز بماء العسل و با شیر تکرار
بنوشند فصل در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت
یعنی برگردیدن آواز و اصلا بر نیامدن از علاج تحقیق سبب نماید اگر از نزلات است
حنجره اگر نزله بالذات شراب خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز
دارد و اگر سوء مزاج باشد حسب مزاج تدارک فرمایند و آنچه کیابه خانگی آواز
در روغن ... استعمال نماید و باقلا ... نیز ... و حلقوم نرم و مغز بادام ... نشاسته
العسل و تخم کتان هم و اجداد ... مصفی صوت است باب در امراض ریه
و صدر و پهلو یعنی شش و سینه فصل در ربو یعنی ضیق النفس و ابتدا

نیز گویند و بعضی درین هر دو لفظ فرق میکنند بالجمله هرچند که بالذع مزمنیست و قریب

الادوار و عسر البرء هرچند زود تدارک کنند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم

بسرفه و نفخ سینه گواهی دهد علاج بعد از نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم

آمیخته بنوشند صبح و شام بوقت خفتن هر بار جرعه جرعه و گاه گاه قرص لادن زیر زبان دارند

طبیخ زوفا تر با عسل نوشیده گوشت طیور غذا سازند و تا اول چهار آمیخته و ضماد

علیه آن تخم کتان نیم کوفته جوشانیده و صاف نموده با عسل بعد بهم کرده فرو گیرند

میدهند و باد و تیر گرم تسمیه نیز دارند که موجب آن زمان مرض هیشه و بکلیه را

بیرکرده نیز و روغن تخم کتان که در آن موم آمیخته شود چرب دارند و آنچه

از بخار قلب باشد متواتر عظیم نبض و نفس و عطش گواهی دهد علاج

با سحیق زنند از حب العابات دهند و ملینات بنوشانند و اطراف

بمالند و آنچه از گرمی ساکن باشد که تشنگی فقد تواتر نبض گواهی دهد و عظیم نبض

بنا شد علاجش تعدیل بمبردات نیز باشد و طلاء علی الصدر و آنچه از

عظیمة

غلظهای سینه زنده یعنی نبض و نفس آرد یعنی نفس مضاعف گواهی دهد و با سینه

راست نکنند و نفس بر نیاید علاج روغن نرگس مالند و بعلاج فالج رو نهند

و طبیخ حلبه و دار چینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی ریه باشد رقت آواز

و بستگی آن و نفع بمرطبات یافتن بر آن گواهی دهد علاج ترطیب است و با آبزن

مرطب تشنیق نافع و شیر نوشیدن سود مند و آنچه از برودت شش بود

تقطر باز دیاد سردی گواهی دهد علاج تسخین است و آنچه از باکره باشد که

منافذ نفس در راه آید گرانی و سرفه و بلغم تقطر از بخرها باهمی گواهی دهد

علاج کسر بلغم است به تنقیه و تعدیل شبت و بابونه و بر پهلو ضماد کرده

و قلیل سفر خوردن نافع و آنچه از ورم شش و حجاب و کبد و جز آن باشد

عرض مرض باشد رجوع بعلاجش نمایند و آنچه از نوناق باشد بر بسته و آنچه از مبتلا

معده باشد در پری معده پدید آید علاج تنقیه معده است و تقلیل غذا و

تجویز هضم و نوعیست از این مرض که صعب ترین اقسام است تا بیماری سینه را راست

نکنند

نکند نفس بر نیاید و بپهلو بر زمین نتواند نهادن و ایضا انتصاب النفس گویند و سببش
یا مادهٔ غلیظ بود یا ورم که در مجاری نفس افتد یا استرخاء عضلات سینه بود و تدبیر آن
گذشت فصل در سعال یعنی سرفه آنچه از سوء مزاج ساذج ریه بود یا مادهٔ آن
بید و اعد گذشت علاج تعدیلست و آنچه از خون باشد گرمی نفس و سرخی
چهره باشد علاجش فصد است و اگر گرمی بود در جگر اطفا را ادویهٔ سرد
معروف و بنقوع تلیین کردن در همه حال مفید و آنچه از ریختن مادهٔ رقیق
و جرب نفث باشد و شب بعد خواب غلبه کند علاجش منع نزله است
با طبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه
از ریختن مادهٔ بارد بر شش بود از دماغ و غلیظ شدن و بر دران
و بر آمدن خلط از رنج سرفه شدید و گرانی سینه و عقب طعام پیدا شدن
گواهی دهد علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدنست
و رب السوس و فلفل و سنبل برابر حب ساخته در دهن گرفتن

و آنچه

و آنچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار بسرفه برآید و لزج باشد و
سینه بخر بخر کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد علاجش از منضجات
ربو که در سعال ربو بلغمی گذشت بعمل آرند و آنچه از آثار ربو بود که بسبب
دخان و یا صیحهٔ شدید بود علاجش ترطیب است بشربت خشخاش با
وتد بهین ناف و مقعد بسکر و آنچه تابع مرض دیگر بود بمعالجه آن مرض کوشند
و آنچه از حدوث شعور ریه بود سرعت نفس و حرقت بول و نفع از
برودت یافتن گواهی دهد علاجش فصد است و حجامت بر سینه و ادا
سهال صفرا و بر ریه در شبو ر علق گذشت بکار برند و آنچه از امتلاء معده بود
تدبیرش تنقیه معده و تقلیل غذا است و آنچه از مادهٔ سوداوی بود بسبب حصول
او از زیر چیزی سیاه و کبود در سرفه آید و دیگر علامات سودا گواهی
علاجش حریره سبوس گندم تنقیه یا بعسل دهند بعده نضج و اسهال سودا
نمایند و غذا نخود آب گوشت مرغ یا گوسفند سازند و آنچه وقوع

وبعد ازان در حنجره افتند تا کر ازان جسم غریب بر نیاید سرفه نه ایستد

تدبیر نیست وگاه باشد که جسم ثقیل بود بر تنحنح و بر نیاید و بهلاک کشاند

مالیدن سینه و حلق وقی کردن فرمایند تا باشد که از حنجره و قصبه برآید

فصل در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از دهن و این از اجزای دهن آید

یا از دماغ یا از اعضاء باطن اما آنچه از دهن بر آید بتفل و آنچه از

سر بر آید بتنحنح و سبک که بعد بر آمدن و دیگر آنکه رکهای سینه ... و آنچه

از حنجره و قصبه ریه آید بتنحنح و آنچه از حنجره خون ناب بود و سرفه نباشد

قصبه ریه خونش کفدار بود و با سرفه و درد باشد و آنچه از شش ... فقط

آید خون با صمغ و کف دار بود و بی درد سرفه باشد و آنچه از سینه

افسرده و قلیل باشد و سرفه شدید بر آید و محل جراحت درد کند و

بر پشت غالب سرفه و درد غلبه کند و آنچه از مری و معده و جگر و ... از

بقی بر آید و جراحت در عضو ماوف بعینه عضو گواهی دهد

علاج

82

~~تکند نفس ...~~ علاج آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ پوست های قابض چون

آس و گلنار و مازو و شبت و مانند آن مضمضه نمایند و آنجا که تعلق

زلو سبب آن باشد تدبیرش گذشت و آنجا که از سر آید فصد قیفال و حجامت

نقره و تمضمض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور

مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه متعذر العلاج

است مگر آنکه در غشاء درونی باشد فقط و آنجا که از شش آید

فصد صافن و باسلیق زنند و حجامت ساق کنند و طبع نرم دارند

و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند الحاجت قابضات بر سینه نهند

بشرط که ورم در شش نباشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق نمایند

و قرص نفث الدم بنوشند اندک اندک و آنجا که بر سینه طلا نمایند و فروج

و سینه زود بر میشود و آنجا که از مری معده و غیرهما آید تدبیرش در

محل آن یک مذکور است و همچنین بدانکه نافع ترین ادویه در اقسام

نفث الدم شاهبانه معمول یکمثقال در شربت برگ خرفه یا لسان الحمل بدهند
و خوردن خایه مرغ نیمبرشت با برگ خرفه نیز تربیت و هرگاه خون در شش بیفزاید و سرفه
شدید نیز بود پس برگ کلا سبعی بخیه نمایند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود جعفری
با عسل بسایند و با خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشند و اگر چاشانیز
آمیزند قوی‌تر باشد فصل در نفث المدة یعنی بر آمدن ریم از دهن و آنچه
سببش انفجار ذات الریه باشد و یا ذات الجنب یا سل البول بود یا ذات
معده هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و از اعراف دهن آید از خناق
و اورام دیگر نیز آنجا ظاهر میشود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار
اماکس اوست علاج تلطیف اخلاط است بدانچه در اسهال بلغم گذشت
تا مادام تواند مرشح شده موم و روغن بابونه با پیه ماکیان با هم
بر سینه ضماد نمایند و قطعا چیزی بارد بالفعل و قابض ننهند و شرب
طبیخ زوفا و حاشا و انجیر و اصل السوس نفع تمام دارد و در تمام اورام
سرد جنب و سینه و یا در شش افتد بکشاید این خطا بطر ایام دارند زیرا
که ماده

83

که ماده ورم سینه در شش در آمده از راه قصبه بر می‌آید و دیگر بدفع
طبیعت جهت بر آمدن ماده که صدر واقع نیست و هرگاه ماده تنفس
در آید و در فضای سینه ریخته جمع گردد از احتقان الله گویند و ان جدا
گفته آید فصل در ذات الریه یعنی اماس شش آنچه بسبب حرارت
بود و خواه ماده او خون بود یا صفرا و یا بلغم شور نشان تب ورم
صعب الشفا و شدت ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه
خاصه در رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض بحسب عظم بود
علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست رگ قیفال
زنند بعده رگ باسلیق و بعد فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین
نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز کشایند و اعضاء دیگر
اورام ریه و جنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر
در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف

مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که مادّه از انصباب بسته مر باشد از طرف
موافق باید کرد و بعضی از علّت از راست بود از دست راست کشند
و اگر از جانب چپ بود از چپ تا مادّه از نفس عضو برآید و بدانند که ورم زیر ابط اگر
بایمن بود وقت تب رخسار ایمن طرف سرخ شود و کرای بطرف
ایمن لازم بود چنانچه بر پهلوی راست بخسبند آب از دهن بیشتر آید
و اگر بطرف چپ بود ضد این بود و اما اگر قوت محتمل باشد فصد مناسب
هر سه روز رگ باید زد حسب تقاضا و بعد فصد ها و تلیین
حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب مادّه بخارج و پس از تنقیه
و تضمید و تواضع و ابتدا ضمادات محلّله و بعد از آن نیز تضمید محلّلات
باید کرد و ضماد شود در تسکین درد اثر تمام دارد در تبرید خرپک که
در او قبض بود چنانچه آب کاکنج یا غلیظا باشد چون دیاقوذا از
بنهاده بنهند و کذالک آب کدو دیگر در ذات الریه که از غبش
باشد

باشد و بعضی گویند که در این مرض که سینه از رطوبات پاک شود
و هرگاه که بران تب حاجت بر برودت افتد باشربهٔ موافق مثل عناب
و در زنند و آب خیار و آب هندوانه و آب کدو نیز مجرّب است زیرا که
در اینها جلاء است با تسکین قبض و در این باب سکنجبین که بسیار ترش
نشود سخت نافع بود و هرگاه نفس شوادا افتد لعاب اسبغول ریشه
با جلاء شربت قند به جرعه جرعه بدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو
ریزند تا دم با اعتدال آید و درد باید و بدانند که حال آنکه
در هر عضو که افتد از سر و چه بیرون نیست یا تحلیل شود و آن
مادّه منجمد شده بر نفث برآید و یا ریم کند یا صلب بود و نشان تحلیل
اورام این اما کمی خفت اعراض است و روز بروز سهولت
نفس و نشان ریم کردن شدت اعراض است خصوصا گاه و زنگ
بهم شود تب و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر که لاکس روز

مکان ورم بکشاید باز تب شدت تمام نکند و بلرزد و نشان قصا
خفت ورم و اکثر اعراض است و شدت ضیق النفس و کرب عطش
ثقل با درد باید دانست که این ورم بعد تصلب میکشاید بالجمله
انفجار اگر مده خوب برآید بهتر و الا مده در بهند بدانکه در نفث المده
کدز شت و بسیار باشد که بسبب از نمای نضج بسبب غلیظ
وقت و بعد این ورم بکشاید و خون صرف یا با مده خام برآید که
و بعضی بنی اتفاق اطبا زود در رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند
و اکثر سبب برودت هوا از بلغم سالم بعض شود بدانکه یا از سوء
نشان بلغم کثرت لعاب و شدت ثقل و ضیق نفس و ترهل وجه
است و انتفاع یافتن بحرارت اما تب در جمله اورام اعضا لازم
لیکن در حار بشدت میباشد و در بارد بخفت و نشان سوء مزاج
یابس است و تغیر حدث هوا و فرود ذات ضیق نفس بهر روز
و اکثر از استعمال ورم بانه تقدم او کوان بهد علاج در باعث

ابتدا

[illegible]

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

ابتدا تلیین طبع فرمایند و بر ادعات ضماد نمایند و بعد از چند روز
که طبع تب ساکن شود آنچه در سعال بلغم گفته شد از نضج و تنقیه
بکار برند و در سوء مزاج اول لعاب تخم کتان و خطمی یا حلبه بروغن بادام
نمایند و همچنین بیرون ترات و ملینات ضماد سازند و این کمتر
و بدانکه گاه باشد و ذات الریه سنگ تولد کند همچون سنگ مثانه
و بعد سرفه باید و باشد که بسل انجامد فصل در سل یعنی قرحه ریه
و نشان او وجود تب دقت و بدرور مده در سرفه
مده با رطوبات خام مشابهت تمام دارد و فرق آنست که
مده در آب فرو نشیند و بر آتش بوی مده بد بخلاف رطوبت
علاج هر چند این مرض لا دوا است اما اگر شد باید ممکن است
که بیمار با دیر بزید و بوعلی علیه الرحمه گفته که زنی بیست سال با این علت
زیست و جالینوس گوید هر که اول روز تا تم از نشستن اهد علاج

که صلام تعریف شد بالجمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع این مرض باسلیق زنند
از آنجانب که درد بود و اگر مانعی نبود حجامت نمایند و اگر باز لازم [illegible] قیفال
نیز کشایند و ماء الشعیر بسرطان پخته و هر چه در تپ دق بود و بیان
مناسب است بدهند و بوعلی گفته آزموده تو رانیده ام که لعوقها است که
لعاب سان ساخته باشند اما بسیار حذر کنند حتی بوضعیان خورش بایام
بشرط آنکه شکم نیارد و فصل در اورام که در حجب و اغشیه و معالیق و عظلات
صدر و یا بدهند افتد پس بدانند که هر ورمی از این اعضا باعتبار محل
و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص است چنانکه ذکر میباید
مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا در حجابی
که حاجز است در آلات غذا و ادوات تنفس باشد ذات الجنب خالص
گویند و ذات الجنب صحیح نامند و هر چه عام بود با غشیه مستبطنه
نامند خاصه و اگر در عظلهای که فیما بین اضلاع واقعند باشد ذات

الجنب

86

الجنب غیر خالص و غیر صحیح و ذات مغالطه گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را
نیز نمین برسامی خوانند و اگر در حجابی که بر باطن اضلاع خلف است باشد شوصه نامند
و بعضی شوصه صحیح ذات الجنب صحیح را گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حایل است
باشد برسام نامند و این حجاب غیر جانب است که در آلات غذا و ادوات تنفس
حاجز است و جمهور این حجاب را ذیافرغما خوانند و بعضی معترض فی المعدة والکبد را
دیافرغما نامند و اگر در غشاء که متصل بر سینه است باشد ذات الصدر گویند
و اگر در عظلهای سینه که متصل سینه تا طرف پشت است ذات العرض نامند
و بعد از آنکه از برابر عظام القص آید بجانب عظلات و فضای پشت تجاوز برآمده است و وسیع
شعبه یکی بطرف سینه و دیگری مایل بطرف پشت بر آمده تا بر ملتقی الشراسیف
قوتین مهلکه و ذراعی بهم پیوسته و بجهت توضیح فرقها در ذات الصدر

~~[illegible]~~
~~وذات العرض تشریح این غشا [illegible]~~
~~[illegible]~~

درذات الجنب و شوصه و برسام فرق نمیکنند و مترادف میدانند بالجمله اکثر علامات
و علاج این اورام قریب بهم است از ورم زیر تو بیند و مراعات اهم قوانین معروف در ان باید
وا از اعتدال اما که این اعضا حال هر واحد از احساس و وجع در ان عضو بشنیده
نجست و ضماد که در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه
باید ساخت و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه بتنفس
موجب بهره و ضیق نفس بشدت باشد و زوال عقل لازم برسام است لهذا بعضی
از برسام آنرا امتیاز نمی سازند فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت حدوث معانی
لیق و احداث تنگی نفس و بحران مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما
بکه در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نبود و جانب جگر ثقل و الم
و اکثر بول غلیظ آید انتهی هرگاه ماده این اورام پخته شود و ظهور پخته گی
از اعتدال قوام نفث و لون او معلوم است زود در ان کوشند
که ماده بنفث پاک شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم

نشانها

دیگر گلاب رقیق با شکر و سکر یا عسل دادن صوابست و بر پهلو معلوم خفتن یاری
میدهد بر نفث بعلامات الریه تبلک الجنب و نفثها منها بالاستفراغ
فائده درد الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی و حقیقی آنکه ورم باشند و غیر حقیقی
آنکه از باد غلیظ در نواحی پهلو یعنی الاغشیه بند شود درد آرد و بی ورم باشد
محتبس در اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما
از خفت که لازم ریح است و عدم لزوم حمی در ریحی و بحران ظاهر است و تضمید
بجلادت کافی می باشد که مسهل یا بفصد حاجت آید و نفع فصد اسلیم از دست
حادث اسرع آید ظهور است فصل در اختناق میته در صدر یعنی بستند ره
ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم در آنجا یا در ریه بود با حجاب
منفجر شود و ریم در فضای سینه که خارج از شش است گرد آید و سبب آن
نفوذ در شش راید که در جانب بول و براز گراید نشان او تقدم اورام عضوب
از این اعضاست و بعد ظهور آن تا نیم مستهل شدن با مدت و مدتی تا بر آمدن روی نیا

دق لازم بودن علاج طبیخ زوفا و انجیر و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان
و مویز بدهند و روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هر چه
نفثش را با آسانی برآرد بدهند و مدرات نیز مفید باشند تا باشد که از راه بول
برآید یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هر چه در مثانه ذکر رفته شود
بدهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملینات دهند و اگر به هر دو جانب میل کند و این
مادر بات گاهی مدر دهند و گاهی ملین فصل در جمود الصدر یعنی افسرده
و گرفته شدن سینه و این را جمود الصدر نیز گویند از ملاقات سرد از
خارجیه یا داخلیه بدید می آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه
و تقدم وصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بمالند و نخود
بپزند آمیخته بنوشانند اندک اندک و حبوبهای مناسبه و ماء العسل غذا
سازند قاعده افیون و دخان و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم
دانند و علتیست در شراب آمیخته الرب که وقت که اختناق او مرتفع میشود نیز جمود الصدر مرارد و تدبیر وی استعمال مفتحات

و بتکمید بطبیخ

88

د بطبیخ حنا بنشی گرم نافع و روغن زعفران در افیون ماء السیدان سکمت نافع و روغن دارند
قسط در اشربه پس مفید بالجمله وقت تذویب الربوب خود را از اصول دود او تحدر نیز
باب در امراض قلب یعنی دل فصل اندر سوء مزاج قلب بدانکه اگر ساکن است استفراغ تعدیل
کافیست و اگر مادی است تنقیه نیز لازم و اینجا اگر فصد واجب آید و مانعی نباشد بحجامت
بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت تدرج و نعت سبب و بساطت
و ترکیب این معنی لحاظ تلیین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هیچ معقولات نبایند
غافل نباشند و اینجا که تب یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج
نکنند که بعد از آن مشکل گردد فصل در خفقان یعنی طپیدن دل و دوران
قوی شود غشی آرد و بدانند که این مرض دوگونه است یکی او نکه سبب او در
دل باشد دوم آنکه سبب وی در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و
معاء و رحم و شش و حجب و بالجمله تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و اینهم
از اسع و لذع افتد و از بین قبیلیت علاج در مشارکت هر که باشد اصلاح

ماوف
عضو کند معه تقویت قلب وی ریزد مشارکت تعدیل و تنقیه حسب آنچه در کلیات
کذشت و آنچه از ذکاء حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه افراط استفراغ سبب
معده و یا غیر معده شود با دویه و اغذیه مقوی ازاله ضعف نمایند فائده خفقان بسیار در
گرم بلاد در شهر گرم مقام نسازد که السبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوص
بجز ابهای در غشی بیاید و تعلیق سنگ یشم بر فم معده بالخاصیة نفع دارد
فصل اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه اسباب خفقان غالب شود غشی آرد
و چون و [?] مفرط کهها بهلاکت رسانند و بدانکه غشی سکون است یکی
انکه روح بتحلیل رود دوم آنکه روح محتقن کهها سیم روح کمتر متولد
شود و یا بنکه باعث ضعف مر آن دو و اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت
و لذت و وجع الشاء هر کدام که مفرط بود و اسباب خفقان مثل امتلای
مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب
قلت تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف

در دل

89

در دل شود و روح کمتر متکون شود و یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون
روح کثیر نداشته باشند فائده مادامی که بدل آید یا در رگهای او میباشد
یا میان غلاف او یا بالای او و در ورم اذنی القلب مفصل بیاید علاج
در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند
شمامه و بخور گیرند اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و مانند
آن و اگر از برودت بود چون مشک و امثال آن ببویانند و کذلک
در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محرور را گلاب و سرکه
بر روی و سینه زدن انفع در انتباه است اما اگر سبب غشی اسهال
مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و بجز آن که موجب برودت بود باید
گلاب آب سرد بر روی و سینه بپاشند و در اینجا بوی کباب خصوصاً
از مرغ بوی نان گرم و بوی [?] با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن
گرم کافیست و در کثرت عرق اطراف را بگلاب و آب سرد مالیدن

نافعست بر نظر بکه بسبب کثرت انفتاح مسام باشند و با استیلاء حرارت
نسیه باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته و بیخته بر بدن مالند و ما
بحران قابضات همین اثر دارد در روحی بهر تسکین او فلونیا دهند اگر چه
قولنج باشد و اما آنکه حالت غشی از غثیان با فواق بود باشد قی کنانند و
بعد از قی درا کثر انواع غشی نفع دهد اما در کثرت عرق قرص [illegible] باید کرد مفرحات
و در تسعیر و تبرید [illegible] تریاق فاروق و فادزهر دهند و آنکه بسبب غشی
اختناق رحم بود بوی عطر قطعا بو نکنند و در امراض رحم گفته آید
که استیلاء بد بو شمیدن و چیزهای خوش بو در رحم مالیدن علاج او است
و مالیدن اطراف در هم قسام مفید و مضیق انتشار [illegible]
وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک
کنند مثلا در سوء مزاج تعدیل و در امتلای تنقیه و در استفراغ احتباس
و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماوف کوشند فائده زردی زنگ

وبردر

و بر دن اطراف و ضعف نفس نبض لازم غشی است و اگر قوی بود چشم نیز
باز نشود و بدین جهت آنکه با آن مغشی علیه را ندا کنند در نمی یابند بخلاف مسکوت
و فرق بینهما ظاهر است که آنچه لوازم غشی است در سکته نباشد و در
نیز بهمین وجه تمیز دارد و غشی که از قوت حس دل افتد باشد بسبب
بد بیداید و خفیف باشد زود زایل گردد باب ادویه که دل را مخصوص
است آنچه قریب باعتدال است یاقوت است و فیروزه و طلا و نقره
و گاو زبان و آنچه گرمست درونج است و جدوار و مشک و عنبر و
ابریشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و عود خام بادرنجبویه و تخم
او و تخم [illegible] و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی و
راسن و آنچه سرد است مروارید و کهربا و طباشیر کافور صندل طباشیر و گل
مختوم و سیب و نارسی و کشنیز از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک
و در رطب یا بس از این ادویه حاره و بارده هر چه ضد سبب بود توان

وبدانکه مبالغه در تبرید دل اگرچه حرارت قوی باشد ممنوع است و از آن
که قدما قرص کافور مرکب بزعفران در حرارت دل تجویز کرده اند با آنکه
تبرید رقیق نیز ملحوظ است بجهت مصاحبت زعفران قوت ادویه سرد زود
بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید و سردی
او و ادویه را باصلاح جرم دل میرساند

در اورام القلب یعنی آماس

گوشت دل پوشیده نیست که بر گرد دل غلافیست که نسیم از آن راه
بدل در میآید و آنها را اذنی القلب نامند هرگاه روح با طالت آن
تحلیل یابد بر غذا که بدل میرسد علاوه میکند و حجم عضو بیشتر میشود و اعراض
مینماید لهذا گفته اند که این ورم اگر در گوشت دل باشد ورم گرم در دل
یا در غلاف یا در اذنین فی الفور میکشد اما اگر ورم سرد که در دل
بود وی نیز مهلک است لیکن آنکه در غلاف یا در گوشت او باشد اصلاح
میکرد اگر زود تدارک نمایند و الا روز بروز لاغری افزاید تا
هلاک گرداند امارت آن احساس ثقل است در سینه نزدیک

بیخ

بفم معده در اکثر حالات شبیه بغشی پیدا میشود و دل منبسط ناگشتن و انقباض
چشمها متشنج و روی بغایت زرد بود علاج طبیخ بابونه و اکلیل و برسیاوشان
مثل ورم رادع تهییج میگویند تشنج جمعیت
و سبوس گندم بر سینه و فم معده ریزند و کذلک ادویه مطلقا ضماد نمایند
و بالجمله بتقویت قلب کوشند و بدانند که ورم سرد که در غلاف دل افتد
نسبت بدانکه در گوشت او افتد قلیل السلامت است و غشی و سکته

فصل در علت الخفقانیه و این آنست که در تاید بیمار گویا که گرد از دل
بر میآید ببالا و چون بسیار شود غشی آرد و سوء فکر علاج طبیب تبرید
و تنقیه سودا کوشند

فصل ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل

و عند حصول اینحالت غشی میشود و لعاب از دهن میرود و باز
مدت افاقت روی میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا
دهند و مفرحات دل و دماغ را بتقویت نمایند و تریاق کبیر را اکثر النفع
دانند

فصل در تقشر القلب و آنست که بباید مریض که دلش

میخراشند و از شدت الم به بیهوشی افتند و باز فورا بهوش آید و وقت بیهوشی
تشنج در روی پیدا شوند چنانچه در دو عرق بسیار بر آرد بهر ضعف ماسکه
علاج تحقیق نماید که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر و بسبب ماده
تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند تنقیه صفرا در صفراوی و در ثبات
خلط ماشی بود تنقیه در زیر نفع تمام دارد فصل در قذف القلب و
ور آنست که پندارد بیمار که گویا دل بیرون می آید و این از مادهٔ خونی افتد
یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده در این وقت لازم است علاج
باسلیق ایمن کشایند و مسهل صفرا دهند و بر گلاب و عرق بید و صندل
مداومت نمایند و اصلاح غذا کنند و مفرحات دهند فصل در ... القلب
و ورم آنست که پندارد بیمار که دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول
در معالیق جگر و گاه باشد که باین حالت الم خفیف و حالتی شبیه غشی
نیز افتد علاج حب الخلط تنقیه کنند و تلوثه مریض در آن وقت بر
خلط غالب دلالت کند فصل در احتواء الرطوبت علی القلب و در آنست

که پندارد

پندارد بیمار که دل در آب آغشته است و حرکت میکند بحرکت اختلاج و قدما
این را از انواع شمرده اند و سبب این ماده رطوبتی است که زیر غشاء که بر دل
محیط است بند شود علاج ایارجات دهند و گل سرخ و سنبل الطیب و زعفران
باب بابم ربجنوس بر سینه ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت
تحلیل رطوبات دل غضب و خشم است گاه باشد که رطوبات مذکور
از حرارت نامعتدل خشک شده بجسد و نشان و ورم آنست که دل منبسط نشود
و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند تدبیر و استعمال ملینات
و فیروطیات بر سینه با ازالهٔ رطوبت متلبس کنند پس با استفراغ
خوشبوئیها مثل موم روغن
ستیدن و در جمله تقویت قلب نظر داشتن و بدانند که دل شریف
ترین اعضاست در علاج او اهمال جائز نباید داشت باب در امراض
ثدی یعنی بیماریها که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق
خاصیتی داده که چون خون در آن آید سفید گردد چنانکه در خصیتین منی
سفید میشود فصل در قلت اللبن یعنی کمی شیر و آن از سبب

یا کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ خونست یا اطالت مرض
هرگاه کثرت شاخون زیرا که در روز خون بسته آید و با جمه شدن را عجز در
نماید سیم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا با ماده بود و دلیل این از سوء مزاج
ظاهر است علاج در کمی خون آنچه خون زا است غذا باید چون شیر و زرده بیضه نیم برشت
و جز آن حسب تقاضاء حال بدهند و در افزون آن فصد و حجامت نمایند
و در فساد کیش اصلاح آن فرمایند بدستوری که معلوم است و بدانند که رقت
و حرقت شیر از صفرا است و شدت بیاض و مائیت قوام و حموضت او از بلغم
است و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت
از سوداست و انچه که بلغم با صفرا مرکب شود شیر شود بالله قائم مزید منفعت
شیر می افزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت او یبوست و لاغری
نحافت باشد مجربست فصل در کثرت و درور لبن و اسباب او
اسباب قلت است علاج در تخفیف کوشند و مدرات حیض ادرار
دارد و این دوا نافعست لک مردار سنگ بروغن گل بر پستان نهند
و زیره کرمانی و عدس مقشر کوفته و برگ اسبغول کوفته ضماد کنند

اما

اما در غلبه بر ورم برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند فصل در اورام
پستان علاج اگر ماده گرم بود با آب گرم در مشار حیوان گذاشته تکمید نمایند
و عنب الثعلب کوفته ضماد کنند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن بگوییم تدبیر کنند
و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته بر نهند یا بابونه کوفته با آب بادیان سرشته و دیگر
قوانین اورام مطلقا مرعی دارند فصل در تجبن اللبن در تدبیر
بستن شیر در پستان بلکه ابتدا حین شیر در پستان ببندد و ورم آرد در اکثر سبب
تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت
مفرط که شیر را بیفزاید و یا از بر آمدن شیر که سبب دیر باز ماندن آن
غلیظ شود علاج حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم او گذشت و در آغاز
تا بر آمدن شیر بسبب طفل خواه از ضعف امتصاص طفل یا حیران کرا
[illegible] آب نیم گرم ریختن بر پستان و باهستگی تکمید [illegible]
بر آید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود و فساد لون و ورم و طعم شیر

بران گواهی دهد تدبیر این چنان کنند بتضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم اوزبان بود
حلبه را برابر کوفته و پخته باب برگ چقندر یا آب خالص سرشته و بر روی آن بار
این ضماد را تجدید نمایند و بعد پختن ورم شدن اگر بدوا منفجر نشکافند منها
الا آن باهن بشگافند فانه گاه باشد که شق خفیف کنند و با موضع ریم رسانند و خون
صرف بر آید و عوام دانند که شاید ورم ریم نگرد پس درین وقت جراح و اتفق
باید تا نشتر رسد و شق را عمیق کنند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحتها
زبان و دهان نشست بکنند که علاج ریشهای نازک یک است و در گاه
تعقد و کره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند فصل در رض القدس
یعنی کوفته شدن پستان علاج بنومانش بکوبند و با آب گرم برگ سرو کشند
و ضماد سازند و در ابتدا و بعده هر آنچه مناسب باشد اگر شدن ورم نیز آورده ریاحی
بعلاج آن کوشند فصل در تدبیر که پستان را از بزرگ شدن باز دارند پستانها
بر روغن زیت در هاون کرده بسایند و همیشه طلا نمایند و هرچه از تعظیم الا

بنشینی ۲

94

گفته آید تدبیر این است باب بیست در امراض معده فصل اندر سوء مزاج معده علامت
حرارت و برودت ظاهر است و همچنان آثار ساذج و مادی نیز با هر دو اما
لازم حار ساذج آنست که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد شود
میسازد بخلاف غلیظ و باد ساکن گشت در اینچنین معده خوب میگوارد و برای شد
که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن سالکی
میلرزند از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب
سرد زایل شود طبع در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بحسب ماده
و حاجت قی بدانند که قی در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی
دیگر ماده بمعده ریخته شود تنقیه آن عضو را هم لازم شناسند و بر نیز
از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز
گواهی دهد بهار یکی بران و فصد قیفال در درد دماغی و باسلیق الیمنی یا الاسلیم
آن در جگر اثر مندانست و کذالک ازابسر در طحال فائده میباید

در معده باشد بد و قوی لیکن در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید
و این بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع و یا فقد غذا اضطراب و پریشانی
بعضی میشوند تدبیر ایشان صباح لقمهٔ ترشی خورانیدن و معده را خالی
نا گذاشتن و در سوء مزاج مادهٔ حاده که ماده در جرم طبقات معده نافذ
شده باشد بهترین منقیات ایارج فیقرا است خصوصا با تراب افسنتین
یا هلیله زرد ماده را از عمق معده مستفرغ میسازد فصل در وجع المعده
سبب وجع در معده اگر سوء مزاج بود تدبیر آن گذشت و اگر از ورم
یا قروح بود علامت آنها میباید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر
و نفخ شکم و بعد استقرار غذا در قعر معده و درد بجانب پس زیر
پیدا شدن گواهی میدهد علاجش تکمید کنند و نیز بوادر کلاب نخود بشانند
و بنوشند و بو اسپند خائیدن فرمایند تا آروغ آید و ملکوسی دهند
و اگر بلغم غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجویز هضم در حالا لازم شناسند

و مجمه

و مجمه یا در بر معده نهادن فورا اثر تمام دارد و فائده سکنجبین با آب یا گلاب
آمیخته در اکثر اثر تمام دارد و جای معده را از بر سبب گرم باشد و بدانند که
بسیار باشد که ماده در بلغم شور بود و چیز خشک دادن شود و بنا بر منع
تحلیل سکون در آن رود و هر در گمان افتد که ماده بارد بود و همچنان
بسیار باشد که ماده در دحار بود و چیز گرم خورده شود و بنا بر تحلیل ابخره
و کسر ریاح سکون در آن پدید آید و توهم شود که ماده بارد باشد و این
مغالطات اکثر در میان هست پس واجب است که با تامل دیگر تحقیق
نمایند و با همچنین منافع کاذب مغرور و مفتون نشوند و اگر از آن
خوردن طعام کراهت پیدا دهد معده را بکمیت یا بکیفیت دعم
علاجش استفراغ آنست تنقیه پس هرگاه آنجا اگر کثرت مقدار سبب بود
باشد غذا صالح الکیفیت دهند و اگر از ضعف معده بود علاجش تقویت
علامتش درد است بعد غذا خوردن و ساکن شود مگر بقی و اسهال

علاج مقویات معده دهند و نوشدارو نافعست و اگر بسبب ضعف
اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و
قرص انیسون و اگر از قوت حس معده بود علامتش ظهور درد است
بهر آنکه سبب چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب شیء از [illegible]
بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذالک در فعل معده فتور [illegible]
بود علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشراب آب کوکنار
و تناول کلّه پاچه و نوعیست از درد معده که در حالت [illegible] و خلوّ
پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ
کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولّد باد از
آن دوم آنکه صفرا بسبب خلوّ از جگر بمعده بریزد سیوم آنکه
سودا از سپرز بر فم معده ریزد و در خلوّ زیاده از آنچه باید
تا بکیفیت حادّ متکیف شده وجع پدید آید اما نشان

ریحی

ریحی خفت او از آمدن آروغ است و از دیگر آثار معرّا بودن و نشان صفرا
و سودا مگر آنکه گذشت و سوزش سر معده در سوداوی التهاب میباشد علاج
در ریحی تنقیه و تقویت نمایند و در صفراوی تعدیل و تنقیه و فصد اسلیم از
دست راست کنند و در سوداوی اگر کثرت ماده سبب آن بود باید
تنقیه و فصد اسلیم از چپ کنند و اگر ذکاء حس معده سبب بود تخدیر
و تغلیظ نمایند فصل در ضعف الهضم و سوء الهضم و التخمه و اسبابها
هر سه واحد است لیکن اگر سبب ضعیف است ضعف هضم آرد و اگر
قوی است تخمه و اگر متوسط است سوء هضم یعنی فساد هضم آرد
و نشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند بی تغیر
مشوش بسبب علامت هضم یافته و نشان سوء هضم آنست که غذا
هضم تام نیابد و بافساد بود و تخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا
تصرف نکند باشد و همچنان بر آید بقی و اسهال علاج حسب سبب تدارک کنند

هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد و بیرون آمدن آن از
بیست و ساعت تجاوز ننماید ورنه نباشد و بدانند که بکمیت بیفزاید مقدار
زنجبیل کوهی در دوری اثر کند علت های معده را اگر بسیار گرم نباشد نفع میدهد
و چه دیگر سکنجبین ... زنجبیل میکنند و حب ... میدهد

فصل در هیضه و اینکه مرضیست که مواد فاسده غیر منهضم از بدن
و با اسهال بقی بشدت برآید و باشد که قی نباید و همچنین ما بالاسهال مفرط
کند آید لیکن از غثیان خالی نباشد و در این مرض حاد است و خطرناک
لیکن افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج درین
چندان مخوف نیست تدبیر نیک کردن همه عوارض را زایل میگرداند
خصوصا که در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض
نترسد علاج آنرا بسبب باشد جهد کند تا مادهٔ فاسده تمام برآید
بقی یا باسهال و زود بند نکند بلکه اگر داند بفراغت تمام آید مدد کنند

عمان

تقییات و مسهلات مناسبه دهند و عند الخوف ضعف حبس مزاج
حبس نمایند و قشر لیمو در دهن داشتن حابس است و آنچه که
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمی زنهار ندهند و آب خنک بهم
جا باید داد و بدانند که هیضه از هر سبب که بیمار را هیچ حرکت ندهند
و هر چه بغذا مانند نخورانند مگر وقت ضرورت خفیفه دارند اگرچه
نباید که از ... علت هیچ تدبیر بهتر از آن نیست که ماندن و ناخوردن
و جمله تدابیر ... بکار برند تا شاید که خواب آید و بعد سکون هیضه تا
که قوت بحال آید غذا اندک و لطیف دهند فایده مغالطه در عوام
هرگاه آخر شب قریب صبح قی کند از آن سبعه ... و بلا
تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن که ... میدهند و ... تب
و حرارت مبتلا میگردانند و پوشیده نماند که قسمیت
رنگ کاری گویند حدوث در مهلک و غشی و ضعف لازم آن است

خواه شب واقع شود خواه روز اگر در اغمای غثیان آب سرد بنوشند تقلیل
سمیت کنند بالجمله قی کردن صبح افتد اگر اثر از غثی و جزآن داشته باشد نزار
فاروق منابست والا تبیح نذ هند و آنجا که غثی افتد اگر باشد روغن گنجد
با جوز بوا سائیده بر بدن بمالند و آب بمکیدن اثر تمام دارد فصل در
بطلان شهوت طعام سبب هیچ واحد است لیکن اکثر ضعف است
که در اشتها دارد و اگر فوت است اصلا از دیدن طعام نفرت نماید و اسباب
او بسیار است یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد دیگر در فم معده افتد دوم
سبب اجتماع اخلاط در معده سیم امتلاء بدن از اخلاط خام و بدان
تقاضا نکردن اعضا غذا از جگر و معده چهارم کثافت مسام و [illegible]
جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در روده‌ها در ماساریقا
سده افتد ششم آنکه در منفذ رگ میان سپرز و فم معده وقع
سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود علامات ساذج و مادی در
بحران ظاهر است اما آنچه از نارسیدن سودا بر سر معده واقع شود بنا

بر وقوع

بر وقوع ماهم در زنجار و آنچه از بطلان حس واقع گردد بنا بر وقوع فتق
در دماغ سلامت افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که
آنچه از نارسیدن سودا باشد چیزی ترش خورند اشتها پدید آید بخلاف بطلان
حس که از ترشی هیچ اثر ظاهر نشود [illegible] هرگاه اعضا محتاج غذا میشوند
از رگها بنحو اهند بر سبیل اقتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از ماساریقا
و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس است متاثر میشود ازین
درخواست امتصاص و همچنین اثنا سودا از سپرز بر معده میریزد
و بسبب عفوصت و حموضت بیدار میگرداند و درهم میکشاید اجزای آنرا و این حالت
عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور فتور افتد قصور
در گرسنگی پدید آید علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در تکثیف
مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ سپرز
و معده بتنقیه سپرز و معده و [illegible] عظیم طحال و در بطلان حس

تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ بر فم معده آمده است فائده
که باشد که قلت عفونت در بدن و ترک علامت از هم بلغم و صفرا است باعث [فتور]
شهوت شود و تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب است تواند کرد و اگر در بیان [امعا]
سقوط شهوت شده باشد بعلاج او آن کوشند و کذالک زهر و صمای که باشند [حب]
سبب تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمو و نعناع
بسرکه و پیاز بسرکه و ماهی شور و انار ترش و شربت ریواسیه و مانند آن

فصل در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن
چنانچه حامله ها را می افتد و اینرا وحم نیز گویند زنی را دیدم که خوردن [بینه و کا]
عذار زود دانست و بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد است در معده و علاجش
تنقیه آن است اما در حوامل بطبع باید گذاشت در اکثر بعد بعضی [ماه]
زایل میگردد و استخوان کوبیده بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن
آرزوی نیا خصوصاً که بر گل باشد دور میکنند از حوامل و غیر حوامل و [استخوان]
دراج و تذرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همین عمل دارد و

ناخواه و زیره خائیدن و آب او خوردن نافعست فصل در شهوت
کلبی و این علتیست که در آدمی گرسنگی بسیار شود و سبب او اگر سوء مزاج بارد
و بکیفیت غیر مفرط باشد که بر فم معده افتد قلت عطش و کثرت [ملا]
نفخ گواه باشد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن [ناخواه]
و زعفران و مالیدن جوز بوا و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر با بلغم
تنقیه او مقدم دارند و اگر با سودا باشد که از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد [ولذع شدید]
و ترشی فم معده در حالت خلو آن پدید آید و تا غذا نخورد سوزش
نایستد و علاجش تنقیه سودا است و از دست راست باسلیق
یا اسیلم کشودن و حجامت بر سپرز گذاشتن و اگر از حرارت باشد
که در معده باشد و بر جمیع اندام افتد سبب از اسباب نشان او
تقدم سبب آنست و علاجش ازاله آن و اگر از بلغم باشد که
از دماغ بر سر معده میریزد و در آنجا ترشی گردد ترشی آروغ و تقدم

و تقدم نزله گواه است و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان
در معده و روده باشد سبکار چه آدمی بخورد اثر آن باید و با اعطا غذا
نرسد و علامت و علاجش از فصل دیدان بجویند

فصل

در جوع البقر و اینرا بیونانی بولیموس گویند و وی مرضیست
که گرسنگی اصلاً نشود حتی که یکطعم بخورد نزا اسم طبع ا گواه
کند و مع ذالک سایر اعضا سنه یعنی محتاج بغذا باشند
تسمیه وی بجوع ازین جهت است والا جوع که عبارت از اقتضای
فم معده است بانصباب سودا و دغدغه وی از نخوست
و لذع آن معده را حاجت نگفته شد و درانجا چنانکه آن
متحقق است و دلیل بر گرسنگی اعضاء هزال بدن و سقوط
قوت است بی سبب و مرض دیگر و چون این مرض دیر بماند
غشی می آرد علاج در حالت غشی بعد بر افاقت کوشند

در غشی

بنوعی که گذشت و بعده بحسب سبب معالجه نمایند و تا قوت نباشد
نهایت
نکار جرأت نه نمایند در تنقیه بالجمله تعدیل و تقویت معده باکل امر داشتند

فصل در جوع المغشی و این آنست که مر اصحاب جوع کلبی نزدیک و اگر غذا
نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن است و بتقویت فم
معده کوشیدن با غذای نان که در آب انار میجوش و ان سبب ترکیب باشند

ضعف

در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب
صادق آنست که برای اطفاء حرارت و عوض رطوبت طبع را رغبت باب
شود و نشان وی انتفاع شرب آب سرد است و آثار حرارت و سوء مزاج
پیدا بود و کاذب آنست که از بلغم شور یا بلغم بحسب یا سودا و سایر
اخلاط در معده جمع آید پس طبیعت جهت علاج غسل مواد مذکور طلب
آب نماید و نشان وی عدم انتفاع است از آب سرد نوشیدن و حسب
ماده مزمن متغیر بود و حکایتست که اگر بر عطش مصابرت کنند

و آب نرنو ستند تشنگی کم نو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند
که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه و شش یا در دل یا بیش
ان عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق
هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را
نوشیدن آب سرد سریع الاثر است و بهمین فرق میکنند که حرارت
در اعضای نفسی است یا در اعضای غذا و آنجا که آثار سوداء بارد بود
باب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بابمریان دهند و گوشت مرغ
و نخود آب خورانند و شوم بعضی همراه عسل خوردن مجرب است
اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب باد بیان نخورند گرم
دیگر ننوان داد و هر جا که شائبه سوست بود بترتیب یک شند و
روغن بادام انفع الامر طلا است و آنچه بسبب تب یا ورم علم
افتند معالجه تب یا ورم باید کرد بسیار باشد که نعوذ بالله
بسیار تشنگی مفرط بدید آید بواسطه غلبه صفرا یا سودا و یا بلغم

خوردن

خوردن ماهی بدید آید جهت لزوجت اول بتبید پس سکنجبین بلغمی کذرنشت
تدارک نمایند و خوردن برف هم عطش میآرد و در بیس اطبا
اختلاف دارند و بالجمله شربت لیمو مزیل است و آب گرم هم بجرب
خوردن مفید و کذالک بسیار بجزبات است که در خوردن آب
عطش مرا آورد و بسبب مزاج تسکین توانکرد فصل اندر ورم
که بود یا درد بود یا تب غایت آنکه اگر حار بود تب باشد و درد کمتر باشد
و اگر بارد بود تب باشد و درد بخفت و دیگر آثار مخصوص بهر واحد است
پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند
و آنچه طبیخ قبض بود مغز فلوس یا طبیخ عنب الثعلب و بابونه بسندرو کل تیغ
بدهند و در ابتدا صندل و مامیثا ضماد سازند و بعد از سه روز
آرد جو خطمی و بزر ورد با گلاب ضماد نمایند و در بارد بنفشه
گوشتند حب الملک و خاکستر چوب انگور سعد وسنبل مغز

بیمکم ضماد نمایند و اگر بتلیین حاجت افتد مغز فلوس در طبیخ زوفا بنوشانند
و در سوداوی صلابت لازم است و آن اگر به جوارش سادا روغن بیدانجیر
در مغز فلوس آمیخته بزنند و بر روز بر بهند که نفع تمام دارد و اگر برمی شود قرص
سنبل باید داد فصل در دبیلة المعده که ماده آن بتحلیل برود و جمع شدن
ورم کند و اگر ابدین نام خوانند پس اگر از آماس گرم بود باشد خراج
نیز نامند و نشان ورم گرم ثقل ماهم معده و علامت انفجار ادخاش
بکند ذات الجنب و ورم کدر نشت علاج چون مالیده و سمع اورد علیه
مرو و بادام بکوبند و بر روغن بیدانجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته
شود و بعد الطبخ منفجر شد فیها و کرز آب گرم بنوشانند و فوه
بیلمه را منفجر سازند تا بکشاید و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب
شکر دهند تا پاک شود و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند بخورانند تا به کند فصل در قرح و ثبور معده

نشان

102

نشان ورم غلبه درد است بر تناول چیزهای ترش و تیز و فرق در آنکه در فم معده است
یا در قعر نشی از عمل درد ظاهر شد علاج رگ زنند و بعده در ابتدا امور در ورم
کدر نشت بکار برند و آب ترشی کاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض بیخ
دهند که مفید است و ثبور منفجره را بدانکه در ورم رفت از جلای معده اند
مال و تدارک تواند کرد و هیچگاه از تنقیه غفلت نباید کرد کالی منقی دهند وگاهی
مندمل و بهر تلیین خیار شنبر با شیر گاو نافع است و اگر طبع نرم بود اقراص
طباشیر قابض و سیب و چیزهای مفید فصل در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب آن سوء
ساذج بارد است یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و
علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج اگر کدر نشت بجوشند و بخور آرد در گلاب
جوشانیده نافع است فصل در جشاء و تناوب یعنی آروغ و خمیازه
و خمیازه و اسباب این هر سه کثرت بخار است و تولد ریح در معده و بدن
و علاجش تنقیه و تجویع عظیم است و بالنگو یا زیره با سایکه همراه کلونجی تنقیه
و تجرید عظیم است و بادیان آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خورد باد تمام

بدن بیرون آورد و مصطکی با عسل بدستور فصل در قی و تهوع و غثیان و تقلب النفس
قی آنست که چیزی در معده باشد از راه دهن برآید و تهوع آنست که حرکت برقی باشد اما
چیزی بیرون نیاید و غثیان حالتی است باعث بر قی پس اگر بسبب تقلب النفس
و غثیان از غلبه نیز باشد علاج حب الخلط تنقیه باید کرد و تنقیه بقی
و سکنجبین و آب گرم نوشند نفع تمام دارد بشرط آنکه مانعی نباشد و اگر ماده از
عضو دیگر بمعده میآمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز باید کرد و قی
که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود ادویه که قی صفراوی را زایل کند آمله کهربا
تمر هندی عنبر طباشیر است چه تنها یا مرکب بدهند و ادویه که قی بلغمی را
زایل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطکی و پودینه خشک
دو درم کوفته و بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند و ادویه که قی
سوداوی را مفید بود لادن اکلیل الملک افسنتین برگ مورد ترنج
با شراب خالص بگرم سرشته بر معده و جگر بگذارند و قرص بلادر هر دو

تربها

چه نافعست در بلغمی و سوداوی فایده محاجم بشرط نزدیک ناف
و بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و بو آوردن در
دفع قی اثر تمام دارد انقباه که سبب قی فساد غذای
فاسد را بتمام دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده
بود تقویت معده باید نمود و اگر تولید دیدان بود اخراج آن
نمایند فصل در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و رگ کوبیدن نسبت
بلی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد یا بگسلد یا دهن او بگشاید
و نشان این وجع آفت است در مری یا معده و وجع میان الکتفین
مختص بمری است علاج رگ باسلیق زنند و بحسب
احتیاج خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود با یکبن توان گرفت
و بستن اطراف و بر ساق یا حجامت کردن و قابضات
دادن نفع دارد و مویز بمعده آن خوردن در بند دهن ها

رگها اثر مند است و اگر آفت در مری بود اندک اندک ناردانی طویل
بنوشند و قرص کهربا در شکافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و
خرفه و امثال آن سود مند است اما آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد
و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید علامت این قسم وجود آفت است
در آن عضو و علاج هم فصد است مع اصلاح حال عضو ماؤف و در بعضی
خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلاء شدید بود
بود بیشتر گیرند بیکدفعه و آنچه از قروح معده افتد تدبیرش آید [illegible]
هرگاه بر سینه خون بر سد و قی الدم آرد و بعد فصد مازو و مغاث و اقاقیا
و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد سرشته بر جای خون بر نهند و قرص کهربا
یکمثقال با شیره تخم خرفه بریان دهند و باشد که این ضماد که در [illegible] نفع
دهد فصل در جمود الدم واللبن یعنی بسته شدن خون و شیر در معده
گاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منعقد گردد و بسبب ضعف حرارت
بر بندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برد یا باستعمال چیزهای سرد

بجمد چون پنیر

منجمد چون پنیر مایه و جز آن بر بندد و نشان این هر دو است که غشی
و عرق سرد پدید آید و باشد که لرزه افتد علاج شبت بول پنیر مایه بنوشانند
و در آب و سکنجبین آمیزند و بنوشند که گرم کرم و پنیر مایه همه حیوانات
خصوصا از خرگوش در [illegible] و بسبب جمود شیر بسته نفع تمام دارند
و خاصیت پنیر مایه است که شیر رقیق را ببندند و بسته را بگدازد
و غائله بسیار باشد که در معده اطفال شیر خوار شیر ببندد و بسته
شود بسبب [illegible] شیر ده یا ضعف معده و علاجش است که بعد از
تند و [illegible] پرهیزش که برای آن مقرر است از آن شیر ده باز گیرند و
عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز بنوشانند و این حیوان شیر ده را
نیز پرهیز سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر ده
ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند و گاه گاه او را قدری تریاق
فاروق نمایند و قدری طفل را نیز دهند و در شکم سیری قطعا گذارند

سرزنند هندو شکم طفل پوشیده دارند و بودینه خشک بچند درم خوردن در ساعت

بکشاید فصل در فواق یعنی هکهک اگر سبب او تناول طعام تیز باشد و عقب

طعام واقع شود فورا علاج او اخراج غذا است بقی و تجویز هضم و باشد گرم از غیر

و بودینه باید و یا انجدان باید و اگر سبب او باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز

واقع گردد و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش چیزهای باد شکن استعمال

کردن است و اگر سبب او خلط لذاع بود حاد الکیفیه یا دوای حاره علاج

نخستین قی فرمایند به سکنجبین و آب نیمگرم و بهر تعدیل لعابها و شیرها

دهند اگر سردی بود باشد و در بنفشه آب گرم و روغن بادام بجرعه نوشانند

و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر باشد و اگر سبب او رطوبت باشد

بود که بر سطح معده چسبد و دهن پر آب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید

علاجش تنقیه است خصوصا اسهال با ایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد

سادج بود نشان او پیدا باشد علاجش تسخین است شربا و طلاء گرم

والله اعلم

و امثال آن

واکلا و اینقسم او ریحی و رطوبتها نافع ترین تدبیر حبس نفس است و صبر و عطسه

بر روی عرا انجنبانند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت او غثیان و قی

از مبحث جگر و معده متورمه بجویند فایده عطس آوردن در اکثر فواق

ورم کرده شده

نفع دارد و همچنان آب بودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب بسیار

سرد نوشیدن و بندق در گلو آویختن و بر سانیدن و طبخ دار چینی

و مصطکی آشامیدن فصل در انقلاب المعده و وی آنست که آنچه

خورده شود و بعد هضم بقی مندفع شود و سبب او خرابی روده است

فصل در اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان در معده و مانند

آن ظاهر شود علاجش حسب الاخلاط تنقیه مناسب بود و اگر از سبب

گرم بود اخراج او باد و به خاصیت آن شکوفن باعث مزیل او دانند

فصل در قلق المعده و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید

و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند و در یابد که گویا آنجا گرم افتاده است

[illegible]

و این کرب المعده گویند علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق آن تعدیل نمایند

فصل در وجع الفؤاد و درد دل است قوی که در فم معده پدید آید و برد دست

اطراف و غشی لازم اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل در

معده و سبب سوزش او اکثر تناول نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس

رطوبت خام در معده با تقدم تناول مغلظات ذی رطوبات

گواهی بود در گرسنگی خفت پدید آید و انصباب سودا بود از گرسنگی

در گرسنگی غلبه کند و از خوردن اشیای چرب ساکن گردد علاج در اینجا اگر

از طعام غلیظ و رطبه پرهیز فرمایند و غذا سبک دهند و تقویت نمایند

و در سودا و را سلیم یا باسلیق از جیب گشایند و بعده هلیله مربا سکنجبین

مناسب باشند فصل در استرخای معده و این آن گونه است که آلات در نفس

معده بود و نشان او فساد هضم است و برآمدن سینه دم اگر در باسلیق

بود اگر است ارتباط معده اند به دیگر اعضا و نشان درد استسقا اماله

معده است

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

معده است بطرف مخالف رباط مستحفر زیرا که معده همچون خیمه چهار جهت

مربوط است با ربط طناب با نیک یکی بتر بود دوم بصلب سیوم با یمین چهارم

با یسر و بهر جانب که معده میل کند ثقل آنجا کرد محسوس گردد علاج

در استرخا و فالج گذشت معمل آرند و غذای لطیف دهند و ادویه گرم

خوشبو و قابض خورانند و آنچه در تحلیل نسج گفته آید بدین ابیات

فصل در تحلیل نسج معده یعنی سست شدن بافت معده و این

سستی قوی تر که در عجزوان افتد و این تعبیر بدترین امراض

و نشان وی بطلان هضم با وجود تناول غذای لطیف قبض طبیعت

و معه آبدن از آثار ورم و سوء مزاج علاج جوارشی عود دهند و

مصطکی مالند و دراج و تیهو خورانند و پوست درون سنگدان

مرغ خانگی خشک سازند و کوفته و بیخته نیم مثقال با اطریفل یا آب

حب الآس آمیزند و خورانند و سنگ یشم مسحوق بر دستور

نافع دانند فصل در تشنج المعده آنچه در نفس معده افتد نشان و سالم
هضم است و آنچه در اربطه بود و اگر در رباط خلفی باشد غذا چون در
از معده در گذرد و بسوی امعا و مریض به یمین یا یسار دود و اگر در رباط
تر قوی باشد مریض مایل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد
علاج آنچه در تشنج مطلق است بکار برند اما آنچه از امتلا بود استفراغ
فصل در جراحت معده یعنی ریش و این در فم معده اکثر افتد و بعضی
محتاج بعلامت دیگر نیست و بیرگاه بزرگ باشد بنفث محسوس
و فساد معده لازم این است   اگر آثار گرمی یابند زرشک با آبغوره
یا اسپغول زنند و موم سپید و روغن گل و روغن بنفشه بکار زنند
و از گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل
و بنفشه و اذخر و حلبه و مقل و بادام تلخ و پیه ماکیان بهم کرده ضماد سازند
و به پیه محلل اخلاط غلیظ بود مع التطیب استعمال نمایند

فائده

فائده گاه باشد که بسبب سلعت بهم رسد در اجزاء معده که عادت بدن نیست
سختی پدید آید و علامتش علاج کرد است فصل در جراحت عقلات
که بر معده واقعند و صلابت مذکوره را زمیبا شد و از یکطرف
غلیظ و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و از آنکه معده سالم از آفت است
سلامت در افعال و رنج الازم است و علامتش همانست که گذشت بحسب
حسب الحرارت و برودت فصل در ذرب و خلفت و این مرض
معنی دارند نزد بعضی و مقصود فساد معده است مع الجریان بنا بر آنکه
آنچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش بحسب
سببها است چنانکه گذشت و آنچه از بثور و قروح افتد
و سفوف زلق الامعا شوربا نفع تمام دارد و همچنان سفوف حب
الرمان و آنچه از نزله دماغ بود اکثر اسهال دماغی گویند و نشان
و وقوع اسهال است پی هم بعد خواب طویل و باز تا دیر منقطع شده

وعلاجش حبس سبب از باب امراض سر که بهذر بزر کذشت توان نمود
فایده درین علت زینهار حبس اسهال نکنند ولیکن عنایت در تنقیه و
تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از برودت شد بدبیر غذا افتد
علاجش اصلاح غذا ست و تجوید هضم و آنچه از امتلاء عروق باشد
از اخلاط نشان و دانست که بیمار [illegible] برکوشت و پرقوت
باوجود اسهال و فضله کثیر الرطوبت آید و علاجش فصد است و
و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشانه
کاهیدن بدنست روز بروز و براز سپید یا سرخ یا سبز آمدن
تقویت جگر است مع تقویت معده شربا و ضمادا و انفع
جوارش [illegible] است فایده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر
نرود براز سپید بر می آید و اگر براز در حالت بماساریقا رود
و آنجا بایستد پس برکردد و سبز برآید و نوعیست از ذرب که

البتة

ایست بدور البطن و اسهال دوری و وی آنست که در وقت معین
آید و سببش انصباب مادة است از عضوی و نشان هر خلط از بودن
او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد اسهال
معلوم است و علاجش تنقیه بدنست از خلط غالب و نوعیست از ذرب
که سببش وقوع سده بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان
سده جگر و علاجش بیاید و نوعیست از آن که سبب ذوبان خمل معده
افتد و ظاهر است که چون خمل معده رزوده شود غذا در آن نه ایستد
و علت ذوبان خمل یا خلط اکالست یا ورم حار معده یا تناول
یا ورم حار معده یا تناول سموم حاره علاج بعد ازاله سبب
وکلسنج طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار و حضض با آب
یا آب برگ گرم بر معده ضماد نمایند و پشت جو بعض سطلو و سیب و روغن
بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند و بعد غذا [illegible] خوانیده

بر پهلوی راست مریض حرکت نکنند و گفته اند عسور از شرو بان سپید بسیار
و شو شاسند که بالخاصیة منبت خل است و اجزا از شراب ادویه مسهله
علاج حبس آنست بدانچه مناسب بود و علاج سرد ساخته سریع الاثر اسباب

فصل در تضییع معده و اگر طبع بود از ابتدای کثرت مقدار غذا
حرز میداده باشند هر چند لطیف بود و تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة
و کثیر الغذائیت دهند و اگر سبب تشنج با ورم بود از اگر و نجات بیند

باب لبد یعنی جگر فصل در انواع سوء المزاج جگر و نشان هر واحد ازان
که ساذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر معده و وجود آنات دیگر
که بهر یک مخصوص است پیدا است و علاج آن از اگر سبب ... لیکن
بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء مزاجهای جگر و کذا
هرگاه مغز فلوس با ورم شم سازند و در مادی مطلق نافع است و بشرط
تلیین مطلوب بود و در اینجا هرگونه دوائی که مخصوص بجگر است قوم مشغول

حبر لبد

حسب سبب و حاجت بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارده
آب کاسنی و آب انار ترش و شیرین و شربت صندل و سکنجبین و آب ریواس
و طبیخ سرد کرده و لعاب اسبغول و مانند آن فرادی یا بیکدیگر ترکیب
داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب ریباس و مصطگی صاف
شربت حماض نافع است و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر نیز سود
و در ده مورد که مانعی نبود فصد باسلیق ابطی مقدم دارند که
تدبیر و در صفراوی بیشتر نمایند و اگر مصلحت دانند فصد نیز تجویز استسقا
دادویه سرد در جگر پنهان مطفی حرارت است اما در بادی
قبل از تنقیه اجتناب از آن بهتر است تا سده نیارد ادویه حاره
بادیان تخم کرفس کلقند عسل و معجون ... و دواء الکرکم است
و جهت تنقیه بلغم ماء الاصول و حب صبر نافع است و طبیخ زوفا یک مثقال
و دواء الکرکم تسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد و فلاسفه

واما بعض کبر بد بسوء رود در تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول نیارد و اگر با اسهال الکلی
عوض عصاره ریحان صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگلاب تر ... بدهند و
بجهت تنقیه سودا بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون دهند یا حب افتیمون
مع ماء الجبن و غیره و هر مرطب در ازاله سوء مزاج جگر ضامن کرده
اند تمام دارد و در ترطیب افراط منع اند تا استسقا نیارد
و در جمله از اغذیه آنچه اوفق بحال باشد اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود
علاج نیز مرکب سازند فصل در ضعف کبد و وی از هر سبب که افتد
نشان او در اکثر آنست که بول و براز غسالی بود و بدن نحیف و اشتهای
ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست تا قبرقه زیر پستان وجع نرم
پیدا بود خاصه بعد تناول غذا و عند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ
مریض اکثر بسبزی و سپیدی مایل باشد که سبزی در بول کمتر مایل بود
فائده در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و ضعف

هر قوتی جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی و نرمی براز
و کثرت مقدار مع نحافت بدن از ضعف جاذبه و ترهل بدن و
ضعف
تهیج و بول غسالیه براز و سپیدی بول که از ضعف هاضمه است و آنچه در
هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زمان ثقل غذا که لازم ضعف ماسکه است از
ضعف ماسکه بود و ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر نتواند
نگاه داشت و هاضمه فعل خود تمام کردن نتواند پس آنچه لازم و ... است در بین
نیز پیدا بود و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن
و در مرض که با تقطیر رسیده
و قبض شکم از ضعف دافعه باشد و از آنکه هرگاه ضعف در بعضی افعال
قوت بود خلل در آن در افعال آن ثانی یافته شود و همچنان یا در بعضی قوتها بود
و یا در بعض آنها در یافت آن از آثار مذکوره پوشیده نیست و باید
دانست که چون ضعف در اکثر قوا افتد قوت ممیزه که خون را از ماء ...
جدا سازند بعروق میفرستد آن نیز بضعف مبتلا گردد پس بالضروره

بحال سرخ بر می آید بواسطه آنکه تیز ناشده آب از خون جدا نشده و آنچه از سوء مزاج
باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم باشد یا از [illegible] شدن [illegible]
آن آفتی دیگر گفته شد و آنچه مناسب از مشارکت عضو افتد تدبیر عضو مأوف
نمایند مع تقویت جگر و بالجمله از ادویه و اغذیه پرهیز [illegible] عطریات هم بکار برند
که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین است و فصد باسلیق در ضعف
بسیار نفع دارد فصل در سده و ورم آنست که در خلل گوشت جگر
یا در رگهای آن خلط غلیظ لزج بند شود و نشانش [illegible] قلت
خون در بدن است و صفرت لون و اسهال غذا و احساس ثقل در جگر
پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کم آید
و اگر در مقعر بود براز [illegible] و کثیر [illegible] برآید البته و فرق در سده
و در ورم جگر آنست که در ورم صلابت باشد و گرانی در سده بیشتر بود
و در ورم فرونتر علاج اگر سده در حدبه باشد مدرات دهند

واگر

واگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تضمید و غذا اهتمام
رعایت طبع نمایند و آنچه که بسبب سده آید از [illegible] قابض [illegible] شیر و شکر و حریره
و روغنی و شوربای مرغ فربه و انار مزیل است و اگر ضیق رگهای کبد بسبب
بود ظاهر است که صعوبت با نشان [illegible] و تدبیر او اجتناب
و دوام شرب مدر آنست فصل در [illegible] نشان او آنست که در معده
و شکم در جایگاه مماس جگر تمدد غایر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود
اما آب از کیلوس برآید و بدن بگدازد و علاج همانست که در سده گفته
بکار آید فصل در نفخة الکبد و نشان [illegible] شدن جگر است که زیر
دنده راست که آنرا قبرقه گویند وجع مع تمدد پیدا آید بی ثقل و بی تب
و بعد هضم غذا نفخ زیادتر شود علاجش [illegible] و شربت [illegible] مفید است
بحمام رفتن و تلمید کردن و حسب حاجت بمسهل و مدر [illegible] اخلاط
و اغذیه بادشکن خوردن فصل در سوء مزاج الکبد و سببش [illegible] اگر سوء مزاج

باشد یا نفخ بود گفته شد و اگر سرقه یا ورم یا شق یا حصاة و رمل بود
گفته شود فصل در سرقه وورم آنست که بر ناشتا یا بعد ریاضت بسیار و
تعب بسیار یا بعد برآمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند آن آب زود بجگر
رسد و اعتدال در نیافته درد آرد علاج حقنه کنند ام بر موضع با سکر و کاهو بجگر
نهند و سنبل و مصطکی ضماد نمایند و آب گرم ریزند که زود فرو نشیند بعون الله
تعالی واگر طبیب در تدبیر غلط کنند با استسقا یا ورم می انجامد فصل در
ورم الکبد وورم اگر از خون یا صفرا بود نشان او تب و تشنگی است
وثقل و درد و حرقت بمحل جگر و دیگر آنچه حسب الملمس ظاهر بود علامت
بودن ورم در مقعر یا محدب در فصل سابق گذشت و ایضا در محدب ورم
اطلاق مقعر نیست و سعال شدید و ضیق نفس و حبس آن و کشیده
ترقوه یا اطراف اسفل و بروز ورم هلالی شکل لازم حدبه است
علاج در هر دو صورت رگ باسلیق زنند یا اکحل و خون باندازه

وبعد

و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار بس همراه سکنجبین قندی
بدهند پس اگر ورم بمقعر بود مدرات بدهند و بجهت تلیین با آب فواکه
قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیره کاسنی یا آب عنب الثعلب
بنکو بخیزیست و اگر ورم بمحدب بود یا ادرار کرده شود ولیکن قبض طبع نیز
روا ندارند که مزید الم است پس در هر دو صورت هر چه بغایت خفیف
التلیین است جهت رفع قبض کافیست چون لعابین و ماء الشعیر و مثل
آن و در ورم دموی جگر چه در ابتدا و چه بعد از آن ضماد کنند باید که بجای
بود در روادع و تحلیل غایت آنکه در ابتدا غلبه بر روادع را بود و در
انتها محللات را و در تزاید مساوی و در صفراوی آنچه مذکور
شد عمل آرند مگر فصد و اینجا در ابتدا روادع هم ضماد توان
کرد چون ارجو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت
شود قدری کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان آن

تعقّد

کثرت ثقل است و تب با بدن مگر آنکه بلغم شور باشد و سپید بود و زبان
و براز و قلب و جمع علاج در جد سه مدر آن بکار برند و در عقبه مسهل
و بعد اسهال و ادرار تعدیل نمایند و اگر از سودا بود صلابت در آن
علاج جز نضج مادّه است بر تشریب و منضج و تضمید قیروطی و بعد نرم شدن
سخت مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب دانند فصد کنند کرسیع
النفعست و شربت یکپیاله بقند سرشی کنار فائده تمام دارد در ظرف اگر
حرارت نه بود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه و یا سقطه عارض شود رگ
زنند و گل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند و راوند و گل ارمنی
و عنب الثعلب درین باب مجرّبست و این ضماد بر نهند نخود مقشّر
راوند چینی از یک سر درم مومیائی دو درم کوفته و پخته در روغن بنفشه
گرم با شمع بسرشند و ضماد سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت از آنچه مذکور
شد بکار برند فصل در ورم عضلهای شکم و اینها ورم از کار افتاد

الکنه

الکنه بود و از اطراف ثانی باریک و بطول باشد یا بعرض اما آنکه نزدیک دل مشکل
نزد بود بجانب خلف و ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و بر آن ادعات
ضماد نمایند بلا خوف اسهال قوّت زیرا که مرض در عضو رئیس نیست
و محلّل فقط ممنوع بود و گاه پخته شود و در زود با آهن شکافته انتظار
نکشند تا انفجار کنند یا با ادویه منفجره شکافته گردد زیرا که خوف است
که عضله صفاق را فاسد سازد یا در آن سوراخ کنند و دیگر فصل
دبیله گذرد و مداوای این عالمت که در ذات الریه و دبیله
معده گذشت و آنچه که ماده بجانب روده مایل بود مسهل خفیف
دهند و اگر بطرف گرده مایل بود مدرّ دهند و اگر بفضای خوف معده
رو نهد منذر باستسقا بود پس بتدبیر زود مشغول گردند و لهذا
اعضای محدّبه گاه ورم بعد پختن فرو نشود و اعراض خفیف گردد
و معهذا ورم در زوال یا برآمدن زبر و نکند یا کند اما کم تو آنکه

که ماده بفضای جوف میریزد فصل در بثور سطح کبد ونشانهٔ
او وجع با شار رسوء مزاج گرم جگر است مع الحرقة و باشد
ان سمت نیز ظهور بثور شود و باشد که گاه قشعریره افتد فصل در
علاجش همانست که در سوء مزاج حار مذکور گشت فصل در دفع آفة الکبد
فاید مرضیست که جگر بطبیب بجز کتب اغذیه جز و در باید که گویا کسی میدمد
در جگر و بر و در این حال زایل میکرده و سببش سده جگر است و علاجش
نضج او و فصد او و سهیل از راست مانفعت فصل در حصاة الکبد زیاده
تولد سنگ ریزه در جگر اکثر است که بعد هضم غذا در معده قی افتد و غلبه در سبیل
و باشد که در علاج ورم صلبی نیز محسوس یا بنظر محسوس گردد و اگر آفات
که جیمه با سلیق ایمن کشانید معجز از امتحان نمایند که زیر خون فضیل
بر مثل بمایند شرطیکه رگ سرع کشاده شود علاجش فی الحصات الکلی بیند
فصل در تضعیف الکبد و نشانی و علاجش آنست که در ضعف المعده گفته شد

ودکر اول

وکذالک تدابیر وادویه که درایجا باید تنقیه جگر ملحوظ باید بملینات و مدرات
فصل در قیام الکبد یعنی اسهال کبدی و روش لونی است بلکه قیح و سبب او ضعف
و بیماری جگر است و تدبیر درویله کذشت ادام عسل و سبب او ضعف جگر است و تدبیر
ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در رفع اسهال مجرب گفته سیوم
و اوسهم است بر دو سطار یای کبد و سببش اکثر امتلاء خون باید و وقوع تفرق
انفصال خون کثیر دفعة بر آید و هرگاه که بر آید اما دیر بر آید و دیگر آثار امتلاء
سیده بود و اگر تفرق انفصال بود از امتلاء یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا
هم آید به هنگام خلو معده و امعاء و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاجش در امتلاء
رگ دملک عند الضعف و هم ابتدا ابتدا فصد نمایند و با مالیدن کوشند بر بطن
بعد از آن و خون کمتر گردد و بکرات و اگر بقصد حاجت آید و قرص کهربا باربره تخم
و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا فرمایند و در تفرق انصال و امتلاء هم
تدبیر همین است و در غیر امتلاء زوال سبب کردن و قرص نفث الدم فرمایند

دران افزوده باشند بهمینه یکجو و اثر تمام دارد در قبض و التحام چهارم صفراوی
و جمله علامات حرارت جگر است و علاج آن از نسخ فراخ جگر جو بیند و قبل از
تعدیل حبس قطعا نکنند پنجم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط
در جگر و علامات علاج آن همانست که در صفراوی گذشت و بر آمدن
با اسهال در اینجا لازم و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد اسلیم
نافع ششم غائطیست یعنی شبیه بدرد بر آید و سبب او نیز کثافت و بلیه
سده جگر و یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاج آن حسب سبب باید کرد
توان نمود انتباه فرق در اسهال کبدی و اسهال معوی از علامات خاصیه
هر عضو پوشیده نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد است بد بو میباشد و در
غلو معده کم میکند و بر در زیتهم میباشد و هزال و ضعف روز بروز افزون
مینماید بخلاف معوی اما کبدی چیزی دیر پاید اسهال معوی نیز احداث
اثر نمان آثار سحج مرکب میکند با علامات کبد و علاج نیز مرکب باید کرد

فصل

فصل در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج است
در وجه و دیگر اعضا و آثار ضعف جگر پدید آمدن و علاج آن همانست
که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی نیست ابراد و ادویه نیز اهم عز
قوت به عمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن و جولان
بدانند که مستحکم شد و با استسقا انجامید شیر شتر میدهند خاصه اعرابیه
اعرابیه و با بول او نیز میدهند مع ذلک سکنجبین و ازقوا
با نفعست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بعرق کاسنی و بادیان
اقتصار واجب است و اینجا که احتباس حیضی یا خون بواسیر سبب
گردیده که احتباس بگشاید بمدرات و احمنه و اگر بگشاید ضرورت
فصد بکنند اما خون اندک گیرند و آنهم بعد مسهل خفیف داده
در استسقا و وی سه گونه است لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی ظاهر در
بدن باشد لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت فرو آید و آنرا که برامعه شکم

فاحش در هلاک شکم نبود خواه بدیکر اعضا هم بود باشد زیرا که مائیه او آب بود گرد در
شکم اعضا بانی زقی خوانند زیرا که شکم در وی چون مشک پر آب میباشد و اگر
مائیه او بود بادی بود طبلی نیز نامند زیرا که شکم در وی ترکیبه و ترنجیده مشغول
منتفخ برد بدن چون آواز طبل میدهد علاج نخستین از آن
دفع سبب بتعدیل و تسخین جگر کوشند و هر گاه حرارت غالب بود آنچه
مردم در ورم دموی گفته شد تسکین آن نمود پس بیند پس اسهال کوشند
و آن اسهال و ادرار و تعریق است و اندمال و تضمید بمجففات
از بهر آن بسیار کرم بود وی زم شمار ند و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر
از نوره چشمه های شوره قدری بنوشند بهمص باید که آب مطبوخ بود
با سرکه و اگر عوض آب عرق گاوزبان و بادیان بنوشند خوب است و آنهم
بکشد و نهد بالجمله قدری آب در تمام روز زیاده از سر حد غذا نباید
و قدری غذا ششم حصه از حال صحت باید و نافع ترین چیز ها خوردن

الت

است هر قدر ریک تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا گوسفند جوان یا تخم الماکول
بمثل بسماق قیمق داده سازند و تا ممکن بود از جنس حبوب ندهند و اگر ضرورت
باشد برنج بخورد است و نان که انیسون و بادیان در و باشد همراه کباب
وانرا که ضعیف القوة نباشد و بخوردن معتاد بود اگر نان خشک غذا سازند
بهتر باشد و انفع ترین ابر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی بود
مخصوص گاه که عوض غذا و آب بهمین پسند کنند و باید که روز نخست درم
شروع کنند و هر روز ده درم بیفزایند تا آنقدر که طبع تحمل کنند و هنگام
شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه بندد و نبود نیز و سکنجبین
تجبن است گاه گاه میدهند و شرب بول شتر و بول بز نیز
نفع دارد و مسهلات که در ... دهند حب روند المنتن و اگر
به مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر رود در زقی کلکانج و اگر حرارت
دوای حار دهند و الا بارد و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز

از مسهلات مذکوره بدهند و در علاج بعد تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس
و مانند آن دهند و بهر ادرار قرص بادزریون و امثال آن و باید که ریگ گرم
مدر لزوم نیز نمایند بلکه تجدید بهمین نمایند تا طبیعت بیک جز مالوف نشود دوا
دوا که یک باشد بسیار بساید که سریع النفوذ باشد جگر و طریق تعریق
انست که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند و با نمک
بار ریک سازند و با پیه گاو آمیزند و بمالند و اگر بحسب مطلوب عرق بحمام
نشانیده اعلا و عرق نمی چینند و اگر در تنور رفاطر که در او نان فیشنند
بنشانند و عرق بچینند بر از حمام باشد و طریق اندفان انست که بیمار
را در ریگ گرم آفتاب در پوشند و چون ریگ سرد شود
دیگر اندازند تا که بر داشت کنند و این عمل مجاره تخفیف در لزوم بدهند
و اگر بر آماسه که در عضوی بیماران را شد فین بر مل نمایند و [illegible] عمل
دارند پشت با آفتاب نشستن و با بچشمهای گرم درمنق زنگ و باب شور دریا

بدن

بدن شستن و نمک را که با آب اندازند و چند روز با آفتاب گذارند بجای آب
دریا شور میباشد ضماد که آب را بچینند و خشک نماید این است آرد
ارد حلبه عدس و حمام رای علک البطم شحم شحم عتیق با هم سرشته ضماد
نمایند لحم بر تمام بدن و در زرق بر شکم و در طلا بر اطراف و بدانند
طلا بعد تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانکه در نفخ معده گذشت و از سداب
غنک و تخم حرمل و بابونه و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب
شیاف حقنه سازند و بر بحس جعل فرمایند و در زرق بعضی بزل
میکنند و زرد آب بر می آرند و این کثیر الخطر است و طریق خلیج
آب بسر که چنانست که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه
سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشانند تا سیوم حصه از مجموعه بماند
سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند
سرکه از ازاله عطش مستقی و تنقیح سته سعد مندانست خاصه
در حار و در ریشک نیز اقعات اما اگر با [illegible] بعد بنا باید داد

وهمچنان با مراعات ضعف که در جمیع شقوق رعایت آن ملحوظ دارند و این ضماد (در زق)
بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا مویزج هر یک سه درم (تخم کرنبا / پخته در رم)
بشکل برنجاسف درم ارد جو سرکین گاو هر یک شش درم بسایند و با آب
کلم گرم کرم میکوبند یا با دریان تا گاکزیسر شوند و بر شکم ضماد نمایند و اگر
استسقای طبلی چون مزمن شود و صلابت بهم رساند اما بر هر ضعف (بهم رساند)
روی نماید پس اگر بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مستمعی میکرد از (تحلیلی)
و در اینوقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت ورم (زیرا نم شود)
با بونه اکلیل مرزنکوش صعتر تخم سداب بول شتر آمیخته بر شکم (ضماد)
نمایند تا تحلیل نماید و هرگاه در استسقا دوا سود ندهد علاج
او اینست که هیچ چیز ندهند و فورا داغ نمایند در پنج جا اول برابر معده
دوم برابر جگر سیم برابر سپرز چهارم برابر قعر معده پنجم بالای ناف و اگر نبض
قوی بود یکبار رگ دهند و از استفراغ باب در یرقان و امراض الحال

اما

اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر باید مفصل در یرقان و وی
آنست که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفرا و ثانی را با سودا
موصوف سازند اما یرقان اصفر اکثر از جگر و مراره بود و اسود (از)
سپرز و هر یک گفته آید بقسم اول در یرقان اصفر و این چند گونه است
یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانی وقوع آنست در تبهای حاد
در گذر ایام باحوری (بحران) علاج این قسم در وقت ظهور صفرت (ابدا)
امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او بود والا بطبع گذارند
و آنچه مدد کند طبع را بدان بر دفع ماده بجلد از قبل باب گرم بهت ف (شرب)
سکنجبین بهت فقط یا با شیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت (بحو)
در حمام شود و اگر نه آنچه مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سو مزاج جگر (گرم)
افتد و علامت و علاجش از مبحث سو مزاج جگر جویند و این قسم را
در اکثر با سو ناخن و آنکه از سو مزاج گرم مراره افتد ... (بیرنگی مور)

اینست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود و پس
از آن سیاه و غلیظ گردد و آن از سوء مزاج جگر است و سده آن تبلیغ نباشد
و اشتها بحال باشد علاج سکنجبین با بزره کاسنی دهند و دیگر تدابیر
که بلکه من جگر نفع دارد بعمل آرند سیم آنکه از ورم مراره افتد و نشان آن
لزوم تب و قی است و خشونت زبان و تهوع و علاج همان علاج ورم جگر است
چهارم آنکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد و نشان آن گرمی ملمس بدن است
و قبض طبیعت و حکه در پوست بدن و هم آنکه از گرمی پیدا بود علاج آن
سادج بود تبرید و اگر ماکول بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت
و تدهین ادهان مرطبه و ادخال با بزن مرطب نفع تمام دارد پنجم
آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار
و خاک بر بدن بر آن گواهی دهد و این قسم در زمستان اکثر افتد علاج
تفتیح مسام بود بنشستن در حمام و بخار آب مطبوخ بنفشه و اکلیل و بابونه
و سبوس ششم آنکه از ورم جگر افتد و ورم گذشت هفتم آنکه از سده

جگر

جگر افتد و آن نیز گذشت هشتم آنکه از گزیدن جانوران زهردار یا از
تناول ادویه سمیه افتد علاج آن دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود
و اقراص کافور و دیگر مبردات در حار و تریاق فاروق در بارد
نفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند
و بدان سبب یرقان افتد و نشان آن غثیان و قی صفراوی و طبع
قبض بود و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن و علاج همانست که
در ضعف جگر است یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره
است افتد و علاج همانست که در ضعف مراره رفت و براز
ببند رنج سپید شود و علاج تفتیح سده جگر است دوازدهم آنکه از وقوع
سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان آن
که براز دفعة سپید شود و طبع بقبض آید نیز تفتیح است
و حقنه نافع ترین چیزهاست درین نوع سدد و مغز فلوس در آب کرده

حلوی روغنی با بادام تلخ آمیخته خورانیدن بغایت مفید است دو
ازدهم آنکه در بینی بواسیر گوشت بروید یا ثولول برآید و زن او
همانست که در سده گذشت و علاج او نیز همانست سیزدهم آنکه از قولنج بلغمی
افتد بواسطه آنکه بلغم قولنج بر دهن زهره که با معا آمده است و
صفرا است علاجش حل قولنج است بعد از قطع سبب اگر از اکثر
صفرت چشم خواهند پس زرگه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه
و گلاب با آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند
قسم دوم در یرقان اسود و آن را یرقان سندر نیز گویند و آن هم
چند گونه است یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض
طحال و علامت عقب آن که لازم است و علاجش مدد طبیعت است
اگر محتاج بود ابدا نمیکند نفث در اصل و تدهین بروغن بابونه و شبت مفید
دوم آنکه از جهت وقوع سده در مجرایی که فیما بین جگر و سپرز و دم معده است
افتد

افتد و نشان این نوع آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط
اشتها بتدریج در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها بتدریج یکبارگی
در ثانی لازم است و علاجش تفتیح سده است بمسهلات و مفتحات
و فصد باسلیق یا اسیلم ایسر انفع چهارم آنکه از احتراق خون افتد
بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر و علامتش و علاجش از سوء
مزاج جگر دریافت نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد و علامت
ضعف در جاذبه او بجهت یا در ماسکه آتش اما نشان ضعف جاذبه سپرز
سقوط اشتها است و سفیدی چشم ملکه کم نشان ضعف ماسکه
او خروج سودا است بقی و اسهال مع عدم امتلاء زیادتی سودا در بدن
و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن
نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک
و تدارک آن از بحث جگر نمایند هشتم آنکه یرقان زرد یا سیاه

جمع شود باید که از هر دو دست رگ بازنند بفاصله سه روز و بعد بطبوخ ...
صفرا و سودا ایشان طبع نرم نمایند پس اگر غالب ... رعایت در تعدیل ...
... دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند فصل اندر سوء مزاج الطحال ...
و اگر حار بود سوزش سپرز و بطلان بول و برازش سرخ مایل بسیاهی بود ...
آثار حرارت پیدا بود و اگر بارد بود قراقر در آن محل پیدا باشد و آثار برودت
هم پیدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود صلابت در سپرز و غلظ در خون
و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی کند
... و لون بدن ... بود علاج در سانج تعدیل و قطع
تنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه را اینجا بر سپرز نهند
و فصد از دست چپ کنند و این ادویه نافع اندر حار آب عنب الثعلب و
برگ بید و آب برگ کشوث جمله با سکنجبین و بهر ملینه مطبوخ هلیله ...
و عند شدت حرارت قرص کافور ... اسقولوقندریون ...
پاشیده باشند و در بارد نیز آب کرفس با سکنجبین بزوری ...

بزنهار وار

و آب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری ...
شربت ... و ماء الجبن و مانند آن ... اگر ... رطب بود ... و ضماد ... و اگر
با ماهم بود فصد ... سودا ... دارند و در رطب ... و بیخ کبر
... و سنبل الطیب و ... و ... اگر ... ساعت ... باشند ...
... سازند و بر ... و مجففات ضماد نمایند و بهر ... حب ... بکار برند
و ... علاج ... کنند و ... در باب ... سپرز بارد
و رطب ... پوست بیخ کبر است ... و افتیمون ... و ...
... ورم ... نهند و ... و ... افتد آنرا ... و ...
و غلظت طحال نامند و بعد از این خواهد آمد فصل اندر ورم الطحال
و اگر حار بود ... ورم باشد پس اگر دموی بود ... ربع ... کنند
و اگر صفراوی بود ... اعراض ... پیدا بود و اگر بلغمی بود تهبج
الطحال نامند و اگر سوداوی بود صلابت و ... الطحال خوانند و ...
رطوبت و یبوست در سوء مزاج گذشت علاج ... الخلط تنقیه نمایند
و تعدیل در حار ... آرد جو و برگ ... و آب عنب الثعلب ضماد کنند و ...

خاکستر چوب و زیتون با بکور و مقل آمیخته با خاکستر سرکین بز حقنه
و خاکستر بیخ کبر با کحصه سرکه طلا سازند و در سوداوی اشق که در سرکه کداخته باشند
و آب بقلهٔ بسرکه سرشته یا با خاکستر کندم در سرکه خوشانیده و اشق بدان آمیخته
طلا نمایند و گفته اند که اگر از چوب کز ظروف سازند طعام و آب بدان
ظروف بخورند و در چهل روز سپرز بگدازد و اگر از آن بسیار نشاید
یابس و خم قرنفل مساوی کوفته و بیخته بعسل سرشته ضماد ورم بدو بنهند سپرز
بگدازد و انجیر بسرکه بنهاده و کرمکیل بخلل خوردن بدستور مطبوخ الاول
هر صبح سه کفه از بول الحمار نوشیدن اثر تمام دارد و اسهال از بعد تلیین
صلابت بغایت مفید نفع عظیم است در رجاء و شاف فصل اندر تفرق
الطحال و بدانند که ورم سپرز در اکثر بتحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر
که بجمع شود و ریم کند و نشان آنکه ماده او بجمع و نضج نا غل است و ظهور احساس
عزیب در بول است تلیین و بالیدن که ریم او بجمعه کرد آید و در قرو براز برآید
او دردی میبالند و علاج آن همانست که در دبیله الکبد گفته شد و در دانه

رعایت

رعایت مزاج لازم و اگر بعد تنقیه صلابت باقی بود ضماده ورم سودا و اگر بکار برند
و در علاج قابضات بپرهیزند و بکاه ورم صلب مزمن شود و بسیار انفع نکری داغ
نهند بدین طریق که پوست شلغم را کرم بالای طحال است نصف ماهی معلق
سازند و بالت آتش بفشاره دراز کرا و را شاخ بجا داغ دهند و قرصا
بلند یک دو داغ دیگر نهند تا در سر کرمتشه شش داغ حاصل آید و اگر
آلت سازند شش قبه دار که یک دفعه شش داغ دهد میشاید فصل
اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط
شود و امراض سوداوی پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سوداوی
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد
و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد علاج
جهت تقویت افسنتین سنبل کرماز و مرزنجوش و فقاح اذخر
بیخ کبر و گل سرخ و مقل ازرق نرم بکوبند و با آب طرفا یا با آب
سداب بسرشتند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بجمال النذ قره
درشت و محاجم بعذر شرط بنهند فصل اندر سقطه طحال و نشان
او ثقل شدن و آثار ورم نا بجا علاج همچو در باب سقطه جگر گفته شد

قوت تریاق ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کهربا بغایت مفید است

فصل در نفخة الطحال و ورم ضعیف ها هضم و دافع افتد علاجش بزر [illegible]
قوت دهند و بسبوس کاورس و نمک تکمید کنند و بوره و بوی دینه [illegible]
بسرکه و عسل ضماد سازند و حجامت نار گذارند و سفوف [illegible] خورانند

فصل در حرارة الطحال و نشانه او از برآمدن ریگ در بول و [illegible]
در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بودن علاجش [illegible] مخلل خورانند
و ضماد نمودن و مدرات و کاسرات گرده کلیه و مثانه است بکار بردن

باب در امراض امعاء یعنی روده ها فصل در زلق الامعاء و آن
که طعام از روده زود بیرون آید و سبب او اگر ظهور [illegible] در
سطح درون امعا آثار جراحت پیدا باشد و طعام [illegible] بروده
درد کنند و بزرد آب رقیق مختلط برآید علاجش فصد است
و اسهال صفرا و تسکین [illegible] و ضمادها و حقنه ها و سفوف زلق
الامعاء بشوربا نفع تمام دارد و اگر ظهور [illegible] سطح بیرونی آنکه
دغدغه و لیخ در امعا پدید آید و وجع گاهی بالای ناف و گاهی زیر ناف و
گاهی در پهلوها و طعام غیر منهضم برآید علاجش سوای حقنه ها انست که
کذرنند

کذرنند و تضمید [illegible] زیر ناف در اینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح
داخل امعا را ملبس کرده اند و غیر رطوبات با طعام غیر منهضم [illegible] دهد
علاجش اسهال و قی است و در اینجا ایارج فیقرا نفع تمام دارد و سکنجبین
[illegible] دوای [illegible] که مجفف بود و اگر سوء مزاج رطب ساذج بود اگر
با امعا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت بر نیاید علاج
سفوفهای مجفف نمایند و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفرا
[illegible] آثار او پیدا بود علاجش تنقیه آنست و هلیله زرد نفع تمام
دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار [illegible] پدید آید و تقدم تناول [illegible] اگر
[illegible] دهد علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف کثیر النفع
هلیله زرد ده درم حب الرشاد و حب الآس و سماق و گلنار از
هر یک یک نیم مثقال همه را نرم کوبیده بعد حب الرشاد [illegible] ده درم و اگر
ضعف در امعا پدید آید که [illegible] وقوع فالج یا در عصب معا آثار [illegible]
پیدا بود علاجش [illegible] و اگر [illegible] مسهل [illegible]
سفوف چهار تخم [illegible] روغن گل [illegible] و اگر حب الرشاد

و در وجع بکار برده شوند تا بسته شود و بکار برند زود عمل کند فصل در اسهال دموی
اگر مبدا او نفس معا باشد و وی دو گونه است یکی آنکه روده بخراشد و از آن سحج گویند
دوم آنکه رگهای روده از خون پر شوند و دهن رگهای آن بگشاید و در هر یک از این
و این فصل بعد قسم بیان کنیم فصل قسم اول در سحج و سبب او اکثر صفرای حاد تیز بود
و آن است که نخستین اسهال صفرا بود و بعده صفرا با خراط آمیخته مختلط
بعده با خون و خراط و پاره‌ها و دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا
رب ... و ... انار و مانند آن ... و قابضها دهند و اگر ... باشد
تنقیه او نمایند و پس از قطع سبب لعابیات و مغریات نوشانند و ...
عرق و با کل از ... تمام دارد و سفوف مقلیاتا مدستور و هرگاه قبض زود
... مطلوب باشد تخم ... بریان نمایند و بازدک فقط نافع است ...
... سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد ... و بریان
و کنجد و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند روغن
گل اندک بیامیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی ... کرده
دهند و بعد عقب ... نخستین قطع سبب کنند
باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند ... و ... مثال

آن که

آن که ... سحج بر روغن زیتان ... و بهجند بقدر ... یا با همچندان قند سفید
آمیخته بخورانند نفع کلی بخشد و اگر سودا باشد نشان او ...
و دیگر ... و بروز ... خون ... و براز علاج بعد قطع ...
سیر زنده گشتند و تخمهای لبنه و سفوف الطین دهند ... و اگر تقل ...
... اگر امعا را بحرارت ... تقدم قبض شکم و تناول ...
تقل ... آن گوارا دهد علاج مرطبات و ملینات دهند چون
لعاب بهدانه و اسبغول و شراب بنفشه بر روغن بادام و مانند آن
و هرگاه امعا از تقل پاک شوند و سحج باقی ماند قابضات ... باید داد
اما پیش از تنقیه امعا از ... قابض ... دهند که ... و اگر
ادویه سمیه ... اتفاق افتاده ... زرنیخ و ... و نوشادر و ...
علاج ... و ... و ... نوشانیدن و اگر ... و ...
... علاج ... مغریات و مبردات کنند ... و با ... است التفع
است قسم دوم که در اسهال سبب او ... گشودن ... روده ... و ...
و آن است که خون بیاید با اسهال و ... آثار سحج و ... اسهال کند ...

واین درا کثر بدرد بود بخلاف سحج که درج در اکثر آن را لازم است علامتش اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال
او دهند و گل ارمنی در رم هو شربت حب الاس یا شربت انجبار یا شربت انار
نفع بسیار دارد و پوست انار کرمازج گل ارمنی با سر برابر کوفته بخیه [illegible]
و ورم [illegible] مناسب است و حجم [illegible] سه هر روز و چهار ساعت نگاهداشتن در
منع اسهال مخصوص است فائده تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و هند القرص
تا بشاف و کار برابر که ازین ادویه قابضه مذکوره سحج دوا ابرا نباید خورانید واگر
به هند اصلاح داد باید چنانچه ذکر یافته در [illegible] است فصل در خروج
المقعده من الامعا یعنی بر آمدن ریم از نفس روده و سبب وقوع سحج است
یا انجمار ورم روده و علامتش تقدم سحج یا ورم است علاجش نخستین
از احتقانات بحقنه محلل و بعد تنقیه مده بحقنه مدمل حقنه حقنه
مجلیه پوست انار سماق آس ارد شعیر مجلیه تخم کعفت در آب بجوشانند
و بالایند و قدر آبک سرد ناکرده آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنه
مدمل گل ارمنی دم الاخوین عصاره لحیة التیس کاغذ سوخته باریک سایند

و در کره

و در کره لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند فائده انجا که سبب
مده سحج باشد و هنوز اثر سحج باشد یا [illegible] نخستین انقطاع سبب نمایند بعده
قرحه فرمایند فصل اندر زحیر یعنی پیچش و اکثر علت الدجاجیه گویند و عام
است که رطوبت اندک سرخ در روده اندک مدت بر سر آید و این مختلط باشد
بخون یا نه و سبب او اگر ثقل یابس بود که در معا بند شود و طبیعت خواهد که
دفع آن کند و آن خوار نباید اما رطوبت روده برآید و [illegible]
و نشان او آنست که از استعمال و ما نشان از [illegible] بوسانند سرفی
نباید علاجش تلیین است باشربه و حقنه لینه و باشد که آب گرم
فقط بنشستن کفایت کنند و زینهار که چیز قابض نباید داد
که مهلک است لهذا گفته اند که زحیر را قبل از تحقیق اگر چه مزمن
باشد [illegible] نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت
و علاجش از سحج جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت
بمشروبات نافع تر است و اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد

انتد و نشان او احساس ضربان و ثقل است در ان و باشد که تب

و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کم حجامت کنند و غذا کم

و مطفیات مع و ملطفات مزن دهند و چون ماده از انصباب باز ایستد

حنظل حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند

بر مقعد و شکم و ابزن کرده استعمال آن نفع کلی دارد و اگر سردی مفرط

بود که بر مقعد رسد تقدم اصابت یعنی رسیدن برودت سبب گویند علاج دهند

ضماد باید کرد مثل و نیز نهین بر روغن قسط کرم کنند و مانند آن و بر

سرکم نشستن و در حب السمنه بریانی ناگویند بر نهار خوردن و اگر ابتدا

بر مقعد و معاء از رکوب یا از جلوس بر چیز صلب بود موم روغنی مالیدن

کنند و زرده تخم مرغ بر روغن گل زده در بینی و در سایر اقسام نفع تمام دارد

فائده گاه باشد که در خلو معده ترشی خوردن شود و زحیر آرد تدبیر آن باشد

نبات ثابت و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن فصل

منغص یعنی درد روده و ورم در قولنج و سحج و زحیر لازم است و اما آنکه

در روده امعاء بیرون انتها بود محتجب بدارد نماید بدانچه ذکر یافت ربع

در تنقل قولنج و در بحث دیدان و انچه بعد شرب مسهل پدید آید آب گرم

کنند چرب چرب بنوشند و روغن گل بمالند فصل در نفخ و قراقر امعاء

اکثر تناول اغذیه نفاخه بالذات یا بسیار خوردن یا بعد از ردی الکیفیه

چون گوشت گاو میش اکل نمودن علاج تجوید غذا و تبدیل معتاد

و کلفتند و کلا برنافع است و اگر ضعف بر دری امعاء باشد نشان او

قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار علاج

تقلیل غذا طعام مت و فلافلی و کمونی دادن و اگر معه الا اسهال

نبود جوارش جوز نفع تمام دارد فصل در قولنج و وی درد

شدید که در معاء افتد و با او طبع مطلق و قبض شود یا قدر

اید اما انچه بشوارد و سبب او اگر از بلغم بود تناول اغذیه غلیظ

تواتر دهد و دل بیمار چیز ترش و شور خواهد علاج

مر اول بشلغم و خفته طبع بکشاید بعد تنقیه مسهل

و انچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند

مسهل است و شیرها ران فانیذ اگر نفع نکند و ضماد قبل از حل طبیعت
بکار برند و بعد از رفع قبض یک شبانه روز غذا ندهند و بهترین غذا
درین حال شوربای نخود آب است که از گوشت خروس ساخته باشند و نمک
و عصفور و کرفس نیز بجای آن نیز تجویز است با توابل حاره و تقلیل آن
واجب است و اگر عضو آن بکار رود عرق بالمریان یا با ماء العسل
اقتصار کنند بهتر است و اگر با غلیظ بود و وجع سیلی و تقدم
تقیؤ و تقذر بنفاخات گمان برند و قوافر کنند در اکثر وجع منتقل باشد
علاجش همانست که گذشت و در ابتدا تکمید و تسطیل قبل از حل
طبع باکی ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی جوشانیدن و آنچه
بنفخ المعده نفع دارد دادن و از آرد ماش هندی که باردی مشهور است
نان ساختن و از یک طرف بریان پخته از طرف دیگر خام بر شکم بستن
سریع النفع است و محجمه را زیر ناف بستن و نوعیست از ریحی که بسبب انصباب
سودا بر شکم عارض شود خصوصاً از مالیخولیا مراقی بعضی را ابدیه اند
و نشان او اینست که دفعهً افتد و شکم نفخ کند و از روغ ترش آید

وجع

و وجع بشدت تمام نزد او علاجش تنقیه سوداست و فصد اسلیم نافع
و شیهین مفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب الماده تنقیه باید کرد
و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج
ناگهانی بحقنه طبع بگشایند و شربت مسهل نشاید و در بلغم روغنها در افتد
و در سودا و حقنه که در آن دو [illegible] باد برو و جرب مرغ و روغنها باشند نفع
تمام دارد و اگر التوای امعا بود یعنی پیچ شدن روده تقدم
حرکت عنیف یا جستن و امثال آن گواهی دهد علاجش بجا آوردن
روده را بمالیدن در شکم و کمر بیمار را بر پشت غلطانیدن و دستها
[illegible] برداشته جنبانیدن بنوعی که مشهور است و عوام پیچ شدن
روده را به پیچ شدن ناف تعبیر میکنند و اگر قولنج التوائی سبب
فتق و غیر آن افتادن روده باشد بعد ردّ امعا بر جایگاهش
بستن فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در معا بند شده علاجش
دفع آنست بحقنات مسهل که گذشت و بعد از اگر بود اسهال

بقای سبب مهیجه بخوف حدوث زحیر بود تا تنها از اکراه بنمایند تا عود نکند
واگر اجتماع صفرا بود در تجویف امعاء تنقیه نمایند و این نادر افتد للثقل
المعدة ولطافت ها و انجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید اید چون ورم از
مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن کوشند و نوعی
از قولنج است که آن را ایلاوس گویند و بدترین اقسام است و تهوع
و قی لازم اینبود و چیزی محکم شود [illegible] در قرب مراق و علاج
که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدای این علت فصد نفع
کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فایده ادویه
بر [illegible] از انواع قولنج [illegible] گوشت [illegible] و خطاطیف
[illegible] و کرشوم بریان و شاخ گوزن سوخته و دوا [illegible]
بنشانند فصل اندر حصر یعنی [illegible] طبیعت بی درد و علاج
او از باب قولنج ظاهر است و شربت بنفشه با روغن بادام نافع
فصل اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی حر
را از آن حیات گویند دوم عریض شبیه بدانه کدو و آن را
حب القرع مانند سیم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و آن

د قسم

و قسم [illegible] خاص [illegible] نشان دیدان آن است که مطلقا در روز
لبها [illegible] باشد و شب [illegible] و لعاب سایل شود اما [illegible] در رقم معده
گرسنگی و حرکت تصاعد و احساس کرم [illegible] خاصیت زیرا که محل تولد این
امعاء علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب
القرع است قسم سیوم را که مستدیر است که [illegible] قولون و اعور میشوند
و خارش و دغدغه مقعد خاصه آنها میباشد قسم چهارم که صغار است
و این در روده مستقیم میشوند و اکثر بکودکان می افتد علاج آن
بکشند و بیرون ارند بدین دوا که سه روز سیر تازه بنوشانند پیاپی
بقند شیرین ساخته و روز چهارم این دوا بدهند بشیر امیخته ترنگ
کابلی مقشر و سرخس و تمر هندی و قنبیل هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ
هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی [illegible] درم کوفته و بیخته
سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا [illegible] بوی آن
نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود [illegible] در این حالت
این دوا نفعت پوست درخت انار ترش و بیخ [illegible] بنوشانند و
ان [illegible] بنوشانند که کرم را [illegible] بیرون [illegible] و اگر [illegible]

دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیافهای مناسبه بکار برند و اگر انبوه بینند
مشکل باشد سماق اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند
یا بالام تلخ و قنبل و کرور تمس و کرنب و کبر بسرکه آمیخته ضماد سازند
و بنکور تریز حبل سهر کرم عوز دانست که خا و موم بهم سرشته شیاف سازند
بر دارند و بعضی مقعد طفل را مقابل چراغ بدارند و کنار مقعد بکشایند
و کرم که بیرون آید بگیرند و زیت اتفاق در اخراج جمیع اقسام دودها
سود دارد بخور بند یا بر مقعد بمالند و دیگ خفض ها و کگر و بنه بیز
برای کرم صغیر که حبنوره گویند و بیشتر با اطفال میشود فرد ورد
با هر دو ممزوج بهم حب بسته عوز را انیده نافع بجست حنظل در امراض
مقعد و در بواسیر و ان است که بر سر مقعد فرو بنها پدید آید بسر
اگر خفی ورزدان ازان بر آید خفی و دائم گویند و گر زحمت
و نامهای بواسیر حسب شباهت او عرز ماخوذ است بحلان نخلی و عدسی و
تینی و ثولولی و تمری و توتی تشبیه بر نخل بنابر کثرت شاخها
و نسبت بر عدس و عرزلان بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور است
و سبب این مرض فاسد خون است بغلظت و باشد که از اخلاط صفرا بیند

اید

اید بالجمله سوزش و درد و لذع با سوزش نشان خون صفرا ویست
و غلبه و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ
علاج فصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین
الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند و با صلاح خون کوشند
و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن تا اگر خون بسیار آید
و خوف ضعف قوی نباشد زینهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر
امراض ایمن میسازد و اگر با سوزش تهیج و باد در دیلا و خون از
ان بیالایند و باید که بطبیخ حنظل و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو
یا مغز کوهان شتر یا مغز گاو تدهین نمایند و به آب پیاز و زهره
گاو و حرطینا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز
فقط لکرم کرده نیز تقیح مینمایند و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت
کنند و بدین مفتحات حاجت نباید و مرهم سپیده بهر تسکین درد
مخصوص است و روغن زرده بیضه بدستور و انجا که با سوزش درد

وخواهند اثرا قطع کنند یا خنک سازند نشاید اما قطع غایی
از خطر نیست و اگر کنند یکان عدد یا سوزن نگهدارند تا بی آسیب
باشند و تبخیر مقل و مر و شحم حنظل و سلخ الحیة و اقماع بادنجان مسقط
و مبیس است مفردة و مجموعة فصل در بواسیر رحم و آن
ریحی که در امعا ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهی به ثفل
فرو آید و گاهی بجانب پشت و گاهی باطراف و باشد که اسهال خون
آرد و قراقر لازم این مرض علاج تنقیه سودا کنند و بخورها در شکم
دهند و این دوا نفع دارد پوست ایلج کابلی جزو و صعتر فارسی نیم جزو
و شربتی دو درم و دلک و سواری اسب و ریاضت سود مند است و
فصد باسلیق در اکثر مفید فصل در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غایر
عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرد آب
بر آید علاج نخست قرحه را بیفشرند تا زرداب برآید پس شیاف
غرب را با آب بسایند و صبح و شام در قطره بچکانند بر پشت خوابانیده

ولیکن

ولیکن بالای بالین نهاده باد و اخته شود بهمین هیئت بدارند والبته
در ناصور فتیله نتواند رفت فتیله را با دو نیم شیاف غرب آلایند و
در آن صبح عربی که از آن نیم بگذارند و در آن میل را بر پنبه پیچیده بجای فتیله
بعمل آرند نگهبان طریق بهتر باشد و هرگاه در روده ناصور نافذ باشد
باد و براز از این راه بر آید و در این وقت متصدی علاج نباید گردید
که خطر دارد فصل در ورم مقعد و ورم اگر گرم بود و باد رد التهاب باشد
علاجش فصد است یا حجامت قطونا و سپیدی بیضه مرغ بروغن گل
آمیخته در ناوون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهند و اگر درد صعب باشد
اندکی افیون بیفزایند و بر آنند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل
است با تدبیر و اغذیه مناسبه و هرگاه ماده رو بجمع آورد زود بشگافند باتفاق هم
بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غایر شود و ناصور گردد
و اگر سرد بلغمی بود رخاوت ورم و فقدان آن حرارت پیدا
باشد علاجش قی است و مرهم محلل نهند و اگر پخته باشد بشگافند
و اگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن بر نهند

فصل در شقاق مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و از
از آب بسیار سرد و ترش لازم و همچنین شکم اقبض نباید داشت لهذا
گفته اند در این علت هر صبح شربت بنفشه بروغن بادام یا بلعاب بهدانه
باید داد و از اغذیه ملینه باید خورانید فصل در استرخاء شرج
استرخاء المقعد نیز گویند و نشان و خروج ثقل و بالمراست
پس اگر سببش برودت و رطوبت بود باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب
گواهی دهد و ترهل بیدا بود علاجش تنقیه بایارج فیقرا است و تدبیر
بدانچه در فالج گذشت نمایند و اگر تورم مقعد بود گذشت علامات
علاجش و اگر فسخ یا هتک عصب بود از ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع
این دفعة بود و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له گفته اند فصل در
خروج المقعد و اگر از ورم بود تدبیر آن نمایند و این بعد برآید
و اندر روده و حیله ادخال مقعد متورم آنست که در طبیخ خطمی بنفشه
بنشانند و موم روغن چرب نمایند و اندر کنند و اگر از استرخاء

عضله

عضله باشد یا بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن
گل خام بر مقعد مالیده و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شبیانی و سرمه
و پوست انار را باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفائد که
بعصاب بر بندند فصل در وقوع المقعد علاجش مرهم اسود نهند و
التجفیف باشد در زور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اطلا
دهند و دیگر تدابیر همانست که در وقوع مطلق ضبط یافت فصل
در حکة المقعد و سببش اگر از دیدان بود در بیان علامت علاجش
گذشت فائده و اگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب
اخلاط و حجامت عصعص در جمیع انواع آن مفید و سرکه و روغن
گل مالیدن نافع است باب در امراض کلیه بعض گرده فصل
در سوء مزاج گرده و نشان او وجع آفت در محل است
و دلیل آنها غلبه حرارت و برودت ساذج بود یا مادی همانست
که در سوء مزاج جگر گذشت و کذالک در علاج کافور نفع تمام دارد
اما افراطش نشاید که مقطع باه و مولد حصاة است فصل در هزال
الکلیه و سببش لاغری آنست یا سوء مزاج مع باشد یا از جماع مفرط یا از ادرار

کیژ یا از اسهال مفرط و علامت هزال کلیه سپیدی بول است و درد ... لاغر شده
و نحافت بدن و قلت باه و وجع نرم در صلب و پی رمو خفر لازم
بدن علاج ... قطع سبب کنند بتخصیب بدن کوشند باستعمال
مسمنات چنانچه در اخر بیاید و دواء الترنجبین نافع است و ادویه
مبهیه مفید فصل در ضعف الکلیه و نشان او درد کمر است خصوصا
عند الجماع و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو و ایضا ضعف باه
و قلت تقاضای بول و غسال بودن آن که بعد هضم کبد رود مائی بود
و در قبل آن دلیلست آنست علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل
کوشند و حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه آن نمایند
و اگر سستی جرم کلیه و اتساع مجاری موجب او بود پس ... گرفتن
مدرات و یا افراط جماع یا ضربه و سقط بران کلیه ... علاج
منع سبب است و بتقویت کوشیدن و ... مقوی کلیه است
و مقوی گرده است و معجون لبوب نفع تمام دارد و کذا اللبوب

اغذیه مبهیه

اغذیه مبهیه فصل در ریح الکلیه و نشان او وجع و تمدد و اگر کمر است
بی ثقل و به آثار ریستنی و در حالت تحریک خفت یابد فتق علاج زیره و
تخم سداب و بابونه برگ ضماد کنند و شربت بزوری نوشانند
و انچه بادشکن است خوردن و مالیدن نفع تمام دارد و معجون ...
مفید فصل در وجع الکلیه و سبب او یا ریح باشد یا ضعف یا ورم یا حصات
یا قروح که گذشت علاج حقنه ازاله سبب است و در حقنه از طبیخ بابونه
و شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع تر است فصل در
ورم الکلیه و علامت و علاج و حسب ماتم حمات کرد و ورم جگر
گذشت و وجع هم گاه لازم این است پس اگر ورم در کلیه ایمن ...
درد اندکی بالاتر باشد و اگر در ایسر بود پستر باشد زیرا که گرده راست
نسبت بچپ بلندتر است و شدت درد دلیل است که گرده از ...
که نزدیک غشاء علایق است ورم گرده بماند کرم و اگر ورم در مجاری
بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده بود در ... باشد
که قولنج آورد و ورم گرده گرم ... شود فصد مابض نفع تمام دارد فصل

در قروح الکلیه و مثانه و خروج ریم و خون و قشور است در بول و دوا لازم
در گرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب مأووف کردن و در
اینجا مسهل قوی زینهار ندهند هیهنا ما تا تلیین سبک جایز است و بعد از تعدیل
فصد و مدرات حسب حرارت و برودت و بعده مدملات نوشانند
و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور مستعمل نمایند فصل در جرب
الکلیه و مثانه و در وقوع خارش و دغدغه در آن موضع و علاجش تنقیه
است و قی در هفته گاه گاه لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن و شیاف
ابیض بروغن بادام در احلیل چکانیدن و بنادق بزور خورانیدن و
فصل در ذیابیطس و این مرضیست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول برون
آید و تشنگی بیشتر شود حسب حرارت و برودت پوشیده نیست در حار قرص کافور
و در طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد مثرودیطوس و معجون [illegible]
باید داد فصل در حصات و ریگ که در گرده متولد شود و آن مرضیست اکثر
بنوبت اشتداد میکند بعد یکماه و یک سال یا کم زیاده و علامتش ثقل و
قطن است و صفرت یا حمرت بول و خروج سنگ باریک در آن گاه گاه [illegible]
در [illegible] امتلاء [illegible] و ابتدا [illegible] بشرط [illegible] باشد و در [illegible]
[illegible] علاج [illegible] فرمایند و بعده [illegible] و مسهل مناسب [illegible]
منقیات [illegible] و [illegible] در آبزن [illegible] و جمع [illegible]

نشانند

نشانند و معجون حجر الیهود در تفتیت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات
و تجوید هضم لازم شناسند و همچنین در خلو ریاضت و حمام معتدل رفتن
و جماع بکثرت کردن و بر پشت خوابیدن و آب سرد در اثنای طعام و
گاه نوشیدن مانع تولد حصات است والسلام باب در امراض
مثانه فصل در ورم مثانه و در اکثر حال با وجع در زهار بشدت با
مع النخس و الانتفاخ و تب گرم و عسر بول [illegible] باشد علاج فصد باسلیق
است در ابتدا و زینهار مدرات قویه ندهند و نیز رادعات
صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوصاً در دموی [illegible] گاه [illegible]
آورد بنضج و انفجار و تنقیه مدة و اندمال کوشند چنانچه قاعده
اورام اعضای باطنیه است و اگر بارد بود از صلابت و لین ورم
و دیگر آثار که مخصوص بلغم است و سودا است توان دانست که سودا
و یا بلغم علاج در بلغمی قی و حقنه حاره و نشستن در آبزن
محلل و نوشیدن مدرات حار مع ماء العسل و خیار شنبر نفع
دارد و در سوداوی [illegible] ضماد نمایند و نطول سازند و
آب کرنب [illegible] نوشانند و از تخم خیارین و بطیخ [illegible]
و پرسیاوشان و [illegible] خیار شنبر [illegible] سازند [illegible] بادام

آمیزند و ببندند و قطعاً گذارند که ادرار مبالغه نمایند که ضرر دارد و بعد ظهور
در ورم فصد صافن یا باسلیق نافع است فصل در قروح مثانه و نشان او قروح
قشور است در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاج جنس همان که در قروح
کلیه گذشت و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض به شیر زنان حل کرده در
احلیل چکانند و اگر چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن
در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه زیاده
دوا را مخرج بول سریع النفع است و در مجرای بول زنان به زرق توان رسانند
فصل در جرب مثانه و نشان او ظهور وجع و خارش است در بن محل و قرحه
و نتن بول و باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه
تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل الربع ترست بخلاف جرب کلیه که
در و تنقیه اولی است و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در
مجرای بول چکانیدن نفع تمام دارد و اگر دوا در بن حقنه کنند مثانه را نفع بخشد
و بهترین غذا آش جو و بادیه و امراق چوب های نمک است و شیربرنج با شکر
نیز مفید فصل فی خروج الدم فی المثانه یعنی بستن خون در بول ادرار
و این عقب بول الدم یا عقب ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غش

وکرب

و کرب و برودت اطراف است و باشد که لرزه افتد در بدن علاج و در آن
در سکنجبین عنصلی تنها یا به قدر خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و
بنشانند یا مرغ کوش در آب خاکستر چوب انگور جوشانیده و بر مثانه زر بجوش
و در احلیل چکانیدن نافع است و هرگاه بدانند که بدین تدبیر نگذارند آن
چیزی که قوت آن ادرار بود و مفتت حصات باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه
و سداب نوشانند و خاکستر کرنب و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آن را
در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و اگر هیچ سود ندهد و خوف هلاک
باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بر سبیل حصات بیرون آرند
عنق مثانه را شق کرده و غذای درین باب مرق آب گوشت مرغ با نخود
سیاه و دارچینی پخته سازند بدهند فصل در وجع مثانه و وی بار از ورم
افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه گفته شد و یا از حصات و یا از ریاح
افتد و این هر دو گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت
مادرا بدین جهت و این هر دو را در اینجا مذکور کرده میشود بدو قسم
اول آنکه از سوء مزاج افتد و اگر حار باشد تشنگی و حرقت بول و علامتش
تناول مبردات و چیزهای حار که خواهد علاج تبرید است اگر گرم و طلاء

و بنادق البزور بارد در ربع الثالث است و اگر بار دیگر بود سپیدی بول و تقدم بر ذات
قوی‌تر چیزی کافور و مانند آن که ایشان دهد و از حبوب ریاح بارده نیز پدید آید
علاجش تحلیل است غذا گوده و دوا گرم و آب گرم بر مثانه ریختن زود از
میسهل قسم [illegible] در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی
آنست که هر روز بحران بول بدرد آمدن علاجش اعانت بر ادرار است
فصل در خلع مثانه یعنی جا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است یا که بر
پشت رسد علاجش خصیه [illegible] سوخته با شراب ریحانی آمیخته که را
و حنجره خروس سوخته با آب نیم گرم داده نفع دارد و غالیه طلا بر آن
مفید فائده اگر در خلع سبب ضربه و غلظه متمدد شود احتباس بول
و اگر اتساع در غلظه روی نماید سلس بول پدید آید بالجمله آنچه که
تمدد عضله بول باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر
مثانه با خلع جمع باشند اول از آن امراض دیگر باید بعده بند خلع
متعهد باید شد فصل در انتفاخ مثانه و اینرا ریح مثانه گویند
و نشان وی آنست که ظهور ریح متمدد است و اگر با ثقل و بی انتقال
باشد از ریح معه الرطوبت است علاجش روزی چند ماء الاصول
عادر دهند فقط یا اندک روغن بید انجیر و بعده مثقال سوختنی

بید انجیر

بید انجیر بر سبیل دوام خورانند و روغنهای بابونه سکنی مالند و چکانند
و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر آید
پوست خربزه خشک بکوبند نرم با قند شیرین ساخته بدهند و با آن
درارند و آنچه که با رطوبت بود و قی متواتر و تریاق و مثرودیطوس
و امثال نفع کلی دارد فصل در حصاة المثانه و نشان سنگ مثانه حکه تمام
بیخ قضیب است و بعد بول اندک زمان باز تقاضای بول باشد و نعوظ
و متواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً سالک کشیدن اما
احتباس یا عسر بول و درد بیخ نمی باشد مگر وقتیکه در دهنه مثانه سنگ
در مخرج بول بند شود و عام است که سنگ در مثانه تولد کند یا از گرده
فرود آید هرگاه درد در گرده و بعد که از ان بود پس سالک شود و نشان
وی آنست که سنگ بمثانه فرود آید علاجش آنچه در حصات کلیه گفته شد
بکار برند و از ادویه مدره چیزی که بعمل آرند و روغن عقرب و روغن
و روغن نفط و مانند آنکه بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر
ضرور افتد بدستکار بیرون آرند و بجز سن هفده سالگی و نوزده
سالگی شق نمی جوز نیست و مهما امکن از ارتکاب این نتوانکه الا انه
فیه خطر عظیم فائده هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود عسر بول و درد

بیمار را بر پشت غلطانند و بعد جهد پای او بر دارند و آب گرم بر عانه ریزند و از
اسفل با علی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ [illegible] اجابت بر آید و در حوض [illegible]
می افکنند و بول کند [illegible] و [illegible] اصل مجرب است فصل در حرقة البول
سوزش البول [illegible] با مثانه یا [illegible] از قرحه [illegible] بود [illegible]
کوشند و اگر [illegible] قضیب باشد تدبیر [illegible] آید جدا و اگر [illegible]
[illegible] نشان حرارت [illegible] علاج [illegible] است
در [illegible] مزاج علاج گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب [illegible]
باید کرد و شیاف ابیض با شیر [illegible] حل کرده روغن با [illegible] آمیخته در احلیل
چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر [illegible] شده [illegible]
کند در مجری بول ملتصق است باشد تقدم [illegible] مدرات [illegible]
و مانند آن از امور [illegible] علاج [illegible] بعد قطع [illegible] شیاف ابیض [illegible]
زنان در احلیل چکانیدن و دیگر لعابات و مغزیات استعمال [illegible]
[illegible] فصل در احتباس بول و [illegible] باشند که اصلا [illegible] از بول
بر نیاید [illegible] بالف و [illegible] مانند [illegible] و اگر ورم یا مثانه
یا حصات باشد [illegible] یا [illegible] در مثانه [illegible] در مثانه باشد
گفته شده [illegible] و اگر بر آمدن [illegible] زاید [illegible] بول [illegible]
آثار دیگر امراض [illegible] علاج ندارد [illegible] نفع [illegible] از
طبیخ [illegible] باید کرد و این [illegible] علاج [illegible]

بود که عاجز است بر عتق مثانه را نشانش آنست که حجم مثانه را
غمز کنند بول باسانی بر آید باد را علاج تسخین [illegible]
و طلاء [illegible] و روغنها [illegible] فالج است مالیدن و اگر [illegible] اخلاط [illegible]
بود در مجری که میان مثانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است
و تقدم تناول غلیظات و تغیر [illegible] در یک [illegible] علاج مدرات
قوی نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج از آبزن روغن
[illegible] و عقرب در احلیل چکانند و اگر [illegible] مغز [illegible] مجرب است
بول [illegible] از درد و خلط حادث نشانش وجع [illegible] حرارت [illegible] و این
نیز باشد [illegible] علاج [illegible] ترطیب و تبرید و تغریر و اگر
[illegible] قوت دافعه مثانه [illegible] نشانش آنست که زمان طویل [illegible] تقاضا
[illegible] شخصی عادت کند به تکلیف [illegible] علاج
در آبزن نشانیده [illegible] وقت مثانه را [illegible]
[illegible] تا بول [illegible] بیرون آید و [illegible] روغن بلسان و قسط
بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نکشاید [illegible]
معروف است و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول
اذیت [illegible] طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشانش [illegible] وجع
آثار قروح و [illegible] است و علاج آن از مبحث قروح جویند و اگر ضربه

بول کم برشته و مثانه افتد بباید دید اگر علت حبس حدوث ورم اندر با
وقوع تشنج بود تحلیل در لیفهای مثانه پس اگر ورم است بعد بیرون
رجوع نمایند و اگر تشنج یا تحلیل بود فصد یا اسلیق نمایند و روغن
گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد یا
و حرارت است و مرطبات نفع یا فتق و عدم خروج بول اگر اندر سنگ
و سهولت آن اگر کثرة المقدار تجمع آید در مثانه علاجش تطبیب و تمرید
است و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انضمام لیفی
بر عصبها و رباطهای مزرق آید که بادرار بخلاف استرخاء علاجش
ازالة المرض تشنج است بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود بعد بیرون … افتد
امد متواتر گردانند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر ننماید تا
به دفع گراید فقدان حس از عدم احتباس … بول گواهی دهد علاجش
روغن زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و حقنهای خوشبو …
… و ماء الاصول بر روغن سیاه … نشانیدن و تریاق کبیر …
نیدن و اگر امتلاء باشد … مقدم دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر آن
گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضوی مجاور بود تدبیر آن
عضو باید کرد و اگر زوال فقرات باشد که مجاری مثانه … بود رد فقار
کوشند و در سلس البول اینها مستور … بگوییم فصل در تقطیر البول

[illegible]

والباب

و اسباب و از منجمله احتباس معلوم شود و حسب السبب معالجه توان کرد
فصل در سلسلة البول یعنی برآمدن بول بی ارادت و سببش اگر استرخاء
مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا ورم که از اعضای مجاوره
یا خلع مثانه تدبیر او از منجمله احتباس … بیند و اگر … مدرات
باشند چون شراب و خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال
فقرات مجاری مثانه بود بعد ضربه و سقطه عارض شود پس اگر زوال
بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا تضمید رفته و اگر
بخارج است رد آن نمایند بدست و آنچه با نقطاع ارتباط مثانه افتد
علاج نپذیرد فصل در بول الفراش یعنی در خواب بر بستر بول کردن
و این بیشتر با طفال افتد علاجش تسخین است و بازاله استرخاء
عضله کوشیدن بدانچه در حبس گذشت و بهترین حیله آنست که از خواب
مکرر اطفال را بیدار کنند و بول کنانند و شراب و طعام ننه بینند
و این دوا باید داد صفت زیره و کندر و حب الآس از هر یک یک
مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درهم فصل در بول
الدم و سببش اگر انتفاخ یا انشقاق رگی که بجوف مثانه …
مفتوح شود … صاف … در … و اختلاج ریم پس آنچه

اندک اندک ابدا استفراغ میشود رگها است و آنچه بسیار اتفاق افتد رگ است علاج
مخصوص بالسلیق است و صافی و قرص کهربا و قرص بول الدم دادن و حجامت بر [illegible]
فرمایند [illegible] و اقاقیا و سعد در جوف [illegible] آب سرد بر مثانه ریزند و بر [illegible]
نمایند [illegible] باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب [illegible]
[illegible] حابس و [illegible] مصطکی است و اگر ضعف گرده یا جگر [illegible]
خون [illegible] نتوانند کرد و بول غسالهٔ گوشت بران [illegible] دهد پس اگر ضعف در گرده
است مایل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگر است مایل بسرخی
و رقت باشد علاجش تقویت جگر و گرده است و اگر [illegible] رگهای [illegible]
بول [illegible] خروج [illegible] باشد و تدبیرش گذشت و [illegible]
باب [illegible] امراض که [illegible] مخصوص است و مشتمل بر چند فصل است
فصل در نقصان باه و استعمال این عمل موقوف است بر صحت اعضای رئیسه و [illegible]
[illegible] نماند که نقصان باه چند گونه است اول آنکه شهوت و آرزوی جماع
ضعیف باشد دوم آنکه آلت [illegible] قسم [illegible] ضعف شهوت و اسباب
ضعف انواع است نوع اول آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان
سبب [illegible] که [illegible] شهوت کم شود [illegible] ضعف [illegible]
و [illegible] علاجش تقویت است با غذیهٔ لذیذه و ادویهٔ [illegible]
[illegible] لهو و لعب و غنا [illegible] تولید کند مع تناول اغذیه [illegible]
و [illegible] قلت خروج منی [illegible] از [illegible] و انتفاع از [illegible] قوت [illegible]

[illegible]

[illegible] سوم مزاج علاجش [illegible] آنکه منی [illegible] شود و [illegible]
[illegible] در ذات [illegible] بماند و اگر متولد میشود و [illegible] ظاهر است [illegible]
در حرکت نیاید و [illegible] از وی بر نیاید شهوت پدید نیاید [illegible]
که منی [illegible] برآید اما غلیظ [illegible] و بدشوار خارج میشود و ابتدای [illegible]
ضعیف باشد و بعد از زمان [illegible] علاجش [illegible]
[illegible] معجون [illegible] و مانند آن نوع چهارم آنکه ترک جماع کند
اتفاق افتد زمانی طویل و موکد بضعف باه شود علاجش [illegible]
مایل گردانند بدین کار و نظر در [illegible] حیوانات و استماع کلام جماع
و تناول ادویهٔ [illegible] مفید و [illegible]
[illegible] نوع پنجم امری از امور [illegible] در نفس
[illegible] چون احتشام [illegible] آنکه [illegible]
و بدان سبب شهوت زایل گردد [illegible] صحت اعضا و کثرت منی زیرا که
اثر امور نفسی از سایر موثرات قوی تر است علاجش دفع آن [illegible]
[illegible] نوع ششم آنکه از دل یا معده یا جگر
یا دماغ یا گرده و آفت و ضعف افتد علاجش اصلاح آن عضو است [illegible]
در آن [illegible] است [illegible] اگر ضعف بدن یا ترک جماع زمانی طویل
باشد تدبیرش در قسم اول گذشت و [illegible] و بعد [illegible]
[illegible] و عقب آن [illegible] در ترک جماع [illegible]

قلت تولد نفخ فریح بود در اسفل بدن بنگرند اگر از برودت است یا حرارت یا یبوست
وحسب آن تدارک کنند و این قسم از قوت بدن و سلامت اعضا و انتفاع از باه با
نفخ یا فتق ظاهر است و اگر وقوع جنبه از فالج بود یا اعصاب از انصباب بلغم
در اعصاب یا از ملاقات اثر کرد و برف نشان و رقت و تقدم سبب و [illegible]
منی و سهولت خروج آن به انتشار علاجش آنچه در فالج گذشت و حقنه و
حمول و سعوط منجح است در اینجا اثر تمام است و از آثار آلت او در بین علت
بر سیدن آن اثر کرد متقلص و مجتمع گردد علاج تدبیر نباشد الکن حیند ابدا
آلت بتعظیم قضیب مخصوص اند ذکر کنم آلت را بجز فه و حور رشت بمالند تا
شود پس روغن مومیه و مانند آن بمالند و بالای او زفت طلا سازند
و این عمل مکرر کنند که مجربست و اگر با آب گرم بشویند آلت را از زر [illegible]
سازند و اگر روغن گوسفند مکرر [illegible] بمالند قضیب را و حراطین خشک
یا علق یعنی زلو خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند همچنین
عمل کنند فصل در سرعت انزال و سببش اکثر ضعف ماسکه فقط یا بسبب
برودت و رطوبت نشان او کثرت سیلان و رقت منی است نفخ
اگر آثار حرارت است علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و تریاق نفع
تمام دارد و معجون خبث الحدید و شراب فلنجمشک نافع و اگر سهولت
را بجوشانند و بعسل بیامیزند و بدهند بغایت سود دهد و اگر از گرمی

ریق

139

منی و غلبه خون بود نشان و سر اعتدال قوام و کثرت منی است و قوت
آلت علاجش فصد است و جماع و تقلیل غذا و حموضات و ادویه مقلل
منی و خون بود باید داد و اگر حدت منی بود نشان او رقت و صفرت
و حرقت منی است علاجش تبرید است و تخم کاهو بغایت نافع و اگر
ضعف اعضا بود خاصه در [illegible] ساق یا نشان او آنست که با ضعف
باه بود و ضعف عضو که آن بهد علاجش تقویت آن عضو بود فصل
در کثرت شهوت و سببش اکثر کثرت خون و منی بود خونی بدن بدان
گواهی دهد و این علاج نشاید که ضرر دارد اما اگر ضرر روا فتد
بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود
تبرید کافیست و غسل با آب سرد نافع و اگر کثرت مالش منی بود فقط
مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت منی و رقت و بیاض آن
و زیادتی نفخ علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت داده است
و جوارش ملوکی نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع
ضعف اعضای رئیسه نشان و ظهور ضعف است در عضو
در عضو رئیسه مع قوت اعضای منویه علاجش تجدید اعضا
منویه و تقویت عضو ضعیف و اگر ظهور بثور یا قروح یا حکه

که نفس را عوارض مانند سانحه سیلان منی آرد علاجش قطع سبب است
پس اگر معه اکثر باشد یا معه الحدت یا معه الضعف به تدارک آن کوشند
حسب آن کنند پسندیده است فائده سیلان منی زنان نیز می افتد سبب
آن همان اسبابست که در فصل ذکر شد و گاه باشد که از استرخاء رحم
رحم افتد تدبیرش قی کردن است و در آبزن قابض نشستن است
دوای که آنرا سعوط دهند تخم سداب سه درم تخم فرنجمشک پنج درم سوس
دو درم گلنار پوست کنار هر یک سه درم کوفته بیخته دو درم در روغن
یا آب غوره بر بهند که مذی و ودی را سعوط دهند و دیگر شهدانج بریان کرده
معجل آمیزند و بدهند فصل در منی الدم و سبب او ضعف خصیه و کثرت جماع است
علاجش خصیتین در روغن مصطکی بمالند و اگر با حرارت بود
کمر را قوت دادن فصل در کثرت احتلام و علامتش و علاجش همانست
که در جریان منی گذشت و قطعه اسرب بر پشت بستن بر مجاری نفع
دارد فصل در فریسموس و آن مرضیست که قضیب قائم بود و تواتر
کند علاج اگر غلبه خون بود تنقیه و رگ زنند و تبرید نمایند و اگر از رطوبت
و برودت بود قی فرمایند و چیزهای بادشکن بکار برند اکلادگو و طلا کنند
روغن سداب که بالند بر عانه و پشت فصل در عسیوط و آن مرضیست
که وقت انزال غائط بی اختیار بر آید و سببش ضعف اعضاء رئیسه

در اوعیه و مجاری منی فشانان و غلبه شهوت است انجماع و انزال بلذت
و سرعت شدن و آنچه اگر بشور متفق شود الم پیدا کند و آثار قروح
نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر انست از فصد و اسهال و حقنه و اگر
کثرت تولد نفخ بود در بدن خنازیر در اصحاب مراقیان میشوق فشانان
و در شدت نعوظ است و تقدم تجربها از نفاخ علاج اگر حرارت غالب
بود مبردات دهند و اگر رطوبات زیاد شود مجففات و محللات
دهند و اگر سودا افزون باشد باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند
فصل در جریان منی و ودی سببش اگر کثرت منی بود یا حدت
یا استرخای اوعیه منی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت و اگر
تشنج عضله اوعیه او بی فشانان و خروج منیست با نعوظ و رعشه
تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلامت
نو کشیدن و اگر ضعف کمر بود شحم ملکه ازد و بر ابر فشانان و از انثیین
که بعد از جماع چون بول کند چیزی سفید غلیظ بر آید بی لذت و
وو فق و آثار ضعف کمر پیدا بود علاج ضعف کمر گذشت و این
قسم از سبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقت
سیلان شحم گرده است نه منی و اگر استماع کلام جماع و فکر در نگار بود

ترقی

است وکثرت رطوبت علاج آن تقویت اعضاء رئیسه است و شیاف از اقاقیا
در آهنگ و گلنار و صمغ و کندر ساخته برداشتن خاصه وقت جماع بروغن
نار دین مقعد چرب کردن و بعد مباشرت باید که شکم خالی باشد فصل در
ابنه و آن را علة المشایخ میگویند و این مرضیست که در امعاء مستقیم
علتی پدید آید و جماع کنانیدن خواهد علاج آن اگر از ماده است تنقیه
نمایند و اگر از غلبه مزاج انوثیت است ضرب و شتم و اهانت [illegible]
بر آن تحت مقعد [illegible] بزنند ملزم کنند
فرمایند فصل در ورم الانثیین سببش اگر از خون بود عظم ورم
و ثقل و حرارت تمام بود و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج آن بعد از
فصد باسلیق و حجامت پشت و ساق ادویه رادعه طلا کنند در ابتدا
و بعد رادع و محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم
بود برخاوت و بیاضی بود علاج آن قی است و منضج و مسهل بلغم دادن
وارد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کدورت
باشد علاج آن ادویه ملینه ضماد نمودن و بعده منضج و مسهل سودا دهند
و اگر ریح بود عضو منتفخ باشد و از آثار ماده دیگر معرا بود علاج آن
تکمید است و [illegible] رانیدن و اگر کفایت نکند تنقیه و مسهل

بردارند

بردارند اما قی در امراض سفلی نافع است و به خلط فاسد و ورم [illegible] کرکس
خصیه باشد فقط اعراض نخفت میباشد و [illegible] و آنچه در [illegible]
باشد شدت اعراض و تب و عطش بسیار میباشد فصل در تعظیم
انثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن است [illegible]
ورم علاج آن بیخ شوکران و لفاح و [illegible] و [illegible] الحجر املس
با سرکه ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این
اگر بر پستان عورت نهند بزرگ شدن ندهد و تقلیل غذا
شرط است فصل در عاقو یا عاقو نام صنیست که در قضیب یا فم رحم
[illegible] افتد علاج آن تنقیه و تلطیف غذا است و بعد تنقیه تمام [illegible]
بر قضیب مردان و فرج زنان [illegible] باشند نافع و اصلاح غذا مفید فصل
در وجع انثیین سببش اگر ورم گرم بود [illegible] ورم کردن و اگر ریح بود
منتقل بود و تکمید و تدهین ادهان گرم کافیست و اگر سوء مزاج
حار بود یا بارد معتدلات آنها گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه و سقطه
باشد یا صدمه بود فصد [illegible] و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و گل
نافعست فصل در تصغیر الخصیه سببش برودتست اکثر خصیه را [illegible]
[illegible] الحمام و ارخاوتست [illegible] است فصل در ارتفاع الخصیه و این

گاه باشد که بتمام بسوی مراق رود و در ظاهر هیچ ننماید و چون چیزی نبود
عسر بول و تقطیرات و بثور و حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندر شکم
و وجع خفیف آید و بر نسد بلکه گاهی در شکم نمایان شد اما چون در بیماری
مبارزه و علاجش آنچنان است و روغن فرفیون بهر جزئی مالیده
و اگر بعد حمام و آبزن محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و بتدریج بمکیدن فرود
آید فایده گاه باشد که قضیب منتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند بعید نیست
علامتش که گفته شد بهر نزول خصیه فصل در دوالی خصیتین و آن
رگهای است که در رگهای گرد خصیه بر آید گره شود چنانچه در پای مردم
افتد علاجش همانست که در دوالی پا بیاید و فصد ... اگر
درد بکسر افتد بدانم در ورم صلب خصیه گذشت زایل شود فصل
در استرخاء الخصی یعنی فرو هشتن کیسه خصیه علاجش مازو و آب
و کلیخ و گلنار کز مازج و مانندان قابضات ضماد کنند و طبیخ
آن تنطیل فصل در تقرح قضیب و خصیه و حوالی آن ... اگر
است یکی آنکه قرحه تازه بود پیدا در علاجش مردار سنگ و توتیا
کنند ضرورتا و مرهما و اگر چون غالب بود تنقیه نمایند چنانکه در ...
باشد علاجش باین مرهم کنند کندر و دم الاخوین هر یک چهار مثقال ...

در روزگار

مردارسنگ

مردار سنگ انزروت هر یک دو درم بروغن گل سرشته مرهم سازند
و قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و درد در موضع بر آن گواهی دهد
تدبیر همانست که در قرحه مثانه گذشت و هر ورم قضیب
از ورم خصیه جدا فصل در حکه قضیب و خصیه علاجش فصد است
و حجامت زانو و ران و اسهال صفرا و تعدیل آن بعد تنطیل و بعد تنطیل
آب گرم و سرکه و روغن گل مالیده و سفیده بیضه طلا کنند
فصل در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گرفته فصل
در ثآلیل و بثور صلبه که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج
سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیخته طلا کنند و بحث ثآلیل مطلق
رجوع نمایند فصل در سقوط مجری قضیب و سببش اگر بشره باشد
بول ... دشوار ... و حرقت کنند علاجش فصد است و شیره
خرفه و تخم خربزه و شربت خشخاش دادن و اسفغول بروغن
بنفشه بالهام بر قضیب مالیده و چیزی ... کنند شیاف ابیض بروغن
گل و بشیر دختر ان چکانیدن در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی
افیون نیز آمیزند و اگر خلط لذاع بود که بجهد در احلیل بول با تیزی
بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود علاجش مسهل آن داده شود

س

و بطبیخ مرخیات تنطیل کرده است و درین طبیخ روغن بابونه و قدری از مخ
زرده تخم و زعفران در احلیل و اگر ثولول نزد بول بعسر آید بحرقت و با
خروج بلغم بود بول علاجش اگر ثولول نزدیک بمخارج قریب بود ببرد و بسایند او را
بروغن گل چکانیده و اگر ثولول بداخل قریب بود بفصد صافن
و حجامت بپردازند فصل در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن
و سببش یا تشنج عصبه بود یا ورم عضو علاجش بعد از اگر سبب
تلیین عضو است بمالیدن روغنها و بخار آن پس بدست او
راست کردن در حمام تا راست شود باب در امراض صفاق
و ثرب و مراق پوست شکم مراق گویند و غشاء را که زیر آن است
صفاق گویند و پرده غلیظ و عصب را که در زیر صفاق است
احشا ثرب خوانند فصل در قیله و آن است که منفذ صفاق
که در کش ران واقع است بجانب خصیه یک شاید یا پرده مذکور از هم
بشکافد پس ثرب یا امعا یا باد یا آب در کیسه خصیه فرود آید
و این فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور او را ده قرور نیز
نامند و آنجا اگر نازل در خصیه ماده غلیظ بود قرو اللحم خوانند و این
فصل بر پنج قسم ذکر شود قسم اول در قیلة المعا و آن است
که اندک اندک فرود آید بمشقت بالا رود و وقت رجوع قراقر

کند

کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاجش بتدریج بمالند و روده را
برگردانند و اگر برنگردد و آب گرم ریزند و در آبزن نشانند و پس از آن
داروی ضماد بر آن خور گا بر خصیه و کش ران و عانه بنهند مصطکی انزروت کندر
حب الآس و ورد سرکه و اقاقیا و گلنار دم الاخوین و مر شب یمانی و حضض و
ابهل صبر جمله را برابر کوفته و بیخته بسرشند در آب عنب الثعلب یا آب
لته کشیده بگذارند و بر فاکم محکم ببندند بحکم تا سه روز بسته دارند و مریض
باید بر پشت خفته باشد و بعد از سه روز برخیزد و برفق برگردانند هر وقت که مریض
اکلاد جماع ببرید و بیوسته جوارش طوکن بخورد و بلجام که رنگکار مخصوص است
بسته دارند قسم دوم در قیلة الثرب و آن نیز عسر حرکت اما بنابر عشر
و بهمین فرق کنند در معاد و علاجش همانست که گذشت قسم سیم در قیلة الریح
و آن است که باسانی بالا رود و قراقر شدید کند علاجش بجز نار بالای شکم
دادن است و از بعض ناب بالای انگز برابر عفران و موضع را بسته داشتن قسم چهارم
در قیلة الماء و آن است که کیسه خصیه سنگین و آبناک نماید و بجهة
بالا نرود علاجش شفا آن است که آنچه در استسقای زقی گذشت و اگر سود نکند
بزل کنند بطریق که معروف است فصل هم در قیله که قرو اللحم گویند و آن گسکه
که غلظت و صلابت بهمرسد در کیس خصیه محسوس شود و نه در جرم کیس و همین
حوتا میکنند درین و در ورم صلب خصیه علاجش تنقیه سودا است

و بهم آنچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن فصل در شق مراق البطن
و فتق اندر بیه باید دانست گاه باشد که صفاق از جانب ناف بالا تر یا زیر تر
از آن پاره شود و مراق سالم باشد پس آنچه ما تحت صفاق است از صفاق
بالا آید و مراق را از آنجا بلند نماید و همچنین گاه باشد که در محل اربیتین
زبانه اشود اربیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد و در آنجا نمو پذیرد
علاجش ربطان محل است بر فاهر مستقل و عصابه محکم واد و بیرون بر پایه
لکن در قیله گفته شد و بدانند که این مرض بر عنیف شود و تدبیرش زیاده تر از این نیست
مگر زیاده شدن نه دهد   در ابتدای قیله و فتق داغ کردن بسیج نافع
هر چه پارا نافع گفته اند و همچنان رگ سطر را که در پیچ زانگشت است از دست
مخالف داغ داده است   در شق السره و ورم که در یوم ولادت   علت
شده باشد بسبب ردائت قطع ناف یا آسیب دیگر در همان هنگام در
اصلاح کوشند بر ربط رفاید و بعد از آن اما چون مستحکم شود بر همیکه ... و اگر
در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق انجماد ناف یا از اجتماع رطوبت الغم
چنانچه در استسقاء زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از
روییدن گوشت زاید در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد
آمدن خون آنجا نشان فتق برگشتن فرو زایستاد در موضع فرود آمدن
آب عند الغمز با قراقر یا بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت است و
نشان باد لین ملمس و ازدیاد و نقصان شق از جنبانیدن باد انگه و کار بالم

ونشان

و نشان گوشت شدت صلابت و دوام آن و بر یک حالت بودن نشان جمع خون
رنگ شدن بنفسجی یا سیاه نمودن علاج آنچه از فتق باشد گذشت تدبیرش
و آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقاء زقی و طبلی گیرند
و آنچه از روییدن گوشت باشد تعرض نکنند و آنچه از اجتماع خون باشد زلو
بر آن چسبانند و ادویه قابض اگر در دهن رگها بر شود در رعاف ذکر یافته
ضماد سازند تا بازنیاید باب در امراض که مخصوص به زنان است فصل در
عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب
یا ساذج یا مادی علاجش حسب سبب تواند کرد و دلیل حرارت رحم حرارت
و غلظت و سواد خون و دلیل یبوست خشکی و برودت رقت و دیر آمدن
حیض و عدم حرقت و دلیل خشکی مزاجیت و قلت حیض دلیل رطوبت
سیلان رطوبت است از رحم و این چنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه نماند
و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر از افراط
فربهی بود علاجش تهزیل است و اگر از افراط لاغری بود علاجش تسمین است
و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قروح یا ثالیل سبب
بود علاجش دفع سبب است و مداوات آن در محل او ذکر شده و اگر باد
غلیظ غیر ... در رحم تولد کند نشان ورم انتفاخ عانه است و ظهور باد از
فرج وقت جماع با آواز بلند است و علاجش ... بگذاشتن و روغن سداب
... ورم بهمراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت طیور غذا کردن

واگر وقوع اقتران بود در فم رحم چون ورم صلب یا ثقیل یا ثؤلول و مانند آن که بر دهن
فم او شود علاجش ازاله سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق
رحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج نکند آن سبب منی داخل
نشان و ر در رحم است وقت جماع و تدبیر سیلان رحم می آید و اگر امور
خارجیه است چون عسرت برخواستن زن بعد انزال و حرکت عنیف و مانند
آن که موجب انزلاق منی از رحم است علاجش منع سبب است   گاه باشد که
عقر از جانب مرد بود در این صورت مرد باید که فساد مزاج منی و یا در نابود
و بر حقیقت عضو مطلع شده گاه باشد که در اصل خلقت منی مرد یا زن قابل
تولد نبود بالخاصیه بمثابه بعض اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین
و این را علاج نیست بالجمله امتحان عقر حقیقی که از مرد است یا از زن آن است
منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند بینند کدام که بر آب بایستد و [illegible]
عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیه بار می دهد بر احتمال برادهٔ دندان فیل
یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن بنوشانند [illegible]
پیه [illegible] خرگوش و سایر [illegible] در فرج سازند متصل بپاک شدن از حیض
و [illegible] مجامعت نمایند فصل در کثرت اسقاط بعد بسیار افتادن
جنین و سببش یا امور خارجیه بود یا نفسیه باید که منع سبب [illegible] و
تفصیل اسبابش از عقر جویند که این هر دو متحد الاسباب اند

فصل در عسر

فصل در عسر ولادت و تدابیر آن حسب تقاضا هوا و حال پوشیده نیست
و طریق صواب در حق حبالی خاصه آنانکه ولادت آنها بعسر باشد
آن است که از ماه هشتم [illegible] شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع
ظاهر شود حمام برند و آب گرم بر [illegible] ریزند و در آبزن نشانند و تدهین فرمایند
و چند قدم [illegible] پس [illegible] سازند بوضع بحضور قابله و پیش از این باید که
بول و غایط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیها [illegible] و ترشها احتراز کند
و بر درد صبر نماید و دم فرو کشد و از بند [illegible] زور کنند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان یا لعاب تخم کتان [illegible] بر فم رحم بسیار بمالد تا طفل بسهولت
بر آید   در بیان ادویه که بالخاصیه عسر را آسان سازند سنگ مقناطیس قطعه
در دست چپ دهند دیگر [illegible] بر زانوی راست بندند و دیگر دارچینی
بخورانند و [illegible] حلتیت یا جند بیدستر [illegible] آمیزند و [illegible] زود [illegible] کند اما اگر
حرارت نباشد [illegible] چهار مثقال [illegible] بکوبند و بیزند
و شربت بنفشه یا [illegible] آب آمیزند و بخورانند مجرب است و [illegible]
بسیار [illegible] خصوصا که وقت وضع قطعها [illegible] فصل
در اعتبار [illegible] و موت جنین و نشان موت آن است که حرکت نکند
و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند علاجش مبادرت در اخراج
است باید که [illegible] و برسیاوشان و ابهل [illegible] درم

مرهمی بود بینه هر یک سه درم بجوشانند باده مثقال نبات بنوشانند و عطر اورا کندش و شونیز بر بو یابنند و بجان کعبه عطر امکان کرد دهن و بینی اکر بند او در روان افتند و مدد دهد بر اخراج و اکر پوست مار و سرکین کبوتر مجموع یا تنها و دود او بر رحم رسانند زود برآرد و اکر بهیچ حیله بر نیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوصند میدانند طریق آنرا

در احتباس نفاس

از احتباس نفاس بجویند در ذکر ادویه درد رحم را که بعض زنان را بعد ولادت افتد سابق کنند هم کتان بجوشانند و بر رحم رسانند و دیگر تخم کرم کنند و ابدست نمایند و دیگر سه اشترو نخود کنند و دیگر آب سعتر بنوشانند و دیگر طبیخ خیار زه بنوشانند و بر رحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد قدری پوست حنظل در آب تر نمایند و قدری از آن بنوشانند فایده که باشد که بار اسقاط حاجت می افتد تا ضرورت نشود ارتکاب این نباید خصوصا که بعد ظهور حیات و تدبیر اسقاط این است که فتیله از کاغذ تافته بدهن رحم گذارند و اگر این را نقطران یا با حنظل یا طبیخ او یا به زهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگوزه بمقدار درم سداب خشک سه درم در پارچه کرم بکوبند و بطبیخ ابهل دهند صبح و شام این بیک شربت است و غذا نخود آب باشد دیگر تریاق اربعه بجهت و بر جهه در اخراج مشیمه و جنین میت است نافع در هنگام

بجهت استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب ماء الجبن لازم است و بعده سقط کار بستن و پس از اسقاط مقل و خردل بخور کنند بر رحم تا خون سایل شود و غلیظ نگردد و فایده هر گاه خواهند که زن بار نگیرد تدبیرش اینست که بعد جماع زن را جهانیدن هفت بار یا نه بار و موراگر بخیزانند بعد انزال و عطسه آورده و سر قضیب بروغن تنجد الوده جماع کردن منع بلوغ اند و دیگر فلفل بعد جماع برداشتن دیگر موش با شهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع است سرکین فیل کنند با شهد بخور ادند و مصل در رحم و این مرضیست مشابه بحمل و فرق در بین در رحم از تجاوز هنگام حرکت و دیگر آثار ربو سیه نیست بر زنان و همچنان فرق در رحا و استسقا بر ماهران ماهر بالجمله صلابت که در رحم پیدا شد از هم فارق است و سببش اکثر ورم صلب رحم بود تدبیرش همان و اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در عقد کذشت و اگر تولد صورت ناقص بود در رحم جهت استمالش مر آنرا فقط تدبیرش اسقاط است جنین و فصل در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید مسمی است باستحاضه و سببش اکثر بسیاری خون و امتلا علاجش تقلیل است و اماله بر بسط تدبیر و وضع محاجم زیر ثدیین و بعد فصد و حجامت جهت قبض حیض کهربا دهند و شاف نمک بر دارند و اگر رفتن

و هرگاه خون بود آثار ضعف پیدا بود علاجش تنقیه است و تغلیظ خون و قرص
و شیاف که در ذکر مذکور شد بکار بستن و صندل بر عانه طلا کردن و اگر کثرت ماء الرحم
بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه او و تجفیف اوست و
اگر حدت و کثرت سودا بود سیاه خون یا مکدر یا خضرت او بهم گواهی دهد علاجش
تنقیه سوداست بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود بعد بیان آن گفته
شود و اگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم
جو بیند و اگر رحم زنان بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن است و بطون
قابضات قبل نشستن و بر روغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت آملو بر خرقه
سیاه رفاده کرده مانند بر فرج بستن و فم زهدان را چیزی ساییده داده و شقاق ابرام
نداره که گفته است فصل در خروج و قروح رحم و نشان و لزوم وجع است و
خروج ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم آمیخته بالجمله قرحه ریم نباشد الا
جراحت ریم نگرد باشد و مانوس بود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند
و حقنه و فرزجه مناسب بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سرد همه اثر ورم
باشد تدبیرش حقنه رحم کرده است بروغن گل یا روغن بنفشه و آب مکه ریم آمیخته
یا عرق کاسنی شود بعد مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند یا تغیر کنند
فائده اگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه ادویه مذکوره کفایت کنند و بحقنه
حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده بصوف یا پنبه محول کرده ای
در تنقیه ریم نفع تمام دارد و در تشنجات وجع افیون و زعفران نیز زنان

قول

و حمول سازند فصل در شقاق رحم و نشان او وازد یاد وجع است و قتا
جماع و بر آمدن ذکر خون آلود خاصه اگر در عنق بود علاجش مرهمها که در شقاق
مقعد بکار آید نمایند و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد
و گاه باشد که بسبب ولادت یا ازاله بکارت حجابی که در میان دبر و قبل وا
قعست شکافته شود علاجش از مرهم مغز ساق گاو و موم سفید و پیه کمر بز کنند و
سنگ جراحت کش المقدار سائیده بر فم زهدان بر بندند تا بعض منتق
لاحق شود و از بدرقه معرق حار پرهیز د فصل در حکة الرحم علاجش تنقیه بدن
برگ بید و پوست انار و عدس مقشر توکنه پخته بخورند آن تحمل
با شراب یا سرکه تحمل سماق است بصوف و روغن گل و بنفشه مالیده
و علکة القبل آنچه گویند تدبیرش مثل آن است فصل در بواسیر الرحم و دوالی آنست
تدبیرش مثل بواسیر مقعد بود علاجش همان است که در بواسیر مقعد گذشت.
فصل در بثور الرحم و در یلمس معلوم شود و باشد که خارش کند علاجش تنقیه
و تعدیل است و مرهم اسفیداج مالیده ان اگر بثور در عنق باشد و در
رحم حقنه کردن اگر بثور غائر باشد فصل در ثالیل الرحم و آن نیز بلمس معلوم
شود و باشد که خارش کند علاجش فصد و اسهال سوداست و بطبیخ
بابونه و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مدام قبل شستن
فصل در ناسور الرحم و در قرحه مزمنه است و تدبیرش گذشت فصل

در سیلان الرحم یعنی برآمدن رطوبتها از رحم علاج جس تنقیه و تجفیف است
بمراعات حرارت و برودت مزاج فصل در سیلان منی زنان و فرق در رطوبت
و منی آنست که رطوبت رقیق تر و با عفونت باشد و منی سفید تر و با قوام
تر از انصباب رطوبت بلا علاج بود و علاماتش که در سیلان منی زنان
گذشت فصل در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض و سببش اگر
قلت خون است نشانش وی نحافت بدن است و جز آن از لوازم وی علاج جس
افزودن خون است با غذیه و اگر غلظت خون بود و سبب برودت یا مخالطت اخلاط غلیظ
بتقدم اسباب و ... آثار پدید آید علاج جس تنقیه اخلاط غلیظ است
و استعمال ملطفات ... و اگر انسداد افواه عروق رحم
کنند که موجب ... حرارت است یا برودت یا یبوست ... آنگه تعدیل
نمایند ... و اگر موجب انسداد ... فروع رحم
علاج ... لیکن بجهت امن از آفات کثرت فصد
و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق ... ذکر رتق ... و اگر ... مفرط
بود که امساک ... کنند علاج جس ... است و اگر ... رحم
... فصل در رتق و وی آنست که ... برآید ... فرج
یا مابین فرج و فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب است و ثانی مانع دخول
... و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع ... خروج حیض او
علاج جس دستکاریست فصل در نتوء الرحم یعنی برون آمدن رحم ...

انست که

انست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و اگر ...
و در فرج ... فصل ... علاج جس آنست که اول تنقیه اعضا کنند
بحقنه و تنقیه ... بعد از آن ... روغن زنبق یا کلخ ...
و قدری روغن زنبق و قدری غالیه در آن آمیزند و ...
و بر آن ... پس بر پشت خوابانند ...
و ... قابضات ...
بطبیخ قابضات که در آب طبیخ کرده باشند ... اقاقیا
و ... رامک ... آن رحم را برداشته
آن ... و ... بر ... سازد و بعصابه
بربندند ... فرج و قابضات ...
و ... مایل ... نشانند ... روز
... و ... اجتناب کنند و ... بعصابه
ببندند و روز ... و آن ... تجدید بعصابه ببندند و
مربوط بعصابه ... کنند ... فصل
در میلان الرحم یعنی مایل شدن رحم بجانبی و وی بلمس اصابع معلوم شود
قابله را ... در وقت جماع درد لازم است و ... که
بول و غایط حبس کنند علاج اگر سببش امتلا ... در ...

از خون فصد صافن کنند از بعد از شرب مایل و اگر بقبض بود از اصابت
برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و پیه بط مالند و اگر از انضمام
رطوبات لزجه بر رحم تنقیه نمایند با ایارجات و بعد زوال سبب اگر
میلان باقی بود قابله را فرمایند که با انگشت راست کند و بعد تمریخ
کنند بقوطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت نرسد فصل در اورام
رحم و سببش اگر مادهٔ حار بود نشان و تب حاد است و تواتر نبض
و نفس و فساد معده و دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن [illegible]
ورم در [illegible] مقدم رحم یا متوسط [illegible] و در خاصرتین اگر [illegible] جانب
علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند بشکافند
و [illegible] رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع الثقل
بود علاجش همان است و آنچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سودا
بود نشان و ظهور صلابت است و میلان رحم و قلت وجع و
کثرت ثقل علاجش تنقیهٔ سودا است بفصد و اسهال و استعمال
مراهم و شحوم و ادهان زوفا و مقل [illegible] و طلاها و طبیخ شبت و [illegible]
ابزن ساختن شبانه روزی چهار فصل در سرطان الرحم و این اگر
عقب ورم گرم رحم افتد نشان او صلابت و حرارت و [illegible] کند
و درد تا بجانب سینه بر آمدن و پشت پاها متقدم [illegible]

کور

149

بو کرده و این برخیست لیکن جهت آنکه قوت تکرد باصلاح همی کوشند باستعمال مراهم
در درد نشان و تحلل آن مراهم زیل خاصیت عجیب دارد و جهت تنقیهٔ سودا گاه گاه فصد
و اسهال لازم است فصل در [illegible] رحم و ورم چون [illegible] شود و ریزکند [illegible]
علاجش اگر در رقم رحم بجاب بشکافند تا ریم بر آید و اگر در رفع آن [illegible] مدرات نوشانند
و ادویهٔ مرخیه [illegible] نمایند و همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیر کشد انجیر و [illegible]
جوشانند و بطبیخ او حقنهٔ رحم نمایند و [illegible] گوفته در [illegible] ورم بر عانه ضماد
سازند و بعد انفجار تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانکه گذشت فصل در
اختناق رحم و این مرض مشابه است بصرع و غشی و لیکن در کف از دهن نمی آید
و اضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط می باشد که هرگز بهوش نشوند علاجش
در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو
قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مقل [illegible] بخور نهند و عطریات در رحم مالند و
دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و ترک منی باعث بود
نفع تمام دهد و در ابتدا حب [illegible] و فلفل [illegible] سازند
و در حالت افاقت حب [illegible] تنقیه و تقویت توان کرد فصل در ا
جتماع [illegible] رحم و نشان او احتباس حیض است و ظهور حالت شبیه باستسقا
زقی و باشد که [illegible] رطوبت از رحم بالاید علاجش تنقیه است و مدرات
دادن و آنچه به استسقا و سیلان رحم نفع [illegible] بکار بستن و [illegible]
نفع تمام دارد و گویند که [illegible] سفید [illegible] نفع دارد فصل در

در نفخه الرحم و نشان ورم انتفاخ علامت است مع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل آید
بعضی در تعریفش گفته اند حالتیست شبیه با استسقاء طبلی علاجش بتنقیه بدن بسیار و تکرار
نمایند بمطبوخات حقنا و فرزجات و ضمادها و تکمید و آبزنها و هرچه در طبلی ایست درانجا بکار
آید نمایند غلیظه و ابزنها و عاقرقرحا و آبزنان نیز مفید تدبیرش همانست که در امراض مردان
گفته شده باب در امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه بر پشت و دست و پا تعلق دارد
فصل در حدبه و آن زوال فقار است بر قدام یا خلف یا یمین یا یسار اگر آن را
بر قدام بود حدبه المقدم است و تقعیر نامند و اگر بیمین یا یسار باشد آن را
لتوا خوانند اما حدبه المؤخر نام علاجی ندارد و حدبه حقیقی همین است
و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عظیم نواحی فقار دوم ریح غلیظ
سیوم رطوبت مائیه که در حوالی رباط فقار نافذ شده از جا نماید چهارم قطع
رباط مذکور پنجم سقط یا ضرب اما آنچه بسبب ریح غلیظ باشد شبیه به ریاح
لافرسیه بالجمله علامت ورم تقدم وجع صلب است مع حمی حاد و بلا حمی هم
شدت وجع است بی ثقل و علامت رطوبت سفیدی لون است و تقدم
تدابیر مرطبه و علامت سقط و ضرب ظاهر است علاجش در ورم حار فصد
و تلیین کنند و حسب حاجت ادویه استعمال نمایند و هم آنچه در تدبیر ورم
بعمل آرند و در ریح آنچه در ریح القولنج گفته شده بکار برند و در رطوبت نیز
همان کنند که در جای گذشت و در تشنج آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت
و در ضربه و سقوط مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب فقار

بوضع

بوضع محاجم ناری یا غیره یا بوضع زفت و مقل یا وقوف در عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون
آمده باشد بر گرد آن گوشت نه بندند و هرچه بوا حدبه در ادویه گاه بجهت ضماد نمایند جهت
محافظت فصل در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر سوء مزاج ساذج حار
در پشت نشان او احساس گرمی پشت و درد بی ثقل و انتفاع از سرد علاجش
علاجش تسخین است اگر سرد باشد و اگر تولد بلغم بود از آن یا انصباب ورم آن
نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم تنقیه بلغم اگر از تولد بلغم
بود و حدوث آن عقیب غضب و تعب و بحران گرمی تب ماده مراری از انصباب
شاید باشد علاجش تنقیه آنست و استعمال شیاف النفع اما در آنجا که
بلغم منصب شده باشد فصد علاجات در اکثر کفایت کند بی تنقیه و اگر ریح
بود نشان ظهر همانست که در انصباب رفت الا ثقل که در این نباشد یا
کمتر باشد اما در اکثر درد منتقل بود علاجش نیز همانست زیرا که اصل
بلغم است و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع است و تدهین پشت
بروغن نرگس و سوسن و اگر کفایت نکند تنقیه بلغم نمایند و اگر ضعف
علامت و علاجش آن که گذشت و اگر امتلاء رگ پشت شود از خون
و آن است که از ابتداء فقرات پشت تا قطن درد کند و ضربان علاجش
فصد باسلیق و مابض است و تبرید و طلاء و اگر حیض رگ رحم بود
چنانچه گذشت بعض زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت

نیابر مدت حیض علاج حبس ادرار حیض است و تدبیر پشت بر و عرق کل مفاصل در وجع
خاصره و اسباب و علامت و علاج همین علاج است از وجع الظهر چو بیند فصل در وجع مفاصل
یعنی درد بندگاه و عام است که این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل
سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه در زور کشند بر پای فرود آید عرق النسا
و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و این بیشتر در ابهام
پای شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد باسم مطلق وجع
مفاصل مسمی است و جمیع که سایر قیاس در اسباب و علاج متحد اند
بیشتر در کلی نوشته باید و بعض امور که مخصوص اند اشاره بدان کرده
خواهد شد بدانکه سبب اکثر سوء مزاج ساده گرم یا سرد یا خشک فوران و نشان
آنست که بتدریج حادث شود و ثقل و ورم هیچ نباشد پس آثار خصوصه کیفیت
برد و حرارت گواهی دهد علاج تعدیلست که با غذا و طلاها اما سوء مزاج
رطب سبب وجع کمتر شود و اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو و سنگینی
و تمدد و ضربان علاج فصد است از طرف مخالف اگر علت در یک طرف
بود و الا از هر دو طرف و ایضا اگر علت در پا باشد اکحل زنند و اگر در دست
باشد باسلیق و هر چند که با تخفیف خون واقف گیرند بقدر حاجت تا بیهوشی کم
کنند و اشربه معدله دهند و در ابتدا و تزاید روادعات طلا نمایند اما
بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز نفع عظیم و تسکین یابد نهایت

مرخیات

مرخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن به انتها محللات قوی چون اکلیل
و بابونه بکار برند ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی
نیز پیدا میشود چون شدت وجع و حرقت و ضربان علاج نیز فصد است و تلیین
اما در اینجا با اخراج خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مبردات بارده
نفع تمام دارد و تضمید محللات در اینجا نشاید و سکنجبین در پیش او انفع
اشیاست اما آب بسیار ترش نباید کرد و اگر صفرا بود آثار صفرا نیز ظاهر پیدا
بود علاج تلیین تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست
و بدانند که از صفرا ورم و وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم
بود نشان وی کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاج قی است
و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل بپردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات
حار دهند و در اینجا هیچگاه رادع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر
سودا بود نشان او کمودت لونست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت
ورم علاج فصد است و تنقیه سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم
ملینه چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید
واقف گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و تطلیف مالم
نگوشند بعده بفصد بپردازند و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و
شدت تمدد است علاج او کلفند و کلاه بعرق بابونه و ...

دادن است و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم و تجوید هضم متوجه بودن و نوعیست از [illegible]
لنگ از شدت عدت با استخوان میرسد و از آن می‌شکنند و فاسد میسازد و مسمی است این
مرض آن شوکه و تدبیرش انواع خون و تنقیه صفراست تنقیه و وجع مفاصل که از
مرکبست افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع
است اکلاً و طلاءً خصوصاً در بلغمی لیکن باید که چیزی بخورند با زیره و زنجبیل
آمیزند تا معده را ضرر نرسد و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن خوب
دارند تا عطلات مفاصل را آسیب نرسد و دیگر ادویه مسکن وجع سورنجان
سفید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد بدهند و دیگر کشنیز
با همه بنز او خشک سه درم تخم خطمی سفید دو درم با همچند شکر دهند دیگر اسپغول در — شکر دهند دیگر
آب گرم لت داده و روغن گل آمیخته طلا کنند دیگر حلبه با برگ طلا [illegible] بسازند
مائله اگر از استعمال روادع و مخدره در نقرس وجع آن اختلال دماغ
پیدا آید باید که آن دوا را زود از عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تنطیل نمایند
بران عضو تا ماده از دماغ بمحل خود باز گردد و بارگاه در وجع الورک و عرق
النسا و اسود [illegible] داغ دهند بر ورک در موضع وجعش و بر شتالنگ
در عرق النسا و رگ عرق النسا در عرق النسا کشوده نیز نافع است
و نشان این رگ آنست که محل گره دار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ
آهنین گرم کنند و یا دو بار از شتالنگ بهشت انگشت داغ دهند و در حق
و یکداغ بر بیخ [illegible] و بند پشت پای دهند خطا مانند و استعمال حب [illegible]

بشرایط

بشرایط محافظت اثر تمام دارد و در ازاله امراض مفاصل و نحوه
فصل در دوالی و دوالی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود علاجش تنقیه
سودا و بلغم است و بعده فصد دست و اسهال [illegible] رگهای مذکور را فصد کردن
تا از فساد آن ماده بر آید و پس از ظهور رخفت سفیده بیضه بر ساق طلا کنند
و پای ببندند با اعتدال تا ماده دیگر نریزد فصل در داء الفیل و وی آنست که
پای مریض چون پای پیل نماید علاجش نیز همانست که بدوالی گذشت و اگر — بدید
جدا متوجه نباید شد فصل در وجع العقب یعنی در پاشنه و سببش اگر زخم باشد
مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه باشد مامیثا و گل ارمنی با آب یا گلاب نهند و اگر سرد
ریزند و بالای مرهم حجامت کنند و اگر از فشار دادن موزه باشد تدبیرش نیز همانست
و اگر انصباب مواد باشد پس اگر ماده خون است فصد و اگر دیگر است قی و اسهال باید
فرمود و در حمام روغن گل و در بار در روغن بابونه و قیصوم و قسط مالند
فصل در وجع کف الرجل و این مرضیست که کف پای درد کند و پای [illegible]
متغیر باشد علاجش عدس و رگ بخته حمام کنند و اگر خون غالب باشد فصد
مقدم دارند فصل اندر حمیات یعنی تبها و این سه گونه است حمی
یوم و حمی خلطی و حمی دقی باب اول در حمی یوم و این تب الیست که
بروح تعلق دارد اصالة او در اکثر بسبب عروض زایل گردد و بسبب
با سم مخصوص است چنانچه غم و [illegible] و فزع و فکر و غضب و [illegible] و سهر و [illegible]

و قیء و وجع و استفراغ و غثی و جرب و سعال و عطش و سدر و سبات و
و تخمه و ورم و شمس و نار و غذا و دوا و زکام و ریاح و
زحیر و در بعضی ماده معلوم است و هر واحد ازین اسباب چون مفرط
روح را گرم میکند و تب میآرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بود بروح نفسانی
یا حیوانی یا طبعی تب را بهمان روح مضاف سازند چون حمی یوم نفسانی
و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی از ظهور عوارض در روحی ازین ارواح
توان دانست که در کدام روح تعلق دارد و علامت حمی یوم علی الا
طلاق آنست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمباشرت حرارتی که از
ریاضت میشود و از آثار عفونت و دق معرا بود و در اکثر یک شبانروز
منقضی شود بشرطی که منتقل بحمی دیگر نشود علاجش از اکثر اسباب بهره
در عوز و ری بود که درین تب از غذا باز ندارد مگر در تخمه و امتلا
استفراغ نفرمایند مگر در سده که سببش امتلا بود و در استحمام اگر مع
لک بدن ممتلی باشند و در تخمه که هنوز ثقل معده باشد و در زکامی که
حار بود پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در اکثر
انفعست و در سده نافع استحمام آنست که حمام نیم گرم شود و بشره
کثیف نکند و سده آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود و قسم آنست
که از ترک ریاضت یا از ترک استحمام و مانند آن هرچه علل فضول باشد واقع
شود

شود خواه بسبب انجماد باشد و در تعریف الرعه دیگر امراض نیز جاری از آن نیست
که احداث تب مذکور بوجع میکنند یا باستفراغ اما تخصیص او بذکر تحمل
که بنابر کثرت وقوع آن باشد یا بنابر اتفاق فصل در رعی خلط و چون خلط
چهار است بچهار قسم این فصل منقسم میشود پس اول در دموی یعنی خونی
و این حمی گونه انقسام یابد یکی آنکه خون گرم شود فقط و افزون گردد و تب آرد
بی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود و این تب را علی الاطلاق
مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است سونوخس و نشان این تب آنست
که غلبه خون یا عفونت آن است و ایضا از انکسار ربه تب و تمامدن
عرق پوشیده نیست و در عفنی مطلق تعفن در بول و براز لازم است
و کذالک حکم اعراض در شوران بول نسبت سونوخس و علاج این
اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حاجت بر طفئه و تنقیه
نوکشیدن بالجمله افراط نبرید درین تب منفعت تا بلیس غش فرا انجامد
و در سونوخس خون هرچند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب
پس اگر رقت در خون باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد
تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و برعایت ملین طبیعت است باید داد
و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر بیست درم
بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند

و بدهند و آنجا که سرفه باشد جلاب و بعد از آن مضمضات خرد دار لعاب بهدانه
و اسبغول باید آمیخت و شربت بنفشه لعوق باید کرد و اگر بعوض مضمضات
چیزی دیگر خواهند که هم تب را نفع دهد و سرفه را نیز مضر نشود شیره بادام
و در این تب عناب خیسانیده یا جو خیسانیده آب و دیگر آب تخم خیسانیده
و مداومت بر آن بعون الله تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ مطلوب بود
و اسبغول فقط در تصفیه خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تر است
و سرفه را هم بسیار مضر نیست قسم دوم در صفراوی ممزوج و مرکب با بلغم
و نشان صفرا و غیره در مقدمه کتاب گذشته و در اینجا باید دانست که اگر
ماده صفرا داخل رگهای عفن شود تب لازم میباشد و یکروز در میان اشتداد
میکنند و این را غب لازم گویند پس اگر ماده مذکوره در رگهای عروق داخل و معلا
باشد عوارض همه شدید باشند و این است محرقه گویند و اگر خارج رگها عفن
شود غب دایره نامند پس آنجا که ماده صفرا خالص بود غب خالص گویند
و اگر با بلغم مرکب و ترکیبا و شدید باشد چنانکه امتیاز بینهما نشود آنگه در
غب خالص گویند و اگر ترکیب بشدت نبود شطر الغب خوانند و
بالجمله خاصه غب دایره است که یکروز شدت آید دوم روز بلند
اندک تغییر پدید آید اما شطر الغب اگر ماده اش خارج عروق عفن
باشد خاصه او آنست که یکروز آثار تب بلغم پدید آید و روز دوم هم

آثار

آثار بلغم و هم آثار صفراوی زیرا بلغم هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز در میان
و اگر هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بود مع ذالك یکروز
در میان تغیر زاید پدید آید و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج
آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید در اینجا نیز یکروز در
میان لازم اشتداد است کما لا یخفی و این هر سه نوع در شطر الغب غیر
خالصه معمول است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغم
لازم باشد و صفراوی یکروز در میان آید و روز نوبت صفرا عوارض
اشتداد تمام نماید و این نوع شطر الغب خالصه موصوف است فائده
غب خالص لازم زیاده از یک هفته و غب خالص غیر لازم زیاده بر هفت نوبت
نرود هفته باشد بیش نماند شرطیکه سوء تدبیر نشود علی ظاهر است
که ماده صفرا محتاج بر تبرید و ترطیب است و محتاج به تنقیه اگر طبع منقبض
باشد لیکن بداننده که در آنجا که ماده داخل رگها بود افراط در تبرید
نشاید کرد و بنضج ماده بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه صفراوی
که تبرید کثیر مطلوب است تا بدانی که در انجا مدار در محرقه که ماده در آن
نسبت بحرارت غالب است باشد که در اینجا نضج و تنقیه مقدم دارند
مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید را افزایند و در این تب اگر خون غالب
شود بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصه که ماده داخل رگها بود

اما تجویز آنکه در دو روز کنند بفصد در اینجا نشود اگر حرارت و خون باید گرفت اما الملس
پس از نضج و پس از نضج صفرا منع از فصد که در صفراوی کرده اند بر تقدیری
نیست که صفرای خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که در حمیات
دایره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و بیگاه شوربا و آرزوه
آغاز کنند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا دفع برآید
و اگر قی بر نیاید دفع نشود [illegible] البته تحلیل می یابد و لرزه ساکن میشود
چون تب فرود آید با شوربا فرمایند یا بیها بما البذر تا بقیه حرارت از
فرو کشد و سکنجبین در این وقت نیز موافق است و استفراغ جانب
میل ماده باید کرد مثلا اگر با غثیان بود ماده میل به قی فرمایند و اگر با قراقر
معده بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود فراغت نباید مدرات
نوشانند و اگر با نداوت پوست بود و عرق خوب نباید تعریق علاج نمایند
و آنجا که میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال اوفق است و در تبهای دایم
او را اول مرتب نمخبین نه دهند مگر همراه آن با تمر هندی [illegible] و گاه کار از
فعل اگر کشاید جز [illegible] دادن نشاید بجز ثلثین [illegible] مبادا که [illegible] و آنجا
که صفرا خالص بود بیش از نضج مسهل نه دهند بلکه ملین ها نه دهند
مگر آنکه ماده تابع بود بلغم بیشتر بینند تبرید کم کنند مگر آنکه بلغم

لور

155

شور باشد در آنجا بجز تبرید نباید داد بالجمله در علاج تب با حبس
و نوع و فصل و ترکیب نمات و حفظ مفهوم شود دلیر بعلاج
نباید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافعست و سکنجبین همراه
گلقند بر شور و عوارض تا که در عرق پدید آید از اطراف قسما
و رعاف و سبات و ضیق نفس و سهو کلی و عطش متواتر و
غشی و مانند آن و تدبیر بیمار محتاج شوند با رعایت تب
و محافظت قوانین و نوعیست از صفراوی که درون گرم بود
و بیرون سرد و این نیز مستمر است با بیقراری و تشنگی و لزوم
تب است و بنوبت غب شدید شده و دیگر آنکه صفرا پیدا باشد
[illegible] و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی داد و علاجش علاج غب خالص
است و سکنجبین با گلقند نافعست و نوعیست از صفراوی که با
غشی باشد و این را حمی غشیه گویند علاجش از حب و غشی گویند
وقت نوبت نان در آب لیمو ترکرده چند لقمه خورانند قسم
سیم در حمی بلغمی ماده [illegible] اگر داخل رگها عفن شود [illegible] خوانند
و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی دل و معده باشند
و ایضا مستمر است بخلاف صفراوی و محرقه بلغم از ظهور آثار
که بهر ماده مخصوص شده فرق بیّن است و اگر خارج رگها عفن شود

نایبه نامند و مواظبه خوانند اما لتقه لازم باشد و بلرزه و اگر چه فاتر شود
لیکن محسوس نباشد و تنور او تا به هر روز بگذارد باز فرا گیرد و دیگر
آنکه بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی
پدید آید و بعد چون که باشد حرارت این بحرارت صفرا رسد و تب
بلغم بالغ انست که ابتدا به قشعریره کند و برد و لرزه کم باشد و
نشان زجاج آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه برد شدید بود
و نشان حلو آنکه برد ... کم باشد در اکثر تا چند نوبت از
قشعریره و برد هیچ نافذ نباشد علاج تا یکهفته سکنجبین عسلی
و ماء العسل که در روز ... باشند و کشکاب یکدو روز قدری
با مریان و نخود مطبوخ بوا بدهند و سکنجبین سکنجبین و گلقند و بعد
یکهفته قرص نباید ... سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و بعد
با ساعتی برآید بهتر است مبالغه نباید کرد و گاه گاه انیسون
همراه گلقند بخورند و بودینه و مصطکی خائیدن لازم دارند
و بعد نضج تام مسهل شواندا و اگر طبع قبض باشد هر شب ...
دوا ... بخورند و صبح ... درم گلقند عسل را انیسون و بعقب آن ده
درم سکنجبین عسلی بنوشند نافعست بشرطی که دفع قبض مطلوب

بود

بود و اگر بول غلیظ او رنگین باشد و فصد مجوز است و اینجا اگر دماغ ضعیف بود
سکنجبین نباید داد و بوده استفراغ قی کل است تمام دارد و اگر مانع خواه
... مخته با شهد آمیزند و سه درم دهند تب بلغمی لیکن که سخت بلرزاند
و دیگر گرم شود دفع کند و غاریقون یکدرم با عسل آمیزند ... عملها دا
رد و در ... بداد منضجات و ملطفات چندان دلیرانه که در نایبه
کنند نشو آنکه خاصه که صداع با ضعف دماغ داشته باشند و نوع عبنیه
از تب بلغمی که درون سرد باشد بیرون گرم و اینرا تب انقیالوس گویند و
نوع عبنیه از آن که درون گرم بود بیرون سرد و اینرا لیفوریا گویند
و این بیشتر نایبه افتد و طریق علاجش همانست که گذشت ... گاه
باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوع دیگر است
از بلغمی که روز حرارت و برودت معا محسوس شود بظاهر و باطن
و نوع دیگر است که برودت در باطن و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه
باد و ار افتد به حرارت و این هر دو نام ندارند و نوع دیگر است که در
روز آید و شب فرود آید و آنرا نهاری گویند و نوع دیگر هست که آنرا
لیلی گویند و علاج این همه تلطیف خلط است و غیر آن که گذشت
قسم چهارم در حمیات سوداوی و این نیز اگر ملازم و داخل عروق باشد

ربع لازم گویند و نشان و لزوم تب است مع ذالک و در روز در میان
کرد و نوبه مستدشدن الحمیات غب اخراج عروق [illegible] ربع دا [illegible] شدند و هر روز
تجدید نوبت میکند و از آنکه روز اخذ و روز [illegible] روز ترک چهارم روز
است ربع نامند و بر همین قیاس نمایند اسامی این حمیات اگر [illegible] و رابعه
یوم اخذ و ترک [illegible] خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر [illegible]
و زیادم بر این نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت با [illegible]
و در بعضی وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودا و طبعی [illegible] و تقدم
[illegible] سودا و افزا و صغر نبض بر آن گواهی دهد دوم آنکه از سودا
غیر طبعی افتد چون متحقق است که هر خلطی که بسوزد سودا غیر طبیعی
پس ربع یا دموی باشد یا سوداوی یا صفراوی یا بلغمی و ظهور آثار هر یک
ازین اخلاط بر آن گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت بیشتر [illegible]
میکند [illegible] اینها از
مطلوبات [illegible] و درین مرض مهما امکن بتقویت اعضای رئیسه
کوشند مع مراعات تطلیب و تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع
نرم شود و هرگاه ضعف پدید آید ماء اللحم [illegible] نیکو چیز است و بدانکه
مرضیست مشابه بدق که اطبا آن را دق الشیخوخیت گویند

ودق

157

ودق الهرم نامند و [illegible] است که حال جوانان مشابه بحال پیران شود
و حال پیران خراب تر از آنکه [illegible] و بحرارت و [illegible] بیشتر پیران افتد
و جوانان کم و [illegible] کاهیدگی و سپیدی سر زد شدن [illegible] از افراط
در ریاضات [illegible] شدن آب [illegible] و علاج [illegible] تعدیل
مزاجست باستعمال آنچه نرم و تر [illegible] با افراط و گاه گاه عسل [illegible]
نافع است اگر [illegible] مستحکم این [illegible] است اما دست [illegible]
[illegible] و ورق زر سودمند است خصوصا [illegible]
[illegible] ماء اللحم [illegible] زرده تخم [illegible] بدستور [illegible] در حمی جدری و حصبه
اینها [illegible] عظیم است و درد پشت و خارش بینی و آمدن اشک
و [illegible] بیدار شدن اما تب [illegible] روز [illegible] باشد و در [illegible]
درین [illegible] نسبت بحمی جدری و [illegible] این تب قبل از [illegible] بعد [illegible] حصبه
[illegible] اما
بعد سه روز [illegible] اصلاح [illegible] در آن کوشند که [illegible] بیرون آید و [illegible]
[illegible] شند و خاکستر [illegible] باشند و آب
[illegible] مهلک
که در هنگام [illegible] علاج [illegible] طاعون [illegible] تنقیه و تطفیه کوشند
و دل و دماغ [illegible] دهند و بعد ظهور طاعون بعلاج [illegible] آید عمل نمایند

باب دوم در اورام و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهر تن تعلق دارد فصل اول
در اورام و ماننده آن ورم خون دمویست ابتدا بثور و اورام اقسام بسیار و هر قسمی
نامی دارد چنانچه بیاید بدانکه فلغمونی ورم غلیظ که اعظم دمویست که با وجع و ضربان
شدید باشد علاج آن فصد است و در ابتدا تضمید به رادعات چون صندل
و عصی (؟) و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کافور و مانند آن کردن و در
تزاید قدری مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن
بنفشه ضم ساختن با رادعات و در انتهاء مرخیات محلل چون آرد جو با اکلیل و خطمی
و خبازی و بابونه و تخم مرو و مانند آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون
بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمودن و آنجا که اورام
تحلیل نیابد و رو بجمع آرد دواهای پزنده ضماد سازند چون تخم کتان و کندر
و انجیر و مانند آن تا پخته شود پس اگر خود بشکافد فبها و گرنه بنشتر
بعد شکافتن چون مرهم ریکن (؟) کبوتر و انشق بر نهند یا با آهن سرخ کرده بنهند و
بود فصد اگر بر تلیین حاجت آید مطبوخ و غیره اگر با مسهلی مبارک
تواند داد   آنچه گفته شد در سایر اقسام اورام حاری قاعده مرعی دا
رند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیسه باشد استعمال رادع
جایز نیست شقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را میراند
و سیاه فاسد میکرداند و علاج قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط
عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن آن

ارد

ارد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا کنند اما بعد ظهور سیاهی در عضو باید
بمهل قطع کنند عضو را تا آفت او بعضو دیگر سرایت نکند و بهذا فصد
در بین مجوز نیست و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند
و ما دام شقاقلوس مستحکم نشده غانغرایا نیز نامند حمره ورم صفراوی است
و بیاری جمره خباده گویند پس اگر صفرای خالص است حمره خالص نامند
و درو سوزان و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خون
نیست سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه
صفرا نمایند و ادویه سرد در طلا فرمایند هر وقت در غیر خالص نخست فصد
کنند بعده تنقیه صفرا و در تضمید قاعده فلغمونی مرعی دارند باعتبار او و قانون
جمره بیاری آتش فارسی نامند و این حبابهایست که پهن میشود و سرخ و بادرد
قوی میشود گویا که با آتش سوخته اند علاج تنقیه صفراست و اگر خون
غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر آنند که خون آنقدر بگیرند که غشی آرد
و این دوا نمایند که جمره مخصوص است در روز که بر زمین گرم اندازند
تا گرم شود پس بگیرند کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی
با گل سرشور نیز آمیزند بهتر باشد   نمله و آن بثور ریزه باشد با سوزش
که با حرقت شدید بود و خارش داشته باشد و از جای بجای زحمت کنند و سبب
ماده او خالص صفراست نمله جاورسی گویند و اگر با خون مختلط بود مثل
کله باشند و ساعی بر ظاهر پوست باشد و مثل کله در پوست و گوشت سرخ

سرایت کند علاجش حسب نخانید و اطلیه چون بافعت و دوا الرحالی این
ضماد سازند و ثالث دیگر اعتبر باسم اسفیداج و نمایند جاورسیه بثور صغار
کاورس ها مانند است که رنگش سفید و بنفش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش
تنقیه صفرا و بلغم است و پوست انار بکار برند و سرکه طلاء کنند و اگر
حاجت شود مجوز است نار فارسی بثره ایست رقیق شدید الحرقت که
الحکه است که چیزی برآید زود خشک و ریشه گردد و صاحبش از بروز آن
خطوط سرخ بر او و درآن محل پدید آید و ایزا اهم آتش گویند و بعضی
جمره نامند علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید سرد از سنگ یکلای
یا مازو و سرکه سائیده نفاطات بثور کبار مشابه آبله است که از سوختگی
می افتد و در درون آن آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق و گاه هیچ
نباشد و در این حالت مسمی بر نفاخات کرد علاجش فصد و تغلیظ
خون است و بعد از آنکه نفاطات بعظم برسد باید که بسوزن زر بشکافند و مرداسنگ
طلاء کنند شری بثور مستطح سرخ مایل است که بعضی خرد و بعضی بزرگ
واکثر دفعة می افتد با خارش و کرب و عرق و اگر رطوبت از وی برآید
سلم خوانند و اکثر در موی بهم و گاه بلغم و آثار هریک پیدا است و علاجش
در موی فصد و تلیین و تضمید سرکه و گلاب و روغن گل و در
بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شرب بلغم را بعضی بنات اللیل خوانند مترای
ورم است که از صفرا و خون پدید آید در روی و نشان و آن انتشار

سر روی بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان سر و گوش و بینی و رخساره
عاجز کند و جبهه منتفخ شود علاجش خون گیرد که فصد است و بعد از آن
طبع نرم دارند و وقت تلیین بر حلق و سینه مبردات ضماد نمایند
تا ماده از سر بر سینه فرو ریزد و طبخ پوست دانه عناب بسکنجبین آمیخته بنوشند
نفع تمام بیند طاعون ورم سمیت که اکثر در ایام وبا پدید می آید
و در وقت شدید لازم است و رنگش سرخ یا زرد یا سفید یا سبز
یا سیاه هر یک بتر بترتیب مذکور است علاجش در شربت و تقویت
دل مبالغه نمایند و بنواحی ورم چند بار سرد طلاء نمایند بر نفس ورم
و بر نفس ورم شرط عمیق زنند و بادکش گرم نهند تا خون بسیار بر آید و اگر
گاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصه که اول شرط بر ورم زده
باشند اورام مغابن ورم غیر سمیت که در بغل یا پس گوش یا بن
ران پدید آید و اگر بسبب قرحه یا جرح عضو بود چنانچه در بن
ران از قرحه پای فرود آید و مانند آن علاجش جدوار طلاء کردن کافیست
و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن پیدا از دفع اعضای رئیسه باشد
ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعاً رادعات طلاء ننمایند بخلاف
دیگر اورام بی سمیت که در ابتدا استعمال رادعات در آن لازم
است و بعضی ماده جمع شود نضج و تفجر لوث شد اکلة بیماری خوره
گویند و خاصه ورا است که گوشت را نواحی بقدر میکند مثلاً اگر

در عضو پدید آید تا شام بقدر یک فلوس خیارشنبر و سعتر میخاکه
علاج حتی گردان داغ داده است و نعوذ بالله کل از منها بسر اگر خواهد
آن طلا سایند و تنقیه بدن بما العسل غدد و بسرکه و آب با شراب اجزا
سرشتن و اگر سعوط بد بهر بر نقل کلم داغ نهند و روغن کنجد بر نسیمه
کنند و حوالی آن را از زنجبیل تر کنند و در میانش روغن خرشان مذکور بعد
زنند دمل و حنبل ورم معروف است علاج حتی تنقیه خون و دیگر اخلاط
و سکنجبین خوراندن و وارد ابتدا تا سه روز رادعات نهاده
و روز چهارم اسفول اسپید تخم ترشته ضماد نمایند و همچنین روز جمعه بهند بیر بندو
و بعد پاک شدن ریم باید مال کور شنید ادویه منضجه اعز علک لوفنه ضماد
و دیگر تخم گندم باید سنبل و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه
منضجه خمیر ترش و تخم مرو و کبوتر و آهک ابنار سیده بزرند تخم و عسل
سرشته ضماد سازند و بدانند که شکافتن با آهن بهتر است از شکافتن بدوا
فاما اگر هانو زنکرو نبل ظاهر شود آهک بر و روغن کنجد یا سفیده بیضه سرشته
طلا نمایند زنام شود دنبیله ورمیست بزرگ از دنبل اگر زرد تکند
و علامتش که ظاهر بدن پدید آید یا در باطن او و باید دانست که هر
او مختلف الالوان است و متنوع الاقسام پیدا آید همچون گل سیاه و زرد و سفال
و ریزه ناخن و مانند آن علاج حتی فصد تنقیه و تلطیف تدبیر مرهم داخلیون
ضماد کرده است و بعد نضج شکافتن و باید که ماده را بدفعات برآرند

زیرا

زیرا اگر یکبارگی برآورده شود اکثر غشی می آورد و بعد پاک کردن از ریم
بنفش بهمنی در آن کرسا الند تا ریم را بچیند پس باید مال جراحت کور شود و
دبیله که در اعضای باطنی افتد بر سیند بحلش کند شت خراج ریه
و آن نیز ورم بزرگیست که میل بجمع کند بدین ریش همان است که در دبیله
فاتیه اماس تا نیسبخته نشود نشکافند و بهترین محل شکاف
آنجاست که بلند شده باشد و نرم گشته باید که شق پایین شود تا ماده
برآید اوذیمیا ورم نرم سفید رنگیست که بی حرارت و بی درد باشد و
این ورم رخو خوانند علاج حتی اصلاح مزاج و تنقیه بلغم است و نطرون با
خاکستر چوب انگور و قدری سرکه ضماد کنند و هر باسرکه و گلاب نیز کافیست
تفجر ورم ریحا گویند و نان ورسکی الیت و بعد همی نسبت
که بحالت تحقیر برآمدن بمثابه مشک پر باشد علاج حتی از خوب باز باشد اگر
پرهیز داشتن است و شکفته باهم خوردن و برگ کاورس تلمید کرده
و طلای او ذیمیا بکار رشتن سلع ورم غلیظ صلب است که زیر پوست
از تحریک داده از حرکت میکند در تحلیل و از اقسام است شحمیه
و عسلیه وارد نالیه و شراکه علاج حتی تنقیه بلغم است و داخلیون
دایم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه معفن گذارند تا بپوساند
یا شق نماید پوستش و سلع برآرند با احتیاط که میدانند غدد

و عقد تنزونیها صلب است که بر ظاهر بدن افتد و فرق در این و سلع آنست که
این سخت میباشد و کلان نمیشود و اکثر املس باشد و غدد اول دیگر
غدد پیدا آید بخلاف سلع که کلان میشود و هیچ وقت خالی از رطوبت نمیباشد
علاج جنس داخلیون نهادن است و قطعه تقلیل اکثر بسته خنازیر
و رمی است که در اعضای غدد پیدا آید و از جنس طاعون نباشد علاج
جنس همانست که در اورام مغابن گذشت و او بچون سلع ایجاد و در رشو
و فتق غمز که آنکه خنازیر نسبت بسلع میل بسختی دارد بیشتر در
برتو پیدا آید خاصه در گردن و بغل علاج جنس همانست که تنقیه بلغم کنند
و داخلیون نهند و بعد تنقیه بهترین چیز با حب خنزران و حب و اضمادها
و اطریفل عددی سقیروس ورم صلب را گویند علاج جنس تنقیه
سوداست و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکیب
سودا و بلغم افتد و صلابت در این نسبت بسوداوی کمتر میباشد
علاج جنس تنقیه سوداست حب الخلط و بعضی از این عدیم الحس میباشد
و بعضی ذی حس و آنچه ذی حس باشد والم کند متسمی بسقیروس
غیر خالص و ابتدا از که تو انکه بخلاف عدیم الحس که آن را از کر
کفته اند که سرطان ورم سوداویست که شدید الصلابت و کمد

اللون

اللون و مستدیر الشکل باشد و سطح آن اکثر ملس و بعضی فرو رفته بود
و نواحی آن رگهای سبز و سرخ پدید آمده باشد و مجموع آن بسرطان ماند
علاج جنس تنقیه سوداست بتدریج و در اصلاح مزاج کوشیدن جلبک
و در ابتدا از ادعات ضماد کردن تا متقرح نشود و بعد تقرح آنچه مدمل
و مسکن و مانع از دیاد باشد بکار برند چون سفیداب ارزیز و توتیا
مغسول و بعد آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بتازی رشته
گویند علاج جنس در ابتدای ظهور فصد است و بعده بر نفس ورم زالو
نهادن و تنقیه سودا و ترطیب غذا و شربت آب کشنیز تر و آب کاسنی
سبز بر طلا کردن و جهت دفع این مخصوص است بجدوار خوردن
کاسنی رشته بیرون نماید و صبح آب آن بنوشند فقط یا بقند و روز دوم یک درم
جر کنند و روز سیوم پنج و نیم درم کافیست و چون رشته سر بر آورد
بر قطعه ارزیز پیچیده بپیچید بیرون آرند با مدور یا مثقالات رشته
بیرون آید و نواحی ورم روغن مالیدن و آبگرم بمقدار بسیار گاو و شحم
تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بکافند
در طول تا که ماده فاسد جمله بر آید پس یا بندمال کوشند و معجون فلفل
بخاصیت نافع است جذام این علتیست که هیئت اعضا را
فاسد میسازد بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و مشابهت

شدن و طریق آن بشره مختلفه و ابتداء امر الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه از خلط
بفصد و مسهلات متعدد و دوام حمام و ترطیب بدوام غذا و سعوطات
و مروخات و بهترین اغذیه ثرید گوسفند است اگر بهمان اقتصار کنند بهتر و اگر
لذا با نان نیز میشاید و هرچه شکل آن ثبت ترک نمایند و از معالجه ابو ملول
نشوند که بعد از دیر علاج می‌پذیرد سعفه قروحی که بیشتر در سر و روی
پدید میآید و ریم اگر غلیظ بر آید علت و زرداب بر آید سعفه رطب و شهدیه گویند
و اگر خشک باشد و قشرهای سفید از آن جدا شود سعفه یابسه نامند
علاج در رطب بعضی فصد نمایند و بعده بمطبوخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند
و در اصلاح خون کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و
حنا باریک ساخته با سرکه و روغن گل طلا سازند و در یابس تنقیه سودا
نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً و نوعیست از
رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روسی الاول نامند و نو
عیست که آنرا اعجز گویند و مشابه به زنبل [illegible] و در ابتدا [illegible] کند
و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی نامند و نوعیست که آنرا سعفه
عمرا گویند و [illegible] است که چون سر تراشند پوست [illegible] شود
و در بیشتر تنقیه و اصلاح حست جرب بفارسی گر نامند و در خارش

معه البثور است پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد
و زرداب از و بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بعد ترطیب
کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بعد فعات
و باب گرم غسل کردن و روغن گل با سرکه مالیدن بجرب است و در
جرب رطب نخست فصد کنند و بعده حسب غلبه اخلاط مسهل دهند
و زنهار ادویه حار حلال نرسانند حکه بفارسی خارش بدینگونه
علاجش همانست که در جرب یابس گذشت و حکه در اعضای مخصوص
افتد در محلش گذشت و برای حکه قبل و دبر حلمه و حکم کیان بعمل
نوشانیده و بخور بدان الوار بر داشتن سود مند است فائده
جرب و حکه و بثور که اطفال را افتد بعد اخراج خون بحجامت با علق
بمطبوخ هلیله و عدس و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بوقت نیم گرم [illegible] برا
بشویند و روغن بریان طفل بمالند و تدبیر دایه نمایند خفیف
بثور خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد و آنرا
شوره نیز گویند علاجش بعد فصد اسهال صفرا و [illegible] حنا
با سرکه مالیده است قوبا بفارسی گر دواله گویند و سفیدی داده
و در خشونت است [illegible] که با خارش پدید می آید علاجش اگر نو

پیدا است در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن
کفایت کند و اگر اندک تا سر در گوشت کرده باشد مزلو بران چسبانند و اگر
بسرکه و مرهم بسرکه سائیده بمالند و اگر تا سر تمام در گوشت کرده باشد و
غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا بپردازند و بحمام روند و بعد از
عضو چون گرم کنند و ادویه قویه طلا نمایند چنین زرنیخ و اشق و خردل
و مقل و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته چون قوی باشد زایل شود ادویه
را دعله طلا باید کرد چنینکه تا عود نکند و قوی باشد اطفال را آب دهن صایم
بمالند و قوی باشد که بدو ابن شود شق نمایند اگر ممکن بود پس دوای حاد
گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندمل سازند بثور
لبنی بثره سپید است که بر بینی و میان بر آید و خیال نماید که گویا
نقطه شیر است و علاجش بعد تنقیه بدن از بلغم خاکستر چوب انگور
بسرکه طلا ساختن است بنات الیل بثور صغار است که در وقت
شب هنگام سرد پدید آید و خارش کند علاجش بعد تنقیه بنانج
تمام کوشیده بدانچه در جرب و حکه گذشت و مالیدن آب
کرفس که در وی سرکه باشد نفع دارد ثالیل بثور صلب شدید
الصلابت بود که بهندی مسه گویند و اکثر مدور و بلون آن

دقیق

دقیق الاصل بود مسمار گویند و اگر دو را روکج بود فرو تا خوانند
و اگر با سر کسور ریم بود طرسوس نامند و آنچه بر پیشانی پدید آید و بهی
و زرد بود عدسیه خوانند و اگر دور از مایل بسرخی بود خنطیه نامند
علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدن است و بروغن گل و سرکه مرغ
بپوشند و مجرب دانسته اند بلحمه قروح مع البثور ذی خشکریشه است
که زرد آب از آن بر آید و اکثر با خفقان و غشی میباشد علاجش
بعد تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کرده اند بر سبیل دوام تا اگر قرحه عفن
شود و گوشت صحیح بر آید بطم بثره سیاه است که در ساق پدید آید
و متقرح شود و زرد آب سیاه بر آید علاجش بعد فصد و قی دفعات
از نفس عضو خون گشیده بزلو و حجامت و بعده ضماد گوشت
و ماهیران کوفته و نخود بسرکه و روغن زیت مرهم ساختن و بکار برند
قوبا بثرات است که در عمق رخساره یا در مقعد یا در فرج ظاهر
شود علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای گوشت فاسد
بمرهم اسفیداج مندمل سازند داحس ورم گرم است که در اصل
ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که تا به
ارد علاجش بعد فصد و اسهال بتعدیل مزاج کوشیده نیست
و در ابتدا استعمال سرکه طلا کردن بر برف کرده و عنبر

و عند الشدة وجع بنج و افیون بر رگ طلا کردن پس اگر بدین زائل
وجع نشود روغن زیت گرم کرده و انگشت در آن نهند تا ألم تحلیل
رود و اگر کفایت نکند پیه کتان و پیه مرغ ضماد سازند تا ورم ابر بر زند
پس بمبضع بریده شود و مندمل سازند ابورسما ام الدم نیز گویند
و آن آنست که شریان زیر پوست بشکافد بضربه یا سقطه و خون
و ریح که در شریان است بیرون آید و زیر پوست جمع شود و خاصه
و آن آنست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت
انقباض بلند گردد برای برگشتن و باز آمدن خون و لون ورم
بنفسجی و بادنجانی باشد علاجش تضمید قوابض است چون سنبل و
طین و مانند آن و اجتناب از محرکات خون بثور لبنیه
و آن اقسام است یکی آنکه خرد سفید بود و سخت مانند پیه و عسر
النضج باشد و از سر بثور اندک ریم بیرون آید و اینرا ذات
صل گویند دوم آنکه صلب نبود و در وسط پدید آید و حوالی آن صلب
بقدر درمی سرخ نماید و اینرا سلیم گویند سوم آنکه بزرگ
شبیه بدنبل خرد بود و بر بناگوش بر آید و اینرا بثور
الاصداغ گویند و آن چون بشکافند بجز خون غلیظ بر نیاید
چهارم آنکه شبیه بثور اصداغ در پس سر و گردن پدید آید

وانرا

بثور القفا گویند و با وجع شدید همیباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه
خرد و سخت و سرخ بی درد باشد و چون بر آید زمان طویل باقی بماند
پس انجا غایب شود و جای دیگر پدید آید علاجش بعد تنقیه حب الملح
احمر بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه و شیر
زنان در بینی چکانند و بر سر مالند آبله فرنگ نوعیست از بثور
عربیه علاجش تنقیه است حب الخلط حصبه بثور سرخ متفرق است
که مقدار گاورس بود و ثابت باشد و آن مشهور است عدس
بثور بزرگ سپید متفرق که بمقدار عدس باشد و ثابت باشد و او را
نیز آبله گویند و نغزکان گویند حمیقا حبیات بزرگ سپید مفرقه
که بی تب باشد و عقل و نفس برقرار بود و این اسلم است و تشبیه
است بجاورس و خشخاش و باد آبله علاج تدبیر است از بحث
حمیات جویند و بتدبیر برآینده آبله و حصبه گشتن و خشک ریشه
عبد الکهرن و نشان و رذایل ساختن گوشت بطریقی که در
طب اکبری است فصل اینجا بلون جلد تعلق دارد برص ابیض
و آن سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود آنرا برص
منتشر گویند بهق ابیض سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد
شود و فرق بینهما آنست که برص براق بود هر چند در فزاید درمقا

بدن

جمیع حالات و ان نقطها خورد مشهور است سیاه یا سفید از
افراد شده باشد علاج جمیع همانست که در کلف مذکور گردید
به خون زیر پوست سفید دارد نوزر بعد تسکین الم هر روز سرکه پیاز با
زرد آلو زیره ضماد نمایند و اسم آنست که عضو را عمل نملکون سازند
چنانچه در زبان دهقانان مروج است و بعد از زوال الم و آنست که بنفشه
و آب گرم آغشته نمایند و بعده علاج البطم یعنی ضماد کنند و هر روز بدارند
و بعده در کنند بشویند با آب و نمک کلم و باز علاج نرم ساخته ضماد نمایند
و چند مرتبه به همین نوع کنند تا بالتمام زوال گیرد و اگر ازین نوع از نشو منقطع
سازند بلاد و باد شنام مرض مایل بگندوریست آنست که بر وجه و اطراف
ظاهر شود خصوصا هنگام سرد علاج فصد و اسهال بمطبوخ هلیله و اگر با اجرا
به مرهم امیر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن و صابون طلا
کرده است و بعد خشک شدن با آب گرم شستن با آن طلا کردن و مکرر شستن
نفع دارد در اعمال بعض مبتلی شده با اول و در لک بسبب گشتن در آفتاب
یا بسبب نقاهت یا بسبب بسیار خوردن زیره و نانخواه یا بسبب علم اخلاط
علاج قطع سبب نمایند تنقیه فرمایند و حسب حاجت با جلاجل در از دو نطو
یابد که نشند و روشتن با آب یا قلیا با آردش سعد دارد و خراطین سوخته
سرایت و آنرا ابرسیه نیز گویند علاج همین است و در آب چقندر و نمک
انداخته سر شستن و اگر کفایت نکند به تنقیه بلغم و دم و سودا شروع نمایند

عمل سرایت کنند چنانچه اگر بعد از استحکام در سوزن بجای نشد و خون
بر نیاید اما بهق اکثر مستور باشد و دفعه بر بدن آید و سایر چند مرمن
شود اما خون از سوزن خلاف بیضا بر آید بهق اسود و برص اسود
هم باشد مثل نیز گویند و بار چند پوست در بیماری جدا میشود و لیکن
پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ چون فلوس ماهی علاج
در ابیضین تنقیه بلغم باید و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب
آن بعد تنقیه تریاق با هم ترتیب سرکه طلا ساختن در بهق سفید
و عرق سیاه سرکه در بهق سیاه و برص سیاه نافعست و خون مار
سیاه در برص سفید بالخاصیه نفع مینماید کلف مشهور است و آن
محتبس و فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد
و بهق سیاه از خشونت غش نقطها و سیاه میباشد که
در بدن مانند نقطها پدید آید و اگر در وجه افتد بر شکل نقطها ما
نیل سیاه و این نیز بیشتر بر رو افتد و آنچه گفته شد طلا
قوا مشهور است طلا ریوند چینی بعسل ضماد نمایند دیگر
زرنیخ زرد با آب گشنیز تر طلا سازند و اگر نفع نکند تنقیه
نمو شند بعد تطلیه و عنب الثعلب باید تکرار آب گرم
تلطیف موضع علت کنند و اینکه دستور خیال

تشقق اطراف موی و شعر علاج آن اگر از امور خارجه بود چنانکه در لحیه در قدر و طول
بکار برند و اگر از امور باطن بود بر ترطیب و تنقیه کوشند [illegible] تقشر
و تقشیر جلد بسبب حرارت است و تقشر معروف علاج آن تنقیه بدن [illegible]
و تدهین با ادهان مرطبه تسحیج جلد یعنی خراشیدگی شدن پوست علاج
مرداسنگ بکار آرند سائیده بمالند و اگر فتور باشد و خفیف [illegible]
و بخور [illegible] بر نهند [illegible] در اطراف عظم [illegible] و الا وضع [illegible]
نشاسته فصل در آنچه بموی تعلق دارد داء الثعلب آنست که موی [illegible]
بی پوست و داء الحیة آنکه موی سر [illegible] و در [illegible]
در جلد [illegible] الظهور است علاج آن [illegible] اخلاط که بد باشد تنقیه و [illegible]
باید کرد انتثار اشعار ساقط [illegible] موی [illegible] ظهور [illegible] در
جلد علاج [illegible] انتثار شعر که آن موی [illegible]
بغایت نرم نماید [illegible] بعلت [illegible] بیماری [illegible] مرغ
گویند و این مرض [illegible] افتد تدبیرش حلق سر [illegible] زود
و تدهین سر بروغن آس و روغن [illegible] دایم صلع آنست که موی
وسط سر بریزد فصل علاج [illegible] اما اگر [illegible]
[illegible] افتد [illegible] تشقق الشعر علاج [illegible] ترطیب و تدهین است
[illegible] آنست که [illegible] علاجش تنقیه است باطل [illegible]
شیب یعنی سپیدی موی که قبل از وقت آید و وقت آن [illegible] است

تقشر موی

[illegible] ریش آنست که یکسعده هلیله مربا خورند صبح و در ماهی یکهفته اطریفل صغیر
[illegible] بر بند و بعد از ماه مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت [illegible] و جماع پرهیز
[illegible] نمایند برای محافظت شعر روغن [illegible] و روغن مورد مالند و برای
تطویل شعر با آب [illegible] شویند و آس و [illegible] کوفته با آب [illegible]
[illegible] و برای انبات شعر [illegible] موی [illegible] خاکستر [illegible]
[illegible] مالیده تا [illegible] و [illegible] در داء الحیة و داء الثعلب بکار آید
برای حلق شعر [illegible] و زرنیخ مشهور است اما حلق [illegible]
[illegible] است و [illegible] از [illegible] و برای انبات موی [illegible]
[illegible] مالند و خون [illegible] و [illegible] موی [illegible] و برای
[illegible] شعر یعنی [illegible] موی [illegible] و [illegible] در آن
[illegible] با آب [illegible] شویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن
موی خاکستر [illegible] در [illegible] آمیزند و [illegible] ساخته بر موی [illegible]
[illegible] و [illegible] حلق نکنند و برای تبسیط شعر یعنی [illegible] است [illegible]
موی [illegible] روغن [illegible] با آب [illegible] بمالند و برای تسوید
شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ و آهک [illegible] و گل [illegible]
[illegible] برابر [illegible] و با آب [illegible] و بعد [illegible] موی را
با آب گرم و برگ [illegible] بر آن [illegible] بندند و بعد یکبار [illegible] سازند و [illegible].

گرم بشویند و بروغن لادن یا مرهم باسلیقون روغن گل چرب سازند و بر آن
غبار عود و دستار سوخته و رانتیج بهم سرشته و نهند و زرنیخ آمیخته بمالند و شقوق رنگ
سرخ و زرد و برای تحمیر شود بطبیخ سعد و کندش شعر را بشویند و بر آن
شعر سوخته مالش با روغن ساخته و سرکه آمیخته ضماد سازند فصل در امراض
اظفار بیاض یعنی سپیدی ناخن یا برص الاظفار یعنی سفید شدن ناخنها علاجش
حلبه و کتان کوفته بعسل ضماد کرده است و اگر کفایت نکند تنقیه باید
صفرة الاظفار زرد شدن ناخنها علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کرده است
و تقلیل صفرا و وجع الاظفار یعنی درد ناخنها علاجش برگ مورد
و برگ سرو کوفته ضماد کرده است و تقشیر الاظفار یعنی
که در اصل ناخنها پدید آید و ابتدا جذام الاظفار نیز گویند علاجش تنقیه
و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات بر آن نهادن است تا از تعفن محفوظ
ماند و تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمیات با سنان
الاظفار علاجش ترطیب است و تنقیه سودا و بیض بط و مرغ و لعاب حلبه
تقلیع الاظفار یعنی کنده شدن ناخن اگر سبب آن ضربه باشد درد
علاجش تنقیه بلغم است و اگر حدوث خون بود با درد شدید باشد علاجش
فصد صافن و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق
اگر در ناخن پای بود بشربت عناب و تسکین خون کرد است انتفاخ و

و حکة الاظفار علاجش بآب دریا شستن و انجیر کوفته ضماد کرده است
برص الاظفار یعنی کوفته شدن ناخنها علاجش در ابتدا برگ آس
و برگ انار کوفته ضماد کرده است و بعد مسکون در دارد گندم و زیت نهادن
طلیه آنست که ناخن بیمو برگ سفید مو سراق و سهل الانکسار شود
علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادن بروغن بادام شیرین و به
بر ضماد ساختن موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن
علاجش اردو زرفت طلا کرده است و بخلت اگر شستن و گاه گاه
تخم جرجیر و سرکه و شراب طلا کرده است و روزی چند بار در آب گرم انداخته
نفع دارد و مانع چون خواهند که ناخن اثر کنند بسبب باید که زرنیخ
و چاوشیر و روغن بادام تلخ ضماد سازند و اگر خشنت مرهم داخلیون
ضماد کرده باشند زود تر اثر کند فصل در امراض متفرقه و کثرت قمل
و صیبان شپش است و صیبان بیضه وی علاجش تنقیه بدن است و غسل
بآب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آن را قمقام
گویند و در مسام جبهان میشود گویا که موییست و چون می رسد
بر جنبش آید و این دوا در مفید بعد الغسل بنوشادر در زیر حلق
بمالند کثرت عرق سببش اگر امتلاء بدن بود از اخلاط تنقیه
و آن نمایند و اگر امتلاء بدن نبود از طعام تقلیل غذا فرمایند و گرسنه

و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو بار [illegible] معتقه نمایند و اگر
مورد سوزند بخور آن بر بدن رسانند و اغذیه غلیظ حبس عرق میکنند
و بسیار خوابیدن و بهوای معتدل نشستن و عرق را نشف نکردن نیز نافع
است و اینها روغن گاو با جلاب حبس عرق کنند دماغ و مانع غشی است
سبب با انکه جلاب و روغن گل با گلنجبین برابر با قسم [illegible] نمایند
نمایند فاما کثرت عرق که بسبیل دفع طبیعت افتد در روز بحران
حبس آن نباید کرد مگر بخوف ضعف باشد عرق الدم آنست که خون
در عرق آید علاج فصد است اسهال تلطیف [illegible] و تبرید [illegible]
باستعمال فاضات بر بدن [illegible] و [illegible] مفرطین [illegible]
که با فراط باشد مرض است و تدبیر قریب [illegible] آنست که نخست ازاله
سبب کنند و به اغذیه [illegible] و مرطوبات دهند و این عجیب الاثر است
[illegible] سفید [illegible] السمسم
[illegible] برابر [illegible] روغن گاو [illegible] شد
و صبح شام بقدر قوت بخورند [illegible] مرطب و مغلظ و [illegible]
باشند عند [illegible] و تدبیر [illegible] آنست که با سهال و ادرار
تقلیل غذا [illegible] روغن [illegible] و [illegible]
خورند و تشنه دارند و بر [illegible] باشند و این نافعست لکه [illegible]

پلکو رم

پلکو رم یا سرکه در [illegible] یا [illegible] ریاحیه که بدن را [illegible] و تشنج جلد
سر و جلد جبهه آنجا عارض [illegible] دفع [illegible] و باشد که [illegible] حاجت الی
تعظم الرأس علاج آنست که [illegible] سازند از [illegible] حاجت
نتوان پوشید و [illegible] اگر [illegible] قدمین و ساقین نمایند و تقلیل غذا
نمایند انتفاخ و [illegible] اصابع هنگام [illegible] علاج آن بآب [illegible]
شستن است یا بطبیخ [illegible] و شلغم [illegible] القطاة و [illegible]
نشستگاه و [illegible] آن علاج در اول امر و ظهور [illegible] از خفتن
بر پشت و نشستن منع نمایند و روادعات [illegible] نمایند و بعد
مرهم اسفیداج [illegible] صناع [illegible] که از بدن و بغل [illegible] علاج
بعد [illegible] و مرداسنگ بگلاب [illegible] و [illegible] و تقلیب
[illegible] الاطراف بالبرد [illegible] سیاه و کبود شدن [illegible]
[illegible] از رسیدن سردی مفرط علاج وقت ظهور کبودی [illegible]
[illegible] روغن زیت مالند یا [illegible] روغن [illegible] بعد ظهور
ورم قبل از سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت [illegible] و مانند
آن اطراف [illegible] و [illegible] گرم [illegible] کافیست و بعضی اطبا
از طبیخ [illegible] روغن بمالند [illegible] برای [illegible]

بگذارند و بعد از بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زده است و بعد در آب گرم
داشتن تا خون برآید و بند نکنند تا اگر عفونت باشد بیرون آید و بر آوردن از آب
گل ارمنی با آب و عسل و سرکه طلا نمایند و بعد زمانی به شراب تلخ گرم یا با آب و سرکه
روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن از آتش علاجش
قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده بنهند و هر ساعت
تازه کنند و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سایر
وضع نفع دارد و سفیدی بیضه در ستور جغرات با نیز مالیدن که از آن
و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود مرهم اسفیداج بنهند یا مرهم نوره
حرق الدهن یعنی سوختن از روغن گرم تدبیرش همانست که در حرق
النار گذشت و این مخصوص اسپیدی بیضه با اندکی زیت و اسفیداج
آمیزند و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن با آب گرم علاجش همچو
بعینها بر زرده بیضه مالیدنست الاحتراق من الصواعق یعنی
سوختن از صاعقه تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب علاجش مرهم کافوری
و مرهم خل کنند و احتراق الجلد من البرد یعنی سوختن جلد از برد
علاجش شرط زدن و حجامت کردنست و بعده مرهم خل نهادن است

احتراق اللسان

احتراق اللسان من النوره یعنی سوختن زبان از آهک و این بیماری
عوارض آن در اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن مضمضه
کردن و روغن بادام و چرب نهادن مالیدن و فصل فی
الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال را گویند که در گوشت
افتد و در جلد زیر کنند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار است مثل [illegible]
و کبیر و بسیط و مستور الشفاق و غایر و منفصل الاجزاء و مرکب
ناقص غیر نافذ و از آنکه این فن بجراح تعلق دارد ذکر آن بیشتر نمی [illegible]
نیست این قدر بدانند که دل چون مجروح باید مهلت ندهد و موت
در زمان آنست و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و نسیان و اختلال
عقل بود و کرده و مثانه و امعا حکم دماغ دارند در باب جراحت اما
برآمدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده
توان رسد و جراحت جگر اگرچه مخوفست لیکن امید سلامت است
و جراحت عصب و اوتار عضلات مخوفست و از تغیر لون و غشی و تشنج
توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاص از آن ممکن است
و جراحت شکم که بجوف نافذ بود مخوفست و تشنج با فواق لازم

ثم اگر در رهند و رخت مشهور است که وقتی بعسل آمیخته انفع تر بود معالجات
و بر پیز سوده مندمل شود و تفقیر السریع الاندمال این شد پس در زنا صورا ابلغ است
نخست جراحت را بگلاب یا به خاکستر درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند
و اگر قوتی تر خواهند با آب دریا یا شوریا یا آب صابون لیدرا و قدری زرنیخ
و نوشادر را انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب اسکر کرده
با دزور انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران
الایند و در نهند و بعد آن همچنان کمنند تا اگر شود و اگر سوف تدبهد
گوشت فاسد ببرند اگر ممکن باشد مندمل سازند فصل در سقطات
ضربه و اگر بی ورم بود و بی نشت بود گل ارمنی و سپیدی بیضه و ما
شنادن ضماد سازند و اگر با ورم و نشت است بفصد و حجامت زرد اند
پس رادعات گذارند و برنهند عصفور رشلیی که افتد تقویت
آن عضو لازم مع مراعات اما لرمارو بعد آن اگر جزو ریاضت و در
عضله تسکین درد لازم داشتند فصل در بیان مسبوط
لسر که اورا انبساط یعنی تا ازیار زده باشد و بدان سبب گوشت
زیر پوست متفرق شده باشد و بدن تجویب نیز حاصل کند حکم
دارد علاجش بخشی کرده است تا گوشت متفرق جمع شود و معده

است و جراحت سینه که نافذ باشد مخوف است و خروج هوا دلیل وی بود و جراحت
حجاب مخوف است و ضیق النفس لازم آن بود و جراحت معده مخوف است و بر آمدن
طعام شاهد آن و آنچه در غیر این اعضا افتد امید وار سلامت اگر باشد
بالجمله از آفت را است باشد باید دوخت و آنچه استخوان در وی باشد باید بر آورد
و در این باب جراح دانا باید بود که نماید که عامل باشد که علم جرد در اتقالوه
ندارد و شوب النصل والشوک و غیرهما یعنی خلیدن پیکان و خار
و مانند آن علاجش بعد از اخراج کنند رومی باریک ساخته باشد
فی القروح این انواع است بسیط و مرکب و عسر الاندمال ناصور و قرحه
ساعیه و قروح شناکله بسیط آنکه از عوارض مانع اندمال
خالی باشد و مرکب ضد آن و عسر الاندمال آنکه در غایت
بود و ناصور آنکه بعد تقیح چون چهل روز بر وی بگذرد ناصور بود
و این قسمیست از عسر الاندمال و ساعیه آنکه چون رطوبت
او بر جای دیگر رسد آن را نیز فاسد سازد و شناکله لازم آید
شناکله آنکه نواحی ابچور علاجش بجراحات باید کذا نست و ظاهر است
آنچه که خفیف است زود دفع میشود و آنچه که قویست بمراهم قوی
که در قرابادین سطور است ان شاء الله

یوم

کوسفند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بر وی تا گرم بمند رسیدن
اینهم که از وی در یک شبانه روز تغیر متشعع و اگر خون زیر پوست جمع آید
مغز بادام و نرد بطانه سازند فصل فی الکسر و الخلع و الفتق و الوهن
و الوهی کسر شکستن استخوان و خلع از جای بر آمدن و فتق شکم دریدن و
فتق بر آمدن و را از جای خویش بتمام و وهن و وهی آنکه اگر با استخوان
بجز اعصاب آن کوفت لاحق بجز آنکه از جای بلغزد و علاج کسر و خلع مفو
ض بکمال فکر ماهر دارند و دیگر آنکه کشیدن عضو و جنبش
دادن و جز آن باشد معروف است اما در فتق و وهن و وهی
روغن مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن و مغاث
و خطمی بر زده بیضه طلا کردن است و معتدل بستن نافع است
فصل در تدبیر مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش عمان است که
قی آوردنست باب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار بنوشانیدن
بجز آنکه بخورند باید در طبخ شبت نمک آمیزند و قدری بنوشانند
و روغن کنجد آمیخته بالجمله هرچه برای قی دهند کنید و بعد از آن
حسب مصلحت آن کرده شود پس تازه خاصه اگر از گاو بود بنوشانند
و بعد قدری که توانند و اگر اندرین حال قی ... و الا مسکه

و روغن

و روغن کدو هم حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر نافع و
قطعاً خفتن نبایند و اگر طعامی خواهد طعامی که زود گوارا باشد
شلغم و سیر و خردل ... و بر کابر نوعیت سم اطلاع شود آنچه در اجتناب
ندارد و سهل است تعمل آرند انتباه چون غشی افتد و بعد قی
بلکه بعد و سیاهی چشم برود یا چشم سرخ شود و نبض ساقط
شود و زبان بیرون آید و عرق سرد جاری شود امید نجات
نمی باشد و بدانند که سم یا معدنی میباشد یا نباتی یا حیوانی
چنانچه مخفی نیست فصل در معالجه گزیدن جانوران زهردار
بدانند که طریق اولی از شش مصر بیرون نیست الحمد ...
باشد بکار برند یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را افزون کند
و احشا را قوت دهد و زهر را دفع نماید چون تریاق کبیر و
لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه بر و درین از راه طول
پاک کنند بقی یا باسهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب
جراره یا در بعضی حیات سیم آنکه خاکر زهر از مواد و تریاق
و تریاق کبیر بالخاصیت مخصوص آن زهر دهند چنانکه ...

تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم
آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان بود چون آنکه زهر که ضد مزا
ج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی عمل کنند که اخلاط را
بحرکت آرد و طبیعت زهر را بر سبیل تموج بپوست افکند و
دفع نماید همچون تعریق با دویه معرقه یا بدوانیدن و حر
ان و این چیزی خوفناک دارد ششم تدبیری کنند که منع انتشار
زهر کنند و این چنان باشد که بمجرد گزیدن عضو ملدوغ
را قطع نمایند اگر ممکن نبود پس داغ دهند یا پائین تر از
محل لسع عضو را سخت ببندند و ادویه مخدره بر آن
نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و مکیدن
با دهن هم انتفاع دارد و کسی که میمکد شکم سیر باید و دهن بروغن
گل چرب کرده بمکد تا مضرت نکند ادویه که دافع زهرهاست
او گزیدن افعی را نفع تمام دارد تخم ترنج دو مثقال
جمیع زهرهای حیوانات را سود دهد و بادآورد خیار که تازه باشد
باشد عجیب است بطون معده ابن عرس با کشنیز و کشنیز بریان

کرده

لکه و خشک که نفع تمام دارد سرگین بز سوخته خوردن
وضماد کردن اثر نیکو دارد و بودینه کوهی خوردن و ضماد کردن
مفید سیب پخته و خام بر روغن گاو نهند مفید و کشنیز
سرکه خورانیدن لدغ زنبور را و مورچه و مگس عسل را مفید
و چون ادویه جامعه کافی در مطلب است بعلاج هر موذی علی
حده نپرداخت و زخم سگ دیوانه را تا چهل روز بسته
نهند و اگر فراهم آید منفتح سازند تا خون برآید و در
اسهال سودا مبالغه نمایند و زهر این بعد سالها غلبه میکند اگر از
از سگ دیوانه و از کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد
ضرورست و بیماری که از گزیدن سگ افتد از گزیدن
معضوض سگ نیز افتد و از آنکه معضوض را استفراغ
لازم است و از آب ناخوردن بهلاکت می افتد پس بر
آب نوشانیدن او اینست که نیزه را از بگیرند و یک سر او
در دهن گذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه آب از نیزه بعض
اهل تجربه گویند که وقتی که سگ بگزد خون آن سگ را قدری گرفته

BLANK PAGE

و بابت آمیخته سگ گزیده را بنوشانند زهرش را باطل کنند و گفته اند
که تا شش ماه هر روز یکمثقال می‌خورانند و تا سه ماه بخورانند
چایغ شده منه هند و گفته اند که حکیمان [illegible]
نند نفع تمام دارد و در چند نسخه دیده شد تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب در مقام کلکته هندوستان
در دولتخانه آقای صاحب ام سید و سند میرزا حکیم محمد
بخش خان صاحب موسوی عفی الله و لوالدیه ان شاء الله تعالی
کاتب العبد المذنب حاجی آقای ولد حاجی غازی محمد تبار من جمال
افزایت دار السلطنه تبریز تحریر یافت ۱۲ شهر جمادی الآخر
سنه ۱۲۱۶

این نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار

عدد اوراق ۱۶۱

[illegible]

[illegible]

بجهت باد بکوفتی زنان بگیرد گوگرد یک مثقال بر دو زعفران نیم درم بگذارد و به پاره پشم
بخود برگیرد و اگر آبستن نشود این نوع دیگر بگیرد سم گاو دو درم خورد
بکوبند با موم سفید و روغن گل بر صوف پاره مالیده بردارد و صوف پاره نهادا
دو درم با مثقال بود این نوع دیگر بگیرد [illegible] بچه و فرو کند [illegible] دو
زرنیخ سرخ یک درم بشراب تازه تر کند و یکی بردارد آبستن نشود این نوع دیگر
بگیرد قطران شامی نیم درم بر قضیب مالد و مجامع کند و جهد کند تا منی او [illegible]
در [illegible] بود هرگز آبستن نشود و اگر گرفته باشد بیندازد نوع دیگر [illegible]
بوقت مجامع کردن دانگی سنبل یا عسل بیامیزد و بر قضیب مالد و [illegible]
جماعت کند [illegible] بگیرد دو دستار [illegible] نوع دیگر هر زن که گوش
خرگوش بگوید و با خود دارد آبستن نشود [illegible] رانشنگ کند بگیرد
[illegible] هر چه را سواد

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر خلاصة العوائد فی علاج امراض سر و صداع معروف در [illegible] سببت
اگر حدوث آن از خون باشد علامتش سرخی روی و چشم و گرمی و پری [illegible] بیان
و امتلاء عروق [illegible] بدن [illegible] و گرانی [illegible] و عظم [illegible] نبض طلاء نافع
از برای صداع که بعد از فصد قیفال کرده شود و بعد حجامت ساقین و [illegible] اسهال
شراب آلو و شراب [illegible] و استعمال اغذیه [illegible] مقشر و عدس و [illegible]
صفت ٩ [illegible] گشنیز تر برگ بید [illegible] عنب الثعلب صندل سرخ مجموع
با [illegible] بر سر طلا نمایند جلاب نافع در این قسم صداع صفت قند سفید
ده درم در [illegible] فانوق آب حل کرده و نیم فانوق آب لیمو و اگر نباشد
آب غوره [illegible] کلاب داخل [illegible] کرده بیاشامند و اگر

صداع از صفرا باشد علامتش تلخی دهان و زردی رو و تشنگی و درد
و گرمی سر و زردی قاروره و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت نبض است
نقوع نافع از برای این قسم صداع جهت تلیین طبع صفت تمر هندی یک
اوقیه آلو بخارا ده دانه شب در آب خیسانیده و صبح صاف نموده ترنجبین
با شربت نیلوفر هر کدام که باشد ده درم داخل کرده بیاشامند و غذا ماش
و برنج با اسفناج و تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین پخته بخورانند نقوع
دیگر اقوی از اول صفت تمر هندی یک اوقیه آلو سیاه و آلو بخارا
از هر یک ده دانه شب خیسانند صبح صاف نموده ترنجبین و شیرخشت
از هر یک پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر
که اسهال صفرا کند صفت پوست هلیله زرد ده درم شب در یک پیاله
آب خیسانیده و صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم در آن حل کرده بیاشامند
طلا در این قسم صداع هر گاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند

صفت

صفت صندل سرخ صندل سفید با آب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند
پاشویه که در وقت [illegible] و [illegible] الم مفید است صفت برگ بید گل بنفشه
گل خطمی [illegible] عنب الثعلب اکلیل الملک جوشانیده با ما دا از زانو تا بقدم
بشویند و کیسه نمایند و باید که از [illegible] بالا [illegible] باشند و در صداع شدید بلکه
در بعد امراض حاره نیز این پاشویه عاجل النفع است و بعضی در جلاب نیز
وقتی که سوء مزاج سالم باشد نقوع حلو صفرا برانند و صداع صفراوی را نافع
بود نسخه عناب ده دانه سپستان ده مویز منقی از هر یک پانزده
دانه گل بنفشه سه مثقال به جمع [illegible] شش درم آب [illegible]
خیار شنبر ترنجبین از هر یک یک درم در آن حل کرده صاف نموده روغن
بادام شیرین یک مثقال داخل کرده قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند
و در بعضی نسخه دیگر ترمس اصفهانی ده دانه در این نقوع داخل است
نقوع هلیله که مسهل و صداع حاره را نافع نسخه آن پوست هلیله زرد

ده درم شکر دو درم آب آلو عناب هر یک پنج درم ماورد بلکه بها بالعد
تا آب آلو موضع هلیله را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم در او حل
کرده صاف نموده بیاشامند حب مسهل صفرا مستعمل صفرا ...
در صداع صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ... از
هر یک ... کوفته با روغن بادام شیرین یک مثقال ... حب ساخته
با آب گرم فرو برند جمله یک شربت است فصول نافع از برای نقص صداع
گل بنفشه گل نیلوفر ... پوست خشخاش کوفته عنب الثعلب ... اجزا را در
پخته صاف نموده در آفتاب گرم کرده ... اگر ... صداع از
بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و تری دهان و ...
سرد و سفیدی و غلظ بول و ... منضج ... مستعمل در
صداع تازه ... ماء الاصول ... درم
بالزیت ... از هر یک ... ماء الاصول با روغن

حب الخروع با ماء الاصول ... درم ... بیاشامند ... حب
ایارج ... ماء الاصول مستعمل در نقص صداع
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس سلیخه سنبل الطیب شیح ارمنی انیسون
مصطکی از هر یک برابر جوشانند و صاف نموده هر روز از آن مقدار ...
مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند ... ایارج
فیقرا در ماء الاصول با روغن حب الخروع داخل کرده بیاشامند حب ایارج
مستعمل در نقص صداع ... ایارج فیقرا یکدرم ترید سفید ... یکدرم
شحم حنظل بیست درم سقمونیا انیسون از هر یک دانگ کوفته و بیخته
سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب ... مستعمل در نقص صداع
صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله کابلی یکدرم و ثلث درم مصطکی یکدرم
گل سرخ انیسون کتیرا از هر یک ... درم زعفران ... درم کوفته و بیخته
با آب حب سازند شربت ... مثقال روغن قسط طلا کردن در ... صداع

صفت آن قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا فرفیون از
سه مثقال جندبیدستر دو مثقال اجزا را کوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا بنصف
رسد بعد از آن صاف نموده هشتاد مثقال روغن زیت یا کنجد داخل کرده چندان
بجوشانند که آب رفته روغن بماند و دیگر روغن فرفیون در این قسم صداع بسیار
مالیدنش نافعست صفت آن فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جندبیدستر
عاقرقرحا از هر یک مثقالی نیم کوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بنصف رسد
صاف نموده با روغن زیت یا کنجد بقدر چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند
که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده نگاه دارند و اگر صداع از غلط سودا
عارض شده باشد علامتش گرانی سر است از بلغم کمتر و خشکی بینی و بدی
رنگ و بطوء و دقت نبض و فکرهای فاسد و به رنگ قاروره دوائی
نضج ماده دهد صفت آن گل بنفشه اصل السوس قنطوریون گل سرخ از هر یک سه درم
بجوشانند صاف نموده شربت گاوزبان و شربت [illegible] از هر یک اوقیه

داخل

داخل کرده بیاشامند تا زمانی که ماده نضج یابد علامت نضج ماده غلظت
و رنگینی قاروره است بعد با مطبوخ افتیمون استفراغ کنند غذا نخود آب یا
[illegible] بیاشامند یا حب ایارج یا حب مسهل سودا استعمال نمایند قسم صداع
[illegible] آن افتیمون اسطوخودوس سفید از هر یک یک درم بسفایج [illegible] درم
ایارج فیقرا هفت درم نمک طعام دو درم پوست هلیله سیاه پنج درم لاجورد معسول
دو درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم [illegible] نافع از [illegible]
صداع صفت آن گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته و با آب پخته روغن
بادام و روغن نرگس داخل کرده [illegible] تا چون مرهم شود بعد از
آن [illegible] ضماد نماید و اگر حدوث صداع از گرمی باشد در راه رفتن در
آفتاب و یا از خوردن غذاهای گرم و غیره آنها از اسباب مسخنه باشد
علامتش تقدم سبب یا وجود سبب و گرمی سر ضماد نافع در این قسم صداع
مکرر استعمال کرده میشود بعد از تلیین طبیعت [illegible] استعمال باشد

صفت ان اردجو کشنیز تر خیار زه کوفته بر سر ضماد نمایند و اطبا از برای این قسم صداع
ضمادها اگر فته اند از ادویه قابضه مثل صندل و شیاف مامیثا و برگ ... وما
مکروه میدانیم او را و اگر حدوث صداع از سردی سعله باشد مثل ... ادرث
هوا و غذاها و دواهای سرد علامتش تقدم و وجه سبب است و سردی ملمس بعضی
سر و نظر آید ضماد نافع از برای اینقسم صداع صفت آن بابونه اکلیل الملک
اسطوخودوس مرزنجوش و تمام برنجاسف کوفته با آب پخته روغن خیری داخل
کرده نیم گرم بر سر ضماد نمایند و اگر حدوث صداع از بخارهای غلیظ باشد علامتش
تمدد و ثقل کشیده اگر ضماد مستعمل جناب سید سندی قبله گاهی قدس سره در این قسم
صداع صفت آن اردجو گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک
کوفته گلاب اندک و قدری روغن گل سرخ و سرکه سرشته ضماد نمایند بر سر
معمول قدوة الاطبا والد ماجد قدس سره در این قسم صداع صفت آن عناب
بنه دانه ذر بهرق بید مشک بقدر بیست یکمثقال شب خیسانیده و صبح عرق منقوع

عناب را

عناب را کوفته تخم عوزفه تخم خشخاش از هر یک یکمثقال در آن ریزه کشیده
طباشیر سفید یکدانگ کوفته بر آن پاشیده بیاشامند بیا باشد تخم خرفه و تخم
خشخاش عوض کرده شود و تخم کاهو و تخم خیار مقشر و تخم بالنگ ... از هر یک یکمثقال واگر
عوض کرده شود منقوع عناب شراب نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش در
و جمع نیز صواب باشد و مقدار شربت هر یک از این اشربه یک اوقیه است
دواء ملین طبع از ایجاد اطریفل ... معمول حضرت سید سندی در این قسم صداع
هر گاه بجهت باشد احتیاج تلیین طبع صفت آن آلو سیاه آلو بخارا عناب از
هر یک ده دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طایفی هسته بیرون آورده بیست دانه
دانه در آب گرم بخیسانند و صاف نموده فلوس خیار شنبر ترنجبین از
هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده با روغن بادام ... یک مثقال
داخل کرده بیاشامند و اگر ماده صفرا و یا بخارات حار باشد دو مثقال
پوست هلیله زرد و دو مثقال آمله منقی در منقوع داخل کرده ...

ماش بر بیخ کرده دران آب کدو و اسفناج و کاهو و امثال اینها داخل نمایند و اگر بیمار بپسندد
گوشت بزغاله یا خروس هم داخل نمایند سعوط با خوابی مفرط است و چکانیدن
و چکانیدن روغن بنفشه یا بادام و روغن کدو در بینی و گوش و مالیدن بلکه در سر
در پا و شفتین و حوالی آن و ناف هم از اقسام سحر را مفید است [illegible]
و از موادکار رفته روغن نرگس و روغن [illegible] را مالیدن بر سر نسیان حادث
از سردی و خشکی را نافع ایارج فیقرا استفراغ آن نافعست از برای نسیان
و خردل سوده بعسل سرشته بر سر ضماد نمایند [illegible] نافعست از برای
نسیان اشق را [illegible] گوفته با آب سرشته بشکل نخود ساخته
دایم ببویند [illegible] از نقصان یا بطلان فکر و معجون بلادر نافعست
از برای این مرض [illegible] بالد [illegible] فلفل دار فلفل
تلخ و [illegible] از هر یک ده مثقال سداب جنطیانا [illegible]
حب الغار [illegible] شیطرج هندی خردل از هر یک پنج مثقال همه را کوفته بیخته

با

با دو صد و پنجاه مثقال عسل مصفی و ده مثقال روغن گاو [illegible] و چهار مثقال عسل بلادر
سرشته گلوله ها ساخته هر یک یکدرم و شربتی یک گلوله و غذای گوشت [illegible] با معجون بلادر
پنج قسم گوشت جایز نیست [illegible] مگر با طلای [illegible] و حرکت [illegible] نافع
از برای امراض [illegible] سودا کند صفت آن [illegible] پنج مثقال اسفناج [illegible] بلغمی
سه مثقال گل بنفشه [illegible] سیاوشان بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال [illegible]
سه دانه در یک من آب بجوشانند تا بنصف برسد صاف نموده [illegible] ترنجبین خیار شنبر
از هر یک [illegible] مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن بابونه دو مثقال داخل کرده
نیم گرم [illegible] حقنه نمایند مالیخولیا بعضی [illegible] و این بیماری [illegible]
سبب نام [illegible]
مایل [illegible] مطبوخ
مستعمل در [illegible] مالیخولیا بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا [illegible] مانند
شوربای گوشت بره و بزغاله و ماش صفت آن عناب ده دانه [illegible]

تخم کاکنج با بادرنجبویه از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه
داخل کرده صاف نموده بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج مالیخولیا که از قاروره
ظاهر میگردد استعمال کرده شود صفت آن عناب سپستان از هر یک بیست عدد
شاهتره سنا مکی از هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج فرنجمشک
افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر
ده درم تمر هندی ... و قند سفید یک سیر ترنجبین ... در آن حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر ده مثقال شیرخشت اضافه نمایند افزون میگردد اگر سببش
سودا و صفرا گردد علامتش کثرت اضطراب و غضب و زردی ...
و بد خوئی جنگ ... و حرارت بدن و سرخی قاروره است از اثر ...
شراب لیمو و شراب نارنج و شراب ... و شراب زرشک با عرق گاوزبان بنوشند
شراب منضج مسهل درین نوع مالیخولیا از برای نضج مالیخولیا صفتش آن
گل نیلوفر گاوزبان از هر یک هفت درم آلوی سیاه پنج عدد تمر هندی ده درم

خیارشنبر

خیارشنبر سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام
آورند هر روز پانزده درم او را با آب گرم بیاشامند مطبوخ مسهل که بعد از
نضج مستعمل است صفت آن عناب چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره سنا مکی
از هر یک پنج درم افتیمون مصری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم
تمر هندی ... مثقال جوشانیده صاف نموده شیرخشت ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده
بیاشامند طلای نافع از برای این قسم مالیخولیا صفت آن روغن بنفشه
روغن کدو ... در یکجا کرده بر سر بمالند و اگر سببش سودا باشد علامتش
خبث و ... و سکوت و کثرت ترس و گریه است طلای نافع درین قسم بعد از
فصد اگر ... باشد ... صفت آن گاوزبان و گل بنفشه
تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هر یک دو درم برگ
اصل السوس بیخ سوسن از هر یک یک درم جوشانیده صاف نموده قند سفید
داخل کرده بیاشامند ... مطبوخ مسهل که بعد از نضج

مالیه در نیقم مستعمل است صفت ان عناب سپستان از هر یک چهل دانه انجیر
پنج درم بسفایج فستق اسطوخودوس افتیمون افریطون از هر یک سه درم گاوزبان
گلسرخ بادرنجبویه از هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف
نموده ترنجبین ده مثقال در ان حل کرده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم
سوده بر دارو باشیره تخم کرم بیاشامند و اگر روز جهت تقویت قند سفید
با شراب سیب یا شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو بدهند و اگر سبب [illegible]
بلغم باشد علامتش کسالت و سکون و لینت نبض و بطلوان و [illegible]
بیش و دهن است علاجش در نیقم تا هفت گل انگبین یا گلقند ده درم
با عرق گاوزبان یا عرق بادرنجبویه هر کدام [illegible] باشد در [illegible] پنج مثقال
صاف نموده بنکم بیاشامند و بعد از نضج مطبوخ [illegible] مذکور در سودا
بدهند و غذا نخود آب [illegible] مرغ [illegible] بدارچینی و زعفران [illegible]
[illegible] بعض [illegible] و [illegible] اطبا [illegible] یا [illegible]

جالغانا

جالغانا در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون یا صفرا واین نادر است علاج [illegible] بلغم
و سودا در استفراغ ماده است [illegible] قوقایا و مطبوخ افتیمون حب نافع از
برای صرع بلغمی مخصوصا انسرعی که بمشارکت معده باشد صفت ان ایارج فیقرا
هلیله کابلی غاریقون سفید از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب حب سازند
حب با آب گرم فرو برند [illegible] نافع از برای صرع بلغمی مخصوصا ان صرعی که بمشارکت
معده باشد صفت ان سنبل الطیب [illegible] کندر مصطکی کوفته و بیخته [illegible]
سرشته بر معده ضماد نمایند و [illegible] از برای صرعی که بمشارکت عضوی [illegible]
چون انگشت یا اول مرتبه بالا [illegible] از ان موضع را مضبوط ببندند [illegible]
با نمک گرم [illegible] نمایند و [illegible] اگر از [illegible] مساید میشود عضو
نافع از برای صرع صفت ان اسطوخودوس مغز فندق هندی [illegible]
کوبند و دارچینی [illegible] کوفته [illegible] بدهند [illegible]
دارچینی [illegible] مفید است بالخاصیه دماغرا مغز [illegible] حیوانات [illegible]

مگر با سرکه بخور زنند و بعضی گفته‌اند که شوره خر که بسوزند و بخور زنند کابوس علتیست که چون
مردم بخوابند تصور نمایند که چیزی سنگین بر سینه افتاده است و این علت مقدمهٔ
صرع است و سکته و مقدمهٔ جنون نیز هست نافع از برای جمیع این علل مسهلات
ایارج فیقرا و غاریقون افتیمون شحم حنظل نمک هندی یک درم یا وزن آن که لیپا
دانند و جلاب سکنجبین است و غذا باید که لطیف باشد و سکته سکته آنست که
دماغ و بدن معطل میگردد از حس و حرکات جمیعا سوای تنفس و بسیار باشد که
تنفس نیز بمرتبه گردد که احساس کرده نشود و در این حال مشتبه بمرده باشد پس باید
در چشمش نظر کرد اگر عکس ناظر در چشمش ظاهر گردد زنده است والا مرده
است و این از دم و بلغم حادث گردد و آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو
و پری رگها رگهای گردن و رگهای سر و روست حقنه نرم که با بارد از
حل کرده است فعل باشد در تقسیم مرض بعد از فصد و حجامت ساق فصد اسیلم
و آنچه از بلغم باشد و آنچه سفیدی رنگ و تقدم اسباب مولد بلغم است

علامتش

معا

معالجه بعد الحال در گلوی ویرا بریزند صفت آن زیره کرمانی و بادیان از هر یک
سه درم در آب بجوشانند صاف کرده عسل یا نبات داخل کرده و بجوز نمایند
و حقنه کنند او را با سنا مکی و قنطوریون دقیق و شحم حنظل و بوره
و نمک داخل نمایند صفت حقنه حاره سکته بلغمی را نافعست افتیمون
افسنتین شحم حنظل از هر یک یک مثقال بسفایج فستقی ده مثقال پودینه
دشتی یک دسته بجوشانند و بپالایند و بجای ده درم آب او را گرفته ده
درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر در این حقنه ده درم
بوره ارمنی و یک مثقال نمک هندی داخل و هفت درم آب کامه دا
خل نمایند اقوی میگردد و چون تابه آهنی را گرم کرده از بالای طاقیه
بخور بر سر او نهاده سر ترا گرم نمایند بر قدر احراق پس بر سرش بر بندند نافعست
فالج در نزد اطبا بطلان حرکت نصف بدنست سوای
راس و اگر با نصف باشد فالج و لقوه است و اگر تمام بدن لقوا

سواری را اسراف و برد مطلادن حرکت اثر آنها بعضی گویند عرا اگر بطلان

حرکت یک عضو باشد آنرا استرخا گویند ماء العسل تا چهارم باید که بران عوض

عوض آب داده شود و غذا اقتصار بمغز جالی به که بعد از چهارم تا پانزدهم

از برای نضج مادّه هر روز داده شود صفت آن آنرا زیانه سوراز بهر

دو درم بادرنجبویه سه درم در پانزده درم آب بجوشانند تا بنصف برسد

بپالایند و ده درم کلنگبین عسلی در آن حل کرده فاترا بخورند بیاشامند

و غذا نخود آب باشوره حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض

آب گلاب و عرق بادرنجبویه بخورند حقنه گرم در سکنه شده بعد از

پانزدهم دو سه بار حقنه نمایند [illegible] که از استعمال حقنه با آن استفراغ

بلغم نمایند صفت حب سقوطاریقون درم بوزیدان تربد سفید غاریقون

سفید از هر یک سه درم ملح هندی یک درم کوفته بیخته حب سازند شربتی

دو درم و نیم و در این ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن

گوشت

گوشت و دارچینی و زعفران و قرنفل و صعتر و زیره و سایر افاویه بخورند

کلنگبین مستعمل در فالج و سایر امراض بلغمی که باشد حذر و تشنج بلغمی و تمدد

و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت آنکه برگ گلسرخ تر را قیمه کرده تکمیل

عسل مصفی را بقوام آورده چهار من گل مذکور با آن بیامیزند چهل روز

در آفتاب نهند [illegible] فالج و استرخا بسبب ورم نخاع باشد علاج

درد و تمدد و تب است [illegible] بجهت زمان ابتدا و تزاید

الکه جو غبار ضماد نمایند و در انتها گل خطمی و گلسرخ بابونه ضماد نمایند

[illegible] نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه [illegible] آنکه گلسرخ گل ارمنی

سه درم برگ گلسرخ از هر یک پنج درم حب سقوطاریقون ده درم ماش مقشر ده درم

با آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند ایضا [illegible] نافع از برای فالج و استرخا

و تشنج بسبب ضربه حرارت پیدا شود [illegible] آنکه عدس مقشر ده درم

گل ارمنی صندل سفید فوفل از هر یک ده درم سرشته ضماد نمایند [illegible] بسبب

خردل و سطاح بجهت فالج و استرخا باشد و قی کردن حاصل شده باشد پس بعد
عدس مقشر گلنار کوفته بروغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند
عضو است و درهم کشیده آن جدا جدا از انبساط و کشادن عاجز
اگر بسبب تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعه حادث شود و بعد فرفیون
مالیدن با آن بعد از تنقیه بلغم بشرائط نافع ضماد نافع از برای تشنج
صفت آن جند بیدستر فرفیون سعد موم زرد بروغن سوسن گداخته بلغم را
درهم کرده ضماد نمایند و بدانکه صاحب تشنج بلغمی اگر قوی باشد طعام کم بدهند
و ماء العسل دهند و بعد از سه روز نخود آب با بکام و خردل و صعتر و زنجبیل
گاو دهند و از گوشت کبک و گنجشک و تذرو و مانند اینها ماء اللحم ساخته
دهند و اگر تشنج بسبب یبوست باشد علامتش تقدم اسباب یبوست
مثل تب تا هایل قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار و انواع تشنج در
کودکان و جوانان نادر است و جهت آن انواع مرطبات از غذا و

و طلاها

و طلاها مفید است نافع از برای تشنج و ورم عصب چون استعمال کرده شود
بعد از فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بشیرخشت صفت آن
خرفل سعد بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند نافع از برای
و تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر کندش خردل اجزا را مساوی کوفته در
در روغن ده مند از تشنج و عصب از هر جانب و کزاز را
بعضی اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات چپ گردن کنند و بجانب
پیچیده بکشد یا پس یا هر جانب و بعضی کزاز را از مطلق تجدد
اطلاق کرده اند مرضیست که حرکات ارادی را باثبات
مخلوط باشد و صعب برانکه نافع از برای
رعشه که بسوی مزاج بارد ساذج یا مادی باشد صفت آن آب بابونه
از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلنگبین عسلی ده درم در آن حل
کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با زیره حب القطم و گوشت گنجشک

185

موضع باشد از بدن بخلاف عاکرش اگر اختلاج از ریح غلیظ متولد از
بلغم باشد ملکه نمایند آن عضو را بسبوس گندم و نمک یا روغن فرفیون
قسط را بعد از آنکه موضع را بخرقه خشن مالیده باشند گر ریح بسیار باشد
طلا نمایند و اگر از این تدبیر رفع مرض نشود تنقیه بلغم نمایند با ایارج
و بغاریقون در باب [illegible] زکام و آنچه فضول مخاط از دماغ بجانب
بینی فرود آید آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرو رود نزله گویند
از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و گرمی چشم است
و تقدم سببات دماغ مثل در آفتاب مقام داشتن و خوردن
دوا و غذاهای گرم و مثل آنها پس اگر با امتلاء بدن باشد فصد واجب
باید کرد و در روز بعد از تنقیه و در سایر در اول شراب عناب
و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بدهند و غذا ماء الشعیر باشد یا ماش
و اسفناج پخته باشد و اگر از سردی باشد علامتش گرانی و کدورت

و کبوتر یا گوشت آهو مطیب به ادویه چون فلفل و زعفران باشد و اگر ماده باشد
تنقیه بلغم نمایند و اگر از یبس باشد ترک شراب بالکل نمایند طلاء نافع از
برای اینقسم [illegible] صفت آن آنکه روغن [illegible] و روغن مورد [illegible]
در هم مخلوط کرده بر دست بمالند [illegible] صفت که روی [illegible]
فرو کشیده شود [illegible] نافع از برای تقویه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا
گاو کوهی [illegible] میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد کنند
دواء نافع از برای تقویه صعتر و رومان خشک [illegible] داشتن بر سر
غسانیه بیالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند و متصل او را [illegible]
طلاء نافع خردل بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند و بدانکه اصل
این مرض آنست که اول تنقیح ماده دهند بماء الاصول پس تنقیه نمایند
پس دواء المسک حلو و دواء المسک حلو حار بخورانند [illegible]
و غرغره و [illegible] بعد از تنقیه اختلاج حرکت

مطفی

حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم کند و تقدیم اسباب آن بیمار
مثل آب و هوای سرد اگر بسر رسیده باشد اگر غلبه مختلط باشد بعلاماتی
معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه نمایند در سوء مزاج ساذج به
مطلوبات و ضمادات و مشمومات اکتفا کنند و گفته اند که حمام در اول زکام
بارد مضر است و در آخر آن نفع دارد و در زکام حار در اول آن مضر باشد
و نیز اگر مراد نزله گرم است شراب خشخاش و ورد را ببوییدن منع کنند
نافع از برای خداوند نزله صفت آن سپستان خشک پنجدرم اصل السوس
نیمکوفته ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف برسد بپالایند و
درم ترنجبین در وی حل کرده فاتر بنوشند حب که یک شربت است حب از برای
نزله صفت آن بنفشه ده درم رب السوس یکدرم کوفته بعسل خیارشنبر بقدر
اکتفا سرشته حب سازند حب که یک شربت است حب نافع از سعال و
از زیادت بلغم و این حب بلغم غلیظ را برآورد صفت آن رب السوس

تخم کرفس پرسیاوشان غاریقون سفید از هر یک درمی مغز بادام تلخ پنجدرم
فانید پنجدرم کوفته بیخته حب سازند دوائی که منع نزله بسینه کند صفت آن
شونیز بریان کرده یکشبانروز در سرکه بخسانند پس در پارچه کتان
بسته متصل ببویند تا ماده را بجانب بینی کشد مجرب بجهت گشودن بینی
و زکام صفت آن باقلا را بسرکه تر کرده خشک کنند در آتش
در آتش اندازند پس بخار او بگیرند بخورد دیگر نافع دیگر اگر بینی
باشد و از ده بینی باید نفس کشیده فی الحال بگشاید صفت آن
شکمبه را سیراب سازند و زنجبیل و فلفل اندازند بر آتش
بدارند و ردائی بر سر داشته باشند تا بینی بگشاید ولیکن میباید
که بخار را نیکو بپوشند که ناگاه باهم تزید و زحمت زیاده نشود
غرغره که منع ریختن نزله بسینه کند و صفت آن گلنار فارسی
الادس پوست خشخاش عدس کشنیز خشک کزمازج مجموعه را در پیاله

است بجوشانند چون یک بسیار بماند صاف نمایند بعد از غرغره نمایند

در امراض چشم رمد که ورم ملتحمه است اگر از غلبه خون باشد علامتش

سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء رگهای چشم و بسیاری وسخ

علاجش فصد قیفال از جانب درد است و اگر درد هر دو چشم باشد از

هر دو دست فصد کنند و حجامت و تلیین طبیعت بشراب عناب از

و عناب و آلو و گل بنفشه است و شیاف ابیض بسفیده تخم مرغ یا بشیر

دختر سوده در چشم کشند یا چکانند یا بر پشت چشم طلا کنند صفت اما آن

صندل [illegible] کشنیز تر برگ عنب الثعلب [illegible] تر مجموع را کوفته بر پشت

چشم ضماد نمایند [illegible] و ماش [illegible] بادام شیرین یا روغن

گاو یا روغن کوکنار و اسفیداج [illegible] و [illegible] یا برگ کشنیز

[illegible] تر یا بالک با روغن کدو تازه [illegible] آرد جو [illegible] تخم

مرغ نیم برشت و اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر رمد از

صفرا

باشد علامتش اما آنکه [illegible] وسخ از دموی کمتر باشد و درد و سوزش

و ضربان بیشتر علاجش اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از

دموی اخراج خون کنند پس اسهال بمطبوخ هلیله یا مطبوخ خیارشنبر و اگر ورم

پوست هلیله زرد و یکدام کشمش کوفته با آب گرم ده بهند خوب باشد

نافع از برای این قسم رمد لعاب بزرقطونا با شیر دختر [illegible] را در [illegible]

بار [illegible] کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را

نرم کنند بشیرخشت حل کرده وقت خواب بنوشند و اگر رمد از

بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم و درد

اندک و گرانی و وسخ بسیار شیاف برسوما بلعاب حلبه [illegible]

کتان و لعاب [illegible] سوده در چشم چکانند ضماد نافع در این قسم [illegible]

[illegible] مکی [illegible] زعفران با آب [illegible] در چشم ضماد نمایند [illegible]

[illegible] با [illegible] حب القرطم [illegible] مطبوخ نافع از برای نضج ماده رمد

[illegible] علاج [illegible] اصل [illegible]

صفت آن بابونه رنجبو را زیاز از هر کدام دو درم صمغ کلبنفشه خشک از هر یک سه درم

اصل سوس یک درم جوش نیده بپالایند کلقند آفتابی ده درم دران حل کرده صاف کرده

بنوشند و این بجای یک شربت است و اگر کلقند نباشد در مغز بیعوض ساییده

دو درم کلقند گل سرخ بیفزایند بجای کلقند قند سفید ده درم داخل نمایند

اثر نضج از قاروره ظاهر گردد اسهال بحب صبر و یا ایارج فیقرا کنند و اگر رمد از

سودا بود علامتش گرانی و خشکی و سرخی و تیرگی رنگ و وجع ناخوشی مثل سوزن

زدن و اندک سرخی ملتحمه بود و گاه باشد سرخی در ملتحمه نباشد اما تاریکی

البته باشد علاجش نافع از برای این قسم رمد صفت گاوزبان پرسیاوشان

کلبنفشه بابونه رنجبو از هر یک سه درم جوش نیده صاف نموده کلقند آفتابی ده درم

دران حل کرده صاف نموده بنوشند و بآن مداومت کنند تا اثر نضج در قاروره

ظاهر گردد پس تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون و [illegible] مرسوما بلعاب [illegible]

گرفته سعوط در چشم کشند یا بچکانند در ابتدا و در انتها [illegible]

[illegible] اماش و بخور و اسفناج بروغن گاو پخته بخورند [illegible] رمد از بلغم غلیظ

باشد علامتش ثقل و گرانی سر و سیلان رطوبت باشد و [illegible] و سرخی

[illegible] نافع از برای رمد ریحی صفت آن بابونه صعتر شبت اکلیل الملک

حلبه و تخم شداب در آب جوش نیده سر بر بخار آن بدارند و آب آنرا

نطول نمایند و ثفلش را ضماد نمایند و اگر [illegible] بهندی [illegible] گویند نافع

علاج از برای رمد صفت آن سعد زیره سفید شکر [illegible]

کرفته کوفته در پارچه کتان نازک بسته بر چشم و گرد آن بگردانند

و اگر وجع و سرخی زیاده باشد اجزای با آب سعد بر پنبه چسبانیده

بر چشم نهند بوتگی دیگر از تالیف اطباء هند نافع از برای رمد

صفت زرد چوبه و [illegible] زاج سفید زیره سفید [illegible] سنگ فلفل

توتیای سبز افیون همه را کوفته بهم آمیخته [illegible] مقدار [illegible]

با آب تر کرده بر دور چشم بگردانند [illegible] مطلق رمد را باید که از دود و غبار

و سرما و گرما و روشنی و سفیدی و هر رنگی چون نگاه کردن بسیار به آنکه نظر از آن
بلکه دود و از مجامعت بسیار و بخار نماید و از گرسنگی مفرط و امتلاء و خشم و اندوه
در وقت غذا و از چیزهای بخارناک مثل سیر و پیاز و گندنا و انگور و پیاز
و خواب بسیار اجتناب نماید [illegible] نقطه ایست سرخ بر سفیدی چشم بسبب
رگی از ملتحمه چون خون کبوتر یا فاخته خاصه آن خونی که از زیر پر بر آمده باشد
بیرون آید در ابتدا کحل ارمنی با آن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک
با لعاب حلبه شسته با آن ضم کرده در چشم کشند یا بچکانند [illegible] اگر از زدن
و گشنیز خشک در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند نافعست و اگر
داخل نمایند بهتر است [illegible] غشاییست که بر سطح ملتحمه
میشود در اجسام عنبیه و گوشت مشابه رگها باشد در غشای رقیق
با فتیله شیاف ابیض لینی و شیاف احمر حار و شیاف دینارکون در چشم
کشیدن نافع و اگر غلیظ باشد باید برداشتن بعد علاج

که ابتدا

که پلک چشم درشت و سرخ گردد با خارش و آب بچکیدن و جوششها و در انتهای
کرد برهای آن سفید شود و پوست تنک از آن جدا شود تا در انتها باشد بصورت
در شیاف احمر لینی و شیاف سماق کشیدن در چشم بعد از فصد قیفال و اسهال بنقوع
و در نوع آخر شیاف احمر حار و شیاف اخضر در چشم کشند بعد از فصد و تنقیه نافع
جسا الاجفان علتی است که پلک چشم سخت شود چنانکه بوقت از خواب
بیدار شود چشم نتواند گشود تا زمانی دست بمالد [illegible] نافع از برای این علت
[illegible] آن گل بنفشه گل خطمی با آب پخته ضماد نمایند و گرمابه و بخار آب گرم
و چشم را با آب گرم شستن سود دارد سلاق مرضیست که پلک چشم غلیظ
شود و خارش داشته باشد و مژه بریزد و ابتدای حادث این مرض سماق را
بگلاب خیسانیده در چشم کشند یا بچکانند [illegible] نافع از برای سلاق
ابتدا [illegible] اما برگ [illegible] برگ کاسنی تازه کوفته روغن گل سرخ
کرده ضماد نمایند [illegible] که منفعت دارد سفیده تخم مرغ با روغن گل سرخ

مخلوط کرده بر پلک چشم طلا نمایند و اگر سلاق در پیری و غلیظ باشد
فصد و حجامت کنند و بعد از آن مطبوخ هلیله بدهند و سر بر بخار آب گرم بدارند
و شیاف احمر لین و شیاف دینارج در چشم کشند نافع در بثال عدس مقشر
تخم انار ترش کوفته بمیفختج بر شره ضماد نمایند قمل یعنی شپش که در مژه
صفت
محل رستن مو پیدا شود غرغره نافع جهت استعمال کرده شود بعد از تنقیه
آنچه عاقرقرحا و مویزج و سپندان جوشانیده صاف نموده آب آن بکام داخل
بنوشند غرغره نمایند چشم را با آب شور و آب سنبل … بشویند و شعر زاید
و شعر منقلب بعد از تنقیه موی را بر کنند و بخون خارپشت بر آن موضع
طلا نمایند و کنه … و داغ … و بورزا کنده را نیده … بجای
… دانند مفید است … که در گوشه چشم از جانب
… ناصور شود شیاف … بعد از فصد و اسهال و تنقیه
در چشم کشند نافع است صفت آنچه … کنند … و روسا … دم

سرمه اصفهانی سنبل … کلنار فارسی … ریگ … درم زنگار … درم شیاف
… باب … بر موضع ناصور … مانند … شیاف … دیگر … زهره
… یک درم روغن بلسان با آن مخلوط کرده … خشک … شیاف … از …
ابتداء نزول آب … نافع است … بعد از آنکه …
… پاک کرده باشند … مانند و مداومت اگر باشد کفایت شود بهتر و الا
بمیل طلا موضع … را داغ کنند … ریش چشم اگر حرکت دائم باشد
العسل با شیره … بشویند بیاض … سفیدیست که بر قرنیه ظاهر شود اگر
بعد از … باشد تمام زایل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و … عارض
شود بعد از زوال سبب تخم … صغیر و تخم … و تخم مغاث بچشم کشند …
نافع است دمعه یعنی … اشک از چشم چون بعد از تنقیه …
اگر … باشد بچشم کشند صفت آن سرمه اصفهانی توتیا …
… مدام در چشم کشند و از میوه ها و شورها پرهیز نمایند و … در این باب …

تر حوالی آب رطوبتی غریبه باشد که در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه و جلیدیه قرار گیرد
باشد و مانع دیدن باشد علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس
و موی پیدا آید بیم نزول آب بود لیکن این خیالات از بخار معده نیز باشد پس اگر در
هر دو چشم دایم نباشد و بوقت امتلاء معده زیاده شود و بوقت گرسنگی کم گردد از
بخار معده است ایارج فیقرا و تنقیه بآن در ابتدا مفید است
فصد باسلیق و شیاف مرارات کشیدن و از شوربا و میوه‌ها و خربزه و لبنیات
و قلیه و کباب مطنجن و نان خشکار نخود و برنج پرهیز کنند و اگر مستحکم شود
منع نزول دیدن کنند قدح یعنی دستکاری باید کرد و آبی که قابل قدح بود سفید و
رقیق صاف باشد و اگر علیل وقت آن احساس کنند و آنکه قابل قدح نیست
و در مقعر و آسمانجونی و منقش رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و
کحل انیدن ممکن است و گفته‌اند هرگاه شش ماه بگذرد و خیالات
موقوف از نزول آب نباید کرد یعنی شبکور را ایارج تنقیه
و دار فلفل ابرای که گارد برجگر بز کشیده باشند و در روغن آتش باشند

۱۹۱ تا آن آب بیرون آمده باشد در آن آب بپالایند و در چشم کشند شبکوری را
زایل کند یعنی روز کوری صفت اکتحال شراب عناب و شراب تفاح
هر پیرگوشت گاو ضعیف باصره دوا هندی نافع افزایش روشنی چشم
باصره صفت آن زنجبیل جوست توتیای مرزی زعفران سنگ بصری
از هر یک جزو کوفته حریر بیخته کحل سازند و در باب قطور
از برای درد گوش علاجش از گرم لعاب اسفغول و لعاب بهدانه نمکرم چکانند
نافع است ضماد نافع از برای اینقسم درد گوش عنب الثعلب برگ کاکنج تازه
برگ شوفه کوفته از بیرون گوش ضماد کنند قطور نافع از برای درد گوش اگر ریاح
صفت آن دهن بادام تلخ یا روغن شبت یا روغن ترب که در آن جند بیدستر
حل کرده باشند نیمگرم در گوش چکانند و گوش را بر بخار آب گرم بدارند و گوش را
بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع در اینقسم درد گوش صفت آن گل بابونه
گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب کوفته با آب ضماد نمایند

سفیدی ... سیاهی ... ضماد ... گوش ... طبیعت گوش سرد

قروح آذن علامت قروح اذن تقدم ورم اذن است وخروج مدة

قطور نافع آب برگ شفتالو وآب برگ آلو بچکانند قطوری دیگر

مرسقوطرا با آب برگ بید با شیر گرم در گوش بچکانند فتیله مانند صفت آن

جبر سقوطرا بسرکه سعط در گوش نهند واین تدبیر کشتن کرم بعد از

آن عطسه ارند تا بیرون افتد یا بگوش گاو میشان بیرون آورند و

طنین یعنی آواز گوش انقلاب نافع بعد از تنقیه دماغ با ایارج فیقرا

بابونه اکلیل الملک و قیصوم شبت بجوشانند سر بر بخار آن بدارند و روغن بادام

تلخ و روغن بابونه و روغن شبت در گوش بچکانند و اگر از بخار معده بود

بقی و اسهال نمایند و مداومت باطریفل کشنیزی نمایند و اگر ضعف دماغ

در استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند و روغن کدو و روغن

بنفشه [illegible] در گوش بچکانند و از جماع و ریاضت پرهیز نمایند دوار حول

جانب و اکثر در گوش بود علاج بر بالای یکبار [illegible] جانب آن گوش [illegible] باشند

رکو

بر کف دست نهاده چند بار بجنبند تا آب بیرون آید یا ماشوره بر گوش

نهند و بمکند یا چوب باریک که خشک باشد بگیرد و یک طرف آن را در گوش نهاده

و طرف دیگر را بچوب باریک مشتعل سازد تا نشف آب از گوش نماید طرش

یعنی کری آنکه مولود در بود یا عارض شود از پیری یا از فسخ عصب مفروش

بسبب آنکه یا ضربه یا سقطه قابل علاج نیست و آنچه در تبها بواسطه صعود

صفرا به دماغ باشد علاجش مسهل صفرا باشد مثل ترنجبین و تمر هندی و هلیلج

هلیله قطور نافع روغن گل سرخ با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن

نماید در گوش بچکانند و روغن مذکور را با روغن بادام شیرین یا روغن کدو

و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمر هندی بنوشند و آنچه از

رطوبات اخلاط غلیظ بر آلت سمع باشد علاجش نضج ماده است بشراب اسطوخودوس

[…] و تنقیه با ایارج فیقرا و حب قوقایا روغن بادام تلخ و زیت و روغن

ترب و روغن قسط در گوش بچکانند و عطسه زنند و بینی [illegible] تا برود آن

وانچه از قولنج و گوشت زاید بود علاجش بر بینی است اگر ممکن باشد یا
چهارم در امراض انف رعاف یعنی خون آمدن از بینی اگر در بحران
باشد یعنی منع جایز نباشد الا در وقت افراط وانچه از غلبه خون و امتلا باشد
منع نباید کردن وانچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اگر خون
اندک آید و خون رقیق با حرارت بود بعد از فصد قیفال و تسکین و تغلیظ
شراب عناب با آب زرشک و از چیزهای گرم پرهیز کنند و آب سرد بر سر و روی
بریزند و طلای نافع برگ بید و برگ مورد امرود و برگ سفرجل کوفته با سرکه
سرشته بر پیشانی بمالند یا گچ با سرکه سرشته بر پیشانی طلا نمایند و در روی
بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازو سبز افیون
کافور و قصور دم الاخوین کهربا کوفته بیخته و روی بینی را بکلاب
بشویند و قدری از آن در سر قلم کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت
با آب بادروج تر کرده یا سیاهی دوات ترکیب تر نموده از دزور مذکور را

بمالند

با شیاف در بینی چکانند و چون زرکی تازه کبوتر را بفشارند و آب آن را به بیرون آید در بینی
چکانند و بازوها را محکم ببندند و محجمه را بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست
باشد بر سپرز نهند و اگر از جانب چپ بود بستن بیخ ان بپرز رعاف بکند
رانها ساق جمع کرده از بیخ میبندند و در خشکی بینی یا از حرارت و یبوست مفرط باشد
یا غلظ بلغم در آن حرارت اثر کرده باشد و خشک و بستر شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی باشد
از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند
و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام چرب کنند و خیار و هندوانه خورند
کردن گشنیز تر نافع بود و اگر از بلغم باشد بقرص بنفشه تنقیه نمایند و نشوق ادک نفع
بعد از تنقیه بحب ایارج و حب صبر نافعست صفت آن خردل کوفته با سکنجبین
غرغره نمایند و صبح بینی را به بول شتر بشویند نشوق نافع فوتنج و آب بادروج
سعوط استنشاق نماید اگر عطسه بسیار از گرمی دماغ باشد باید که از گرمیها
پرهیز نمایند و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی و سر بمالند و بوهای خشک مثل

کشنیز تر و صندل ببویند قروح انف مرهم بجهت قروح رطبه مرداسنگ

سفیداب قلعی اقلیمیا فضه از هر یک یک درم کوفته بموم سفید یک مثقال و روغن

گل سرخ [illegible] مثقال گداخته ادویه را بان آمیخته مرهم کرده استعمال نمایند و اگر بدن

ممتلی باشد فصد کنند مرهم دیگر بجهت قروح یابسه مغز قلم گاو و روغن بنفشه

گداخته اندکی لعاب بهدانه داخل کرده برهم زنند و چون در یکی قشر

از لعاب بهدانه بکنند بکار برند [illegible] بثر در اطراف فم و حلق و شور و نم بیشتر

خون و صفرا بود علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله الت [illegible] نافع بعد

فصد و اسهال آب عنب الثعلب آب کاهو تازه آب کشنیز تر و آب [illegible]

[illegible] توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند [illegible] نافع تخم [illegible]

[illegible] گل سرخ از هر یک عدس مقشر اجزا کوفته بیخته در دهان بپاشند

بوی بد دهان اگر از حرارت معده باشد علامتش کم شدن آن بوقت تناول

غذا و شستن دهان بود علاجش مضمضه آب انگور آب زرد آلو و آب

در ماء ادرا [illegible] آب خیار [illegible] مضمضه کرده بخورند و از بچهای گرم پرهیز نمایند و اگر

از بلغم باشد علامتش آنست که بستی دهن و طعام خوردن ضایع شود و [illegible]

[illegible] علاجش تنقیه معده و اسهال و قی است و زنجبیل پرورده در دهن

گرفتن و جوارش [illegible] با طریفل کبیر معجون است و اگر از فساد لثه و عفونت باشد

جهت عروق دامنه رطوبت عفن از [illegible] بعد از تنقیه دماغ با یا

[illegible] برگ مورد بگلاب و گرکه [illegible] مضمضه نمایند و حب مشک در

دهان گیرند و اگر از فساد لثه و عفونت باشد فصد قیفال و اسهال نقوع صبر

کنند مضمضه نافع در [illegible] برگ مورد گل سرخ سماق با آب و گلاب جوشانیده

ها [illegible] مضمضه نمایند و ترک [illegible] کنند و اگر تنها از فساد دندان

باشد با شستن و پاک داشتن و مسواک و خوشبوها در دهان گرفتن

[illegible] ان دندانها بکنند او رام [illegible] بعضی ورم لبها علامات

[illegible] باشد استفراغ ان کنند [illegible] از برای اورام [illegible] از

وصفوا اردعدس کشنیز تر کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته ضماد نمایند
از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی
بذر الکتان تخم مرو ضماد نمایند اورام لثه و عمور یعنی اماس گوشت بن دندانها
دندانها و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد
علامت آن گرمی است اگر دموی بود فصد قیفال کنند و اگر صفراوی بود مطبوخ
هلیله ده هند مضمضه کرده در رقم مفید است آب عنب الثعلب آب خرفه آب برگ
آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و بعد گاه از برودت باشد علامت
سفیدی لون است و ورم و سستی بود زیر زبان ترا محسوس شود
نافع در نقسم برون عسل مصفی بلعاب حلبه ترکرده روغن گل بغند در روغن گل داخل
کرده مضمضه نمایند لثه دامیه یعنی امدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد
فصد کنند و اگر از حدت خون باشد بمغلظات مثل شراب عناب ماء الرمان غذا سازند
و شراب عناب و شراب بذر لنگ و آب غوره بنوشند و عدس بخورند غذا کنند

لثوی

سنون نافع صفت گلنار عاقرقرحا طباشیر سفید قسما گلسرخ پوست انار
ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته سنون نمایند نافع است استرخای لثه نیز
بسبب رطوبت علامت آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه
و لرزیدن فکین اگر استخوان پوسیده باشد در وقت سخن گفتن سنون نافع
جهت استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطکی
سعد هندی گلسرخ گلنار عاقرقرحا سنبل الطیب جوز السرو اجزا را مساوی
کوفته بیخته بر بن دندانها بپاشند درد دندان اگر از حرارت باشد
علامت آن آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون باشد
فصد و حجامت کنند و اگر از مطبوخ هلیله دهند صفرا برد نافع از برای
درد دندان از گرمی عنب الثعلب بذر البنج پوست خشخاش با آب بجوشانند
مضمضه کنند سرکه و گلاب و روغن گلسرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر
تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری موم

آن ببینند و اگر از سردی باشد مضمضه نافعست قسط اما آب فوتنج صالح عاقرقرحا
بزر البنج در آب جوش بدهند مضمضه مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا در زیر دندان
گیرند اگر تسکین نیابد قدری رشعثا بخورد و بر موضع درد بنهند یا باید
هر گاه گوشت بن دندان اگر ازالهٔ آن کنند اما آسی در استعمال باشد بیش از
آن سست شده باشد و دایم قبول مادّه میکند و از آن خون بر آمده آن کنند
در این صورت مضرّ است و اگر لثه قوی باشد و اماکن بندانشده باشد و در ریز دندان از
و سوراخ و ریخته که در آن پیدا آید کنند آن مفید است و اگر درد در عفونت بود
گاهی یکینه تسکین نیابد بجهت تحلیل مادّه و گاهی نیابد و گاه باشد که سبب درد دندان
دود بعضی کرم که در بیخ دندان متولّد باشد بخور نافع از برای کرم دندان
تخم گشنیز تخم پیاز بزر البنج کوفته با پیه بز یکجا کرده بر آتش نهند و دود آنرا
بر بیماران بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بر لثهٔ آن بنهند
برسانند قدری عاقرقرحا را یکجا در سرکه یک ساله اندازند تا مثل

زهر

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

خمیر شود و بر دندانها نهند و دندانهای صحیح را محافظت نمایند که بآن نرسد
یعنی کندن دندان برگ زردالو و برگ شفتالو و برگ سرو خایند که زایل
میکرده و موم مغز بادام هم چنین عمل کنند مقرّر است و بار روح و نمک و روغن ما باشد
هم مفید مضمضه بشیر تازه گرم مفید و گاه باشد که از خوردن بچه بار گرم گرد درد اثر
حادث پدید آید هر گاه چیز سرد بآن برسد درد کند زرده تخم مرغ گرم و نان گرم
کوفته بر دندان نهند چند کرت و خایه گرم بدهند چنانکه گرمی که آب از چشم برآید
فی التوّم یعنی دندان برهم زدن در خواب از و علاج قسط
بر فلفل مالیده و بابونه و قیصوم طلا کنند تحرّک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها
آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه از طول مرض باشد یا از کثرت ریختن
به آنکه گوشت لثه را آفتی یا نقصانی رسیده باشد علاج جنس غذاهای مسمن
است چون گوشت بزغاله و برّه و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه
از استرخاء لثه باشد علاج جنس گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب

نقصان لثه صفت آن کنند گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین ابریشم کوفته
و بیخته بر بن دندانها بپاشند و اگر از جذر و سقط باشد علاجش استعمال سنونهای
بارده و قابض است اشقاق لب یعنی شکافتن زبان این مرض از حرارت
و خشکی دماغ می‌باشد علاجش بزرقطونا و بهدانه و برگ خرفه در دهان
گیرند و بلم رنگ آب بپزند و درهم مالند و کفی که از آنجا برآید بر زبان بمالند
و اگر از اخلاط معده باشد معده ایارج فیقرا نمایند و از غذاهای گرم و خشک
اعراض نمایند و تعدیل معده نمایند اورام لسان اگر از خون باشد علامتش
سرخی زبان و درد با تمدد و باقی علامات از غلبه خون است مضمضه نافع استعمال
کنند شود چون از فصد قیفال و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب
عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب خرفه تر آب کاهو تر آب اسپناخ تر مضمضه
نمایند و اگر صفرا باشد علامتش زردی زبان و سوزش و تشنگی شدید و درد
و بسا باشد که زبان با وجود ورم جوشش کند مضمضه کند زرد موی مند کور شود بعد از

اسهال

اسهال صفرا بمطبوخ هلیله نافعست و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی و ورم
و کثرت لعاب دهن است مضمضه نافع در پیش تم بعد از حقنه بغلغل
که در آن سکر تبرزد و شحم حنظل باشد صفت آن صعتر سماق عاقرقرحا العسل مضمضه
نمایند و اگر از سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبانست مضمضه
نافع در تنقیه مرض بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن آب انجیر زرد
لعاب خطمی روغن بنفشه مضمضه نمایند اوجاع اللهات یعنی درد زبان ملازه
نیز بفارسی کرز کنامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و درد گلو
باقی علامات خون باشد با آنکه در درد زیرا که حس ملازه کم شود مضمضه
و غرغره نافعست در تتمه مرض بعد از فصد قیفال صفت آن رب توت
و گلاب بجوشانند غرغره مضمضه نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش
سوزن زدن در آن موضع فرو بردن و بسیار حرارت و عطش داشتن
و درد زبان غرغره در تنقیه بعد از تلیین طبیعت با آب انگور سیاه تر باشند

با انزروت

شیرخشت در آن حل کرده باشند صفت آب کاکنج تازه و آب عنب الثعلب و عرق

تر در آن شاه توت حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر فلوس خیار شنبر با آب عنب الثعلب

حل کرده همچنان غرغره نمایند و اگر از بلغم باشد علامتش نرمی آماس

و سفیدی رنگ و درد به نهایت اندک است غرغره دیگر عسل کوفته با سکنجبین

و گلاب سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش سختی و

صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره در این قسم بعد از اسهال سودا مطبوخ

افتیمون صفت صعتر و حلبه بزرالکتان انجیر زرد تخم حنظل در آب جوشانیده صاف نموده

انگام و گلاب داخل کرده غرغره نمایند الترخاء لهات یعنی فرود آمدن ملازه

اگر از سردی و تری باشد یا بجهت رطوبات بلغمی مذکور شد علاج نمایند

و بمازو و نمک ملازه را بر دارند و بر پشت کاکل و سبوس گندم را بر سر گرم

بر یافوخ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی

از خطر نیست و خناق عسر تنفس بدل و شش و عسر البلع [illegible]

یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف لوزتین و عضلات

و این

و این قسم خناق را خناق مطلق گویند پس این اماس اگر از خون باشد

علامتش پری رگها و ضربان و علامات غلبه خون بر تمام بدن باشد

غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین

طبیعت بحقنه نرم صفت آن آب شاه توت آب کشنیز تازه و گلاب

قدری رب حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود زرد و نرم

انگشت یا آلت بران بمالند تا بشکفد و اگر صفرا باشد بهمین غرغره نمایند

بعد از فصد و تلیین طبیعت با آب نقوع عناب و آلو و تمر هندی و گل

بنفشه با ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش

تهبج رو و چشم و سفیدی رنگ و بسیار رفتن لعاب دهان و درد

شدت تنگی حلق و شوری طعم دهان است غرغره نافع بعد از حقنه حار

که در آن تربد و شحم حنظل باشد صفت عسل مصفی با بکام حل کرده غرغره

نمایند دیگر سکنجبین عسلی یا سکنجبین عنصلی با آب ترب حل کرده غرغره (؟)

داخل نموده غرغره نمایند و دیگر ربّ توت بجوز با آب طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره
نمایند و اگر از سودا باشد علامتش حکّه و تمدّد موضع ورم و تیرگی
و سیاهی رنگ علیل مایل برنگ بیمار و خشکی و ترشی دهان است و غرغره
های که در بلغم ذکر شد در این قسم نیز نافعست چون استعمال کرده شود بعد از فصد
باسلیق و حقنهٔ متوسط میان حار و لین و سبب خناق ورم عضلات نیز
بیرون خلقت یا بدر رفتن مهره های گردن از موضع خود بسبب
ضربه و سقطه یا بواسطهٔ جمع مواد یا ریاح غلیظ که در میان مهره ها
در آید یا تشنج که عضلات گرده و این اختناق را گویند و از
خناق مطلق بدتر باشد علامتش آنست که مریض قادر بر کشیدن
نباشد بجهت از جهات و بر گشادن دهان البته قادر نبود و وقتی که
از بیرون رفتن مهره های گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات
خارج بود گاه باشد که توان دهان گشادن پس اگر ورم عضلات
باشد

باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنهٔ متوسط ضماد نافع از برای خناق حادث
از بیرون رفتن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنهٔ متوسط
ورد فقرات بموضع خودها صفت معاش بغدادی کرنب هندی مرتک
اقاقیا صبر سقوطری سرشتی گلی کوفته با آب برگ مورد و روغن گل سرشته
ضماد نمایند ذبحه ورمی باشد در عضلات از دو جانب حلقوم که فرو بردن آب طعام
از آن عضلات میشود و در عضله که بر دهن مری و حلقوم و اندرون مری است
شده آنست که قادر نبود بر فرو بردن طعام و آب و اگر جهد کنند
از بینی بیرون آید و سخت نتوانند گفت و چشمها میل به بیرون کرده بلند شده باشد
و آب از دهان سیلان کند و گاه باشد که سرخی و ورمی ظاهر گردد در گردن تا بگوش
در پیش حلقوم بلکه دار طوق پدید آید و آن که از ابتدا سبب ذبحه گویند
نافع بعد از فصد فیقال اغیاره ... تا قوت باقی مانده حقنهٔ نرم کنند
صفت آن آب ... توت با آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت

بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سه بار اعاده فصد نمایند و اگر در حلق

العلق فی الحلق اگر دیده شود بگیرند با آهستگی و رفق بیرون آرند اگر دیده نشود جهت

اخراج و اسقاط علق منشب بحلق چیزهای که ذکر یابد و در نظر نیاید صفت آن تدبیر

خردل و نمک سوده سرکه داخل نموده غرغره نمایند و جرعه جرعه بنوشند تا بیفتد

بجهت اخراج علق زمانی طویل صبر بر عطش کنند و به حمام رفته در پیش دهان

قدری یخ یا بوس نهند تا بان میل کند و بر بوی آن بیرون آید باب ششم در امراض

حنجره و قصبه ریه و ریه و صدر و حجاب صدر و جنب و عضلات جنب و قلب بحة

الصوت آنرا ابفاری گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله بقصبه

و ششی میباشد علامتش احساس تندی و سوزش و دغدغه در حلق علاجش آنکه

که منع نزله کند بخوانند شراب خشخاش غرغره که منع نزله کند صفت آن پوست

بزر البنج عدس گلنار فارسی گلسرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر این

ادویه را کوفته و بیخته خشک بپاشند نیز نافعست و یا از سوء مزاج حنجره

داین در اکثر تبها میباشد و از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی بافراط

در هوای گرم علاجش نوشیدن ماء الشعیر و آب هندوانه و خیار و آب انار شیرین

و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و خیارین و آب عناب و یا از

سوء مزاج حنجره میباشد و بیشتر بخوردن از یخ و برف حادث شود بافراط و تنفس در

سرما و هوای خشک علاجش حب نافع که بجوشد در دهان گیرند صفت فلفل خردل

زعفران سنبل الطیب قرنفل کبابه دارچینی از هر یک جزو و صمغ عربی ربع مجموع

رطب حنجره مس — و قند سفید هم وزن مجموع ادویه حب سازند و اگر از سوء مزاج باشد علامتش

عدم احساس خشونت و درشتی و تقدم مرطبات است غرغره نافع صفت آن نیلوفر

بالمیان صمغ اربا بولاینه با آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و یا از سوء مزاج

خشک باشد علامتش آنکه گرفتگی آواز بعد تب و صفا اندک میباشد و

روشن و درد سینه و حدوثش این حال از گرد و غبار و امثال میباشد علاج

روغن بنفشه تازه یا روغن کدو یا روغن بادام اندک اندک بجرعه

و لعاب بزرقطونا یا لعاب بهدانه و قند سفید و نبات خوردن و شوربای آب
مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفناج بخورند و از سختی بلند گفتن
احتراز نمایند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه است علاجش حجامت معتدل حلق
معتدل الماء باشد و ریختن آب برسر و کردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت کرم
و شوربای حلیم گندم و باقلا و اسفناج و مغز گندم بادام شیرین و شراب بنفشه و قند
و نبات سفید یا تخم ریحان و بزرقطونا و یا لعوق قند یا ترنجبین یا روغن بادام شیرین
خوردن نافع است ضیق النفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علامتش
غرغره در سینه و بسیار بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه
بلغم بر نیاید خوف استسقا است شراب منضج استعمال در تنقیه مرض صفت
زوفای خشک سه درم انجیر زرد مویز منقی از هر یک ده عدد صمغ بادام [illegible]
حنظل از هر یک پنج درم ابرسا اصل سوس تراشیده از هر یک دو درم نبات
سفید یکصد و پنجاه درم بدستور شراب بسازند شربتی از دو تا سه [illegible]

الحدار

بعد از نضج بقی و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد ادا الملک حلو
نافع است و دوا الملک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد
بواسطه بخارات علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش دست
ذوای [illegible] در تنقیه که مستحق حرارت قلب است و باید که استعمال کرده شود
بعد از فصد باسلیق صفت شراب صندل یا شراب نیلوفر یا عرق
کاسنی و عرق گاو زبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای سینه
که بر سینه بمالند نافع صندل سفید با آب کشنیز تر و آب کاسنی تر سعد
بر سینه بمالند و اگر از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی
باشد علامتش سستی نبض و تنگی نفس بر مثال کسی زند که بر تشنه باشد
و تا راست نشیند کردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول راست نفس
بکاود و دم را نفس الانتصاب نامند علاجش علاج فالج است صفت
و روغن مصطکی بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش بار کی آواز

و بیرون خشک و کم شدن آن از خوردن ترشیهاست و علاجش خوردن کشک با گوشت
بزغاله و بره و کله پاچه بز تازه داخل کرده باشند و قند سفید با عرق بید انشک و عرق
گاوزبان و از میوه‌ها انار شیرین و شفتالو و میوان خورده [illegible] سرفه انجم
در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر
باشد علاماتها آن مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشکست و گاهی تر
و سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه یا از نزله رقیق با حاک
میباشد که بسوی سینه از سر فرود آید علامتش آنست که در شب وقت خواب زیاده
میشود و سر قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید و اگر زود علاج آن
نکنند [illegible] الانوف سیل باشد علاجش منع نزله است و خوردن
شراب خشخاش غرغره نافع صفت آن عدس و پوست خشخاش گل سرخ بزر البنج
عنب الثعلب گلنار خار خسک جوشانیده مضمضه غرغره نمایند حب السعال
که ماده نزله را غلیظ کرده اند و منع سیلان کند صفت آن تخم خشخاش سفید

برز

بزر البنج تخم کاهو مقشر و مغز تخم کدو مغز تخم خیار مقشر کتیرا صمغ عربی افیون
زعفران کوفته بیخته با لعاب بهدانه سرشته حبها سازند و یکی در دهان
گیرند و بمکند و چیزی از رشت و خشن بر کرمالیسون در تنقیه نافعست و نیز سرفه از
سوء مزاج گرم خشک در شش میباشد علامتش زیاده شدن سرفه در وقت حرکت
و گرسنگی و تشنگی و حرارت هواست با لاغری بدن ها و سرعت نبض و تنگی نفس
در هوای خشک و از خوردن خانه و امثال آن علاجش خوردن کشکاب الشعیر
است با قوه کدو و اسفناج و مرق و آش [illegible] شراب بنفشه و شراب نیلوفر
با لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و از
میوه‌ها انار شیرین صلاد نافع در تنقیه صفت آن صندل سفید سوده بر [illegible]
کشنیز خشک تر و تراشه کدو [illegible] بیوسته بر سینه بمالند و از سوء
مزاج سرد و [illegible] نیز میباشد علامتش عکس آن چیزهاست که در سوء مزاج
حار ذکر شد علاجش خوردن گلنگبین است و عسل و از میوه‌ها انجیر و مویز منقی

و مغز

ومغز پسته و بادام و غذا نان تنجدار نخود با قلا لوبیا مطیب بزعفران و دارچینی
و سینه را بروغنهای گرم چرب کنند و یا از جوشش قصبه ریه است و این
انواع سعال است علامتش آنست که از چیز ترش خوردن و غبار زیاده دایم
یابد و نیز از هوای گرم و خوردن چیزهای گرم و خوردن علاجش فصد باسلیق
مسهل صفرا است و تدبیر سوء مزاج حار کنند بغرغره یا از خشونت قصبه ریه بود
و غبار و بسیار گفتن علاجش اول لعابها و شربتهای چرب و فالوده
و سوء مزاج رطب آنست که باران چیزی بر آید یا از امتلاء دماغ و امثال اسباب
علامتش عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوای
و آب سرد راحت یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی بر نیاید اما چون گاهی
اگر چیزی بر آورده باشد از قسم تر آورده باشد علاجش فصد باسلیق
است و آنچه در سرفه گرم گفته شد از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید نمود
و یا از اخلاط غلیظ می باشد علامتش خرخره در سینه و بر آمدن بسختی

غلیظ

غلیظ علاجش علاج ضیق النفس بلغمی است و باید دانست که در سرفه اگر تر
سرفه را از یاد کم کنند و اگر تیزی فرمایند بعضی استعمال کرده اند و بعضی تلخ شوند و سرفه بلغمی
که در آن خاصیت هست بعضی استعمال نمیکنند باید داد بدانکه در بعضی اشخاص
مشاهده شده که در تریاک از اله شده پس اگر امتحان کنند بدادن تریاک در بعضی
سرفهها که از صفرا و بلغم از مواد باشد بنفث الدم یعنی خون بر آمدن بسرفه
اگر اندک بود و بسرفه آسان آید از حنجره و قصبه ریه باشد علاجش غرغره یا قابضات
است و بپوست که از رنج و ضع ... باید در دهان نگاه دارند و از گرمیها و نعره زدن
پرهیز نمایند و اگر خون بسیار آید و برنگ سرخ بود از سینه و اگر برنگ سیاه
از شش است و در جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسلیم و شراب
حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا برنج و با قلا یا شیر تخم خشخاش
دهند و اگر ضعف غالب نباشد و تب نباشد با مرغ دهند و اگر تب
باشد ماء الشعیر دهند و از میوه ها امرود و انار شیرین دهند و دیگر

ذات الریه و ورم گرم نبود در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم شور
متعفن علامتش تب دائم و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه
بجانب پشت و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی
زبان و نبض موجی و سیاه و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر نبود لیکن گرانی
بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین
و غیره بنفشه و غذا آش جو از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب
انار شیرین با عرق گاوزبان و وقت غلبه حرارت شیره تخم خیارین و شیره
تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم کتان خطمی و اصل السوس از هر یک
ضماد
ده درم جوشانیده ضماد غوره یکی از اشربه مذکوره داخل کرده بدهند
نافع در ابتدا ذات الریه صفت آنکه آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید
سرشته نیم گرم بر سینه ضماد کنند و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه
سازند بر سینه بمالند و در آخر بر ضماد مذکور تخم کتان ضماد نمایند

مجرب

حب سعال که دایم در دهن گیرند و مغز تخم کدو و شیرین و مغز تخم
خیارین خشخاش سفید مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سه درم گل بنفشه
ده درم رب السوس یکدرم ترنجبین پاک کرده بوزن مجموع ادویه کوفته
بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند از هر یک دانک و زیر انگشت
نهند تا بیخ حلق و بکار دارند سل مرضیست که شش ریش شود و لازم
آنست تب دقی و بعضی کسان باشند که اگر شش ایشان متقرح نباشد
ولیکن حال ایشان مثل حال مسلولان باشد و این کسانی باشند
که ماده در سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس ایشان تنگ کرده باشد و مجاری
دم زدن ایشان تنگ کرده اند و سرفه صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید
آید و این مرض اگر چه فی الحقیقت سل نیست حکم او در امراض شربت
پس سل خوانند اما سل حقیقی که قرحه شش باشد علامتش لزوم
تب دقیه و سرفه و برآمدن مده بسرفه الیه و فرق میان مده

و بلغم است به ملة با خون و خشکریشه بیرون آید و بد بوی باشد فاسد
اگر بر آتش نهند و اگر در آب اندازند بعد از زمانی در زیر آب
نشیند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا علاج شود بعد استحکام
بعضی گفته اند که اگر معالجه و تدبیر بصواب اتفاق افتد ممکن
که صحت یابد و اگر بعد استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس گفته که علاج
پذیر نیست و طبیب که متوقع شود از برای تسکین عوارض است
مدت حیات بصعوبت بگذرد و علاجش در اول امر که [illegible] بر آید
فصد باسلیق کنند و خون اندک بر آرند و آنچه از خون بر آرند بجهت
کثرت بر آیند پس قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و تدابیر دق
و بدانکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم گشاده
هلاک شود و جهت آنکه مسلول را و [illegible] شکم گشاده باید داد
گل سرخ شش درم طباشیر سفید گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته
بدرقطونا

بدرقطونا سرشته قرص سازند مقدار یک درم با آب سفرجل یا با [illegible] دهند
و غذا عدس و ماش مقشر و تخم خشخاش و شیر مغز بادام [illegible] دهند
ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرق کرده اند
بیان آن در معالجه مدخلی نیست و این مرض ورم گرم است در حجاب
داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا
خارج و ورم قسم آخر چون در قسم خارج است محسوس گردد علامتش
تب تیز لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض منشاری یعنی سریع
متواتر مختلف الاجزاء در بلندی و پستی و صلابت متشابه
و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتداء و آخر چون بر آید علاجش
فصد باسلیق است از جانب وجع بعد دوم و سیوم باز فصد کنند بشرط
احتمال مریض و غذا آش جو با اسفناج دهند و از اشربه شراب عناب
و شراب نیلوفر و شراب بنفشه با لعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم

حب جدوار بند ضماد نافع در ابتدا اکل بنفشه ارده جو با لعاب گل خطمی سرشته ضماد نمایند

ذات الصدر ورم حجابی بود که بر پهلوها در پیش کشیده است که بجانب سینه بود ذات
الصدر گویند و اگر بجانب معده یا پشت میل ذات العرض گویند علامات
ذات الصدر درد و جوار سینه از تنفس تا فم معده و عدم قدرت
علیل نظر کردن بر زمین آسمان و از تکیه کردن بر پهلوها و پشت راحت یافتن

و علامت ذات العرض احساس در میان هر دو شانه و در پشت تکیه و بجانب راست
چپ تکیه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و شدت هر علاج
ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم میان هر دو شانه نهادن

خفقان طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج سادج باشد یا مادی
و علامات سوء مزاجات بتکرار مذکور شد و سادج را تبدیل و مادی را بتنقیه و
تعدیل تدبیر نمایند و در مبادرت و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه

بجلوله و زعفران

و زعفران و درونج دارچینی و از دیدن مهیا باشد علامات و علاج دیدن خواهد آمد
ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود بهمنین ابریشم عنب الثعلب زعفران قرنفل شاهسفرم
دارچینی سعد کوفته ادویه قلبیه بارده مروارید صندل گل سرخ طباشیر بنفشه
کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور و ادویه قلبیه معتدل گاوزبان فیروزه یاقوت
مرکبات مفرحات یاقوتی بارد و معتدل و گرم و دواء المسک غشی
معطل شدن حس و حرکت است بسبب ضعف دل و سبب آن یا چیزی بود که
موذی که بدل برسد چنانکه در نوبتهای بعضی تبها و از گزیدن هوام زهرناک
و از خوردن زهرها و از فضول بخارات ردیه بدنیه چنانکه در اختناق رحم
یا خارجیه چنانکه بوی حیض و امثال آن میباشد و از سوء مزاج سادج یا مادی
یا قلت روح در وقت آن علاج غشی در آن وقت ریختن آب سرد
بر روی و بوهای خوش و موافق دماغ بوییدن گلاب و گلاب بکار بردن
و دست یا مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن

معده

سبب معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید باب هفتم در امراض معده

سوء مزاج معده علامات سوء مزاج گرم سادج تشنگی و دفع عطش طعام شهوت

و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندکی گرمی و خشکی دهان و قلت شهوت

و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب زرشک و شراب غوره و شراب

انار و شراب ریباس و شراب لیمو و شراب صندل و نارنج و اغذیه بارده مثل

زرشکیه و سماقیه و عدسیه و تفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامات

سوء مزاج با صفرا با ماده صفرا آنچه گذشت با تلخی دهان و غثیان و بیرون

آمدن صفرا بقی و علاجش تنقیه بقی و اسهال است اولا و بعد از تدابیر

مذکوره و علامات سوء مزاج حار و رطب اعتدال ازروی طعام و

بسیار آب دهان خاصه وقت گرسنگی و بقی آمدن صفرا و بلغم بعد

صفرا و علاجش قی کردن و اسهال به سکنجبین عسل و شراب لیمو دادن

در گلقند آفتابی بهمدیگر [illegible] نوشیدن و در دم [illegible] سکنجبین

دیگر

یک شرب یا شراب نارنج یک اوقیه صبح ناشتا بخورند و علامت آنچه از گرمی

و خشکی باشد علامات حرارت است با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی

طبیعت و لاغری بدن و علاجش خوردن آش جو است با مرغ فربه یا گوشت

بزغاله و بره و از میوه‌ها انار ترش یا لیمو شیرین و سیب شیرین و هندوانه و از شربت

شراب انار شیرین یا عرق کاسنی و علامات آنچه از سردی باشد بود ضعف هضم و دیر

گذشتن طعام از معده و تغیر آن بترشی و نرمی طبیعت و بسیار نفخ و از [illegible]

طعام و علاجش جوارشات گرمست و علامات آنچه از سردی و تری باشد مانند آن

باشد کم آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غلیان و تشنگی کاذب و آروغ

ترشی و نفخ در شکم است و علاجش تنقیه معده بقی با آب شبت و عسل

است و اسهال بحب بلغم و مداومت با نوشدارو و جوارشات و گلنگبین

و علامت آنچه از سردی و خشکی با ماده سودای باشد بسیار آرزوی طعام است

و ضعف هضم و بسیار نفخ و سوزش معده است و ترشی دهان بیش از طعام

ویا از ضعف معده است و علاجش تقویت معده است و وجه دیگر فساد

شهوت و آن آرزوی خوردن گل و امثال آن است و سببش اجتماع اخلاط

ردیه است در معده پس طبیعت مایل میباشد بچیزی که ضد آن باشند و گاه باشد که

آرزوی او برای دفع و ضد نباشد بلکه طلب آن خلط باشد بمشابه و مشاکل خود

و فرق میان هر دو آنست که آنجا که طلب مشاکل است عفونت باشد

و آنجا که طلب ضد است برای دفع موذی باشد حکمت محفوظ است علاجش

تنقیه معده است بقی و اسهال و تسکین آن آرزو بمرغ بریان شور و تشنگی

استخوان طیور و نقلهای مرغوب و هیضه و آن حرکت مواد غیر منهضم باشد که از

بدن بازگردد و بعنف و شدت و بقی و اسهال دفع شود و گاه باشد که

شود لیکن خالی از تهوع و غثیان نبود و بدانکه هیضه چهار نوع میباشد

یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال معده زیاده بود دوم خوردن چیزهای

لطیف و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف بطیء الهضم سیم تباهی چیز ماکول

خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و برز ... و علاجش تنقیه است از سودا

بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح پس مداومت بر تقویت معده مذکوره که

از سردی ... بی ماتم باشد و بر علاج بپرهیز و استعمال اطریفل گرم و تریاق

و علامت آنچه از تری باشد قلت تشنگی و تغیر از اثر و اغذیه تر و حریف

و بسیار آب دهان رفتن و سرعت نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و جوارش کمونی

و علامت آنچه از سردی معده باشد ماتم با ضعف هضم و بطوء نزول غذا از معده

بر ترشی و نرمی طبیعت و باد بسیار و بسیار شهوت طعام علاجش استعمال جوارش

حاره است و علامت آنچه از ... سردی و تری ... مرکب از علامات سردی و تری

علاجش چیزهای گرم خشک است ... و بعضی در معده یا از سوء مزاج است

علاجش تبدیل غذا ویا از اجتماع اخلاط ردیه است و علاجش تنقیه است

ویا از ورم معده و علاجش ورم معده است چنانکه بیاید و یا از ریاح است

و علاجش تکمید بسبوس گندم و نمک و جاورس ... و خوردن جوارش کمونی

دریا

صعب

و در معده باطبعت نباشد و در تحلیل کردیدن پس لازم است هر شخص را که بیوستر
ازین اسباب اعراض و اجتناب لازم شمارد چه کاه بود اکر آن بغایت ضعیف گردد
و نبض ساقط شود و رنگ مریض مثل رنگ اموات شود و باشد اکر قشنج بیدا
اید در دست یا و دران وقت طبعت باید نشر سد و دست از معالجه باز نکرد
چهارم از سیصد سوء مزاج معده است که تغیر کرد اند غذا را بفساد و صفرا و
اکر سوء مزاج حار باشد و علامتش بر آمدن صفرا باشد بقی و اسهال
و علامتش اسهال بقی با آب کرم و تنقیه معده پس شراب انار منعنع و
و شراب لیمو و رب سفرجل حامض بنوشند و یا تغیر کرد اند غذا را
وفساد و بلغمیت و علامتش اخراج بلغم بود بقی و اسهال و علاجش
اب مطبوخ انیسون و بادیان و مشک دهد و بکذارند تا شکم بپیند و حلتیت
معده جوارش سفرجل قابض و جوارش عود شیرین دهند جوع البقر یعنی زیادتی
ارزو طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میباشد و این مرض

یا از زیادتی سردی معده میباشد و علامت علاجش کذشت یا از بسیاری ریختن
سودا بفم معده علامتش انکه شهوت تا آب اندک است و ترش جشا و سوزش فم معده
و دغدغه فم معده بسیار رود با جوارش برنا خوردن و کثرت براز و علاجش اسهال سودا بود
بمطبوخ افتیمون بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب خوردن و کاه باشد که این
مرض بسبب اشتیاق تمام بدن باشد بغذا چنانچه حال ناقهان است و علاجش
کثرت التغذیه دادن است اندک اندک بکرات و از ادخال شیء محرض باشد
و بپرهیز از تحلیل و طبیعت از نزمی نکاه دارند و کاهی از دیدان ام میباشد
خواهد امد و جوع بقر یعنی کرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بغایت
محتاج باشد و طالب و معده از آن متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج
بارد فم معده است که قوت جذب را بجیر اندر یا نقصان غذا و شدت شهوت اعضا
بغذا و علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت و میل
دست بر فم معده نهند سردی محسوس شود و در بعضی اوقات غشی عارض
کردد و بسیار بجای مسافران که کرما خورند حادث اکر پیش از آن کرسنه

بود باشند و تقلیل غذا که این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی

ضمادات

شدید این غشی است که ذکر شد و معده را از مقویات معده مثل ضماد متخذ که

یعنی اخذ شده باشد از سعد سنبل الطیب و گلسرخ ضماد کنند و چون از غشی برون

آید باید فزاد در آب گوشت تر که ساخته باشند و اگر آب گوشت را با این طریق بگیرند

بهتر است گوشت گوسفند یک ساله و چربی آنرا جدا کنند و پیه آنرا اگر باشد کنند

در دیگ سنگی نهند و اندک گلاب بر آن چکانند و سر دیگر را ببندند و با آتش

نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را

بفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه در فشرده هم بیرون آمده بود که را

که پخته بود اندکی نمک در آن اندازند و بخورند و یا از خلط معدی بلغم

رنجانی میباشد که بفم معده آید و قوت شهوت را تمیز اند و این در خلاف

بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترشی بود و فم معده را

و شهوت تحریک در آورد و اینکه سبب غشی که کاه بد طعم و

و غلیظ بود و علامتش علامات سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده

و تسخین

و تسخین آن کند و علاج غشی که از اشکال بغیت زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی

اعضا و غشی مانع استفراغ است اما حدوث جوع بقر از ضعف قوت در معده

و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علاماتش علامات سوء مزاج بلغمی بود

و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بجا و علاج ایشان که از اشکال بغیت

زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی و غشی مانع استفراغ است تا علاجش

جوع بقر از ضعف معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است علاماتش علامات سوء مزاج

گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی بیشتر

و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد از آن غذاها سرد بالفعل و بالقوه

و مقویات فم معده مثل نان در آب انار و آب سیب و آب سفرجل و شراب

زرشک و شراب لیمو و نارنج و ریباس و غوره که بر نخ خشک کرده باشند ترید کرده

بد ... مفرط بود از حرارت دل و سینه و تشنگی میباشد و علاماتش آن تشنگی است

که از هوای بیشتر آب خنک تسکین یابد و علاجش بوئیدن بوهای خوش آنست خنک

مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیهٔ و اطلیهٔ و ضمادات بارده بکار برد و یا از
حرارت معده است و علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن از آب
سرد زیادتر از اینها است گردد و علاجش بوییدن کشنیز و تخم خرفه مغز است با سکنجبین یا شراب
زرشک و از میوها خیار و هندوانه و سیب و امثال آنها است و یا از غلظت و لزوجت
و شوری خلط یا غذای هست باشد که در معده باشد و مادت شوره که جامع این صفت
و علاماتش این است که هرچند آب بخورد تشنگی زیاده شود و چنین بر کنند از آب
در اول چیزهای گرم ... مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را گاذب
گویند علاجش آنست که تنقیه کنند بقی و اسهال اگر سبب خلط باشد و اگر سبب غذا
ترک اغذیهٔ موصوفه نماید و گفته اند که اگر ... آب آن را با نمک بسنگ
بخورد با قرصت ... رفع میشود و تهوع و غثیان فی حرکت
بدفع چیزی از طریق دهان ... باشد با آن حرکت اندفاع و تهوع
حرکت دافع یعنی معده به حرکت مندفع و غثیان حالتی که معده را با آن

حالت

حالت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالات یا صفرا است
و علاماتش حرارت و تشنگی و دفع صفرا است بقی و علاجش تنقیه معده است
بقی و حقنه و تعدیل با اشربه و اغذیه باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشند
و یا از بلغم و سودا است و علامات هر یک معلوم است و علاجش بعد از تنقیه
بقی و حقنه آشامیدن شراب آب و انار منعنع و قرص الدم یعنی برآمدن خون از
معده بقی و این مرض یا از گشودن رگی است از معده علاجش
با سلیق و تجرع آب ... جل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی
و دم الاخوین یعنی خون سیاوشان بلوط و خرنوب و سماق نیز نافع است و یا امتلا
از جگر یا از سپرز است به معده و علاماتش آفت عضو ...
امالهٔ بجانب دیگر فواق حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود
و این یا از حرارت است چنانکه در تبهای محرقه و یا از خوردن چیزهای گرم
بسیار گرم است علاجش با استعمال اشربه و اغذیه و ادویه باردهٔ است و یا

کرده در ریا

از برودت حاره از فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را عارض
نوعی
علاجش است که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و در
بیحر و رطوبت که بعد از بیرون خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس نگاهداشتن
وجمیع بر تشنگی و عطش آوردن و جمیع اعراض نفسانی نهایت مفید و شرابها
زنجبار س
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم معده میباشد چنانچه از
و چیزهای ... از چیزهای تیز حار شکم درد و علاجش مقی و سکنجبین و آب گرم و
استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمو و شراب زرشک با لعاب بزرقطونا
و قی کرده
و یا از گرانی طعام بسیار و غلیظ و یا بلغم غلیظ لزج میباشد و علاجش
علاجش
بآب گرم و در بلغم با آب ترب و سکنجبین عسلی است و یا از بادهای غلیظ میباشد و
شبیت
بماء الاصول و گلقند مقوی مصطکی و انیسون است علاجش نافع صفه آن ... و
و با پونه کوفته و روغن مصطکی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند و اگر از ورم
حار باشد علاجش خواهد آمد و اگر از خشکی باشد علاجش ... است که در معده

خلط

خلط یا ثقل یا بادی یا حرارت ترنجبین و بعد از استفراغات و نبهار گرم عارض گردد
علاجش شیر و روغن بادام خوردن است و بر معده مالیدن و غذا آش جو مرغ فربه
ولدوی شیره اسفناج پخته بخورد و قند با نبات سفید با آب هندوانه و لعاب بهدانه
ولعاب بزرقطونا بنوشند اورام معده این اماکن از خفی و یا از صفرا باشد و علاجش
... حرارت در معده و درد و ظهور ورم و ... زبان و تشنگی
و سقوط اشتها است علاجش فصد باسلیق و نوشیدن آب انار ترش و شیرین
و ماء الشعیر و شراب لیمو و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب
عنب الثعلب و آب کاسنی تازه ضماد نافع در ابتدا اگر دیر گردد ... لسان الحمل
خرفه
... آب سیب در ... ضماد نمایند نافع بعد از تسکین حرارت
با بونه و اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب ... ضماد نمایند یا آب ...
و آب کرفس ... افزایند و اگر ورم معده از بلغم باشد علاجش ...
و بسیاری آب از دهن رفتن است و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی ...

و تهیج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود آب گوشت تیهو و تیهوج کرده اگر بجنبد

باشند و با گوشت تیهوج اقتصار نمایند ضماد نافع در ابتدا صفت آن روغن

گلسرخ و برگ کرفس بهم آمیخته بر معده بمالند ضماد دیگر بعد از چند روز استعمال کرده شود

خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته و بیخته بگلاب و برگ کرفس سرشته ضماد نمایند

و اگر تحلل نیابد استفراغ برفق نمایند صفت مسهل که استفراغ برفق نماید

ماء جبن ... سه درم تخم کرفس دو درم پوست ... صاف نموده فلوس خیار شنبر بیست درم

گل قند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح با این مداومت

نمایند و اگر از سودا باشد علامتش صلابت ورم و اوجاع زیاده و ...

خلقی و خشکی و سوداوی است و علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج

ظاهر شود فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده

بنوشند با گرم کرده داخل کرده بنوشند و چند روز بدین مداومت نمایند ضماد

ضماد صفت آن حلبه بزر کتان بابونه گلسرخ کوفته با آب برگ کرفس سرشته ضماد نمایند

و اگر تحلل نیابد اسهال با یارج فیقرا معجون یا فتیمون و غاریقون نمایند

ضماد

ضماد بر محل استعمال کرده شود صفت اشق مقل ثم کندر سنبل الطیب

سعد کوفی اشق را بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه را بیخته با آن سرشته ضماد نمایند

باب پنجم در امراض کبد و مراره و طحال اورام الکبد اکثر از خون باشد

علامتش تب و تشنگی و گرانی و درد و سوزش در موضع جگر است و سقوط شهوت

طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و درد و سرفه خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود

معده را از عظم تنگ زحمت رسد اگر در جانب مقعر باشد پس علامت قی و قبض شکم

و فواق و دنائت شهوت طعام بیشتر بود و اگر در جانب محدب باشد سرفه

و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیده شدن گردن بزیر باشد و میان ذات الجنب

و ورم جگر وقتی که محدب باشد وجهت تحقیقش مریض را گویند که نفس باز پس کشیده

چندانکه تواند نگهدارد و بعد از آن از وی سوال کنند اگر در پهلو ... درد

در زیر پا زیر دنده نهار پهلو پیدا بود ورم جگر است و الا ذات الجنب است

و علاجش فصد باسلیق و آشامیدن شراب انار و آب انار ترش و شیرین

و آب کاهو تازه و بنفشه ثعلب سکنجبین قند و غذا ماء الشعیر ... ابتدا

صفت آن آرد جو گل بنفشه برگ خرفه تر لسان الحمل گلسرخ صندل سوده در هم سرشته ضماد نمایند

ضماد کنند بعد از سه روز استعمال کرده میشود آرد جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ ضماد نمایند

ضماد کنند بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال میشود باید که ضماد قبلی با بونه افزایند

و بعد از این بدین ضماد اقتصار نماید صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گلسرخ [illegible]

با آب عنب الثعلب سرشته ضماد نمایند و یا ورم کبد از صفرا است علامتش زردی روی و

زبان با خشونت است و شدت تب و حرارت و قی صفرا و مطبوخ مسهل صفرا [illegible]

صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب شاهترج منقی [illegible] ترنجبین

در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد با تخم [illegible]

تپش کمتر بدهند و اگر در مقعر کبد باشد چیزی که اسهال کند و در صورت

طبیعت [illegible] و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش سفیدی روی

و زبان و قلت تشنگی و احساس و [illegible] ورم و عدم درد [illegible] ملایم بوده است

ضماد نافع بعد از نوشیدن [illegible] الاصول با شربت تخم خربزه و استعمال حقنه

و جوشانده اکلیل الملک گلسرخ تخم کتان [illegible] سرشته ضماد نمایند و بالا

سوداوی

سوداوی است و علامتش ادراک صلابت است در موضع جگر و فساد رنگ

و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی درد و تب و گاهی با حرارت مزاج میباشد

و علاجش اسهال سودا است بعد از آنکه نضج ماده با سکنجبین بزوری یا [illegible]

و اقراص مقل داده باشند [illegible] و اگر [illegible] سده و کمی مزاج از آنچه ذکر شد

ترتیب دهند سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند

و این مقدمه استسقاست و علامتش زردی روی و آماس با سفیدی و تهیج رو

و پلکها و دست و پا و گاه باشد که بهم [illegible] و از لوازم این مرض است بسیاری

نفخ و قراقر شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاهی نرم و گاهی قبض گاهی زود

گاهی دیر و علاجش حقیقت از علاج استسقا است استسقا بدانکه استسقا

در لغت بمعنای بسیار طلب آب است و در اصطلاح اطبا مرضی [illegible] بسبب

در آمدن ماده غریبه بارده بتمام اعضا ظاهر یا بعضی [illegible] غذا و اخلاط و

این مرض سه نوع است اول زقی و این بدترین انواع است [illegible] طبلی

وعلامت زقی بزرگی شکم و بزرگی آن و در زقی پوست شکم است چون دست
بر شکم مالند مانند مشکی پر آب نماید و آواز آب مسموع گردد و در زدن دست
دست زدن از پهلو به پهلو گردد و علاج حبن علاج ورم جگر است اگر علامات
ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد گرم از آب سکنجبین و آب کاسنی و
سرد را بسکنجبین بزوری علاج کنند و غذا مناسب بدیشان دهند. و استفراغ
ماده صفرا مثل کاکنانج با ملح یا جار بسبب غلبه حرارت و برودت مزاج
علیل و بعد از آن بمدرات بمقویات کبد کرده و بر آن مواظبت نمایند
مدرات تخم کرفس انیسون و رازیانج پرسیاوشان بادیان تخم خربزه تخم خیار ریحان
تخم کاسنی و مقویات قرص امبرباریس بارد و حار و قرص گل و شراب دینار و
سکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض است و علامت لحمی تربل و آماس
جمیع بدن است و چون انگشت بر موضع فرو برند مدتی در گود بماند و سفیدی
بول و نرمی طبیعت که ما باشد که بول سرخ باشد بسبب عدم امتیاز میان
خون و مائیت و دیده شد بعضی ابواع نوع اسلم انواع بسبب عسا استسقا

وعلاج

وعلاج حبن تقویت و تسخین است با آنچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد گرانیت
و در ریگ گرم و نرم از گردن تا پایین پنهان شدن و علامت طبل عدم
بیانچه در زقی بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبل کنند و ناف بیرون آید و علاج حبس
اسهال برفق است بچیزی که احداث گرمی کند و تعدیل جگر و معده این نوع از زقی رجال
و سردی معده حاصل گردد بحب طلیل یا ماء الاصول با سکنجبین بزوری و حقنه ها و شیافات و منه
ادویه موضوعه سرگین بز و سرگین گاو و کبریت و سرکه مرکب کمال الحمی را بر جمیع بدن
ضماد قیب بر شکم و طلی بر اطراف تمام نافع از برای طبل جاورس و سبوس گندم و نمک گرم
گرم کرده تکمید نمایند و غسل در چشمه های گرم و استعمال حمام معرق استسقا را نافع است
و حمام گرمی تر افزاید بعض برشته گرم بسیار دارد حضرات خوش اقبال و ثبت شیر
شتر قیصوم و امثال آن چرا کند بعوض آب و غذا دهند بر نهایت مفید است
و همچنین بول شتر و بز که قیصوم و در منه خورده باشد و آورده اند که زهرا استسقا
عارض شد با حرارت و چندان آثار بهبود دیگر از ذکر آن گشتم میبایستی و حلاوی
یافت یرقان اصفر یا بسبب دفع طبیعت میباشند مانند صفرا را انطباق از بدن

بطریق بحران چنانچه در تبهای صفراوی در سوم روز یا چهارم بحران و اگر تبش ان
هفتم باشد بیکسر بود پس اگر طبیعت در سیوم قوت نرم همانجا بدرد و ... اسهال
مگر بود در سیم مدد طبیعت باید کرد به بول در آبزن و خوردن سکنجبین و یا از
گرمی مزاج جگر باشد و علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی قاروره
و کف زرد است و علاجش مسهل صفرا و شرابهاست که جگر را خنک گرداند
و غذاها و ضمادها ازین قبیل و اگر از گرمی مراره باشد و فرق میان این و آن آنست که
اگر از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الا سفیدی چشم زرد شود و بول زرد
شود و طبیعت قبض باشد و علاجش مثل علاج گرمی جگر است و یا از سده
جگر میباشد و علامت سده جگر گرانی در موضع جگر بود و درد و تپش و اگر
سده در جانب محدب کبد باشد بول رفتن اندک باشد و اگر در جانب مقعر باشد
براز نرم و انباک میباشد و سفید آید علاجش اگر سده در محدب باشد مفتح
مدر دهند مثل سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاکنج و تخم خیارین
و اندک لکا مغول و اگر در جانب مقعر بود استعمال ادویه مفتحه و مسهله کنند

مثل

مثل سکنجبین ریوند و آب رازیانه و کرفس و کاکنج و عنب الثعلب و یا از گرمی هوا
میباشد و این قسم کوهکنان و زنان را بسیار حادث میشود و علاجش جاهای خنک است و آب سرد
و اغذیه و میوهای خنک و یا از ورم مراره میباشد و علامت آن تب است و گرانی در موضع جگر
و درد و خشکی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم جگر است و یا از ضعف مراره میباشد و علاجش
مثل علاج ضعف جگر است و یا از سده ما بین جگر و مراره است و علامتش قی صفراوی
یا اندک ثقل در موضع جگر است و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ سبب
صفرا است و استعمال مفتحات مثل آب کاکنج تازه و بیخ کاکنج و عنب الثعلب سبیده و تخم
کرفس و رازیانه و دادن سکنجبین بزوری و حب کبر و دیگر مزاج در ترکیب و مفرد
تصرف نمایند یا از سده مراره و امعا است و علامتش آنکه براز دفعة سفید گردد و بعد
بیرون آید و بسا که قولنج تولد کند و علاجش حقنه کردن و در کشادن سده آن مجتهد
آب مطبوخ کرسنه و مثل بذور که در آن فلوس خیار شنبر حل کرده باشند و با روغن بادام
حقنه کردن بغایت مفید است و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس با خل نمایند قوی‌تر باشد

و یا از قولنج میباشد علاج علاج قولنج است و یرقان اسود یا از سده میان جگر و طحال و یا از
سده میان طحال و فم معده میباشد و علامت این هر دو آنکه یرقان اندک عارض شود
و فرق میان هر دو آنکه در زمان شهوت دفعه به سقوط شود و گرانی و تمدد از جانب چپ
علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر و بریز
بر سپرز سودا و فرق میان کبد و طحال آنست که کبد را سیاهی کمتر بود یا علامت سودا
مزاج کبدی و طحالی نبود سیاه بود یا سیاهی بول پر از و شکایت مریض از جانب چپ
و غم و اندوه بی سبب و خبث نفس و علاجش فصد است و انواع غذا باشد پس صلاح
و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه و ماسکه طحال است و علامتش کدورت
سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا تبع با اسهال است و علاجش تقویت
سپرز و نهار مجمر به تبع نموده است و ظاهر مقوی مالیدن و دلاکی و ریاضت
اکراه از سکون و بطالت و دهشت باشد و یا از هجران محرق و امراض سوداوی میباشد
و علامتش آنکه در آن امراض ظاهر شود و از حدوث آن آرام خفقان عارض شود

علاجش مدد کردن بر خروج است و یا از ورم سپرز میباشد و خواهد آمد ورم طحال
بعد از اما پس سپرز نشتر سودا ان به بعد از آن دموی لیکن سپرز در سودا و مستحیل
میکند و بلغمی و صفراوی اندک و نادر میباشد و بیشتر اورام از سپرز عارض شود
و فرق میان هر دو ورم آنست که از دست مالیدن درد ورم درد را زایل کند
و در هر یک تسکین یابد و لجاجه اورا از قراقر مسموع شود و اما دموی علامتش درد
در جانب سپرز و حرارت و تشنگی و تب گرم در شدت آنها به بعضی و سیاهی قاروره است
و گاه بجای گرمی موضع سپرز سرخ پیدا شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر
و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه است و ضماد های سفت و غذاهای ماء الشعیر
که در اورام کبد ذکر شد و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و تب حاد
در اشتداد و زردی چشم و زبان اندک با سیاهی آمیخته و علاجش اسهال
بطریق ورم صفراوی جگر است و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک
درد در آن و سفیدی روی و زبان و چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیلان
ابتدای ورم

بود ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بود بعبارت تنقیه بلغم صفت آن
تخم اسپند که آنرا برزحرمل گویند کوفته با خاکستر چوب انگور به سرکه و روغن
سرشته ضماد نمایند و اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع
خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت نبض و شریان که بر جانب چپ [illegible]
در یافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق و اسیلم
از دست چپ است پس سکنجبین بزوری دهند و اسهال مطبوخ افتیمون [illegible]
نافع در تنقیه صفت آن اشق به سرکه خیسانیده فودنج و سداب و بیخ سوسن آسمانجونی
کوفته بیخته با آن سرشته ضماد نمایند و قرص لک و قرص اسارون با سکنجبین متخذ از
بز نافع است و اگر اشق را بر سپرز طلا نمایند سپرز را تحلیل دهد و اگر یکدرم
با سرکه بخورند ورم سپرز را بگدازد و اگر سبوس گندم به سرکه سرشته بر سپرز بمالند
صلابت آنرا نفع کند و ریاح طحال یا از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا در آن
می‌باشد علامتش قدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب [illegible]
الم دست بر آن فرو برند در دنشیند و قراقر کند و بخار بر آید علاجش

ماء الاصول

ماء الاصول است که در آن تخم [illegible] و [illegible] داخل کرده باشند و سفوف
و سفوف [illegible] دادن و جرب [illegible] بغایت مفید و ضماد مجمع الآس و [illegible]
و ضمادهای محلل بکار برند باب ششم در امراض امعاء و معده بدانکه اسهال
که مجرد یا از ماکول بود یا از اعضا و یا از هوا نیز می‌باشد چه جنوب و بلاد جنوبی
اسهال می‌شود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدنست و یا از عضوی غیر معین مثل
دماغ و معده و جگر و سپرز و [illegible] و مراره و روده اما آنچه ماکول بود یا از ادویه
مسهله می‌باشد که قوت او در معده و روده بماند علاجش خوردن [illegible] قطونا
بریان کرده بروغن گل سرخ چرب کرده یا رب سیب [illegible] دهند و یا از بسیار خوردن
است که موجب تخمه و هیضه شود یا چیز مزلق مثل آلو یا غذای [illegible] طعم
بود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولید ریاح کند و آن مانع
اشتهای معده باشد بر غذا پس نا منهضم ماند و موجب اسهال گردد و علاج
این مجموع آنست که یک شبانروز غذا ندهند و بعد از آن غذاهای لطیف سریع
الانهضام خفیف دهند و معده را بحسب خصوصیت هر مرض تقویت کنند و
از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این اسهال [illegible] گویند و [illegible] اجتماع

فضلات و ترکیب یافتن و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء بدن
یا از حبس استفراغ عادت بود مثل حبس حیض و بواسیر و حبس طمث و امثال آن و علاجش
تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهالات اگر بدن
قوی باشد و بریاضت و حرکت و دلک و حمام معتدل و یا از غلبه ضعف از
تمام بدنست و علامت و علاجش در اسهال مراری خواهد آمد و یا بسبب سیلان (منبع آن)
میباشد و یا بسبب خریان و گداختن اعضا میباشد و این در عقب حمیات
دقیه اکثر عارض میگردد علامتش التهاب و حرارت و نتن براز و
خلاف لون و عدم وجود آفتی است در عضوی که موجب اسهال گردد

و اگر از ذوبان لحم و شحم بود صدیدی غلیظ چرب بود و آخر مثل لحم (متشابه)
القوام گردد و ذوبان نیز لحم اول صدیدی بود اما چرب نبود و در
اخر متشابه القوام گردد و یا از عضوی معین و این اسهال مدت
و بسبب انفجار دبیله میباشد در عضوی از اعضا حتی اصدر و ریه
و علامتش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه و ناله و فضول [illegible]

و علاج [illegible]

و علاجش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب و قند دهند یا با سکنجبین
یا شراب ریباس بحسب احوال و غذا ماء الشعیر با جوجه مرغ و دواء که بعد از پاک شدن
معده دهند گل ارمنی طباشیر سفید دم الاخوین گل سرخ از هر یک یکدانگ تخم
کاکنج دانگ کوفته بیخته با یکمثقال شراب سیب بدهند و موضع اعضا را
ضماد کنند و در آتش بجوشند [illegible] داخل نمایند و اگر نتیجه بجوشاند (نسبت)
و یا عرق مدر باشد چنانچه فصلی جمع گرداند علامتش آنست که دردی در آن عضو
ظاهر شود قبل از اسهال و بعد از اسهال [illegible] خفتی و راحتی در آن
عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط بلون براز و یا دوار در عضو
و اسهال حاصل شود آنکه اگر غلبه صفرا و [illegible] و اگر ربع بود سودا و [illegible]
مواظبه باشد رطوبه و این نوع اسهال [illegible] و اگر [illegible] باشد بلکه
دایم بود و در بعض اوقات قوی تر باشد از فهم [illegible] و علاجش تنقیه
بدنست از خلط غالب و تعدیل مزاج با آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که
در آن مجتمع میشود بضمادات و اگر از عضو معین باشد یا از دماغ بود [illegible]

را اسهال دماغی گویند و سببش فرود آمدن نزله است بمعده و آفت غذا
و علامتش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشند چند مرتبه متواتر
اسهال شود پس ساکن گردد و با علامات نزله و فساد مزاج دماغ و علاجش
که بقفا تکیه کنند و بالین پست کنند و بیش از آنکه عادت است از خواب برخاستن و
و مجالس نشستن بجا بیدار کردن و قی نماید و آنچه بقی بر نیامده باشد و در معده بماند
یا برودت دود آید اجزای لزج دفع باید کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ و یا
و بارزد قطونا یا شراب انار یا قند یا شراب صندل یا شراب خشخاش با ادویه
قابضه که اسهال باز دارد نشاید دادن و تدبیر باز داشتن نزله
باید کرد چنانکه در باب نزله گذشت و یا از معده باشد این اسهال
و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسببی مانند آنها که گفته است از
خورش بسبب ملاست سطح معده از رطوبت و علامتش بیرون
آمدن طعامست بی تغیر و احساس ثقل و علاجش قی کردن
و جوارش عود و جوارش خوز و جوارش تمر هندی خوردن و یا از ضعف

قوت

قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است
یا از رطوبت مزلق که میان طعام و معده حجاب گردد و هاضمه از کار خود بماند
علامتش ضعف هاضمه و ثقل طعام در معده و غیره متغیر و منهضم بیرون آید لکن
بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاجش
آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده تبدیل و تعدیل کوشند و بادرا
بچیزهای نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبت را اگر علامتش غثیان
و بسیاری آب دهان و شوری دهان و بیرون آمدن رطوبت است بسیار از
و علاجش قی آوردن است با آب ترب و سکنجبین عسل و مداومت بجوارشات
مسکوره نمایند و یا از ضعف قوت دافعه میباشد و این نهایت قلیل الو
قوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف یکبار نتواند لکن
و آنچه دفع کند منهضم بود و علامت ضعف دافعه معده آنست که آنچه
بهر ساعت در معده بماند و سبب آن آنکه بیوست بود و علاجش تحریک

مرتبت باید کرد و یا از کثرت صفرا در معده بود علامتش و علاجش در اسهال مراری
بیاید و از بلغم شور در معده شود و علامتش شوری دهانست و علاجش قی کردن با
جوزدن گلقند مقوی معجون بلبلیج بمصطکی و آنچه میوه است شراب سفرجل و شراب امرود [illegible]
و یا از بثور و جوشش و قرحه و ریش در معده است و علامتش جوشش دهانست
و غثیان و حرارتست و بعد از تناول غذا در معده احساس سوزش و درد است شدید
و علاجش و جمیع طعام بگذرد و تسکین یابد و در ابتدا فصد کنند و زرداب رقیق بر آید
اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و غذا آش جو بریان کرده و عدس و برنج شسته
یا شیر مغز ناشته دهند و هر روز ده درم بزر قطونا بریان کرده و یکدرم صمغ عربی
سوده بروغن گل سرخ چرب کرده با شراب صندل بدهند و اگر بعد از این سببش ضعف
دفع شود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل یا [illegible]
شدن تحمل معده باشد و سببش خلط اکال یا شراب سموم حاره یا ورم گرم
حادث میشود در معده مثل فلغمونیا فلغمونی و حمره و علامتش بیرون آمدن
طعام غیر منهضم است بی سببی از اسباب مذکوره و علاجش آنست که اول معده را

بقابضات

بقابضات قوی ضماد کنند و غذا آش جو بریان کرده دهند اگر حرارت بود
و الا شوربا و گوشت سبک و برنج دهند و گفته اند که حبوب از شیر تازه و نان خمیر کرده میسازند
بسازند اینها ثبات تحمل معده میکنند و یا از جگر باشد و اینرا اسهال کبدی گویند و فرق
میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوس است و فعل معده تمام بود
و در معده ضرر نبود و اسهال کبدی یا از قیح ورم میباشد و سببش انفجار دبیلیست
و علامتش تقدم ورم و یا نفث و قشعریره است و علاجش آنچه مذکور شد
جگر باکثر برد و ضمادات است یا غسالات مثل غساله گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر
بود بسبب ستة یا سوء مزاج ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند
و ورم ستة مذکور شد و گفته اند که غساله صعب عسیر منقطع زایل گردد و شکست
نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسبش [illegible] و بادم [illegible]
و اینرا ذوسنطاریا کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش
آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ نیم برشت

و یا امثال آن و با امتلاء بدن بود و علامتش امتلاء بدنست و عدم علامات
سحج در رودها و خروج مقدار کمی در هر دفعه و علاجش فصد اکحل است مادام
که مریض ضعیف نشده باشد و قابض ها نهند و چون ضعف پیدا شود محاجم
بر موضع کثیره از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و یا صفرا و دیگر میباشد
امتلاء جگر از صفرا و صدید رسمی باشد بسبب احتراق جگر و متاذی در درد اسا
میباشد و این از انفجار دبیله است و از انفتاح سده و یا از احتراق شدید
و علامات و علاج انفجار مذکور شد و علامات انفتاح و احتراق و صدید اسا
و صفرا آنست که با آن علامات سحج نبود و مختلط بود بر براز و مریض را
بعد از آن راحتی رود
از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا
خورده شود ساکن گردد و علاجش قابض ها نهند اگر خوف هلاک عاجل
بلکه تعدیل مزاج نمایند و تعدیل اخلاط بماء الشعیر و اشربه بارده مطلقه کنند
و در آن قبض بسیار ضرر بود مثل شراب برنگ و غوره و انار و بناری و دینج

نونها

نوع الاسهال خوف سحج است پس باربنگ و المقول بریان کرده با شیر
مذکوره بدهند و گاه باشد که در کبدی پاره ها جگر بیرون آید و علامتش آن جگر
اگر بر آتش نهند که داغ شود و کیلوس میباشد و سببش ضعف جاذبه جگر بود
و علامتش اسهال سفید و گاه باشد که بسبزی زند بواطا و قوف در ما ساریقا
و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفید آمیخته و علامات سوء مزاج
بتضعیف معلوم شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل تقویت
جگر نمایند و خلطی میباشد از سده که غلیظ شود در عروق که معروفست
بجدا اول و علامتش ثقل در جانب راست و لاغری و فساد لون است
و علاجش تفتیح سده آن به سکنجبین بزوری و شراب دینار و یا از طحال باشد
از امتلاء رواز سودا و بسیار آمدن آن بمعده و علامتش غلبه اشتها
و سوزش فم معده و ترشی دهن و سوداویت براز است و علاجش اگر
قوت بود فصد باسلیق و اسیلم با دکه و مطبوخ افتیمون کنند و فم معده را قوت دهند

و برز را التکمید کنند و حجم غماری کنند و یا از حراره بوا همکاه صفرا و برودت زیاده از آن

بجهت دفع ثقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حاصل شود و علامتش وقوع

یا در عقب — آن در شبهای غب و محرقه نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر صفرا بسیار

تنقیه هلیله زرد و تمر هندی و آب انار ترش و شربت مکرر تنقیه کنند بعد از آن قرص

و سفوف رمان با شراب سفرجل و شراب زرشک سالم دهند و غذا [illegible]

و آهن تاب و ماء الشعیر جو بریان و شوربای برنج با آب [illegible] یا انار دانه

ضعف شود تیهو یا جوجه مرغ بریان کرده دهند اگر بریان کنند در وقت [illegible]

در کرمانیه است سماق بر آن بمالند و چون بریان شود اسپغول بر آن پاشند و یا از [illegible]

و این اسهال را معوی گویند یا اکثر اسباب به زمعه گذشت [illegible] و از [illegible]

داخل بود و علامتش بیرون آمدن صدید یا غذای غیر کامل الانهضام و [illegible]

و احساس در وقت مرور غذا برودت باشد و علاجش فصد باسلیق یا هفت [illegible]

اگر ممکن نباشد و ماء الشعیر بریان کرده و برنج با روغن گل سرخ و شراب سفرجل باشد

مقشر

مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی دهند و با آب برگ [illegible] کنند و ترک ترش [illegible] کند

و از ظهور سطح خارج امعا مبتلا شد و در نقیم صدید بود و درد در زیر ناف بالا

میل کند و علاجش فصد و تسکین حرارت به برگ خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد

کنند و از هوای گرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده گذر رود جمعیت

علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام است و حسن حال بعده

است بقرب و اسهال پس استعمال سفوف [illegible] و از [illegible] و سوء مزاج گردد

ما فوق [illegible] ضعیف گرداند و علامتش [illegible] رطوبت [illegible]

غیر [illegible] خروج رطوبات و علاجش استعمال جوارش [illegible] است اگر

مذکور شد و از ضعف امعا مبتلا شد چنانچه اعصاب [illegible] آمده باشد [illegible]

عارض شود و علامتش علامات اسهالات است و همچنین علاجش و [illegible]

قلیل [illegible] الوقوع است و از انفتاح عروق در امعا اسهال

دموی حاصل میشود و ابتدا از [illegible] معوی گویند و [illegible]

در روده‌ها دقاق میباشد و روده‌ها شش است اول اثنا عشر گویند
دوم صایم سیم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم
اعور و پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ گویند اگر انفتاح عروق
در روده‌های غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز بود با خون و اکثر آن
خون بی [illegible] علامت بواسیر باشد و اگر در امعاء دقاق بود علامتش اول نزول
غایط بود پس نزول خون رقیق و کفناک با قراقر و باد و علامات اسهال کبدی نیز بود
علاجش فصد باسلیق است اگر غلبه خون بود [illegible] و عوزه و ریباس [illegible] و حب الآس
یا شراب آنها با گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی بریان کرده بدهند و غذا برنج شسته بریان
که با [illegible] تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی داخل کرده با زرده تخم مرغ نیم برشت و
صمغ عربی بریان [illegible] و حقنه قابض از مثل برنج و حب الآس و کفنار و گل
ارمنی و دم الاخوین در آنجا حل کرده هرگاه که در امعاء غلیظ بود بنهایت مفید باشد
قولنج چون اکثر وقوع این در روده قولون میباشد نام آن را از آن اشتقاق کرده‌اند

یا از بلغم

یا از بلغم غلیظ باشد که در میان هر طبقه از روده‌ها بماند و حجاب بحبس کند علامتش
که گویا بجوالدوز سوراخ میکنند و این باد بود و نرمی طبیعت نیز میباشد و
قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی و تقدم غذاهای [illegible] و میوه‌های سرد [illegible]
و علاجش شیافها و حقنه‌ها که طبیعت را فرود آورد و بادها بشکند و [illegible]
که گویا حقنه سوراخ [illegible] باشد و این نوع قولنج را ریحی گویند و یا از ثقل است
که در امعاء محتبس گشته و این قولنج را قولنج ثفلی نامند و سبب احتباس آن
یا اخلاط بلغمی لزوج بود یا سودا یا صفراوی یا خشکی ثفل و بنادق شدن از خشکی
طعام [illegible] باشد که یا حرارت روده‌ها یا ذات [illegible] آن یا بسیار آمدن بول
یا کثرت تحلل بدن از کثرت ریح و حرارت یا حرارت هوا علاجش
اول تسکین درد [illegible] ملینها و در آب گرم نشاندن و بعد از آن
استعمال حقنه که شکم بیاورد و حقنه جهت [illegible] و ثفل بلغم و سودا اول صفت آن
بسفایج فستق [illegible] کرفس زیره کرمانی [illegible] بریان از [illegible] سنا [illegible] حب

القطا از هر یک ده درم گل بنفشه حلبه بزرکتان از هر یک سه درم بابونه گل خطمی
از هر یک یک کف در یک من نیم آب بجوشانند تا به پانزده درم آب برسد و صاف نمایند
دو درم عسل و ده درم فلوس خیار شنبر در آن آب حل کرده صاف نموده ده درم روغن بادام
اضافه نموده بدو مرتبه بطریق نیم گرم حقنه کنند و حقنه که در حرارت استعمال کنند عناب
انجیر سیاه از هر یک بیست عدد گل بنفشه و گل نیلوفر از هر یک پنج درم برگ چغندر یک دسته
رازیانه سه درم گل خطمی سفید یک کف در یک من نیم آب بجوشانند تا به سه آثار نیم
من باز آید بپالایند و دو درم عسل و نه درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده
و صاف نموده ده درم روغن بنفشه اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و بجای
روغن بعضی ترنجبین یا خیار شنبر کرده اند و در بلغمی ماء الاصول و در صفرا آب
و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب تخم کاهو دهند ترش کرده بعرق بادیان دهند
و تا که تب نیاید غذا ندهند و اگر ضرورت شود غذا دادن ماء اللحم و زرده تخم
مرغ دهند و بعد از گشادن اگر غلبه اخلاط تنقیه کنند و باز ورم کبد و طحال

دلیل

و علیه میباشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج جبایه در موضع مذکور شد استعمال
نمایند و یا از ورم گرم امعا میباشد و علامتش احساس ورم تب گرم و غلبه
تشنگی و قی صفراوی و درد و پیچ شکم و گرانی و ضربان است اگر دموی باشد فصد باسلیق
عقبه بار دو تلیین است بشراب بنفشه و آلو و شیرخشت و فلوس خیار شنبر
نمایند و سایر تدابیر امعاء و ادویه و اشربه و ضماد بر او ورام معده و جگر گذشت
و یا از التوا روده ها میباشد و سبب التوا پاره شدن رباطات روده ها است
بواسطه حرکت عنیف یا فتق و قرع و دفع آمدن امعا بکیسه خصیه و علامتش
حدوث آن بعد از حرکت عنیف یا سقطه و ضربه میباشد و احساس نزول آن
بکیسه خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر شکم مالیدن برفق و هموار
و تحریکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها میباشد و
بعد از تلیین طبیعت بدفع آن سعی نماید چنانچه در باب دیدان ذکر خواهد شد
و بدانکه زحیر حرکت روده است مستقیم بدفع براز بطریق اضطرار

و بیرون

بیرون نیامدن مگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که هیچ نباشد و صادق
میباشد و کاذب میباشد و علاج هر یک ضد علاج دیگر است پس بتحقیق و تشخیص آن
اجتهاد مبذول باید داشت در صادق باشیافات تبرید دهند از قند و بزر قطونا
یا با تخم ریحان یا با رب تفاح اگر اگر روز بجمع آید کاذب است و علاج آن
تلیین باشد بمثل شراب بنفشه و طبیخ پوست خطمی و گاه باشد که بشیرخشت و
فلوس خیار بشنبر حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر با اسفاناج
و شیر مغز بادام تبرید دهند و اگر تخمها آمد غالب آنست که صادق باشد
و علامت دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض و حبس ثقل
از امعا ممکن است که از جانب تخمها بیرون آید خاصه اگر در بیرون آید
پس تفحص نمایند که پیش از وقوع این مرض طبیعت قبض بود یا تلیین و این
شخص را در حالت صحت غالب احوال قبض میشود یا تلیین و چنین
که صادق است اگر از صفرا باشد علامتش بیرون آمدن آن خلط

با براز

براز و سوزش و حرارت در مقعد و علاج تشنگی اشامیدن رب سفرجل یا با رب سیب تر
کرده است و غذا ماء الشعیر و جوبریان و برنج و گاورس بریان کرده با شیر بهم تخم خشخاش
بریان کرده و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی داده باشد نافع در کار
صفت آن پوست خشخاش گلسرخ بزرالبنج سفید گل خطمی پوست انار کوفته بکار ند
روغن گلسرخ داخل کرده بر شکم نهند و اگر با تخم ذکر شد تسکین نیابد قرص بنارزد دهند
و اگر از بلغم بود علامتش بیرون آمدن بلغم بود با براز و سایر علامات بلغم و علاج تشنگی
آشامیدن شراب حب الآس است با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج
با بی کرده در آن انداخته بخورد و گاورس و نمک گرم بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد
سفوف مقلیا دهند و بر شیاف نافع صفت عفص مازو زعفران
صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته با آب گشنیز شیافها سازند
هر یک بقدر چهار انگشت یا زیادتر استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف اگر
قسام زهیر را نافع بود و اگر از زحیر بود علامتش زحیر را شدید زحیر است

اندر سیدن نم با مقعد و علاج حبس علاج بلغمست و چون با مرکز گرم بمقعد بنهند و بر زمین
حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین صلب ایمن از علل
شود و زرده تخم مرغ نیم برشت بروغن گل سرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بر
انواع زحیر را بخارهای گرم نهادن مفید است و بخارهای سرد مضر است و از ورم
و معاء مستقیم میباشد و علامت آن حرارت و ثقل و ضربان در آن موضع احتباس علا
ابزن نافع در ربع تعقم صفت آن گل خطمی عناب کلبنفشه در آب بجوشانند در آ
تکمه در آن نشیند ضماد نافع صفت آن گل خطمی تخم کتان عناب زوفا
با آب برگ شرشره ... استعمال کنند مغص درد رودها را گویند و این
اگر از بلغم است و علامتش قراقر و انتفاخ و تمدد و بادار آمدن و سکون
بر بیرون آمدن بلغم است و علاجش آشامیدن ماء الاصول و کلم
و در آب گرم نشستن است و اگر از صفرا باشد و علامتش خروج صفرا
و تشنگی و لینت و سوزش و علاجش شراب تمر هندی و اسبغول و تخم لسان الحمل

واد

واگر از سوء مزاج گرم امعاست و علامتش علامات سوء مزاج گرمست علاجش
آب انار ترش و تمر هندیست یا اسبغول بگلاب و روغن گل سرخ برهم زده و یا از آن علیحده بلغم
است علامتش گرانی و خروج بلغم و تقدم استعمال مواد است از بلغم و علاجش
تنقیه است بقی و حقنه و خوردن جوارشات و یا از دیدانست که ذکر آن
خواهد آمد و سحج یعنی ریش رودها و اینچنین بود که بر سطح رودها رطوبتی مثل
آنها را اندوده باشند تا حدت و مضرت صفرا و فضول که بر آن گذرد باز دارد
پس هرگاه اخلاط حاره بر آن بسیار گذرد و سطح رودها از آن رطوبت
برهنه گردد و حدت اخلاط در آن تاثیر کند ریش گردانند و علامتش اسهال
بارده در رودها پس اگر درد در ناف و بالای آن بود سحج در رودهای بالا ست
که امعاء دقاق گویند و امعاء علیا نیز گویند و چون با براز خلط بود
باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغست و جگر است و اگر درد
در زیر ناف بود در رودهای زیرین است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند

اول آنچه خفی آید و بعد از آن بر او سلم ترتیب و علاج آنکه شیر را آهن تافته کرم ما شست
آن برود و قدری صمغ عربی بر او نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند
و پوست خشخاش نرم سوده یک درم باده دام شراب حب الآس با شراب زرشک غبار یا شراب
سیب لعوق کنند و قرص طباشیر و قرص کهربا با شربت مذکوره بدهند و اگر تشنگی
غالب باشد شربت تخم خرفه با شربت مذکوره بدهند و تخم خرفه بریان کرده و سفوفها بریان
لک بر و غیره گلسرخ حب [illegible] در دو روز دهار انسا [illegible] کرده اند و غذا برنج
خشخاش بریان کرده صمغ عربی بریان و بدست بر و ریخته [illegible]
بخورند و اگر ضعف غالب آید ماش [illegible] یا جوجه مرغ بریان دهند
دیدان معرفت کرمهای کوچک یا دراز آنچه دراز است حیات گویند و تولد آن در امعاء
دقاق میباشد و علامتش درد شکم و اسهال و حرکت آن در وقت گرسنگی است
و غثیان و دندان بر هم کشیدن و از دهن آب رفتن و در روز دهن [illegible]
و بد خوری از [illegible] خشم گرفتن و گاه [illegible] و خفقان و حال [illegible] عارض

وآنچه

و آنچه حب القرع بعضی گویند از مشهور است تولد آن در امعاء غلیظ است و علاجش
آنکه [illegible] و بیرون آمدن آن [illegible] و اگر در حمام رود [illegible] اعضا کرم شود [illegible] کنند علیه
و بعد از آن [illegible] بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع کرده حیات است و اگر از زیر ناف
است حب القرع است علاجش چهار روز نهار [illegible] قدری [illegible] دهند و در نهار بنشین
نخوداب [illegible] و بعد از آن روز پنجم در صبح قدری [illegible] گران از جای بجای نقل کنند
چنانچه نفس از جای بجای نشود بعد از آن از سفوف که ذکر خواهد شد [illegible]
به یکبار در کشند و نهار [illegible] هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورد اگر [illegible] از آن
که سفوف را [illegible] کباب با اندکی [illegible] در ده [illegible] اندازند چنانکه
بحلق فرو رود و مطابقت [illegible] دوا را یکبار فرو کشند بهتر است سفوف دیدان
صفت سرخس [illegible] قنبیل [illegible] کابلی مقشر از هر یک یکدرم ترمس
شامی [illegible] تراشیده [illegible] حب النیل از هر یک [illegible] درم کوفته
این مجموع [illegible] است [illegible] در [illegible] متولد میشود در امعاء

[illegible]

مستقیم بود علامتش جاری بودن مقعد و خروج آن با براز است و علاجش حقنه کردن با آب
برگ شفتالو با شونیز و ترمس و شحم حنظل است و فتیله بروغن نعنع برگ شفتالو و روغن جدا
زردآلو چرب کرده بر مقعد طلا کنند انگور حل کرده با آن آلوده کرده بردارند و از شحم
حنظل و شونیز و مثل آن فتیله بردارند و چون تولد آنها از بلغم است و رطوبات از چیزهای
مولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن هر صبح ناشتا قدری
مربای هلیله تناول نمایند تا منع تولد آنها نماید بواسیر جمع ماسور است و استعمال لفظ
مرزنگوش عصاره از آب ... ایضا
جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی میباشد و در رحم و در مقعد اما آنکه
در بینی بود بصورت ثؤلول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بآن موضع آید و رگ
نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که منتن گردد و علاجش
تنقیه دماغ است و استعمال مرهم روغن و استنشاق باسلیقون آب گرم اگر تحلیل نیابد
بابند و بداهم علاج نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد اما آنکه
در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون

بپیدا کهو

بپیدا کهو و سه نوع بود ثؤلولی که صلب است مثل ثؤلول و عنبی که شبیه دانه
انگور بود و توتی که بشکل توت شاخ بود و باریک تر و بیشتر اینها رونی
میباشد و علاجش فصد باسلیق است و ماء بعض و حجامت ساقین
و تنقیه سودا و اصلاح جگر و غذای صالح ثمر را از طبیعت
قبض نگاه داشتن است بخور نافع از برای بواسیر ... برگ مورد
دنبالک با بادنجان پوست بیخ کبر تنکار ... تخم حنظل پوست انار اجزا برابر مقل ارزق
نصف مجموع بخور سازند و بر آتش نهند و در زیر نشیمن و او ... بخار دانه
دوای دیگر همین عمل کنند ... سورنجان ریوند تخم گندنا برابر بهم
ریز نند همین عمل کنند ضماد دیگر در بواسیر را تسکین دهد بابونه اکلیل الملک
گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم افیون و زعفران از هر یک یک درم مقل ارزق
دو درم کوفته با زرده تخم مرغ و پیه مرغ و روغن گل سرخ و مغز ساقین گاو گوساله
سرشته ضماد نمایند و اگر درد یا حکه بود حالا خون ... و خواهند که خون بیاید زهره گاو

و بسیار طلا کنند و اگر گرد ایمیره باشد منع امتلاء خون نکنند مگر اگر با [illegible]
رسد و موجب ضعف کلال بسی منع کنند نقرص کهربا و شراب انبار و شراب حب الآس و [illegible]
کحل صفت کنند زکلنار و فارسی مازو سبز سرمه اصفهان شب یمانی اقاقیا جمع [illegible] اجزا
برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیافها سازند هر یک برابر سه [illegible] عمل نمایند
و دستکار [illegible] باید که علاج این مرض بکنند ولیکن اگر متعذر باشد تمام را باید
و اگر این علاج کامل است لیکن نجات از خطر نیست اما بواسیر [illegible]
باهر بود غلیظ و عسر التحلل و درد مثل درد قولنج احداث کنند و گاهی [illegible]
کرده آید و گاهی بجانب خصیه و قضیب فرود آید و گاهی تلیین به [illegible] از اسباب اسهال
مذکوره [illegible] و سبب بواسیر قلل اخلاط سودا و [illegible] استعمال کرده آن بر بادهای غلیظ
و علاجش شقیفه است و مداومت بر کاسرات ریاح مثل جوارشات و [illegible]
اما تلیین طبعت و اسهال در بواسیر بسبب ریاحست که از بواسیر عالم [illegible]
میکند و انتفاخ عروق بواسیر چنانکه انتفاخ عروق ما عاد ذکر کرده شد [illegible]

علامتش

علامتش علامات اسهال است و شبیه بصفرا بود در بطن و لزوق امعا
و فرق آنست که در آنها علامات بواسیر نیست سفوف نافع از برای اسهال
بواسیر صفت آن [illegible] کهربا [illegible] گل مختوم از هر یک جزوی
کوفته بیخته با ماست چکیده تازه بخورند و معجون خبث الحدید از برای اسهال
بواسیر نافع است خضض هندی و ورق القنب یعنی بنگ نیز اسهال بواسیر را نافع
و همچنین هلیله سیاه و روغن گاو بریان کرده و نواصیر آن قرحه بود که در میان
مقعد و خصیه و از آن صدید و زرداب میرود و نافذ میباشد که از آنجا
باهم و براز بی اختیار بیرون آید و غیر نافذ میباشد و علاجش آنست
بفشارند و شیاف [illegible] که در امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده [illegible]
در آن بچکانند اورام مقعد یا ماکس یا از خون یا از صفرا میباشد و علاجش
فصد باسلیق است و بر روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن و ضماد دیگر
روغن گل و موم و زرده تخم مرغ و ضماد دیگر حنظل و گل بنفشه و خبازی و بابونه و اکلیل

جمع شود و تحلیل نباید یکماده ان و در انتشار نضج نباید بلکه پیش از نضج (نضج)

اورا بکشایند که تا ناصور نگردد شقاق مقعد از حرارت و خشکی میباشد

علاجش مرهمی سازند از روغن گلسرخ و اسفیداج و مردار سنگ و مغز ساق گاو

و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار برند و اگر خون سیلان نماید نشادنج (دم الاخوین)

و شب یمانی سوده بر انجا ریزند حکه مقعد خارش مقعد از دیدان هم (خورد) میباشد

و مذکور شد و از اخلاط صفراوی و بورقیه هم میباشد و علامتش غلبه این (اخلاط است)

و علاجش تنقیه و اجتناب از مولدات ان و مسح مقعد بروغن گلسرخ (و سرکه)

نافعست غسر و یح مقعد این مرض بر کوه کان بسیار میباشد و بیرون رفتن (ناف)

صفر آن بر کسی … در ماندن … گلسرخ گلنار فارسی کوفته بیخته اول (موضع را)

بروغن گل … بعد … بیاشند و باندرون فرستند باب (در بیان)

در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضاء تناسل و وجع کلیه یا از باد (نیست)

وعلامتش

وعلامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصات چنانچه بیاید بود از موضع بموضع منتقل گردد

و ملک آن بر خلاف معده و نیکو … علاجش ماء الاصول است در آن تخم خربزه و خیار (خشک)

و زرو ماسی … داخل باشد و در آب زن نشانند بکدو و بابونه و شبت و اکلیل

الملک … نشانیده باشند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس و گلسرخ (و روغن)

سازند و یا از ضعفست و سببش یا سوء مزاج کلیه بود یا لاغر آن یا سنگ و قرحه

اما سوء مزاج سببش اگر گرم بود حرارت موضع و رنگ قاروره و تشنگی برآن

دلیل باشد و علاجش اشربه و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر

مادی بود و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف شهوت بجمون بنت برآن

و ضعف باه دلیل آن بود علاجش حقنه کردن بروغن بادام تلخ و روغن (حب)

القرطم و روغن قسط مالیدن در موضع کرده و بر اغذیه و اشربه گرم و معجون

مامیران الحیوات مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن ماده کردن است

اما لاغری کرده علامتش سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت (ولاغری بدن)

و قولنج و شهوت باه است حلوای نافع از برای اینقسم صفت آن مغز بادام مقشر
و مغز نارجیل و مغز فندق و مغز پسته و فندق سفید بدستور حلوا سازند و نان میده روغنی
و کلیچه بزرگ سوزند یکسال نافع است ورم و اما سنگ قرحه بعد ازین خواهد آمد و جمیع اقسام
درد گرده نافعست عسر بول یعنی دشواری بول و گرفتگی بول و اسباب او یا آماس
مثانه یا باد غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج گرم خشک تنهای
مجری واقع شود یا سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و باز
داشتن آن بسبب حیا نفع یا سنگ مثانه یا حجر براست که بمثانه رسد یا ورم معاء
مستقیم یا بواسیر یا ثفل خشک در رطوبت لزج یا باد غلیظ در معاء مستقیم
یا ریش و بثره در مجری که هر گاه بول بآنجا رسد درد میکند پس میل عانه میکند
و با عنق المثانه یا بسیار رفتن خصیه و علامات آماس مثانه اگر گرم بود تب
محرقه و درد صعب در عانه و تمدد و انتفاخ مثانه و هذیان و تشنج و سیاهی
زبان است علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن متخذ از گل بنفشه و خبازی و حسک مقشر و

گل

گل خطمی در آبزن نشانیده بنشانند و ضماد متخذ از آرد جو و گل بنفشه
و عنب الثعلب بر عانه ضماد کنند و بعد از تنقیه تقریبا ضماد بابونه و تخم کتان
و آرد باقلا کنند پس اگر بتحلیل نیاید و وجع مقیم شود و درد زیاده شود در
انضاج کوشند با حمله و نشانیدن در آب گرم و چنین درد ساکن شود
نشان نضج کند جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد عانه نمایند
و دست عانه بمالند و چون بکشاید و درد بول متقدم بر آید کثیره تخم خیار تنها
با شراب بنفشه یا شراب انار یا قند سفید دهند و چنین از [illegible] یا شراب
کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته دهند و اگر اماس
سرد بود علامتش دشواری بول و غایط و گرانی و تمدید و ضعف در [illegible]
ظاهر گردد و احساس ورم علاجش در آبزن نشانیدن که در آن
بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزرکتان جوشانیده و ضماد از مثل اینها
سازند و علامت باد تمدد و بی آرامی و تقدم مجاری باد ناک الستا

وعلاجش بقانون علاج باسر کرده است که ذکر شد علامت بستر شدن ایشان ریم و خون بمسبوق
بول مدة و خون و لحوق سردی اطراف و صبغ بنفش و نفس و عرق سرد است و علاجش
در ابواب محلل چنانچه ذکر شد نشاسته و سکنجبین غلیظ نوشند و قدری نشاسته پنیر مایه
هر کوش در احلیل بچکانند و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته
معلوم شد و برفق دست بر زهار مالیدن و علامت و علاج سنگ گرده و مثانه
خواهد آمد اگر بر زنگها بحرکت کرد آن بجانب چپ راست از مجری دور شود
بول بمکند و اگر خون بود در مجری بند شود و در حفر بسو طرف فصد باید کرد
و در ابزن که برگ بنفشه و عنب الثعلب و بیخ مقشر در آن جوشانیده باشند نشانند
و در وطی گل سرخ و روغن بنفشه مالند و علامت و علاج ورم امعا که [illegible] و ورم
رحم خواهد آمد و ثقل و رطوبت و بار قولنج ذکر شد و در آب گرم نشانیدن
در همه انواع نافعست علامت قروح در قطعها است یعنی موضع استخوان
بابراز بیرون میشود یعنی که اندک ریم شود و خروج مدة و خون و قشور [illegible]

بول

قروح مثانه از

بول و گاه بود که مثل گوشت پاره ها بیرون آید و قروح گرده باکی ممتاز شود
که در قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با سلس بول نبود و قروح
مثانه با حسر بول بود بموضع درد نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط
و اماله زر بو قیر و مراره بغد و تیت است و اگر غالب بود بفصد و قی و اسهال
و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیاف ابیض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ
حل کرده در احلیل بچکانند و علاج بباد رفتن خصیه که در آن بزرگتان و خطمی جوشانیده
باشند نشانند و حرقت بول یعنی گرمی از تیزی و بورقیت آن بود بسبب حرارت
جگر و بسیار صفرا و علامتش حرارت مزاج و رنگین قاروره است و تقدم مشروبات
و بهای کولادت حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه تمر هندی ترکه و شراب آلو
و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال اینها و قرص کهربا در نقش نافعست صفت
آن مغز تخم خیار [illegible] باشمر رنگ و مغز تخم خیار [illegible] از مغز تخم کدو [illegible] تخم خرفه
مقشر نشاسته کثیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزا مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا

سوزش

سرشته اقراص سازند هر روز دو مثقال از آن با یکی از اشربهٔ مذکوره بنوشند و طلا(؟) نافع

خشک بر موضع حالب مالند و اگر صفرا غالب شود شیرخشت با آب تمرهندی یا آب

انار ترش شیرین حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر هر وقت بسبب [...] شدن

بحرارت رطوبتی که بران مخلوقست [...] و سببش یا بسیاری جامعت است یا [...]

و [...] مدرات یا طعام تیز و شور و علامتش تقدم این احوالست و علاجش ترک

آن اسباب و چکانیدن سفیدهٔ تخم مرغ در احلیل است و غذا آب یخنی بره و [...] قالیه

و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناج و زردهٔ تخم نیم برشت و از ریش مجاری و مثانه از

جرب آن میباشد و علامتش گندیدن بول و خروج مده و چیزهای مثل سبوس از

قرحه و قشور و [...] میباشد در جرب علاجش چیزهائیست که در قرحه

ذکر شد تقطیر بول یا بسبب حدت میباشد که مجاری سوزش کند [...] دفعش

معلوم است و اجتماع و ثقلش نیز علامتش امتلای زیر و سوزش و زردی بول است و علاجش

غلبهٔ صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو است با شیرهٔ خشخاش و شیرهٔ تخم [...]

مغز

مقشر و شیرهٔ تخم خیارین و غیره از تخم خیارین [...] که بدرقه باشد [...] ماسکه بارد

دادن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکهٔ آن میباشد یعنی

نگاه داشتن آن تا جمع گردد و قادر نباشد یا ضعف دافعه پس دفع نتواند کرد

الا اندک اندک علامتش خروج بول اندک اندک بی سوزش و سفیدی و تقدم تدابیر مبرده

علاجش خوردن اطریفل کشنیز و جوارش کندر مقوی بحب الآس و نقل بجوز و از اسباب

عسر تقطیر نیز میباشد و علامتش عسر با تقطیر است و علاجش علاج عسر است بقانون

که گذشت سلس بول یا از سردی مثانه و استرخاء عضلهٔ آن میباشد علامات

و علاجش [...] در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن [...] سوسن

بر دو ران [...] میان و مسکه حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آن بسیار

جذب میکند و مجاری فراخ میگردد و مثانه ضعیف میباشد و علامتش حرارت

مراجعت و از ذکر [...] قرص نافع در تقسیم [...] آن طباشیر سفید گل ارمنی

تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو [...] با آب [...] سرشته اقراص سازند و ربع

یکجزو از آن افیون سازند قوی‌تر است و در قسم سوم که از سردی بول بر شعشا بغایت مناسب است و مفید است
که از ازدیاد
تولد او دیگر اینکه از استرخاء عضله بود بسبب رطوبت میباشد باید علاج سلس البول
کنند مداومت نمایند و در وقت خواب سیر از امتلای طعام و شراب و میوه نگاه دارند
سم تیس یکنیم اوقیه بکوبند و سم خر الاغ بسوزانند و بعسل معجون سرشند با آب بنوشند
مفید است و در منافع ذکر کرده ارنب نیز نافع است بول الدم آنچه از خون حد و یا از
از گشودن رگی بود در گرده و یا مثانه اما از مثانه بسیار نیاید و از گرده بسیار آید
و گشودن رگ یا از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و گاه از قوت میباشد و گاه باشد یا از
از گرده بیاید چنانکه از مقعد بر آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطنی و کمر
حاصل شود و چون خون بیاید تسکین باید علاج حبس و فصد باسلیق است اگر
آنکه از گرانی نبود و قرص کهربا بالرب آب لسان الحمل اقسام نافع است و یا از ضعف
جگر و ضعف گرده باشد علامت اول آنکه غسالی و آنکه از ضعف گرده بود سفید و غلیظ
بر وی غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخ و رقیق است با ازدیش میباشد و علاج آن

و قوع آن

و قوع آن کمتر از حدوث و قوع و تشنج تولیست و علامت علامات و قوع آن است
حصی الکلی و المثانه نیز سنگ گرده و مثانه و سبب فاعل سنگ حرارت
خارج از اعتدال است و سبب مادی اخلاط غلیظ و لزج است هرگاه ماده را
غلظت و لزوجت کثیر بود اندک اندک منعقد شود و دافعه از دفع کند
بتفاریق ریگ بود و علامت سنگ در گرده درد در گردن پشت و قطن است
و چنان نماید که جزوی از آن او آویخته است خاصه که بر آن تکیه کنند و گاه اعضا از ثقل
مجتمع شود در موضع گرده درد پدید آید و صفای بول بود از کدورت و رسوب
ریگ که بسرخی و زردی زند مانند ریگ سنگ کلان شود و بدگاه در خصیه که جانب آن
سنگ بود درد پیدا شود در بار که آنجا سنگ بود درد و خدر حاصل شود
و گاه باشد که درد سنگ گرده بود و بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن است که
درد قولنج منبسط است که بسوی زیر بالا و پیدا است میل کنند و درد
سنگ گرده لازم بود و پیوسته است اندک مایل بود و صاحب قولنج بر خلاف

خالی نشد باید بعضی سنگ باید و صفت حصات سنگ است و علامت سنگ مثانه
درد در زهار است و نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و اکثر خار
به سبب ظاهر و رسوب از آنکه اکثر را سفید و پیوسته مریض با آن مایل بود
بر قضیب مالد و هرگاه بول کند در حال باز خواهد که بول کند و باید دانست
بر [illegible] و روشن میباشد و سنگ گرده اکثر خرد و ملون و روشن و سنگ مثانه درد
[illegible] آن وقت که [illegible] زبول بر آید و بول را نگه دارد و زنان را تولد سنگ
کمتر بود و سنگ مثانه کودکان را بیشتر عارض شود و سنگ گرده کهول را و سنگ
[illegible] را بیشتر بود و سنگ گرده فربهان را و علاج [illegible] آنست که [illegible]
باید که [illegible] و اسهال و او را در بعض اوقات تا ماهی که [illegible] مجمع نشود از
طعامهای غلیظ اجتناب نماید و تجویز هضم و تلطیف [illegible] نماید و در
وقت هیجان اگر خون غالب بود فصد باسلیق کنند و اگر طبع خشک بود حقنه
و در آبزن نشانند که در آن بابونه و بنفشه و شبت و خطمی و کرنب و حلبه
باشد

باشد و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان و خطمی سازند
و در آبزن ادویه حاره و مدره دهند مثل تخم کرفس و فوه و بادیان و
و شونیز و ادویه مدره بارده چون تخم خیارین و خشک و تخم خربزه و [illegible]
و کاکنج و ادویه مدره معتدل چون پرسیاوشان بحسب حرارت مزاج
و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن بیرون آید روغن [illegible] یا روغن
بنفشه در مجاری و مواضع مالند و گویند از بلندی بزیر آید اگر
بیرون آمد فبها و الا آلتی مجاری را به لعابها حقنه نمایند و محجمه
زیر آن بالند بنهند که تا با آنجا کشد یعنی باهم کشی نمایند و فلوس خیار شنبر با
رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب بگیرد در آب
در آب گرم نهند و لعابها و روغنها چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید
و اگر درین احوال درد غلبه کند برشعثا دهند و بعضی گفته اند که در خوردن [illegible]
از مثانه بیرون آید مثل حجر الیهود باشد که سنگ را بریزاند و بیرون آید

و روغن عقرب بچکانند و خاکستر عقرب دادن عجیب اثر دارد بگیرند عقرب
بران که بعدد غالب باشد در ظرف آهنی نهند و سرانرا محکم کنند و بر روی خشت پخته در تنور
تا نیم گرم در آن آن بحیثه باشند بگذارند و شش ساعت بگذرد پس بیرون آرند
بلیله کابلی و پودینه بیس با آب کرفس یا آب ترب دهند نفع عجیب دارد و این اسید
خاصه تیس چهار ساله که در اول رنگ در او کرده انگور ذبح کنند و خون اول آن را
بریزند و میانه را بگیرند در آفتاب خشک کرده نگاهدارند و از گرد و غبار محفوظ نمایند
و یک مثقال از آن آب بدهند و حب القلب را در تفتیح حصات تاثیر عجیب است
و همچنین نمک ترب حصاة سنگ گرده را بریزانند و آنکه گر اثر اخلاط دل
مامون میگویند سنگ گرده و مثانه را بریزانند و مدر بول است و اگر سنگ مثانه
ریخته شود در شکافتن و بیرون آوردن خطر است و در سن صبیان خطر
کمتر است اما سنگ گرده را آتش نزدیک و شنیده که بشکافند و بیرون آورند
اما آنرا و دوام خطر تقتضب یا از خون و صفرا بود علامتش سرخی رنگ و حرارت

و درد

قسمی در فوق باشد علاجش فصد باسلیق است و صافن و استفراغ صفرا
و ترک گوشت است طلای نافع در شقیقه صفت آن آرد جو عنب الثعلب
کشنیز تر گشنیز تر کوفته بسرکه انگوری و گلاب و روغن گل سرشته طلا نمایند
طلای دیگر آرد جو و باقلا و عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند
آرد باقلا گل تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته با آب عنب الثعلب
گل سرخ زرده تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی
و درد اندک است و علاجش قی با آب ترب و شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک
و بابونه و حلبه و بزر کتان است و یا از سودا بود علامتش صلابت و کمودت است
و علاجش تنقیه سودا است و اگر باد غلبه کند بود فصد باسلیق کنند و مطبوخ
افیتمون دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و حلبه و مقل ازرق
و مغز ساق گاو کنند فتق و قیله هرگاه برغشای صفاق یعنی پوست اندرونی
شکم از امعا که مجرب است دراز بیضتین افتاد کشاده شود بسبب رطوبة

مرغی یا حمل بار گران یا رفع صوت یا انجار عطس یا بادی غلیظ یا امر دیگر
فارغ شدن کشاده اگر ثرب یا حجاب یا روده با آن فرود آید و بکیس الانثیین
برسد اگر امعاء فرود آمده باشد آنرا قیلة الامعا گویند و اگر ریح فرود آمده
باشد آنرا قیلة الریح گویند و اگر آب فرود آمده باشد قیلة الماء گویند و قیله را
ادره و قرو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در آنجا غلیظ شده
آنرا قروه لحمی گویند و علاج آن تقسیم علاج ورم صلب باشد و اگر کشاده شکم که چنانکه زیر ناف
بکیس الانثیین نتواند رسید پس در گوشت ران بماند آنرا فتق الاربیتین گویند
و اگر غشاء مذکور سوراخ شود در برابر ناف یا زیرتر یا بالاتر و چیزی از آن
بیرون آید آنرا فتق مراق البطن گویند فتق اربیتین زنان را نیز
عارض میشود علاج در صبیان و روستا شدن فتق و شق همگی
اما در غیر ایشان غرض محافظت تا بجا باز نیاید که شود از حرکات قوی
صوت و مجامعت خاصه بر امتلا و از طعامهای غلیظ و میوه

دیرگاه

و دیرگاه بجز بکیس فرود آید در آب گرم نشانند و چیزی بیرون آید روغن گل یا
و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود در رود و بعد ازان استوار نگاه دارند و ضماد
از ادویه قابضه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازو سرو جوز سرو اقاقیا کنند و جوز السرو
زفت رومی مقل ازرق ابهل بریشم ماهی و در قیلة الریح جند بیدستر و فرفیون در روغن
یاسمین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة الماء اگر آب کم خورده باشد و معجون کشند
و ضماد ادویه مدر کنند علاج سرگین گاو بشکل گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب
بسیار بود بزل باید کرد بمبضع و در سه چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا
غشی حاصل نشود و قوت بحال ماند پس موضع بزل را داغ کنند

نقصان باه

یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب استرخای آلت و ضعف شهوت از ضعف
بدن میباشد و علامتش آنکه رغبت در زن کم و قلت منی است و علاج
تدبیر بدن نشاط و تدبیر ... غذاهای موافق و شراب و خوشبو و ...
جماع مکرر و یا از قلت منی میباشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن

بمالند بطلا و ... گردد تمام [illegible]

و سبب قلت منی خشکی آلت منی است و علامت غلظت منی و انقطاع جماع

مرطب و دخول در آب فاتر یعنی نیم گرم و چیزهای تر افزاینده است و علاجش

ترطیب بدن باغذیه و اشربه و فواکه است و یا از برودت آلات منی میباشد

و دشواری بیرون آمدن منی و با سایر علامات برودت و علاجش تسخین به ...

گرم و بمعاجین حاره است مثل جوارش الحیوان و معجون شعشا صفت آن مغز نخود سبز و زنجبیل

بگیرند دارچینی ده جزو و جوز ماثل سه جزو و کوفته بیخته بعسل معجون سازند

یکمثقال و معجون حافظ الباه صفت فلفل سیاه دارچینی ... جوز بوا مساوی

مصطکی کندر و جوز ماثل اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال

و یا از حرارت میباشد و علامتش غلظت منی و سهولت بیرون آمدن و

احساس بحرارت و سوزش در آنوقت و انتقال بمبردات است و علاجش

بمبردات است مثل شیره تخم خرفه و شیره تخم کاهو است و یا از رطوبت میباشد

علامتش رقت منی و جریان آن از تحریک علاجش بمعاجین دافع

رطوبت

رطوبت است و یا از ترک مجامعت و فراموشی نفس است و تقلیل الطعام

بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اغذیه و اشربه مامور است و نقل کردن

بر مقارنت حیوانات و استماع حکایات و احادیث در بیانها و یا از فکر

و تصوری میباشد مثل زهد و تعشق یا تنفر از آن بغیر تودد یا توهم

... که در آن وقت ضعف ظاهر شود یا اگر کسی او را سحر کرده باشند علاجش

رفع و دفعیت یا از تصورات و ضعف دل و دماغ و معده و جگر و کلیه است و دلیل

علامات و ضعف آن اعضا بتقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخای آلت

و ضعف عصب است و علامات علاجش دیگر شد و آنچه از ترک مجامعت در عضو

ضمور پیدا میشود علاجش بپوسته مالیدن و در آب گرم نهادن آلت است یا از قلت

نفخ در آلت فعل بدن میباشد و علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و ... و

... و یا از سردی اعصاب قضیب علامتش بسیاری رقت منی است و سهولت

خروج آن با انتشار و ضعف حس و حرکت و ضمور و لاغری ... است و علاجش

اگر منی مزمن باشد معالجه جماع کنند و تقویت دل و شادی و بوی های خوش نیز را
در تقویت باه مطلقا اثر تمام است اغذیه باهیه قلیه پیاز مغز کله بره قلیه
سیر کوفته برغال مرغ و زرده ... تخم مرغ نیمبرشت ماهی بریان فواکه بحری و ...
خیار شقاقل کدو فواکه ... مغز پسته مغز ... کاکانج ادویه باهیه
سقنقور خصیة الثعلب بیخ مارچوبه ... شقاقل
خولنجان بهمنین بوزیدان زرنباد زنجبیل ... جندبیدستر
تخم برکتان ... سرعت انزال از حدت منی ...
علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیاده آن از ...
گرم علاجش استعمال اشربه و اغذیه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است
بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت ...
منی و زیادتی ... علاجش استفراغ بدن از رطوبت ...
و قی و مالیدن روغن ... بر عانه و خصیه است و یا از ضعف اعضای رئیسه و معده

و اینجا با نقصان باه و قلت رغبت میباشد علاجش تقویت آن اعضا است
و یا از صفرا و ... و وسعت مجاری آن میباشد و فی الجمله ... قابض
کرده میشود باب پانزدهم در امراض ذکر اورام ذکر ورم انثیان
ورم حار ... چنانچه در سایر اعضا چنانچه در مبحث آن گذشت و دیگر
اما ورم ... علامتش
انتفاخ و صلابت ... است علاجش ...
... حادث از ... باشد ... ضماد نمایند ...
... آب گشنیز تازه برگ ... ضماد نمایند و بعد از تسکین حرارت
و محللات مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک با ... ضماد نمایند ...
ضربه و سقطه درد و ورمی در آن پیدا شود مویز منقی ... را کوفته با آب
برگ ... و آب ... طلا نمایند قلة اللبن نقصان شیر یا از
کمی خون بدن بسبب بسیاری ... یا خروج آن ... از بدن یا سوء مزاج

یا از ریح کثیف بود یا استعمال چیزهای سرد از انها خون کم متولد میشود و علامت منی
و حیض یا تقدم این اسباب است و علامت منع اسباب است و استعمال اغذیه اکثر است
بجهت کم خونی از انها الحیض بسیار تولد میکند و یا از فساد خون میباشد علامت
میل کردن طبیعت و علامت صفرا زردی رنگ و رقت و حدت معلوم میشود و علامت
بلغم از سفیدی بیاض و مائیت و میل بحموضت در بوی و طعم و علامت سودا بحموضت
و غلظت سیاه است و علامت تنقیه بدن از اخلاط غالب و تغذیه بضد آن

باب دوازدهم در امراض رحم و ورام رحم حدوث آن یا از ضربه باشد
یا احتباس طمث یا سقوط رحم یا عسر ولادت یا کثرت جماع و علامت
ورم گرم تب بود و درد کرد و زهار و ناف و عانه و ان ورم را شبه گویند و در
برابر آن از پشت قطن گویند و عسر بول و براز و تواتر نفس و نفس علامت
فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوت باشد اول فصد باسلیق کنند بعد
صافن [illegible] نافع [illegible] آن از دو یا قلا کل بنفشه گل خطمی [illegible] باشند

اب سرد

آب کاسنی تازه آب عنب و تر بریشه ضماد نمایند و حقنه رحم بلعابها و روغنهای سرد کنند
و آب گرم برگ خطمی و امثال ان و بعد از ان در آبزن گرم کنند و ران با بونه و اکلیل الملک
و خطمی و شانیه باشند نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود منضجات مثل برگ کتان
و خبازی و حلبه ضماد کنند و چون منفجر شود بشیر و نبات حقنه نمایند و شراب انار ترش با
بالیزه لحم خیار زه دهند و مرهم الصندلی بروغن گل سرخ حل کرده در قبل حقنه نمایند
و بعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین و انزروت کندر در روغن
گل سرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد
مفقود و تیج اطراف است علامت [illegible] و مسهل بلغم دادن است ضماد مستعمل
از ابتدا کشنیز تر و خبازی و انچه با بونه ضماد کنند اگر ورم از ابتدا گذشته باشد
برگ کتان حلبه انجره اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند علامت ورم صلب
صلابت موضع و کرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که
شکم مثل مستسقی شود و علامت تنقیه از اخلاط غلیظ و اخلاط سوداویه است

دیر و حبس حیض و رو ضعف پشت با بو بر حقنه کرده است و مالیدن مرهم رسل و مرهم دیاخیلون
از داخل و خارج بکار برده است و نطول از خطمی و خبازی و حلبه و بابونه و کتان و دیگر
ابنخیل و برگ سوسن سفید بکار برند کشوت [illegible] الطین ببسیاری ظلمت یا از امتلا
بدن از خون و دفع کردن طبیعت از این طریق طمث [illegible] است و علامتش قوت بدن
با وجود سیلان دم است و علامت ضعف و تغیر بدن و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ
پیدا نشود حبس آن جایز نباشد و چون با فراط انجامد فصد باسلیق باید کرد تا ماهم
از آنجا آید بر گردد اما چون از جنب قوت [illegible] و امتلا باید گرفت چنانچه جدید [illegible]
معلوم میکنند با طبیعت ماهر نباشند در مثل تحمل بر فصد جرأت نکنند [illegible] نمایند
و حجامت بر زیر پستان نهند و قرص کهربا با الکثیرا [illegible] الاس [illegible] و شیاف
و شیاف نخل الذی نقل [illegible] اعمال نمایند و یا از عدس و رقت [illegible]
مبیا [illegible] زند و ضعف بدن و رقت و [illegible] النساد [illegible]
سیلان میکنند و سرعت [illegible] و زردران و علامت [illegible] است

بمطبوخ

بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی با شیرخشت و آشامیدن قرص کهربا با آب
زرشک و رب به بر شیرین و ترنج ریباس و اگر صباح [illegible] بزرالنج سفید کوفته
با قند سفید بد بهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیرهٔ تخم خرفه
بد بهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آن ضم کنند صواب [illegible]
و اغلبه بلغم بر خون و ارخاء آن قوت ماسکه افواه عروق [illegible] اغلبه سوداء
نیز موجب تفتح آن گردد میباشد بعلامات معلوم میگردد [illegible] و اگر
قدری پنبه در روز شب بر دارد و در سایه خشک کرده [illegible] غالب
[illegible] علامتی مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب ولادت باشد یا [illegible]
و جنین مرده یا انصباب خلط حاد در [illegible] ورم میباشد و علاج
انفجار مذکور شد و اینها بسبب اسباب [illegible] فم رحم [illegible] ورود دم الاخوین
و مرهم [illegible] و [illegible] و پوست انار ساخته اعمال نمایند و اگر [illegible] فرزجه با نجا
[illegible] را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب

[illegible]

حب الامسک با شراب انجبار دهند و اطلیه قابضه بر قطنی و عانه و شبیه در رحم

احتباس حیض
انواع الازم دارند احتباس حیض یا از کمی خون میباشد علامتش لاغری بدن

و زردی رنگ و تقدم اسباب کم خونیست مثل امراض و استفراغ و تعب و ریاضت

علاجش دعت و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت است و یا از غلظت

خون میباشد بسبب دریا اخلاط بلغم و یا سودا بر آن دلالت کند علاجش

بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس

و انیسون و رازیانه و فوتنج و دارچینی و شونیز و سلیخه و جوز بوا کوفته با عسل

سرشته معجون سازند و بعضی [illegible] در رحم شیافها بر عضو [illegible] نماید

صفت آن ابهل و سداب از هر یک یکجزو مویز جوز بجمله را کوفته با مرکب

گاو سرشته شیافها سازند و چند بار بردارند بعضی ازین اکتفا نماید و شیافی که

باین عمل کند صفت اشنان فارسی عاقرقرحا فوه الصبغ سداب فرفیون ابهل

مساوی کوفته بعقید سرشته شیافها سازند و بردارند و اگر از خشکی

خشکی دماغ و لاغری بدنست علاجش مداومت با شربها و اغذیه چرب و بهاء

رطوبت افزاینده است و روغنها کدو و بنفشه و بادام چرب مالیدن و حبارزی

و خطمی و برگ خرفه در حمول نمودن احتناق رحم این مرض شبیه بصرع بود

و به نوبت و دور آید و فرق آن باشد که صاحب این مرض چون بهوش آید

از آنچه بر او وارد شده حدیث کند مثل آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهان

برخیزد نیاید و بعضی صرع الرحم گفته اند سببش یا احتباس طمث بود یا بطول

یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی علاجش اما در وقت نوبت علاج

غشی بود یعنی بوی خوش بر بینی داشتن و چیزهای بدبو بر بینی داشتن و در رحم عنبر

و روغنهای گرم که در آن مثل مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم بمالند و حقنه کنند

و اما آنچه بعد از نوبت احتباس طمث بود بعلاجی که در آن اشتغال نماید و فصد

صافن کنند و اگر از کثرت منی بود بحبوب و ایارجات تنقیه نمایند و در

جماع آنچه مقدور باشد تاخیر نکنند و شرح اولاد و عسر اسقاط و منع آن

حلبه و بزر کتان و خبازی تا نیمه ان با ناف و نور بار حرب بهند و روغن کنجد
بالعاب تخم کتان بهم قیراطی آن حرب نمایند یا بان حقنه کنند و چهار مثقال تخم
خیار شنبر کوفته در نیم من چهار سیر آب بجوشانیده تا بهشت سیر رسد بپالایند و
شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن دهن و بینی گرفتن بهم و چشم را بیاورد
درد زایدن از چهار روز بکشد غالب بهم مرده باشد تدبیر بیرون آوردن
ان باید نمود در ین وقت مفید است شحم حنظل برگ سداب
بزهرگاو سرشته بر ناف و زهار طلا نمایند و گاه باشد که بدستکاری و قطع
جنین احتیاج افتد و نیز باید دانست که هرگاه قبل ولادت درد در
و قطن پدید آید وضع بسهولت خواهد آمد و اگر در صلب و پشت .
نوع پنجم در تسهیل ان اوجاعها که باید نمود بی تاخیر باب سیزدهم
در اوجاع ظهر و مفاصل اوجاع ظهر و خاصره درد پشت یا از کثرت
و بلغم بود و بعلامات معلوم کنند و علاج آن نمایند با اسهال معجون

و حب النیل

و حب سورنجان و روغن مختلط بماالبذور و التربد و اغذیه حار موافق دهند
و یا از کثرت مجامعت است یا از تعب علاجش راحت و ترک مجامعت
و استعمال حمام عرق بخلل ... و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج نموده
و یا از ضعف گرده است بعلاج آن اشتغال باید نمود و یا از امتلای
رگ بزرگ است که بر صلب است میباشد علامتش ضربان و حرارت
با علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت
است اما مخاصره یعنی تهیگاه درد آن به درد پشت نزدیک است
و اگر از ریح و بلغم بود و احتمال شیاف ... نهایت اثر دارد
اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع مفاصل بود باد درد و ورم
گاهی اعضا پدید آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب و
اصابع نقرس گویند و بیشتر در ابهام ... باشد و اگر در مفاصل ورک بود
و تجاوز نکند از موضع آن وجع ورک نامند و اگر تجاوز کنند و اگر

از جانب وجع و امتداد یابد تا بزانو یا تا کعب بحسب کثرت و قلت مادۀ و
یعنی از عقب ران بجانب زانو باشد

مدت عرق النسا نامند و از خواص این اورام است که بجنبه نشود مثل اورام

دیگر و سبب این مرض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این مواد از خون میباشد

یا صفرا یا بلغم یا سودا و مرکب از اینها میباشد و نقرس از بلغم و سودا بد

امتزاج صفرا که بدرقه آن تخلخل باطن است و از این سبب کودکان و خصیان

و زنان که حیض ایشان منقطع نشده باشد حادث نمیشود مگر [illegible]

بر مرده [illegible] ایشان کم میباشد و جماع قویترین اسباب این مرض است

خاصه بر امتلای نقرس و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس یا دموی است

یا صفراوی یا بلغمی است یا سوداوی یا مرکب علامات دموی عظم و انتفاخ

و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامات غلبۀ خون فصد است و اسهال بمطبوخ

هلیلۀ زرد مقوی بسورنجان و در ابتدا ضماد کردن بابونه ضماد فوفل صندل [illegible]

سفید گل ارمنی گشنیز تر عنب الثعلب [illegible] بارهنگ سبز [illegible] مثل [illegible]

در

که در روز اینها میباشد و اگر درد غلبه اثر کند باید مثل بزر البنج پوست خشخاش

و افیون و بعض مخدرات در ضمادها داخل نمایند و بعد از ابتدا [illegible]

معطل چهار روز و در انحطاط اکلیل بابونه ضماد نمایند و در جمیع احمده او [illegible]

مفاصل گرم و درد [illegible] و مسهلات آن سورنجان باید کرد و تریاق مفاصل است

علامت صفراوی انتفاخ قلیل و زردی رنگ و شدت درد و حرارت است

و دیگر علامات صفرا علاج آن که در امراض فی الجلد [illegible] فصد کنند و مطبوخ

هلیلۀ زرد و حب سورنجان تنقیه کنند و غذا و شراب هر روز [illegible] امراض

صفراوی دانسته شد عمل نمایند ضماد نافع از [illegible] کدو و کشنیز تر [illegible] عنب الثعلب

ضماد کنند در تنقیه احتیاج بعلاج نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و درد [illegible]

و عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد بلغم علاج [illegible] است [illegible]

عمل و اسهال بمعجون سورنجان و مسهل و قی دهند که [illegible]

داد با ماء الاصول و سکنجبین و قبل از تنقیه بکل بابونه ضماد توان کرد

که محلل است بجذب اما بعد از تنقیه بزرکتان و حلبه و شبت و اکلیل الملک با روغن
قسط ضماد نمایند علامت سوداوی قلت تمدد و درد و کثرت و دوام و ورم و صلابت
و ملون ... علامات سودا است علاجش استفراغ سودا است بحسب آنچه ...
بفصد و اسهال بعد از نضج ماده و استعمال اضمده محلله و روغنهای گرم تر و نطولات
و علامت ترکیب ماده ترکیب علامات است و اختلاف انتفاعات باشیاء ...
اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد علاجش از علاج مفردات باید ترکیب
ماده باید که ... وجع الورک ... و رگ مفصل عمیق است پس علامات ورم
ظاهر نگردد و در بعض اوقات علاج بخلاف وجاع مفاصل میباشد و ...
دفع در ابتدا ... زیرا که ماده عمیق بود و رادع موجب عسر و تحلل میشود
را بر خلع مهیا میگرداند مثل مرضات مثل ... در ابتدا موافق بود
آنکه ماده بسیار رقیق بود و اگر خواهند استفراغ کنند در ... فصد باسلیق از
جانب ... کنند و اگر بلغمی بود ... تدبیر نمایند و روغن

قسط

قسط نمایند و ضمادهای قوی التحلیل مثل جند بیدستر و عاقرقرحا و خردل و سوریجان
ضماد نمایند بعد از آنکه ضمادهای پیشتر مذکور شد تا اثری نکنند گاه نباتات
که بداغ کردن موضع احتیاج افتد بقانونی که در کتب عمل مذکور است نه بطریق
عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد اما عرق النسا که گاهی تا پا
لاغر میکند و ... میشود از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در موضعی
نکس و باز گشت زیاد است و اصناف عرق النسا و وجع ورک مثل اصناف
نقرس بود و علاجش مثل علاج آن ... باشد و در قسم دموی نقرس
و عرق النسا اگر فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز بکنند و باید
که مرض عرق النسا در جانب ... واقع میشود و در ترکیب ... تخفیف
و ... عصب ... باب ... در روزهای بحران
تب حرارت غریبه است که در دل مشتعل میگردد و بتوسط روح و
شرائین در جمیع بدن پراکنده شود اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات

حمیات سه قسم است اول حمی یوم دوم حمی دق و سیم حمی خلطی اما حمی یوم آنست که اول روح را گرم
کند پس اگر گرمی آن تبدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول
حرارت غریبه باعضای اصلیه تخصیص دل تاثیر کند پس با رواح و اخلاط بلکه اعضا
سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گرداند پس ارواح و اعضا و این
جنس یا بسیطه یا مرکبه و بسایط اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن
اخلاط یا خارج عروق است یا داخل عروق و بباید دانست که گرمی اخلاط در حمیات
غلیظه بعفونت میباشد و بعض حمی دموی را منحصر بغلیان دانسته اند حمی یوم
و حدوث این تب از اسباب بادیه است و آن بدنیه است یعنی وارد بر بدن
یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع مفرط و بیخوابی و حرارت
و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تخمه و فساد طعام در معده و بعض اورام
بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال با آب سرد و چیزهای گرم خوردن
و ترک حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش عدم

تغیر

تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر تنافض و قشعریره ابتدا کند
و حرارت آن مثل حرارت باشد که از حمام حاصل شود و بعرق اندک
مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن بقول اطبا که سه روز باشد و بعضی شش
روز گفته اند و این قول است بعید و علاج هر یک علی التفصیل در کتب
مسطوره مسطور است و علی الاجمال مقابله سبب چنانکه تفریح
در غمیه و مساهله در همیه و تسلی در غضبیه و استفراغ و استهانت
مفرح در فزعیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی و اسهال در تخمیه و امتلائیه
و تفتیح مسامات با آب گرم در استحصافیه و این آنست که از اغتسال
با آب سرد حاصل شود و در همه اصناف یوم الا تخمیه غذا باز نگیرند و اغذیه
لطیفه صالح الکیموس دهند تخصیص در تعبیه و غمیه و همیه و جوعیه و کسانی که
در ابدان ایشان حراره بسیار بوده باشد توسع در غذا این جماعت
مطلوب بوده و حمی دق از اسباب سابقه میباشد مثل تبهای محرقه

هرگاه مدتی بکشد و حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضای اصلیه تاثیر کند
و مثل ورم گرم که در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب بادیه
میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جوع و سهر خاصه که در سن جوانی و هوای گرم
خصوصا
محرور مزاجان و نزلات حاره صفراویه که دایم از سر بسینه انصباب کند
در هوای گرم علامتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف است و اگر گاه
دست بر بدن وی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند که دست بر وی نگاه دارند
قوی تر نماید و اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد بر این تب
و این تب بر صاحبش بسبب محسوس نشود زیرا که بحران مزاج اصلی گردیده باشد
و این تب را سه مرتبه بود و توضیح این بر دانستن این مقدمه باشد که اربعه
و بعضی رطوبت اصلیه را رطوبت اولی و اصلی که اتصال اعضا
بانی باشد خوانند و دوم را رطوبت ثانویه گویند و آن را چهار مرتبه

میباشد

میباشد اول آنچه محصور میباشد در عروق که غذا باعضا میرساند و آن را رطوبت
عروق گویند دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه منتشر است که آن را
رطوبت افواه عروق گویند سیم رطوبتی است که بر اعضا پراکنده شده
باشد و مثل شبنم بر آنها چسبیده باشد و آن را رطوبت طلی گویند و چهارم
رطوبتی است که رسیده باشد تقرب بالانعقاد و نزدیک شدن باعضا
و این را رطوبت قریبة العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت
افنای رطوبت افواه عروق کند و شروع کند در افنای رطوبت
طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و شروع
بافنای رطوبت قریبة العهد بالانعقاد نماید مسمی بذبول گردد
و مریض بانتهای این مرتبه رسد کمتر خلاص یابد و چون این قسم را نیز فانی
و شروع بافنای رطوبت اصلیه نماید باسم مفتت تسمیه یابد و بعضی را
حمی دق گویند آنچه مرتبه اول بود معرفتش مشکل بود و علاجش

آسان و آنچه در مرتبهٔ دوم بود یا نزدیک بآن عکس آن آنچه در مرتبهٔ سیم را
علاج نباشد علاج مرتبهٔ اول تبرید و ترطیب با غذیه و اشربهٔ بارده مرطبه
چون ماء الشعیر و مرغ جوجه و گوشت بزغاله خصوصاً پاچهٔ بزغاله و شراب عناب
و شراب نیلوفر و شیرهٔ تخم تشمیز خرفه و سکنجبین بعرق کاهو و عرق گاوزبان
اولی باشد و شیرهٔ تخم خیارین و کدو شیرین دهند و بهدانه و شفتالو و آلو بخارا
و زردآلو تلخ و شلیل دهند و آنچه در مرتبهٔ دوم بود یا نزدیک بآن
بعلاج قوی‌تر باشد پس در ربع آخر شب شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر بعرق
گاوزبان گرفته با یکی از اشربهٔ مذکوره یا با قند سفید یا با نبات سفید
شیرین ساخته یک شعیره کافور قیصوری داخل کرده بدهند و در وقت
طلوع آفتاب نیز ماء الشعیر با یک درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت
در آن فشانند که در آن کدوی تر و جو مقشر نمکو فته و برگ کاسنی آب

عرقه

عرقه بوشانیده باشند و باید که بغایت و معتدل و ملایم نمک باشد و اگر چنانچه
مواد بعروق شود و احداث حرارت کند و گریز آن بجاری کند یعنی ضعیف آب نشاید
در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بود و از آن در زمستان نکند می‌باشد و
احتیاط تمام بجا آورد اگر زکام نشود و بعد از لحظهٔ از بیرون آید روغن بنفشه
و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که
در آن مرغ فربه یا ماهی فربه یکدر آب خوش پخته و اداشته یا شوربای بزغاله
و بره و یا آب ماش مقشر باز پخته و اسفناج که در آن پخته باشند بدهند و عجب
قوت هاضمه و ضعف اغذیه و ملکیت آن تصرف نماید و از اشربهٔ شربت
اینهم مذکور نیز بر تقدیر که نتواند اگر بضعف اسهال نکشد و الّا از غلیظ
غیر شراب نیلوفر نتواند پس سکنجبین و شراب حماضی و نارنج و لیمو و انار
و زرشک و امثال اینها چون اگر بسیار ترش نباشد بالعابهای و شربتهای
برنج بارده دهند و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد از

ذکر خواهد شد چیزی همراه نباشد شیر دادن بنهایت مفید باشد و بهتر شیرها

شیر آدمیست بعد شیر خر بعد شیر بز و در بهائم کم از شیر ماشند و در شیر دادن

شرایط نگاه دارند اول باید که زن جوان باشد و سالم و تندرست

و بهتر آنکه از وقت زاییدن چهار ماه گذشته باشد و علفهای غلیظ نخورد گاهی

و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفناج و خیار زیره و کاهو بامداد که خواهند دوشید

نزدیک بیمار آورند و اگر در بار متغیر میگردد و قدحی یا کوزه اندر خالی

مگر پر آب گرم باشد بنهند و شیر در آن قدح دوشند بدهند و شرط مقدار چنانست که

روز اول نیم سکرچه بدهند و هر روز نیم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه

سکرچه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سکرچه کم کنند و سکرچه مطلق سنگی است

چهار یک درم ربع یک سیر بود و هر روز که مرتبه شیر داده باشند بعد از یک ساعت غذا

ببینند اگر قوی تر شده و بعضی میل کرده شیر فایده کرده و اگر ضعیف

و ضعیف شده باشد شیر فایده نکرده دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده

باخواهند

با خواهند داد در آن روز از اثر تب و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اطلاع را

بر باغچه و فوکر شبو معطر کرده اند و لباسهای کتان بگلاب و صندل مطیب ساخته

و ماوا در نزدیک آب روان اختیار نمایند و در تابستان در غایت گرمی روز خرقه از

بگلاب و صندل معطر و آب کشنیز و برگ خرفه تر کرده اند و بر سینه و بر کتف اندازند

و چون کرم کرده باشند هر روز سه چهار بار کفایتی زیاده نکنند و دق

شیخوخت از آن دق هم گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما علم

با برادران در ذیل دق جریان یافته استیلای یبوست ... بر مزاج بدن و حرارت

سببش یا استیلای برودتست یا ضعف بدن که غاذیه از فعل خود باز ماند

چنانچه در آخر عمر عارض میگردد یا استیلای حرارتست که تحلیل و تذویب رطوبات

کرده باشد و اضمحلال حرارت غریزی و بدین سبب در دق شیخوخت عارض شده باشد

با افراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش ذبول و خشکی

و لاغری مثل حال مشایخ است بی اشتعال و التهاب و گاه بود که در ملمس

ضعیف

سردی محسوس گردد و نبض ضعیف و بطی و متفاوت بود الا در وقت اشتداد

که متواتر گردد و قاروره رقیق و مائی بود و علاجش ترطیب و تسخین باشد و حمی دموی

اگر اکثر مطبقه نیز گویند از غلیان خون بی عفونت میباشد و انقسام سونوخس

خوانند علامتش سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت

و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت آن بی قشعریره و نافض ابتدا گرفتن

فصد کردن و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا با ریباس و انار ترش

شراب عناب و شراب آلو و زرشک و شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب انار

ترش و شراب ریحانی و یا از عفونت خون شدت و علامتش از سونوخس خوانند

یا زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعض انقسام مطبقه

و حمی دموی عفنه داخله صنف چهار متزایده یعنی آنکه روز بروز تعفن زیادتی پذیرد

از آنکه تحلیل رود و متساوی یعنی متعفن متساوی متحلل بود و متناقصه

متعفن کمتر از متحلل بود و علاجش علاج سونوخس است و اما

دموی

دموی خارج العروق حمیاتی بود که حادث شود از اورام اعضای باطنی مثل دماغ و آلات

نفس و معده و جگر و کلیه بود و معالجات آنها مذکور شد بحمیات صفرا و اگر صفرای خالص

در خارج عروق متعفن شده باشد غب خالص نامند علامتش نخست لرزه کرکرد

و جابلی کوزر بود یا نافض شدید و قشعریره یعنی لرزه چنان نمایند که سوزن در روی می رسد

و قلت زمان نافض و زود گرم شدن و خشکی و تشنگی و تلخی دهن و اضطراب و قلق

و قی مراری و باقی علامات صفرا و علاجش آنست که تا روز سیم شیره تخم

کدو دهند با لعاب بذر قطونا و شراب نیلوفر و روز چهارم بعض شیره تخم کدو تخم

کاهو و شیره تخم خیارین دهند و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد

یعنی بجای شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه باید داد اگر

بعوض شراب نیلوفر سکنجبین سکری دهند مناسب است و روز ششم که روز

سکون تب است فی الجمله تحریک مناسب است و بعوض تخم کدو تخم و از

شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین دهند و در این روز مسهل نفع دهند که صفرا استفراغ ورز

در روز هفتم که روز نوبت است و اول بحرانست بجای آن تخم کاهو و تخم خیارین شیره تخم
کدو بهند و آن دهند و در این روز هیچ جا بتحریک ضرور نیست و در روز هشتم
مسهل از فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و غیره بنفشه با گلقند شکر یا
با عرق کاهو و عرق نیلوفر و آب تمر هندی و روغن بادام دهند و در روز نهم
تخم کاهو شیره تخم کدو لعاب بزرقطونا با شراب نیلوفر عرق بید مشک دهند
و سکنجبین هم بدهند که بعد از مسهل در دادن سکنجبین خوف حدوث
انداز و
در روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز
روز نوبت است باعتبار روز انداز که فی الجمله تحریک در او معاد
از برای استعداد رفع شدن در روز بحران ضرور است شیره
تخم خیارین دهند باعتبار آنکه تسکین ضرور است شیره تخم کدو یا
باید داد با لعاب اسپغول از برای تسکین حدت مسهل و انواع بقیه
مادم و بقیه مسهل که اگر چیزی باقی مانده باشد باز آید و دفع شود با شراب

انار

انار شیرین با شراب نیلوفر و عرق کاهو و عرق بید مشک و اگر بقیه از تب باقی باشد
است
روز یازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت
و دیگر روز نوبت بقانون مقرر تسکین ضرور است لیکن چون بتقریر شده از
تحریک ضرورتی متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم که روز
بحران حقیقی این تب است فی الجمله تحریک ضرور است شیره تخم کاهو و شیره تخم
خیارین با لعاب و شکر سفید مذکوره دهند و در روز چهاردهم که روز بحران است و استعمال
تحریک بهیچ وجه جایز نیست شیره تخم کدو و شیره تخم بهند و آن با لعاب بزرقطونا
و شراب نیلوفر عرق بید و عرق مشک دهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه نیز روز
نوبت است مسلکی باید داد و شیره تخم کدو دهند و باعتبار آنکه روز بعد بحران است
و اعانت بر دفع بقیه آنچه طبیعت آنها تحریک در او کرده و اگر بر دفع شده
نشده باشد محرکی باید پس شیره تخم خیارین داخل نمایند با لعاب بزرقطونا و سکنجبین
شکر و اگر تا پانزدهم حمی زایل نشود در شانزده نیز مسهل ده بهند و بعد از شانزدهم

حکم حمیات مرکبه دارد و علاج حمیات مرکبه صفراوی علاج باید کرد و در میان
غب خالص اگر آب بسیار خواهد باشد می‌توانند داد و اگر در روزهای نوبت
غذا فقط باید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احساس بثقل و امتلا شود
با مزورات کلقند می‌توان داد و غذا آنکه چه باشد و شوربا ماش با آب تمر هندی
و اسفناج و کدو و از میوه‌ها انار و هندوانه و انگور و لیمو شیرین خوب است
و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت آخر روز باشد و چون نتوانند گرسنه
و در روز نوبت مسهل دادن جایز نیست و اگر در تدبیر این تب خطا نشود
از هفت نوبت تجاوز نکند و اکثر آنست که در نوبت چهارم مفارقت کند
اما غب غیر خالص بسا باشد تا شش ماه کشد و علامت غب غیر خالص آنست
نوبت بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت بلکه بیش از آن ساعت
هم بکشد بسبب امتزاج بلغم یا صفرا علاج آنست که علاج صفراوی و بلغمی ترکیب
کنند اما اگر صفراوی در داخل عروق بود پس در تمامی عروق و قسمت یا در

بعضی رگها که حوالی دل یا فم معده میباشد و در حوالی کبد پس از این قسم محرقه
صفراوی و اگر در بعضی رگهای بود سوای آنچه مذکور شد غب لازمه تولد کند
و در این هر دو گاه اشتداد را غب میباشد یعنی یک روز تب کم است و یک روز زیاده اشد
و اعراض آن خشکی زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنج و سوزش
دل زیاده بود علاج هر دو علاج غب خالص بود الا آنکه در محرقه اهتمام بیشتر
بیشتر باید کرد و قرص کافوری و حبوب کافوری باید داد و طلاهای سرد
بر دل و جگر مالند و شاخهای بید و گلهای خیار و کدو و هندوانه
بر اطراف و حوالی مریض نهند و مزورات با برف و یخ سرد کرده دهند و گاه
باشد که در غب لازمه فصد اکحل فایده دهد و گاه باشد که در التهاب
را زایل کند و محرقه بلغمیه نیز میباشد که هرگاه آن بلغم شور بود مرکب از بلغم
نقه و مره صفرا و علاج آن علاج حمیات مرکبه از بلغم و صفرا است حمی بلغمیه
اگر عفونت بلغم خارج عروق بود که هر روز تب گیرد این مواظبه گویند علامتش

ابتدا اگر ورم نبا نافض است و سرما و دیرتر گرم شدن و چون گرم شود قوی نباشد و [illegible]
تشنگی و صغر نبض و بر آمدن بلغم و تهیج و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را ابتدا
سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی را نافض و چند نوبت که گذشت [illegible]
سر حال هیچ نبود و زمان نوبت تا بیست و چهار ساعت تواند بود از نوبتها [illegible]
باک بلکه علاجش سکنجبین عسل یا سکنجبین یا گلقند آفتابی ضم کرده [illegible]
نصف یا مثل سکنجبین بحسب مزاج مریض و تصرف طبیب و سکنجبین بزوری با هیچ
صفت آن رازیانه پنج درم پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم
تخم کشوث پنج درم [illegible] قند سفید ده [illegible] بدستور [illegible] نمایند و در
اول هر نوبت [illegible] و شب با سکنجبین قی فرمایند و در تقویت معده
اهتمام نمایند و بعد از آنکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن ظاهر شود مسهل — پیدا شود
دهند حب مسهل نافع از برای خلط بلغم صفت آن غاریقون [illegible] درم
مصطکی یک دانگ [illegible] نیم درم تخم حنظل یک دانگ [illegible]

جمله

جمله یک شربت است و اگر مقدم بر این مسهل در طبیعت قابض واقع شود طبیعت را
حقنه کردن [illegible] ریوند دو [illegible] و مغز [illegible] لباب و [illegible] باید
نرم ساختن و اگر وقت خواب یک درم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود
و غذا آب نخود آب باید کرد آن آمیخته [illegible] و [illegible] باشند و غذا
وقت باید داد که نوبت برآید و معده سبک شده باشد و اگر تغذیه بر نوبت [illegible] نشود
بآخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل عروق باشد تب بلغمی لازم حادث
شود و این تب را [illegible] گویند علامات [illegible] علامات تب بلغمی دارد [illegible] الا
آنکه با این نافض نبود و در عرق نیز نبود الا در وقت مفارقت
و این تب [illegible] شبیه بود و در شبانه روز شش ساعت فتور در آن [illegible] باشد
و علاجش علاج [illegible] مواظبه است و الا آنکه ملطفات و داروهای گرم بتدریج
و احتیاط اقدام نمایند و در اول [illegible] سکنجبین و [illegible] گلقند آفتابی
اقتصار نمایند [illegible] ادرار کند مثل تخم خیارین و تخم خربزه [illegible]

میباید بالشند و بعد از آن سکنجبین بزوری و ماء البذر بدهند در تبهای بلغمی مناسبتر باشد
و اگر نسخ عنکبوتیه آید در تب بلغمی ماء البذر با الخاصیت انتفاع دارد و بجای شب بسیه کردند تب
ربع هلیله زرد که بقدر [illegible] کرده باشد [illegible] بر سنگ سائیده و یکماشه عود هندی بر سنگ سائیده
بعضی بجوشانند [illegible] این تب بر طرف شود و حمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق باشد
ربع دایره عامرات شود یکروز گیرد و دو روز نه و این بار از سودا است که از سودای
طبیعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم و یا صفرا یا خون و علامت هر یک از این اقسام اربعه
علامات آن خلط بود اگر از آن تولد کنند و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل
که از احتراق خون است و اگر بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغمیست و اگر بعد از حمیات صفرا
و یا بود دلیل آنکه از صفرا است علاج جنس اگر از احتراق خون بود فصد باسلیق نمایند
بعد از نضج ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری
و بمطبوخ [illegible] و سکنجبین [illegible] فرمایند و [illegible] از افتیمون و [illegible] اسطوخدوس
و [illegible] بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده [illegible]

ورق

و عرق کاسنی و عرق گاوزبان دهند و بدانکه عرق گاوزبان در این قسم با منفعت و قوی
با سکنجبین و پوست بیخ کرفس نمایند و مسهل از سنا مکی و تمر هندی و خیار شنبر و [illegible]
معقود با افتیمون بار و غنی [illegible] دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه اخلاط متولد [illegible]
منضج باید کرد و اگر داخل عروق باشد ربع دائره عامرات شود و این قلیل الوقوع
و علامتش صغر نبض و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل و [illegible] از رسا
بر بلغم و اندکی از آن و اشتداد ربع [illegible] علاج جنس فصد باسلیق است پس فصد صافن
و اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات و علاج عام در رسم اصناف ربع [illegible] فرمایند
[illegible] روز ربع بخورد [illegible] صفرا [illegible] سکنجبین دهند و در ابتدای آن [illegible]
و در میان [illegible] آب [illegible] دهند و در میان تب آب گرم خورده باشد و در معده
جمع شده باشد البته قی کنند و در آخر تب سکنجبین با [illegible] با عرق
گاوزبان دهند و [illegible] روز دیگر [illegible] آب گرم در آن [illegible]
و [illegible] باشند و [illegible] دانند و [illegible] در آن

[illegible] انتفاع دارد

باید داد و اگر در روز دوم راحت نکرد تا نوبت خواهد بود بر همین وتیره
اختصار نمایند میر شاید حاضر نیست زیرا که بدن قوی و اشتها ضعیف بود و اما در روز
مقدم مرغ باید داد البته و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد به همراه آن که داشته باشند و آب
به بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بزغاله بغضروف و قرص
که علامات از زمان ظاهر شود و بعد از مسهل دادن روز دوم راحت [illegible]
حمیات مرکبه هر گاه مثل دق و مغلظ یا دو خلط مثل صفرا و بلغم یا دو غب
جمع شوند آن را مرکبه گویند و ترکیب یا بر سبیل مباهره میباشد چنانچه یکی بگیرد و
دیگری بگذارد یا به مداخله چنانکه یکی بگیرد و در میان آن دیگری هم بگیرد
و یا مشارکت چنانچه در زمان گرفتن شریک باشند و از جمله مرکبات آنچه
انرا نامی کرده شده شطر الغب است و این تب باشد مرکب از صفرا و
بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشد و در غب غیر خالص هر دو خلط از
امتزاج بهم یک خلط شده و آنجا چنانست [illegible] بود یا از
با صفرا و [illegible] یا بلغم لازم یا عکس بود و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات

ان

ان ظاهر گردد و گاه باشد که بلغم غالب بود علامات غالب اخص علامات
شطر الغب آنست که در یک روز قوی تر باشد و علاج حمی مرکبه از علاج صفرا و
و بلغم مفرد باشد و بباید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر
اعراض کنند نه بر نوبت چه می شاید که هر دو غب باشد یا سه ربع بر سبیل مبادله
مرکب گشته و هر روز تب بگیرد پس گویند که بلغمی دائم یا خمس که طریق
غب است پس علاج آن که علاج بلغم باشد و به علاج صفرا و مستتبع خطا و خسران
شده [illegible] ور معرفت ماهیت بعض حمیات و عدد یا ماهیت یا عدد
بعض مرکبات بدور استدلال باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال
اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق باید چنانچه در ربع و غب و در ربع
بدور مواظبه عدد آن معلوم کرده چنانچه اگر دو روز گیرد و یکی روز نگیرد
و معلوم میکند که [illegible] از دو ربع است و اگر دو روز بگیرد و دو روز
بگذارد دلیل آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد

و سه روز دیگر علامت استدسی باشد پس در این سه صورت آخر
بر وجود ماهیت و عدم استدلال باشد و در صورت سوم بر عدم و در صورت رابع
بر ماهیت و بباید دانست که نفخ و امثال آن از قبیل ریح است بر زیادتی
غلظت و علاج آن مثل علاج ریح بود بر زیادتی استعمال ملطفات و تلطیف
تدبیر و علاج در جمیع حمیات قبل از نضج مادام مسهل نه دهند بر سبیل وجوب و بعد از نضج
گفته اند که در حمی صفراوی خالص انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده
ساکن باشد و متوجه عضو شریف نباشد و اگر چنین بود قبل از نضج و حرکت دهد
چه دادن مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب بیماری که
مریض و در جایی که انتظار نضج واجب بود اگر در طبیعت قبض باشد حقنه کنند
و ملین ضعیف تواند داد و در روز نوبت و روز بحران نشاید دادن مسهل
و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات
صفراوی از برای مسهل روز هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام

بحران

بحران و غیر بحران و روزهای دیگر ایام از ایام بحران نیک واقع شود و ایام
بحران نیک چهارم هفتم یازدهم بیستم بیست یکم و بیست چهارم و بیست هفتم
و سی و یکم سی و چهارم سی هفتم چهلم و روزهای دیگر از ایام بحران ضعیف واقع
شود و این ایام را ایام بحران روز خوانند سیم پنجم نهم سیزدهم و هفدهم
و روزهای دیگران بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد ششم هشتم دهم
دوازدهم پانزدهم شانزدهم هژدهم و نوزدهم پس روزهای
دیگر آن ایام بحران واقع شود علی بیست را تجویز است و در پانزده روز
باقی بحران نیست و بحران بر رعاف احمر بحران هاست خصوصا در
حمیات دموی و نزدیک بفصد باشد پس اسهال پس قی پس ادرار پس خراج
باب پانزدهم در اورام و بثور و امراض که بر ظاهر جلد حادث
شود حصبه و جدری حصبه را بفارسی سرخجه گویند و سبب غلیان
و تریز و صفراوی خون است و جدری را بفارسی آبله گویند و سبب غلیان خون

و اولاد
و دفع فضلات تیبیست که از حیض مادر در وقت حمل و از شیر و غیر آن بعد از
یا خون انعقاد یافته باشد مثل شیره انگور تا غلیان نکنند صاف نکنند
و سلیم ترین آنها سفید و بزرگ بود و بعد دانها که و با آسانی بیرون آید
بی کرب و اضطراب و بدترین آنها سیاه یا بنفش یا سبز یا سرخ زرد باشد
و از بعد و بزرگ آنکه در پهلو باشد یا مضاعف بود یعنی متصل بیکدیگر باشند
مردن است و علامات این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و درد پشت
و خاریدن بینی و فزع بعض رسیدن در خواب و بیدار است علاج اگر بیمار نوعمر باشد
قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و غذا شوربای عدس دهند و از شربت
شراب عناب با عرق گاوزبان و دو درم خمیره بعض خاکشیر کرده شراب
نوبند سکنجبین کرده با شراب عناب دهند و قدری خاکشیر در حمام نوعی آب
هم بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند غسل و با آب گرم ماء الشعیر
و دیگر از بدینک یکدرم انجیر زرد هفت عدد در آب جوشانیده و بالا بنند
و شراب

و شراب عناب با خاکشیر بدهند و قدری آب گرم کرده در زیر دامان
بنهند تا بخار آن مساماترا کشاده گرداند و سهولت برآمدن آبله از برای
حفظ اعضای باطنی بقدر یکدانگ مروارید یا سفید سوده از برای سهولت
بروز تسکین الم و بروز آن یکدانگ شقایق النعمان بدهند
و در ایام ترک بروز آن مطلوبست یعنی از چهارم تا هفتم آب مطبوخ
نخود عدس کم زیره بدهند و اگر در این طبخ چند عدد انجیر زرد باشد بهتر است
و اگر طبیعت محبوس و مجبور نرم بنا تفحص کنند و اگر از آمدن
طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یابد قبض نکنند و الا
زود تقبیض آن بشراب صندل یا شراب سماق چاچه نمایند و غذا عدس
بعد از دو جوش آب آتش کنند آبکو بدهند در دیگ بار جوش
خورد بار همچنین ... کنند تا پخته شد بدهند بیمار
و کافور در آب کشنیز تر حل کرده یا سماق در گلاب خیسانیده ...

باشد انار دانه ترش در چشم چکانند منع برآمدن آن از چشم کند و اگر [illegible] را

همچنانکه آب کرم [illegible] باشند بر بندند بخاصیت این عمل کند و چند [illegible]

سعوط در بینی چکانند تا منع برآمدن آبله نماید و شراب بقوت [illegible] نمایند

یا با برگ [illegible] سماق گلرخ و عدس جوشانیده باشند غرغره نمایند

تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ شود و پر آب [illegible]

تحمل نتوان [illegible] در ارزن خوابانند و ریگ گرم بغایت بسیار

نرم [illegible] است و اگر موضع ریش گردد گلرخ انزروت دم الاخوین

نرم کرده بر جای ریش بپاشند و اگر آبله دیر خشک شود قدری [illegible] در

زیر دامن او دود کنند زود خشک شود و از این قوی تر آنکه عدس [illegible]

گلرخ و [illegible] در آب بپزند پس قدری [illegible] افکنده

و پاره پنبه با آن [illegible] بر آبله‌ها نهند و از جای آبله که شکافته [illegible]

نمک [illegible] داخل نکنند [illegible] بعضی نزدیک و بعد [illegible]

و بعض [illegible]

بر بهق بیشتر میباشد دفعة [illegible] با نمو از بدن و [illegible] از خون میباشد

علامتش بسیاری سرخی بدن است با حرارت و زرد ظاهر [illegible] و در روز پیشتر

بود علاجش بفصد است در وقتی [illegible] در میان بر وزات و ظهور آن

میباشد و تلیین طبیعت با آب آلو و تمر هندی و آلو بخارا و زرد آلو

ظهور آن آب [illegible] بر بدن [illegible] و سرکه یا آب غوره با روغن گل سرخ

بر بدن مالیده و غذا ماش عدس و تمر هندی [illegible] و [illegible] آلو

و اما از ترشی و [illegible] پرهیز است و یا از بلغم باشد علامتش میل آن سفید [illegible]

در شب است و علاجش آنست که مطبوخ هلیله زرد [illegible] دهند

و غذا شوربای ماش و نخود باشد و از شربت سکنجبین [illegible] بسیار [illegible]

دهند و در حمام آب [illegible] و [illegible] در [illegible] تمام

بمالند [illegible]

و علاجش [illegible] علاجش

و حجامت ساقین و تلیین طبیعت است بشربت و تمر هندی و دردروست
تلیین صندل و فوفل گلاب بر حلق و سینه طلا نمایند یا ماهم قرو بنمایند و غذا
شوربای ماش ماء الشعیر و عدس یا تمر هندی تا نیم گرم دهند و اگر از حرارت باشد
عناب تمر هندی [illegible] و صندل سرخ با آب کشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر
بگداخته زرداب بیرون آید از موم سفید روغن گل سرخ مرداسنگ مرهم
ساخته بگذارند جرب یعنی یا خشک است یا تر اگر از آن زرداب بیرون
آید یا خون سیاه و جمله جرب از فساد خون باشد و سبب بعضی احوال یا
صفرا باشد یا بلغم شور یا سودای سوخته علاج جمیع اگر مانع نباشد اول
فصد اکحل نمایند پس بسبب هر خلط مسهلی مناسب آن بدهند و
و سنای مکی و غبار [illegible] در همه اقسام لازم دارند و صبر را در رفع
جرب ردی [illegible] اثر تمام دارد هر روز نیم مثقال بخورند [illegible]
متعاقب بعد از آن یکروز نخورند یکروز بخورند تا نیم مثقال بخورند [illegible]

و طلا از بعد حمام

و طلا از بعد حمام و بعد از جماع نافع ترین چیزهاست و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار
طلائی نافع از برای جرب نافع رطوبت صفت آن زراوند زرد و چوب مامیران
قنبیل مرداسنگ اشق خبث الفضه نوشادر شلمار کبریت زرد کوفته بیخته
بروغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلائی نافع از برای خشک و صفت
آن گوگرد تیار کرده مرداسنگ زیبق مقتول سرب از هر یک دو مثقال
سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند و بار دیگر با دارو [illegible] نرم سوده با گوگرد
و چهار روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند قوبا قوبا را بفارسی [illegible] دهند
داد گویند و آن گوارش [illegible] بر ظاهر جلد اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون
دهند و اگر اندک بود تنقیه حاجت نیست مگر آنکه مرهم [illegible] و روغن
گندم مالیدن مناسب است و گرفتن روغن گندم چنان بود که گندم را
آهن بر نهند قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگ گرم کرده بر روی
آن گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مرداسنگ
زراوند و صمغ انگور و عفص [illegible] کوفته با سرکه و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند

وسیماب هم در دارو ها نیز گویند مناسب است سعفه جوشش لب را که متقرح گردد
در سر و رو در کودکان بسیار است و حادث شود علاجش اگر غلبه خون بود
کنند اگر صفرا یا سودا یا بلغم شود ربوب و آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلا دافع
از برای سعفه صفت آن توتیا مس انزروت سفید مرداسنگ کاغذ
مجموع را نرم کنند بروغن گل سرخ و برگ انگور سرشته طلا نمایند
دیگر گل سرخ کهنه بلیله و نمک طعام نم خورده برگ انگور سرشته
طلا دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه حنا مرداسنگ با پوست
انار کوفته پس بگیرند انگوری و روغن گل سرخ بسرشته طلا نمایند و دیگر
دما میل هرگاه بر آمدن دنبل بسیار شود فصد باید کرد بعد از آن
مناسب خلط غالب مسهل باید داد و از گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه
از گوشت حادث شود گوشت بزغاله دهند و از میوه ها انار ترش
و ریباس یا غوره یا تمر هندی مناسب است نوع نافع از برای دما میل

صفت

صفت آن زرشک منقی آلو سیاه آلو بخارا غوره عناب شب بخیسانند
و صبح در آن کاه شراب عناب داخل کرده بیاشامند و در ابتدا عروق
ورم بر وادع بر آن استعمال نمایند طلا رادع که در ابتدا استعمال کرده
میشود صفت آن صندل بکار سعد فوفل کوفته بزر قطونا باب تخم کشنیز تر
و آب کاسنی تر و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر رادع نفع نکند جمع خواهد شد
گل خطمی و خبازی با سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود گندم جاو
با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند تا پخته شود و چون
سر بگشاید حنین بر ترش و تخم مرو و کرفس کبوتر در هم سرشته بر او نهند
و چون بگشاید و از ریم پاک شود مرهم از مرداسنگ ده درم
و سفیداب قلعی ده درم موم سفید یکدرم روغن گل سرخ چهار درم
ساخته بگذارند داخس بیغوره ورمی گرمی که نزدیک ناخن عارض شود
علامتش ضربان و درد قوی و گاه باشد که تب کند علاجش فصد باسلیق

و تلیین طبیعت است و تعدیل مزاج بمالشعیر و اشربهٔ بارده و در ابتدا ماده [illegible]

بسرکه سوده طلا کنند یا بعنب الثعلب یا بسرکه سوده بمالند یا با اسفغول بسرکه

سرشته ضماد نمایند و اگر درد قوی باشد بزرالبنج و افیون با سرکه سوده طلا نمایند

و بران برف یا یخ نهند و اگر دفع نشود مرهم [illegible] و آنچه در [illegible] گرم نهند

باید و اگر نیاید پیاز را پخته در زیر خاکستر گرم پس شکافته بران بندند

یا کنند [illegible] بران نهند یا تخم مرو و انجیر در مرهم کوفته بران نهند

و الا آنکه شاید بر نیش باید و امرهم نهند یا البا و از آن رخ هم گویند

رنج غلیظ بلغم غلیظ یا سودا و یا مرکب باشد اندرو اگر بسیار بود [illegible]

خونست فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب باشد مسهل اقتضای نمایند

و اگر عدد آن اندک باشد بطلا دفع کنند سیاه دانه یا کرم مازج با

زنبور سرکه سوده طلا نمایند تا زایل گردد و زرنیخ زرد با موی زهار [illegible]

کره طلا نمایند تا زایل گردد [illegible] میان عوام [illegible] معروف است

سرخ [illegible] باشد [illegible] انگشت بران مالند تا زایل و باز برود [illegible] شود

و در پوست

262

و در پوست [illegible] باشد و از موضع بموضع [illegible]

را غائص گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا آش [illegible] و از

شراب عناب [illegible] بکار برند و بر نیش [illegible] طلا نمایند [illegible]

و کشنیز تر و برگ [illegible] و لسان الحمل و اسفغول و گلاب [illegible] طلا نمایند

و این قسم محتاج بمحلل [illegible] غائص آن [illegible] اگر صفرا بخون مختلط باشد

پس از پوست [illegible] و از موضع بموضع [illegible]

که ذکر خواهد شد [illegible] علاجش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد از آن

استعمال طلاهای رادعه پس طلاهای محلل مثل خطمی و غبار [illegible]

[illegible] مجیم [illegible] و متفرق میباشد و مجتمع میباشد

و به نهایت سرخ میباشد پس خشک [illegible] و در آن

به مثل در عضو [illegible] آتش بران نهند علاجش فصد و اسهال صفرا

پس [illegible] زمین طین [illegible] تا [illegible]

خطهای سرخ و طاوسی مثل زبانهای آتش پیدا کرده علاجش مثل علاج حمره بود و بعد از
فصد و اسهال بر چیزهایی که رطوبت و مائیت در خون احداث کند مداومت نماید مثل ماء الشعیر
و هندوانه و خیار و شفتالو و کدو و مانند آن طلا نافع بنار فارسی صفت آنکه مازو سبز خشخاش
حی العالم و قشور سعلب سرکه و لعاب اسبغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرفه و آب کاسنی
سبز سرشته طلا نمایند فلغمونی ورمی بود از خون علامتش سرخی و انتفاخ و تمدد بسیار
درد و ضربان است علاجش فصد باسلیق یا دیگر فصد و در ابتدا طلای از صندل سفید
و فوفل و طین ارمنی سعلب سرکه و آب کشنیز تر و اگر ازین طلا در زیادتی شود فی الحال
و همین طلا را بر عضوی که بالای اوست نهند و در روز دیگر آب جو و کشنیز تر و خیار
با لعاب اسبغول طلا کنند و چون بینند از آنچه هست زیادتی میشود طلا را از آرد جو آرد باقلی
و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بینند که کمتر میشود طلا را از بابونه و اکلیل الملک و
برگ کاسنی و حلبه کنند در همه اوقات از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در ابتدا
رادع در تر آید میان رادع و مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر
بینند که تحلیل نیافت و جمع مده شد تخم مرو و انجیر و مرهم کوفته ضماد نمایند و امثال این

تا پخته

تا پخته شود و بعد بسر کشادن کنند بمثل سرکه کبوتر و اشق یا با آلت او ورام مغابن
سه عضو بود و هر یک مغز عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی زیر بغل
مغز دل باشد و اربیه یعنی زیر ران که مغز جگر بود و خلف الاذنین یعنی
پس هر دو گوش که مغز دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث گردد از آنجهت
که اعضای رئیسه مواد را بآنجا دفع کرده اند یا باطراف رئیسه و ورم بود مثلا از آن
موضع منتقل آن بعضو ماوف شده یا چون بان اعضا رسد بآنجا بماند زیرا که گوشت
نرم دارد و اگر آنرا لحوم رخوه خوانند علاجش تضمید بمرخیات بود در ابتدا
بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن بآنجا و مسکه مالیدن
و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع جایز نبود درین مواضع خنا
زیر و سلع و غدد پس خنازیر ورمی صلب و غلیظ بود و بر ظاهر آن
برگها و ناهمواریها باشد و بر گوشت بسته بود در لحوم رخوه خاصه در گردن
حادث گردد و بیشتر متعدد بود در یک کیسه و سلعه ورمی بود و مختلف باشد در بزرگی

از مقدار نخودی تا مقدار عدسی بزرگ باشد و در گوشت بسته بود و انگشت نتوان گرفت

و بهم جوانب حرکت نتوان کرد و از ان چهار صنف است شهدیه و عسلیه و ارد بالجیه و زرازی

یعنی در اندرون وی مثل این چیزها بود و غده ورمی بود صلب مقدار فندقی یا خرد یا بزرگتر

بیشانی بسیار واقع میشود و فرق میان غده و سلعه آن که غده زیاده نشود و غلاف

ندارد و سلعه نرم بود و در اول حدوث آن اگر بدست بمالند متفرق گردد و باز عود کند

و گاه بود که عود نکند و علاج این امر تنقیه بلغم بود بقی و یا اسهال بایارج فیقرا مقوی

بغاریقون و ضماد کردن بدیاخلیون که در ان حلبه و بزرکتان باشد و ضماد زراوند

و ابر سا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و تخم کوره عوز را سوخته در زیت سرشته

زیر طلا کنند تحلیل دهد اگر بدین تدبیرات و مداومت باشتها تحلیل یابد فبها

والا آمیخته گردانند و بشکافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود و نیز

ذکر شد تحلیل نیابد یکی از دو کار باید کرد شکافتن و بیرون آوردن یا بستن

انرا آنچه السلعه گویند یا ادویه متعفنه ریش گردانند صفت آن آنکه آنست

نار سیعه

264

نار سیعه چهار جزو زرنیخ دو جزو و نوره یا مس سه جزو و نطرون دو جزو و عمره یا

سنم سوده بر روغن گلسرخ سرشته طلا نمایند و صفت الحکه شهدیه را باید دید

علت و معقده علاج نشود و دفع ان بجز بیرون کردن نبالند و غدد را ابتدا مخلیون

ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب گذاشته محکم ببندند داء الثعلب و داء الحیه

اگر باریختن موی سر و ریش و روی پوست تنک نیز بیفتد داء الحیه گویند

والا داء الثعلب مینامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات

بلغمیت و علاجش تنقیه بلغمیست بقی و بحب تربد و شبت و عسل و اسهال

بایارج فیقرا مقوی بغاریقون و بعد از تنقیه موضع ابحر قرحه را ستت بمالند و بسنداران

و پیاز عنصل طلا کنند یا پیاز عنصل اعسل طلا کنند یا حب السلاطین را

بسرکه عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا میباشد علامتش زردی روی و ارق

موضع و سایر علامات صفرایاست علاجش تنقیه است بحب و قرص بنفشه

و مطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گلسرخ بمالند پس بعفند وق با پوست سوخته

با سرکه رشته ضماد نمایند و یا از سوداء الیه علامتش تیرگی رنگ و کدورت و خشکی و اثر بثور موضع و یاد

علامات سودا است علاجش اسهالست بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج

باستعمال مرطبات و پیاز غنصل مالیدن و بیخ خرنوب و تخم بزرالسود ... و بابونه

خشک کرده سوده طلا کنند و روغن لادن پیوسته بمالند و یا از خون باشد علامتش

سرخی موضع و علامات غلبه خونست و علاجش فصد است و استعمال اطلیه مذکوره بهمان

و تخم تره اهل اسوخته خاکستر آنرا با سرکه رشته طلا کنند و اگر زیت نباشد

سیاه دار و خاکستر مخصوص طلا کردن در همه اقسام موبر و باید حلق و غشی

و برش و خیلان پس حدوث آن سودا بود و زردی و تغیر رنگ رو بهشته

و اندک بسیاهی آمیخته یا سبزی و شش حدوث سیاهی است اگر سرخی باشد

مشکل هستند پر از کلف لکن تر بود و رنگ در آن بیشتر است و برش

نقطها سیاه بود و گاه باشد سرخ و کدورت مایل بود و بیشتر در روی واقع

شود و خیلان مثل اینها آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه ناکور

اگر

اگر با طفل مواد بود دفع شود الکر و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال

خلط سودا و پست پس طلا کردن بتخم خربزه و تخم ترب و قطعه ابر ... و خردل

و تره مثل کعفه بخته بکلاب که با سرکه رشته طلا نمایند و خیلان را سوزن در زنند

و سرکه و گلاب بشویند و با ادویه مذکوره طلا نمایند چنانکه یعنی بو سعل

و امثال آن و تغیر رایحه و نتن الطین و زیر پستان و میان انگشتان پای

و پوست سر و عرق از عفونت اخلاط و حدوث آنها و علاجش تنقیه خلط

غالب است و زیر بغل و پستان از صندل سفید و برگ مورد بگلاب بسوده طلا نمایند

در زور بجهت نتن میان انگشتان صفت آن که تیار کرده مردار سنگ

گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته با سرکه تر کرده خشک نمایند و نرم کرده بکار دارند

و بجهت کرم مناسب است و اگر برگ کاکان و برای بطا باران اند و پوست

درخت مازو و بوزن السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه است

بهق سفید که فنه اند بر کشیش سبب بهق و ضعیف است از آن علاجش

آنست اگر بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست بدن و در پوست
فرو رفته و املس نبود و موی که از آنجا بر آید سیاه بود علاجش اسهالست
فیقرا و تخم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نماید و بر کلنگبین مداومت
نماید طلائی نافع از بعضی ابیقی ترمس شامی پوست بیخ کبر شیطرج هندی عاقرقرحا
تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته داشته طلا نمایند
تغیر پوست عضو است بسیاهی بسبب مخالطت سودا و بعضی علامتش
سر چند دست بر آن مالند پوست از آنجا ریخته شود و موضع سرخ بماند علاجش
فصد است و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج با اغذیه و طلا
نمودن طلاء مذکور و نوعی از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند
بود قوبا خارش بود و تقشر مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه است
اسهال و ترطیب مزاج برص سفید بود که در بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا
کرده و رنگ شود و سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم

که غذا از

که غذا از آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو است از برودت و رطوبت
وگاه بود که در موضع حجامت یا نشتر از کثرت حجامت شود بواسطه ضعف عضو
بجراحت علامت برص سفید براق و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی
آن موضع و نازک بودن پوست آن که بود و اگر انگشت بر آن فرو برند از موضع دیگر
که هم انگشت فرو برند بیشتر در رگ افتد و چون سوزن در وی زنند خون بر نیاید
علاجش هر چند این مرض را گفته اند که دوا ندارد اعیان عسر العلاج مرضیست
که اطبا از علاج آن عاجز اند و نزدیک نیست که نزدیک شود اما چون امکان
صلاح دارد مشهور گفته شده اند و علاجش استفراغ بلغم است و تبدیل مزاج
بمعاجین گرم و خوردن تریاق و مثرودیطوس طلاء نافع بجهت برص
صفرا آن نقط سفید زرنیخ رومی موی زنج کندش
بوره سرخ بوره سفید پیاز عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر از او
اطریلال کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا اطریلال را با دانکه عاقرقرحا
بعسل سرشته بسته بندند و یک ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند و

که جراحت نو یا روز دیگر اگر آن را ببندند زرداب روان شود و صحت یابد جراحت
که در سابق
اگر جراحت خون زده بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهاش هموار بود و چنان باید
تا فم آن تمام شود بر هم نشیند بر جای که بر افتاده نهند و بر باطل کرده بندند
چنانچه لبهای آن و پوست بر هم نشیند و چیزی از اندرون برو دار مو و غیر آن
و اگر تازه نبود و سه روز بر آن گذشته بود لبهای چرک و ریم گرفته بود آن را
بخراشند تا خون آلود گردد پس ببندند و اگر جراحت عظیم و غار بود از این
ادویه ذرور ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته
بیخته ذرور نمایند و بعد از آن صندل کهربا مغز فوفل با آب کشنیز تر آب سرکا
تازه آب خرفه تر سوده طلا نمایند و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر
لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند و اگر عود در اشته باشد و یا از آن بر گوشت
افتاده باشد و تا فم اجزای آن بهم رسید بر هم نشینند و در میان فضا باشد
که رطوبت و ریم در آن جمع خواهد شد پس با دویه تخفیف رطوبت و بالاند

و نسخ

و نسخ تواند که احتیاج باشد در ذروری که در این وقت نافع است صفت آن
کندر صبر اعوطاری زرد او نیز ابرسا توتیای کرمانی مغسول اقلیمیای نقره هموعه را
نرم کوفته بیخته بر آنجا پاشند و ببندند و باید که ابتدا تن عود آن
محکم و بعضی سست تر باشد و عضو را بشکل دارند که زرداب
از آن باسانی بیرون رود و هر گاه خواهند که پاک کنند پنبه کهنه بر کنند
پاک میکرده اند و مرهمی که بعد از پاک کرده اند بنهان آن استعمال کرده میشود
صفت آن مردار سنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی
کوفته بیخته موم زرد بروغن گل سرخ گداخته ادویه را با آن آمیخته مرهم سازند
و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب بود مرهمی بنداری صفت آن
موم سیاه نیم باو سیر ترمک کشنیز دو دام روغن کنجد نیم سیر کنده هر دو نیم تا نک
موم سفید ده دام پیاز باو سیر اول پیاز را در روغن کنجد بریزند با کوفته
بپزانند مغز موم را در آن بگدازند پس ادویه را کوفته بیخته داخل کنند

در هاون سنگی بمالند تا سرد شود پس بکار برند صحیح شام ابی مریم چوب کرات مکرر باید
و زنجار اصبح مل مبارزه و چنان گوشت نو بر آورده با دویه مندمل و غایتگم
بکردار و سپیده سطلیح جراحت اختلاط کنند بلکه دارا زیر آفتها و مردار سنگ سوخته
برگ سوسن هلیله مازو و سبز کلنار فارسی زرد چوبه چه بر سقوطر و اگر با جراحت اعراض
دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت بیان
و شکستن استخوان رگ پی
درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند مندمل
مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت زاید و فاسد یعنی فاسد
و تدبیر ورم گذشت و علاج جراحت عصب و قطع آمده ان خواهند
یعنی که خواهد آمد و اما جراحت عصب اچندان بگذارند که از ورم که
ایمن شود چو ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول ضرر آن
بدماغ و از آب و هوای سرد نگاهدارند و اگر ورم کنند بار دیگر چه آرد با
بزرگتان سوخته بزیت برشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را قطع کنند

میکند

268

نه بر ... بر و روغن بنفشه تکمید کنند و پشت گردن را بروغن بنفشه و بابونه چرب
بمالند و اگر با جراحت استخوان شکسته بود ضماد حار باید گذاشت و اگر در آن
شظایا از عظم یا عصب پیدا شود برز او بندند ضماد کنند تا بیرون آید پس
کنند و روم ... ضماد کنند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن
بقلم گوشت معلوم میشود زود کوشند تا سدرا بر هم دفع کنند
و استخوان را تراشند و اگر جراحت بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید
یعنی پرده اندرون شکم
باندرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر روده ها ورم کرده باشد باندرون
نرود شراب گرم تکمید کنند تا ورم برود پس سهل ... و یا ... علیل اگر فربه
او را بر دارند تا پشت او محدب گردد و روده باندرون رود و اگر با ... عمل
نیز نرود دهن جراحت را بمقدار آنکه باندرون برود دو کناره را شکافند و اگر
وقت قرار شد که ... رشته باشد آنمقدار که ... بدوزند
... از آن پهلو ... باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت
رفق و احتیاط رعایت کنند ... جراحت را ... انشاء الله
احتیاط

علاج سوختن از آتش و روغن و آب گرم و از آفتاب موضعی که از آتش
سوخته باشد اگر آبله برنزند طلای خنک مثل صندل و کافور و برگ کاهو تازه و
برگ بید و پوست غلیظ درخت بید که آن را بفارسی بید بلنا گویند
سوده طلا کنند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند
و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بر آن مالند و الم بسیار عظیم بود بمرهم
علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و
خشک کنند چنانکه در سر شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند چهار
جزو از آن شسته یک جزو روغن گلسرخ و ده جزو موم سفید و یک جزو سفیداب
قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن که مرا
بمثل ایمه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است با بیخ سفیده تخم مرغ
سفیداب قلعی و زیت الف که ترتیب داده بر آن بگذارند اما
علاج سوختن آب گرم بهمین از آنکه آبله کنند اسپاناز بر آن غبار بریزند و خرفه
خشک بر آن نهند و خاکستر موی سر آدمی بر زرده تخم مرغ سرشته بر او بگذارند

و اگر از آفتاب

و اگر پوست از آفتاب بسوزد مرهم کافور طلا کنند و اگر روی را بسفیده تخم مرغ
طلا کنند از آفتاب متأثر نشود باب شانزدهم در ضربه و سقطه و ضرب
بچوب و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا
اگر کسی مثل دیوار یا چیزی بروی افتد یا ضربه بر او زنند یا کسی از بلندی بیفتد
یا عضوی شکسته شود علاج مشترک میان این مجموع فصد و حجامت کرده نبت
هر چند در بدن غلبه خون نبود مگر در آن موضع که تفرق الاتصال شود
و خون بسیار آید پس تلیین طبیعت اقتصار بالبر نحو و حقنه لینه نمایند
با آب عنب الثعلب و قنطوریون و فلوس خیار شنبر بعرق کاسنی و روغن بادام
شیرین دهند و از برای خوردن ضماد که بر آن عضو ضماد نمایند صفت آن
مغاث بغدادی و مغاث هندی که آن را امیده لکری گویند برگ مورد از
هر یک سه درم برگ سرو و گلسرخ از هر یک پنج درم جو سوخته ده درم ماش
هفت درم با آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند طلای مستعمل در وقتی که اعتراض
پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک دو درم
طلا کنند و غذا ماش مرغ نیمبرشته با بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیمبرشت و اگر درد
بسیار عارض شود آید بنهایت نیکو بود یکقیراط بخور دهند و بیش بعضی

و این طبیخ دادن مناسب بود زراوند مدحرج دو درم الصمغ یک درم عنب الثعلب دو درم
گاوزبان چهار درم بجوشانند و صاف نموده بقند شیرین کرده بدهند و اگر ضربه یا سقطه
بر سر واقع شود برگ مورد و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بروغن گل سرخ گلاب گرم سرشته
ضماد نمایند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم یا قی الدم حادث گردد فصد
قیفال کنند و شهرباد و دم الاخوین و گل ارمنی در نقیع عدس بدهند و اگر کسی بچوب و تازیانه
و امثال آن زده باشد بهترین چیز گوشت گوسفندی که در حال از گوسفند جدا کرده
باشند بر موضع ضرب بپوشند تا دیگر روز بدارند و اگر قدری غالب کشته بر آن موضع
باشند پس پاره پشت بر روی او بپوشند بهتر باشد و اگر از مرداسنگ سفیداب
قلعی و موم سفید روغن گل سرخ مرهمی سازند و بمالند نافع باشد علاج کسر و خلع و

کسر

وهن خلع بیرون آمدن استخوان از جایگاه است تمام از مفاصل که در گشتن
دیگر است که میان ایشان اتصال مفصلی باشد بجا بود و نه اندکی بیرون آمدن آن
نه تمام و وهن که آنرا ... نیز گویند کوفتگی بود که باستخوان و آنچه بگرد آن در آمده
باشد برسد علامات انخلاع ظاهر شود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات
آن عضو و از مقایسه چنانچه دست علیل با دست صحیح مقایسه کنند لیکن خلع
و مفصل و ورک دشوار توان دانستن زیرا که بر عضد هر گاه منخلع گردد

در بغل

در بغل افتد پس ظاهر نبود و نیز بیرون در او رسد یا ناحیه ورک افتد و انجا گوشت
بسیار شود پس ظاهر نباشد علامت لازم بازو نتوان رسید براست که
در زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن و رم این دست
پهلو و علامت بیرون جدا شدن این یا چه بجانب پیش
افتاده باشد ظهور ورمی در اربیه و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه زانو
خم شود اگر پا کوتاه تر باشد از این پای از پای دیگر است و اگر بجانب پس افتاده باشد
در لگن افتادن از ... و کاکل شدن ان و علامت و ستان این باشد که در مفاصل
اندک تغیر و شتور از جانب دیگر پیدا شود و بعض حرکات ممکن بود در ...
جمیع حرکات بهم جانب ممکن نبود علاج خلع اعدار او رفق بشکل طبیعی باز آرند
ضماد نافع از برای خلع صفت آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی ... گل خطمی سفید
گل سرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم سه درم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار برند
و وهن و وهن را همین ضماد موافق و کافی بود اما کسر و آن شکستن استخوان
است عضو را ستا و استخوان را برفق مساوی گردانند و گاهی باشد که بعضی از
پاره های استخوان که صلاح ان امید نتوان داشت و ربایدکرد و عضو را ببایند بست

برباط و رفائد معتدل در بستن و محکمی و ابتدای بستن از موضع شکسته باید کرد و منتهی

بجانب بالا از ان کو موضع شکسته را محکم بر بپیچند پس بر رفائد دیگر هم آن موضع

شکسته ابتدا کنند و بعد از سه چهار کرت متوجه زیر آن شوند و در زیر

بپیچیدن در ابتدا محکم بپیچند و چند انکه بر پیچند اندک سستی میل میکنند

پس ادویه که غبار طلا کنند و بر بندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین

طبیعت و تا سه روز نگشایند مگر آنکه در دو قوی حادث شود و ماده

رباط سخت کرده پس بباید گشادن و سست تر بستن و اگر خارش بدن

قوی عارض گردد که تحمل نشود آنگاه بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا

ریزند تا خارش بدن ساکن گردد دیگر باره استراحت نموده باز ببندند و

رفائدها را بجلاب و روغن گل و آنچه که سر کشیدن بکار باشند و اگر چند روز

بگذارند اگر ورم نکند و حرارت در عضو نباشد رباط را محکمتر از

انکه اول بسته اند بر بندند و نگشایند الا در چهار یا پنج روز [?] جبر

از عدس و مغاث بغدادی و مغاث هندی و گل ارمنی و آب مورد سازند و ا

غذیه که لزج دهند مثل کله و پایچه و هریسه و مرغان و برنج با بطون بقر و حلوا و بره

وبر

و بر غالو و در اخر آن در وقت انعقاد و شنید رباطها اند که سست کرده اند

و علامت ابتدای انعقاد و شنید پیدا شدن خوشنما بر رفائد و رباطات

و چرا این دلیل ارسال طبیعت است ماده تحجرنده را بآنجا که از مسام ترشح

نموده و باید دانست که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی

نه نهند و اگر با کسر جراحت بود ابتدا بستن از نیک عصابه از لیف بالا

آن کنند و دیگر از لیف زیر و دهن کشاده دارند و قدری پنبه بر آنجا

نهند و چون از زد آب الم گرفته و از ورم ایمن گردد مرهم [?] نهند

نهند و اگر خون میرود پس ابتدا از بجز کنند و مرهم اصاف دم الاخوین

در زور ساخته در دوا باشند تا چون بایستند و در رباط بیرون

آوردن خارها از بدن و پیکان را باب بیرون آید و موضع آنرا مجرو

کنند بر کنند اما خار و اکثر مانند آن که [?] را با شیلم ابلو بند و ضماد

نمایند و اگر قوت ترخواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زرالوند و زفت

و علک البطم کوفته بعسل کشته ضماد کنند یا پیاز نرگس را وارد شیلم و عسل [?]

ضماد کنند فصل اطلاف سرما سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات

گرم است بانجا و محتقن و محتبس شدن در آنجا پس آن عضو را بشوید

و متعفن نگردانند علاجش اگر ورم نکرده باشد لیکن ابتدا اگر گزیده شود
زیت روغن زنبق بسیار بران طلا نمایند و اگر آماس کند در آبی که
پخته باشند بگذارند آن شلغم و کاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب
و حلبه و کتان جوشانیده باشند و چون بیرون آرند روغنهای مذکور
مالند و اگر سبز سیاه شده باشد نیشتر بر آن زنند و نیش را نیک
فرو برند و در آب گرم نهند پس گل ارمنی و آب و سرکه بهم کشته
طلا نمایند و بعد از دو ساعت سرکه و آب نمک گرم بشویند با شراب کهنه گرم
و اگر وقت رسیدن ابتدا متعفن گردد باشد بشکافند و گرنیل بپزند با روغن
گوسفند یا روغن گاو بکوبند مثل مرهم و برانجا نهند تا انجه متعفن
و سبز شده یا سیاه گردیده بیفتد پس بعد علاج قرحه علاج کنند با آب سفیداب

در طرد هوام از مسکن و تدبیر نیش و گزیدن سباع و علاج
بقیه سموم و ادویه سمیه اما طرد هوام در جاها که داشتن کرکس و لقلق
طاووس و خارپشت و ابن عرس و گوزن در خانه هوام از آنجا بگریزند
و اگر ظاهر شوند بکشند و بعض گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود
و اگر ریسمان از ابقطان سیاه و حلتیت آلوده کنند و گرد خود انگاه گردانند

هوام

هوام در بنا نیاید و تدخین شاخهای درخت انار و بیخ ان و تدخین
در حمام بخواب تمام همین عمل کنند و از دخان سر مار بگریزد و تدخین پشم
بز کوهی بهمه و شاخ گوزن و موی آدمی و برنجاسف و گوگرد و خردل
اگر در مسکن مار نهند بگریزد و طرد عقرب از تدخین عقرب با کبریت
یا زرنیخ یا سم بز کوهی یا سم خر یا پیه بز یا روغن گاو و از یاه روح و
و بر گرد آن بگریزد طرد براغیث حنظل یا خرنوب در آب جوش دهند
و آن آب را در خانه بپاشند و اگر چوب برابر به خارپشت آلوده کنند
بیک بار آنجا جمع شوند طریق دیگر چرد کاه یا سرگین گاو یا سماق دراز
یا چوب بادیان برگ سرو و جوز آن و اگر دو ر بر روغن نرجس کنند
مگس ضرر رساند طرد زنابیر انمار گوگرد طرد فار موش زهره
اگر پوست باز کنند یا در ببرند یا خصی کنند بافزون موشان بگریزند طرد
سام ابرص در خانه اگر زعفران بپاشند بیاید علاج لدغ و نهش حیات
باید که اول بالای آن را محکم بربندند و محجمه بسیار بیابی نهند و اگر محجم حاضر نباشد

کسی را کو بیند که دندانهای او معیوب باشد که دهن را بشوید و چرب کنند و علکه
واب دهن را بریزد و بسیار بمکد و درد نیش جمیع هوام این عمل را نافع
واگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند واگر بریدن ممکن نباشد
گوشت آن موضع را ببرد تا باستخوان واگر میسر نباشد موضع را بشکافند
و دهن را غرغره کرده باشند و بعد از امتصاص و مکیدن بسیار محجمه بر
ادویه را حاضر نمایند زفت رطب فرفیون جاوشیر قنه اگر این ها
حاضر نباشد سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر چوب انگور واگر تریاق
فاروق میسر آید در اول مفید در آخر فایده ندهد و مقدار شربت
تریاق فاروق جهت این نافع یک مثقال باشد و خوردن مخلصه یک مثقال
دفع جمیع زهرها و گزندها کند و گفته اند که خوردن سیر و پیاز با
خاص و یا با پیاز یا باکنه تا یا با چیزهای دیگر از برای جمیع گزندها و زهرها
نافع است واگر بجز دفع شده هر یک از آن که جوان مخصوص باشد و اصل
حشیشی که در نواحی فارس مشهور است بمار دارو و منفعت آن
درین باب به تواتر رسیده و تجربت گزیدن عقرب بعد از بستن

باد

بالای آن و امتصاص نمودن محجمه و بربان تلکمید بجز وقت گرم کنند و با برج
گوشت و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید بود و عقرب را اگر میسر
شکم بشکافند و ضماد کنند و از معجونات خاطر تر قسی اجتناب نمایند
و در هوای ضربت عقرب بسیار باشد اجتناب از خوردن ترش نمایند و باد
روح صد که رفتست گزیدن رتیلا و عضایه و سام ابرص اما رتیلا
بهترین علاج آن گزیدگاو و دادنست و رقع نمودن اما عضایه و حرباء
که جنس ... هر کدام از اینها اگر بگزد دندانهای او در آنجا بماند و باین
سبب درد کنند و نتر ... بیرون آوردن آن آنست که بخاکستر چوب
انگور و ... و روغن زیت با کنجد طلا نمایند و با فتیله در آنجا کنند
تا دران او ... پس بخاکستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر درد ...
شود بسیار بمکند و در آب گرم کنند روی سبوس گندم ... ببندند
بر نهند اما سام ابرص که زهر اینها مبالغ و دندانهای سیاه دارد آنجا
نیز دندانها بگذارد وقت هنگام گزیدن و از گزیدن آن تب مطبقه
و در میان آن لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض گردد

و بسیار بود که بافراط درد هلاک کنند و موضع نیش سبز و زرد شود و زبون دار
و رطوبات فاسده سیلان کند پس بطریق که گذشت دندانهای ازان بیرون آید
آرند و قدری پشم را مانند ابریشم مقرض نموده با بزرقطونا در آب کدو را آغ
صمغ عربی حل کرده باشند بر هم زنند ضماد نمایند و یک روز بگذارند پس برفق باز
کشند تا دندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن زوال تب است و نیز ب
موضع و سیلاب زرد آب باشد پس بعد از آن ببعض انچه در گزیدن
مار گذشت عمل نمایند عضّ کلب عضّ از سگ دیوانه است بعضی
حیوانات مثل گرگ و روباه و شغال دیوانه میشود علامت سگ دیوانه
سرخی چشم و زبان از دهان بیرون آوردن و کف لعاب بسیار از دهن کشنده
پیچیدن و سر بر زمین نزدیک گرفته و دم را از میان دوران بر زمین
و مثل مستان راه رفتن در گرسنگی نان یا چیز نخوردن و در تشنگی از آب
نترسیدن نشانهای اوست و بهر چیز که برسد حمله کند و آواز گرفته
بود و سگان از وی بترسند از وی بگریزند اگر بانجا باشند حلق کنند که
حرم و گورش چنانکه رسم اطبای زمان حکام سلاطین است و این همه صفها اندر
دیوانه میباشند

در سگ دیوانه میباشد و مخصوص بهم گزیده شده سگ دیوانه و کلب گزیده را
بعد از هفته یا دو هفته یا چهل روز گاه باشد که تا شش ماه بلکه یکسال در تاخیر افتد
بسبب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی
مثل مالیخولیا و از دوست داشتن تنهایی و دشمنی داشتن روشنائی و ترسیدن
هم پیچ بینند و در حال از آن شکوه نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن
یا آنرا نجس و پلید شمردن و باین سبب از شربت باز ماندن و بهرگاه تا بهم
مرتبه رسید امید صحت اند که مانند خاصه اگر روی خود را در آینه نشناسند
و سگ بخیال او گذرد و هرگاه چنین باشد طمع از سلامت منقطع باید کرد
و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر کرا بگزد او
را نیز این حالت روی دهد و همچنین بود هر کس پس عقبه او را اغوا
از لوهم ترش دست و گاه بود که در میان بول مغضوض شبیه لحمیه
مثل کلاب پدید آید اگر مشتبه گردد که کلب گزیده یا غیر آن پاره نانی
برطوبتی که از زخم سیلان میکند آلوده کرده و پیش سگ انداز اگر
بخورد سگ دیوانه نگزیده و اگر نخورد یا قدری مغز جوز بیک شب بر زخم
بندد و در صبح پیش مرغ انداز اگر نخورد یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه است

علاج جنس هر موضع که رفته را که شه گرداننده و محجمه مقلی بسیار فرمایند پس کوفته
بسرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد نمایند جاورشیر بسرکه سحق و با زفت
نیک آمیخته مخلوط کرده ضماد کنند یا سیر پیاز عنصل کوفته و با خاکستر چوب رز درهم
کرده ضماد نمایند و تا سه روز این تدبیرات تقدیم کنند اما بعد از سه روز
درگشا هم کرده اند بجراحت فائده نرسد لیکن سعی نمایند که تا چهل روز
منضمل نشود و هر گاه ببینند که آثار اندمال پیدا شده با ادویه که ذکر رفته
ضماد نمایند تا بکشاید و در تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا اشتغال باید نمود.

و دوای از ذراریح و دواء السرطان بدو بهند نسخه ذراریح بگیرند
ذراریح فربه و بزرگ و سرها و پاها جدا کرده و انداخته یکمثقال عدس
مقشر یکمثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک دانگی
نرم کوفته و باب گرشته قرصها سازند و هر صبح یکقرص دانگ با آب نیم
گرم بنوشند و اگر در مثانه درد پیدا شود بمطبوخ عدس و روغن بادام
شیرین یا روغن علاج کنند و هر روز که دوای ذراریح دهند در حمام روند

ودراین

و دراین وقت باشند تا در آن بول کنند و از سرما نگاهدارند و غذا مرغ فربه
و ماهی نمکسود و رشته باشند و شراب دردادن گفته اند نسخه دیگر دوای
ذراریح بگیرند ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد یک
شبانه روز در دوغ نهند پس از آن بیرون آرند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از
یکشبانه روز بیرون آرند پس ذراریح را در سایه خشک کنند با وزن
آن عدس مقشر کوفته باشند و قرصها سازند شربتی دانگ با آب گرم بدهند
بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوای السرطان بگیرند سرطان نهری را
و علامت سالم آنست که چون او را در ظرف آب فرو برند از آن آب سفید بیرون
آید هم اطراف او را دور کرده بناخن و نمک بشویند بعد از آن با آب خالص
بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند که آن را بحکمت گل گرداننده و بیت نند در
تنوری که در آن نان پخته باشند نهند پس ده جزء از این و پنج جزء و جنطیانا
و بیخ حنظل [illegible] کوفته و بیخته هر روز صبح و شام دو درم با [illegible] بنوشند
جالینوس گفته که هر کسی از خوردن این دارو از گزیدن سگ ایمن شود
و [illegible] از خوردن از [illegible] ایمن شود و گفته اند که چهل کس را
سگ دیوانه گزیده بعض از ایشان [illegible] او را خوردند و سالم ماندند بعضی
استنکاف نمودند هلاک شدند و استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات

(تدبیر)
و دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نفع است و اگر فزع پیدا شود
انست که از سموم و عقید سنگ اجوا فیها سازند و پر آب کرده بر بلع آن امر نمایند
یا مثل بر سازند سر تنگ و لوله زار دران نمایند و سر لوله در حلق نهند تا
آب بحلق فرو رود و ابرا از بینند تدبیر با و برخ سموم جملاً گاه اما و با بس
فرار از آن اولیست و اگر مستی شود تنقیه بدن کنند و تعدیل مزاج
و تر کنند و اگر کثیراً الرطوبت است مثل غرغره و زرد آلو دهند و از نوع آبا
ممنوعست و شوربا و بره و مخففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه را ذکا
(بغیر نوز ابکار حقی است ... مثل کباب و بلاد وغیره)
نوز و سعد و صندل و مشک و عود عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و ...
مطیب و مرشش کرده باشند اما تدبیر شرب سموم فی کلام باب کرمت
ملکرت و روغن کنجد و زیت با طبیخ بزر انجره و مسکه و روغن گاو خوردن
و از این قسم الاطعام بسیار نباید خورد و اگر زهر بقی برآید فیها و الا کم
مقررت آن بکنند بتریاقی که زهر را بقی بیرون آورد و اثر آن باقی
الطین نامند صفت گل مختوم حب الغار از هر یک از ...
و مثقال بر نیت رشته شربت یکدرم و بعض گفته اند ...
فی الحال قذف سم کند و بعد از آنکه در وقت استفراغ کرده باشد قدری
بز

بز دهند و باز قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرر و الم بود ادراک کنند
و حقنه کنند و اگر معلوم کرده اگر کدام زهر بود است آنرا بخصوص مداوا نمایند
بان معالجه کنند در مطولات مذکورست پس از کتاب بها فراگیرند
اما قد فرغت من تالیف هذا الکتاب المستطاب المسمی بخلاصه
قوانین العلاج و من تحریره فی یوم الجمعه غرة جمادی الاول ۱۲
در مقام کلکته در دولت سرای آقای صاحبی و استادی و قبله گاهی از دست
مبارک عنوا جناب سید سندی میرزا حکیم محمد بخش خان صاحب مو
سوی خلف ارجمند مرحمت غفران پناه جنت ارامگاه رضوان
جایگاه میرزا محمد رضا خان موسوی مخاطب بسیادت نسب خان
بهادر و بر سامی رحمة الله فی الدارین از قسم علوی خان مرحوم
بنام سیدی سندی سید محمد هادی المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علویخان محمد شاهی از سعی و تمکین صحبتم نوشته شد از
دست حقیر الفقیر من عبد الذلیل آقای والدم مرحوم حبل الحرمین
... غازی محمد ... ابنی نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند روزگار
سنه ۱۲۱۶

یا علی مدد

رساله قانونچه فارسی در تسعین

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله مرتب گشته بوده مقاله مقاله اول در امور
طبیعی باید دانست که طبیعت چیست بعضی گفته اند
که طبیعت قوتی است در بدن انسان که تدبیر بدن
میباشد و بعضی گفته اند که از نشان او این است که حفظ
کمالات که در بدن است مینماید و این مذهب جمهور است
وامور طبیعی هفت است اول ارکان که آنرا عناصر گویند
دوم امزجه سیوم اخلاط چهارم اعضا پنجم ارواح

عدد اوراق ۱۰۲

BLANK PAGE

CARO

ششم قوای هفتم افعال وآن مشتمل بر پنج فصل است
فصل اول در ارکان وامزجه است در اصطلاح حکما اجسام
بسیط است وجسم بسیط آنست که طول وعرض وعمق داشته
باشد ومعنی بسیط اینست که صورتها مختلف نگیرد
بلکه همیشه بیک صورت باشد و پیدا میشود بترکیب
ارکان انواع مختلفهٔ موجودات وآن ارکان اجزای اولاند
مر بدن انسان او غیر آنرا وآن چهار است اول
آتش وآن گرم خشک است دوم هوا وآن گرم تر است
سیم آب وآن سرد و تر است چهارم خاک وآن سرد و
خشک است کره های این ارکان بترکیب و تحریر واقعست
وهرگاه این ارکان ترکیب داده شوند باهم آمیخته کرده اند بایکدیگر
بنوعی که اثر کنند بهم یکدیگر بقوتهای خود که ضد یکدیگراند

دیرها

وهر یکی تیزی دیگر را درمیشکند وکیفیت یکسان در
همه اجزایش برسد افعال وانفعال در میان آنها حادث
شده بحدی که پیدا شود در آن مرکب کیفیتی که یکسانست
در همه اجزا و فعل در اصطلاح حکما اثر کردنست
وانفعال پذیرفتن آن اثر است نام آن مرکب مزاجست
ومزاج منقسم میشود بموجب قسمت عقلی وآن بر دو قسم است
یکی معتدل حقیقی دوم غیر معتدل اما معتدل
حقیقی آنست که مقدار کمیات وکیفیات که ضد یکدیگرند
در مرکب برابر باشند واین محالست بواسطه آنکه
هر مرکب را مکانی لازم است ومکان آن مرکب اگر یکی
از عناصر باشد لازم آید ترجیح بلا مرجح واگر مکانش غیر آنها
باشد خلا لازم آید و ترجیح بلا مرجح در اصطلاح اختیار کردن

BLANK PAGE

درجنس

یکی نوع است از دو طرف مساوی یکدیگر بر زیادتی در انفعال یا
مختار و خلا بالکسر است عبارت از جائی که در آن هیچ
یکی از ارکان و فلکیات نباشند و نیز معتدل است
نزد حکما معتدل فرضی است آن با این معنا که پیدا
شود مرکبرا قسم مزاجی که اصلح مزاجهاست مر او را این
معتدل هشت قسم است اول معتدل نوعی است
خارج از انواع خود مثل مزاجی که حاصل است انسان را
نسبت بسایر موجودات دوم معتدل نوعی است نسبت
افرادی که داخل است در نوع او مثل مزاجی که حاصل است
یک شخص را از اشخاص نوع انسان سیم معتدل
است بنسبت افرادی که خارج است از صنف او
مثل مزاجی که حاصل است مردمان اقلیم را بنسبت

سایر

حب سلاطین

جهت آتشک اسهل جمال گوته بسیار مفید است هم اعلاء طرا
بر آورد صفت سهاکه بریان ۳ سرخ هلیله سیاه ۳ سرخ
جمال گوته معه بر در نمک بریان کرده شش سرخ زنجبیل خشک ۳ سرخ
جمله را کوفته بیخته حب سازند در میان یک حب روز یک حب باشند
تنبه هند و غذا کچری دال خشکه با الله از ترش و شیرینی پرهیز نمایند
و بعد از ده و آتش روز هر روز تخم ریحان شش ماشه کف نمایند
و از بالای او آب سرد بیاشامند دیگر برای آتشک شنگرف افیون
۲ ماشه ۲ ماشه
سهاکه بریان ممزوج کرده در حلم مکشند بجربت اکرده بیا
۲ ماشه
ردو برگ ... و جمال در یک استار آب جوش سانند غرغره نمایند
نیم پاو نیم پاو
و دیگر شخصا مورد کنند

سایر اقلیم چهارم معتدل صنف بر نسبت بوی که داخل است
در صنف او مثل مزاج که حاصل است یک شخص را از
اشخاص صنف معین پنجم معتدل شخص بر نسبت احوال
که خارجیست از آن شخص بیماری و مزاج که حاصل است
هر شخص معین را تا هنگامی که باشند تندرست ششم معتدل
بر نسبت خود در ذات خود و آن مزاجیست که هر گاه
حاصل شود شخص را هر آینه باشد آنکس بر بهترین احوال
صحت هفتم معتدل عضو و آن نسبت غیر خود مزاج
یک عضو نسبت هر که هرگاه حاصل شود به نسبت اعضای دیگر
هشتم معتدل عضو و آن مزاجیست بر نسبت خود در
ذات خود که هرگاه حاصل شود عضو را هر آینه باشد آن عضو
بر بهترین احوال خود اما خارج از اعتدال بموجب اصطلاح اطبا

نیز منقسم میشود به شش قسم بهر آنکه یا گرم است یا سرد است یا خشک
یا گرم و تر است یا سرد و تر است یا گرم و خشک است یا سرد و خشک
فصل دوم در اخلاط است خلط در اصطلاح جسم تر روانی را
گویند و آن از غذا حاصل میشود بگرمی جگر و آن اخلاط
چهار قسم است اول خون و آن گرم و تر است دوم صفرا و آن
گرم و خشک است سیوم بلغم و آن سرد و تر است چهارم
سودا و آن سرد و خشک است و هر یکی ازین چهار منقسم میشود
بر طبیعی و غیر طبیعی اما خون طبیعی آنست که سرخ رنگ و میانه
قوام بود و بوی بد نداشته باشد و غیر طبیعی آنست که مخالف
آن باشد و صفرای طبیعی کف خون طبیعی است و سرخ رنگ
و سبک و تند و تیز و تلخ مزه میشود و پیدا میشود در
جگر و غیر طبیعی بر چهار قسم است اول صفرای تلخ است و آن سبب
آنست

آنست که آمیخته است با آن صفرا رطوبات رقیق آبی دوم
تلخ برنگ زرده تخم مرغ است و آن سبب آنست که آمیخته است با آن
رطوبت غلیظ سیوم صفرای کراثی که برنگ کندنا میشود و آن
چنین است که مرکب شده از صفرای سوخته که تلخ پیدا میشود در معده
چهارم صفرای زنجاری است که برنگ زنگار میشود و این گرم ترین
اقسام صفرا است و خاصیتش نزدیک بزهر است و این پیدا
میشود در جگر اما بلغم طبیعی آنست که قابلیت خون شدن
داشته باشد یعنی شود هرگز گویا خون نیست خام و غیر طبیعی پنج
قسم است اول شیرین و آن بسبب آنست که آمیخته است
با آن اندکی خلط گرم دوم شور و آن بسبب آنست که
آمیخته با آن رطوبت سوخته تلخ و این گرم ترین اقسام بلغم است
سیوم ترش و آن بلغم ایست که در آن گرمی عمل نموده از

بجهت ترشی بلغم الت بجهار عفص یعنی زمخت وان بسبب
آنست که غالب آمده است بر وی جزو خاکی و این کثیف ترین اقسام
بلغم است بلغم شیرین بمزه و آن بسبب آنستکه غالب آمده بر وی جزو
آبی و این لطیف ترین اقسام بلغم است پیدا میشود در معده
اما سودای طبیعی دُرد خون طبیعی است و غیر طبیعی خلط سوخته است
بدانکه حکما گفته اند دفع سودا بچیزهای چرب باید کرد و دفع
صفرا بچیزهای ترشی و دفع بلغم بچیزهای شور و دفع خون
بکم کردن خون و نیز گفته اند که خون مثل غلام مست اگر غالب
شود غلبه کند خاوند را میکشد و صفرا مانند طفلست که گاه
میشود بیک کلمه وا آزرده میشود از یک کلمه و سودا مانند گاو
وحشی است گاهی بلطف و زبان رام میشود و گاهی وحشت میکند
رام نمیشود و اما بلغم مانند شیر درنده است اگر کشتی رستی

ورنه

282

درنده بر اَمیشکند پس غضب بکن بلغم را بچیزهای ترش و سلوک بکن
بخون بچیزهای سلوک درشتی و نگهدار خود را از غلبه‌های او و بترس از صفرا
بچیزهای ترش بخوردن از کلان محللات سودا را بچیزهای محللات ترشی
و کیفیت پیدا میشوند اخلاط اینست وقتیکه غذا در معده میرود
از گرمی معده بچیزی ریسه میکردند و حکما آنرا کیلوس میگویند و بعد از
آن از راه رگهای که پیوسته اند بمعده و جگر که آنها را ماساریقا گویند
و خلاصهٔ کیلوس بجگر میرود و آنجا جوشش دیگر می‌یابد و کیفیتی دیگر
بهم میرساند آنرا کیموس مینامند پس جمله چهار قسم است بعضی از آن
طافی یعنی مثل کف و بعضی زرد و بعضی سوخته و بعضی خام پس طافی
صفرای طبیعی میشود و زرد سودای طبیعی و سوخته او دو قسم میشود
یکی لطیف و یکی کثیف لطیف او صفرای غیر طبیعی و کثیف او سودای
غیر طبیعی و آن بعضی که خام است بلغم میشود و محققان این جمله که

جوشش بسیار بر خورند و از عجایبات است که بعضی حکما بنابر فرط فهم بحر
از اخلاط طبایع خراج حیوان تجویز غذا اند و استخراج خون از استقرا
ع کلی نا مسیوه اند و غذا عبارت است از چیزی که جزء بدن تواند
شد و حکما گفته اند سزاوار آنست که بر غذا گرفتن و ترک عادت نیب
باشد تا در طبع مشابه بدن بالطبع باشد هر چند که غیر معتاد
باشد و در بدنه نیز که حرارت و رطوبت بسیار است بیشتر
پایدار است چنانچه از ارسطاطالیس منقولست که طویل
العمر من يغلب عليه الحرارة والرطوبة ومن يغلب
عليه البرودة واليبس فيكون قليل العمر و منقولست
از سرور موجودات و علت غائی ایجاد کاینات علیه
افضل الصلوات واكمل التحيات الحرّ يؤذي والبرد
يقتل و پرهیز پایدار از چیزی که منافی طبع باشد و غذاهای مختلف را ضرر از
نفع

نفع بسیار است و پرهیز از جمیع متضادین خوشتر است و در زمستان
چیزهای گرم بالفعل و بالقوة بخورد و در تابستان بر عکس و در بهار
و خزان غذای معتدل باید خورد یا غذیه و دواهای که مایل نشود مگر جهت
تعدیل مزاج و غذا بی اشتها نخورد و اشتها را از خلال کم نکند و هنوز
اشتها باقی باشد که دست از طعام باز دارد و غذای مجموع لابد است
و جالینوس گفته که علم القوي اغذیه نفع علوم طب است زیرا
که حاجت بغذا همیشه هست در حالت صحت و مرض و مداومت
پرهیز سبب بزا میکند و باید دانست که سبب فاعلی خون طبعی حرارت
معتدل است و سبب مادی آن طعام و شراب معتدل و موافق
مزاجست و سبب صوری آن تخیلی خوب و پاکیزه است و سبب
غائی آن غذا شدن بدن بکسر و کرم تر داشتن است و سبب
فاعلی طبیعی حرارت معتدل است و سبب ... صفرا از ... حرارت

و سبب مادّی آن غذاء لطیف و گرم و شیرین و چرب و تیز است و سبب صوری
آن صفرای طبیعی پختگی نیک است و غیر طبیعی در گذشتن از اعتدال است و سبب غائی
آن غذا دادن آن اعضائیست که لازم است در غذای آنها اندک
از صفرا و لطیف ساختن خون است که تا بآسانی در مجاری تنگ روان شود
و گزیدن روده است بجهت آگاهیدن بدفع فضله و سبب فاعلی بلغم
قلّت حرارت است و سبب مادّی آن غذای غلیظ سرد تر است و سبب صوری
قصور پختگی است و سبب غائی تر داشتن بدن است و غذا ای آن شدن
به عبارت از خون کرده است و قریب بودن او بغذا رسیدن و سبب فاعلی
سودای طبیعی حرارت معتدل است و سودای سوخته را سبب بسیاری
حرارت است از اعتدال و سبب مادّی آن غذای غلیظ گرم قلیل الرطوبت
است و سبب صوری آن غذای ثقیل تر نشستن است که روان نمیشود و گوارا
نشود و سبب غائی غذا دادن اعضائیست که لازم است در غذا ایشان

اعضا

اعضا اند که از سودا و آگاهی اشتهای طعام باین روش که میبرد
برده تا معده خلط سودای از سپرز که آنرا عفوصتی و ترشی هست
پس سخت میکند بسبب عفوصت و میگزد بسبب ترشی تا
معده را و از اینجهت پیدا میشود اشتهای طعام فصل سیم در حقیقت اعضا
و آن جسمها اند که پیدا میشوند از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط پیدا میشوند
از اول مزاج ارکان و اعضا منقسم میشوند بشش قسم اول بر رئیسه و غیر
رئیسه و غیر رئیسه منقسم میشود بخادم رئیسه و بغیر خادم رئیسه و غیر
خادم رئیسه منقسم میشود بمرؤس و غیر مرؤس اما اعضاء رئیسه آنها اند
که قوتها محتاج اند بانها در بقای شخص یا در بقای نوع اما بحسب بقای
شخص سه اند اول دل و آن مبداء قوت حیات است دوم
دماغ و آن مبداء قوت حس و حرکت است سیوم جگر و آن
مبداء قوت تغذیه و تنمیه است مختص است اما بحسب بقای نوع

همین سه اند یا چهارم که مختص بنوع است و آن انثیان اند اما خادم رئیسه
مثل اعضائی که برای دماغ اند و شرایین که برای قلب اند و اورده که برای
کبد اند و اوعیه منی که برای انثیین اند اما اعضای مرئوسه که خادم
نیستند آن اعضای اند که جاری میشود بسوی آنها قوی از اعضای رئیسه
مثل گرده و معده و سپرز و شش و اعضائیکه نه خادم اند و نه مرئوس و آن
اعضای اند که مختص بقوی اصلیه اند بر قوت خود و جاری نمیشود بسوی
آنها از اعضای رئیسه قوی دیگر مثل استخوانها و غضاریف و تقسیم میشود
جمیع اعضا بمفرد و مرکب و مفرد آنهااند که هر جزو از آنها شریک
باشد کل را در اسم و تعریف و مرکب آنست که همچنین نباشد مثل دست
و بدانکه این نام گفته میشود مر انگشت را و نامیده میشود این اعضا
آلیه فصل چهارم در قوی و آن سه قسم اند اول طبیعیه که از جگر
است دوم حیوانیه که از قلب است سیم نفسانیه که از دماغ است اما

دوم

و قسم اول چنانچه اگر تا تصرف میکند در غذا بجهت بقای شخص
آن قوت غاذیه و نامیه است و تصرف میکند در غذا بجهت بقای نوع
آن قوت مولده و مصوره است بدانکه غاذیه آن قوت است که میگرداند
غذا را شبیه بمغتذی بواسطه آنکه بدل ما یتحلل باشد تحلیل یافته است
و نامیه آن قوت است که زیاده میکند در اقطار جسم را مناسب طبیعت
تا بتمام نشو برسد اما مولده بر دو نوع است یکی آنکه حاصل میکند
منی را دوم آنکه فصل میدهد آن قوتهای که در منی است و مزاجها
مختلف میدهد منی را موافق هر عضوی و اینرا مغیره الاولی نیز مینامند
اما مصوره قوتیست که صادر میشود از آن تخطیط و تشکیل اعضا و اینرا
مغیره الثانیه نیز مینامند اما خادم چهار اند اول جاذبه
که جذب نفع میکند دوم ماسکه که نگاه میدارد و خلاصه غذا را
تصرف میکند در آن خلاصه قوای و محتاج چند قوی است بسوی خلاصه

سیوم هاضمه که میگرداند غذا را بقوام صالح بابی معز که رقیق میگرداند
چیزیرا که غلیظ است و غلیظ میکند چیزیرا که رقیق است چهارم دافعه که
دفع میکند چیزیرا که مناسب بدن نباشد اما حیوانیه قوتیست که
انبساط قلب و شرائین میکند بواسطه آن راحت داده از نسیم و انقباض
آنها میکند بجهت اخراج ابخرهٔ دخانیه و نیز میباشد با آن حرکت خوف و غضب
بسبب قوت حیوانیه اما نفسانیه منقسم میشود بمدرکه و محرکه اما مدرکه
نیز منقسم میشود بقوتهای که ظاهر اند و بقوتهای که در باطن اند ظاهره
پنج اند سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و باطنی نیز پنج اند
حس مشترک و خیال و متصرفه و وهم و حافظه اما حس
مشترک قوتیست که میاید بسوی او جمیع صورتهای که محسوس اند
و محل آن اول بطن مقدم دماغ است اما خیال قوتیست که
محافظت میکند صورتهای که آمده است در حس مشترک بعد غایب

شدن آنها

شدن آنها و محل آن آخر بطن مقدم دماغ است اما متصرفه
قوتیست که تصرف میکند در صور محسوسه و در معنیهای آن محسوسه در ترکیب
و تفصیل مثل آنکه خیال انسانی با دو سر و محل آن بطن اوسط دماغ است
و وهم قوتیست که معلوم کرده میشود با آن معنیهای جزئیه که متعلق اند بمحسوسات
از موافقت و غیر موافقت و عداوت و صداقت و محل آن آخر بطن
اوسط دماغ است و حافظه قوتیست که محافظت آن معنیها میکند که
معلوم شده اند بوهم و محل آن بطن آخر دماغ است اما محرکه منقسم
میشود بدو قسمت یکی بسوی باعثه و فاعله باعثه قوتیست که مرا دهد فاعله را بسوی
حرکت نافع در حقیقت یا مظنون بانکه نافع است و این قوت
شهوانیه گفته میشود میدارد حرکت از ضار در حقیقت یا مظنون
بانکه ضار است و این قوت غضبیه گویند و فاعله قوتیست که در
کار میاورد عضله را که فرمان بردار است مر قوت باعثه را

فصل پنجم در بقیهٔ امور طبیعت و آن شش است اول
افعال اند که صادر میشود از قوی و ارواح و اسنان و الوان و سمنه
و فرق میان مرد و زن. اما افعال منقسم میشود بسوی مفرد و مرکب
مفرد آنست که تمام شود بیک قوت مثل جذب و امساک و مرکب
آنست که تمام شود بدو قوت مثل نفوذ غذا پس از آن نیز تمام شود
بدو قوت مثل جاذبه و دافعه اما ارواح اجسام اند که پیدا شده اند
از لطافت بخارات اخلاط و منقسم میشوند بسه قسم یکی طبیعی و آن
نفوذ میکند از جگر در عروق غیر ضوارب و از آن بجمیع بدن
میرسد دوم حیوانی و آن نفوذ میکند از دل بعروق ضوارب و از آنجا
بجمیع بدن میرسد سیم نفسانی و آن نفوذ میکند از دماغ
در عصب و میرسد باقصای اعضا اما مراتب اسنان چهار است
سن نمو و سن وقوف و سن کهولت و سن انحطاط اما سن

نمو

نمو آنست که همیشه در آن سن نمو باشند و این تا سی سال یا قریب
و درین سن حرارت و رطوبت غالب باشد و سن وقوف آنست که در آن
نمو بکمال برسد و نقص ظاهر نشود و این تا سن چهل است و درین سن حرارت
و یبوست غالب است و سن کهولت سن انحطاط است تا بقای قوت بدن
با این معنی که ظاهر میشود در آن سن نقصان در حرارت غریزی لیکن قوت
بدن ضعیف نمیشود این تا شصت سال است و درین سن برودت و یبوست
غالب است و سن انحطاط پیریست تا ظهور ضعف قوت و آن سن شیخوخت
است تا آخر عمر و درین سن برودت و رطوبت غالب است اما حقیقت الوان
آنست که رنگ سفید از غلبهٔ بلغم است و رنگ سرخ از غلبهٔ خون است و رنگ زرد از غلبهٔ
صفرا است و رنگ سیاه از غلبهٔ سودا است اما سمنه میان بدن است در فرق
اما فربهی که از لحم غالب است از غلبهٔ حرارت خون و رطوبت است اگر لاغر باشد گندم
رنگ باشد از غلبهٔ حرارت و یبوست است و اگر لاغر باشد سیاه رنگ باشد از غلبهٔ برودت

و یبوست است و اگر لاغر یا سفید رنگ است از غلبهٔ برودت و رطوبت است
اما فرق میان مرد و زن آنست که مزاج مرد گرمتر و خشکتر است و مزاج زن سردتر
و رطبتر است مقالهٔ چهارم در تشریح مشتمل است بر هفت فصل تشریح
عبارت است از علمی که مشغول شود بآن علم بحقیقت اعضا و اشکال اعضا و مقدار
اعضا و اعداد اعضا فصل اول در استخوانها که جمجمه عبارت است از
استخوان سر و سر مرکب است از هفت استخوان و چهار استخوان مثل دیوار اند و یکی مثل
سقف است و دو استخوان پوشش اند که آنها را قحف گویند و این استخوانها با یکدیگر اند درزها
که اینها را شئون گویند و مقابل الراس نیز یا مانند لحیه که عبارت است از فک اعلی و بعضی رو که از … بالا است
مرکب از چهارده استخوان است و فک اسفل مرکب از دو استخوان است و دندانها سی و دو …
مرکب است از شانه و بازو و ساعد و کف و … متولف است از استخوان و یکی … اند باهم
که آنها را زند اعلی و زند اسفل نیز گویند و رسغ عبارت است از بند دست که مؤلف است
از هشت استخوان کف مؤلف است از چهار استخوان و پنج انگشت … انگشتها از سه استخوان

و بازو

۱۲ و بازو متولف است از دو استخوان و شانه مرکب است از دو استخوان اما عنق که
عبارت است از گردن و مرکب از هفت استخوان است که آنها را فقرات عنق گویند
و ترقوه عبارت است از مهرهٔ گردن مرکب از دو استخوان و صدر که سینه است مرکب است
از هفت استخوان که آنها را عظام القص گویند اما ظهر که عبارت است از پشت مرکب است
از هفده فقره و چهارده ضلع اما عجز که عبارت است از کمرگاه از سه فقره است و سه … اند
دو استخوان دیگر که آنها را عانه گویند و عصعص که مقعد است از سه فقره است و رجلین
که پاها است هر واحد مرکب از فخذ و ساق و قدم است و ران یک استخوان است که
بزرگترین استخوانهای بدن است و ساق مرکب است از دو استخوان یکی بزرگ و یکی قصبه
صغرا و کبرا و قدم مرکب است از کعب و عقب و زورقی و نرد و چهار
استخوان رسغ است و پنج استخوان مشط است و پنج انگشت مرکب اند از
چهارده استخوان و هر یکی مرکب است از سه استخوان الا انگشت که دو استخوان
دارد پس جملهٔ استخوانهای بدن انسان دویست و چهل و هشت عدد است

ومنفعت استخوان سختی و ستون بدن است و حفظ جسد است فصل دوم
در بقیه اعضای مفرده و آن دوازده است یکی عروق دوم اعصاب
سیم اوتار چهارم رباطات پنجم عضلات ششم عروق ضوارب
هفتم عروق غیر ضوارب هشتم لحم نهم شحم دهم غشا یازدهم جلد
دوازدهم شعر اما عروق جسمی است نرم تر از استخوان و سخت تر از سایر
اعضا و آفرینش او بجهت اینست که اتصال استخوان با اعضاء نرم و نیکوتر
شود بواسطه او و اما عصب اجسام سفیداند و نرم است از پیچیدن خوردن
و سخت اند در شکستن و آفرینش اینها بجهت اینست که حس و حرکت اعضا
بوجه احسن کرده و اعصاب دو قسم است بعضی از دماغ بر آمده است و آن هفت جفت
است و بسبب اینها است حس و حرکت [illegible] و حس بعضی اعضای دیگر از نخاع برآمده
اند که عبارت از حرام مغز اند و آن سی و یک جفت است و [illegible]
او را خفت نیست و میلان بسبب اینها حس و حرکت اعضای [illegible]

وا وتار

و اوتار اجسام اند که بر آمده اند از اطراف عظم شبیه اند بعصب و بعضی از
اطراف عصب با اعضای متحرکه و کار اوتار اینست که میکشد اعضا را بسبب
اعضای متحرکه و [illegible] میده اعصاب را بسبب اعضا و رباطات اجسام اند شبیه
بعصب بر آمده اند از استخوان و در آمده اند بلحم و وصل میده [illegible] طرف
استخوان مفاصل را و در میان اعضای دیگر و عضلات اجسام اند که ترکیب
اینها از گوشت محض و از اعصاب و اوتار و رباطات [illegible] و فایده
اینها آنست که حرکت میدهد اعضا را بمعاونت اوتار و رگ [illegible]
و پوشش استخوانها اند و [illegible] اند حرارت غریزی را در بدن و عروق
ضوارب که آنها را شرائین گویند اجسام عصبانی اند و [illegible] اند
از عصب بر آمده اند از قلب و میان خالی اند و [illegible] اینها را حس و حرکت
و نفس و در میان اینها بسیار [illegible] روح [illegible] خون است و
منفعت اینها آنست که از قلب [illegible] قوت را و حیات را با اعضا برسانند

و عروق غیر متنوّر که اینها را آورده گویند اجسام عصبی اند
باریک بر امکنه اند از آنکه میان رحال اند و اینها نیز حس و حرکت ندارند
و در میان اینها بسیار از خون و آنچه که لطیف روح است و منفعت اینها آنست
که از جای بر میدارند خون را به اعضا میرسانند و لحم ... میشود
از خون غلیظ و مرتبه دوم را حرارت و یبوست و منفعتش آنست که گرم
میدارد اعضا را و دفع میکند آفات را از اعضا و شحم جسم سفید است و ... میشود
از رقیق خون و چرب ... و مرتبه دوم را برودت و منفعتش آنست که
باطراوت میدارد آن اعضا را که قریب اند باو و غشا جسم رقیق عصبی است
که حرکت اصلا ندارد و اندک حسی دارد و منفعت او آنست که گرد [illegible]
اعضا را از پوست و جلد جسم عصبی است و مرا او را حس بسیار است
و منفعتش آنست که ستر اعضا میکند اما شعر چهارم است بعضی
که زینت میدهد بدن را و آن موی سر است و موی ریش است که

مردانست

مردانست و هم منفعت مثل مژگان و ابرو و بعض دیگر چیزی زینت نیست لیکن
منفعت است چنانچه موی سایر جسد و کر که بدن پاک میسازد از فضول ردیه
اما ظفر جوهریست عصبی و منفعتش آنست که بند میکنند انگشتان را و یاری میدهد
بر گرفتن و بستن ... اجسام صغار [illegible] چون دماغ و عین و اذن
و [illegible] از مغز سر و چشم و گوش و زبان اما دماغ جوهریست متخلخل
سفید رنگ و مرکب است از نه جزء که عبارت است از مغز و شرائین و آورده
از غشا که غشا را ام الدماغ گویند و دیگر عصب و غشاهای سخت که ملاقی
مخ اند و هیئت دماغ شبیه است به مثلث و سطح او جانب مقدم گرد است
و زاویه [illegible] او که احاطه کرده اند باو [illegible] بجانب موخر [illegible] دماغ
اعضا را حس و حرکت آلت اما حس بواسطه عصب نرم است و حرکت بواسطه
عصب سخت است اما عین پس هر یکی از آن مرکب است از هفت طبقه و رطوبت
طبقه اول ملتحم است و آن سپید است بهوا طبقه دوم قرنیه است و آن بعد طبقه

ملتحم است و او را رنگ نیست و او رنگ میگیرد بر نسق طبقه که تحت او ست
طبقه سیم عنبیه است یعنی انگوری و گاهی این طبقه سوداوی باشد یعنی سیاه و گاهی
ازرق باشد یعنی کبود و گاهی شهلا یعنی رنگ میان سیاه و رنگ کبود و این طبقه مقدم تر
است و بعد طبقه عنبیه رطوبت بیضیه است و سفید رنگ و [illegible] شبیه برنگ سفیدی تخم
مرغ و طبقه چهارم عنکبوتیه است و آن طبقه شبیه بتار عنکبوت است و این
پرده بعد رطوبت بیضیه است و بعد این طبقه رطوبت جلیدیه است و آن رطوبت
صافی روشن مانند قطره شبنم و بعد از آن رطوبت زجاجیه است مانند آبگینه
گداخته و طبقه پنجم شبکیه است که تمام سوراخ دارد و این طبقه بعد از
رطوبت زجاجیه است طبقه ششم مشیمیه است و آن مانند بچه دان زن است
طبقه هفتم صلبیه است یعنی سخت و این بعد از مشیمیه است و آن
ملاقی استخوان چشمان است اما اذنین پس هر یک از اینها مرکب است از
لحم و بعض غضروف و عصب که حس وافر دارد و منفعت آن قبول آواز است و سمع

کردن

کردن آواز است تا برسد آواز بر سماخ و این نام پرده گوش است که مثل
پوست نقاره است اما لسان جسمیست مرکب از لحم و عروق و شریانات
و عصب که حس وافر دارد و غشائی که متصل است بغشای مری که متصل است
بمعده و منفعتش کلام کردن و گردانیدن طعام و یاری دادن
است بفرو بردن طعام [illegible] در ریه و قلب است که شش و دل
باشد اما ریه مرکب از لحم متخلخل برنگ گل گلاب و از غضاریف که مجوف باشند
پیوسته اند بر یکدیگر و از [illegible] شرایین که آمده اند از قلب و نیست ریه را
بر آن حس اما غشاء او را حس قلیلیست و منفعت ریه باد کردن
دل است بر حرارت غریزی که در قلب است اما قلب جسمی است مخروطی
هیئت صنوبری قاعده او در وسط سینه است و سر او جانب چپ است
و رنگ او سرخ [illegible] است مرکب است از لحم و ریشه ها و غشاء او
سخت نیست و قلب منبع حرارت غریزیست و مر او را دو بطن است یکی جانب راست

وآن پر است بخون کثیر و روح قلیل و در قلب راهیست که بخار مشبوه در آن
راه از قلب بسوی ریه بخون غذای و از ریه بسوی قلب بهوا بطن دوم جانب چپ است
وآن پر است از روح کثیر و بخون قلیل وآن بطن منبعث شرائین است

فصل دوم در حجاب سینه و معده و امعا که عبارتست از روده اما
حجاب سینه مرکب است از لحم و عصب و صاحب حس و حرکت است و منفعت
او کشادگی و بستگی سینه است اما معده جسمیست هیئت او چون کدو و
مرکب است از لحم و عصب و عروق و شرائین و معده را سر بود و
مرکب دو هم و قعر معده اما سر تشریح مشبوه از اقصای حلقوم تا نز
دیک مقطع استخوان سر اما سینه و هم معده نزدیک استخوان سینه است
وآن بلحم است اما قعر معده موضعش بالای ناف است و در آن لحمیت
و منفعتش هضم غذای است اما امعا که عبارتست از روده
وآن اجسام عصبانی اند و فربه مضاعف و صلب و مرکب اند از عصب

و لحم

و لحم که عبارتست از غشا بسیار و عروق و شرائین وآن شش عدد اند
با این نامها یکی بواب وآن که وازده انگشت است دوم صایم سیوم
دقاق چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم وآن متصل بر دبر است
و منفعت آن دفع ثقل و فضله طعام است

فصل ششم در کبد که عبارتست
از جگر است و مراره که عبارتست از زهره است و طحال یعنی سپرز است اما
کبد جسمیست مرکب از لحم و عروق و شرائین و غشا و نیست کبد را برابر
حس و غشا که پوشیده است کبد را حس وافر دارد و رنگ و رنگ شبیه است
بخون بسته و کبد جای برآمدن عروق غیر ضوارب است که اینها را آورده
گویند و موضع کبد در اطراف راست است و پشت او ملاقی استخوانهای
پشت است و شکم او پیوسته است بمعده و طرف عالی معده متصل است در میان
حجاب سینه است و طرف اسفل او رسیده تا ناف و منفعت کبد پیدا کردن
خون است بجهت غذا دادن اعضا اما مراره وآن کیسه ایست بر کبد

در موضع کبد

او عنبره صفرا است فایده آن جذب مره صفرا است از کبد طحال جسمی است
متخلخل مرکب از لحم و شرائین و عروق و رنگ مایل بسرخی و سیاهی است و مر او را
بر سر حس نیست لیکن عروق را که بر پوشیده نیست آن که طحال را حس وافر است و موضع
طحال در جانب چپ استخوان پشت و معده است و او بند سودا است و منفعتش
جذب مره سودا است از کبد فصل هفتم در بقیه اعضاء مرکبه و آن
کلیه و مثانه و انثیین و قضیب و رحم است اما کلیتان پس یکی از آن
و مرکب است از لحم سخت که سرخی کم رنگ دارد و شحم بسیار دارد و از عروق
و شریانات و نیست اینها را حس و حرکت و نفث اکثر [illegible] است و موضع
کلیتان اسفل پشت است و منفعتش جذب بول است از جگر بگذارد و بواسطه
مجاری ساختن بول بسوی مثانه اما مثانه که عبارت است از شاشدان
و آن مرکب است از جسم عصبی و عروق و شریانات و مضاعف
است و موضع مثانه ما بین عانه و دبر است و منفعتش جمع

و انواع

و انواع بول است اما انثیین که عبارت است از خصیه ها هر یکی مرکب است
از لحم سفید و غدد و از عروق و شریانات کثیره و منفعتش تولید منی است
اما قضیب جسمی است مرکب از لحم قلیل و عصب و عروق و او رده
و شریانات کثیره و مر او را حس بسیار است و منفعتش ایصال منی است
در رحم و عدد اینها شیخ الرئیس فرموده است که در قضیب سه راه است
راه شیر و راه منی و راه ودی و بدانکه میرسد قضیب را قوت نفوذ
و حس از دماغ و نخاع و میرسد خون معتدل و شهوات از جگر و الثانی
قوت منی از [illegible] او را ترکیب جماع سست میکند اما رحم جسم عصبی است
و موضع آن ما بین مثانه و امعاء مستقیم که در زیر ناف است و او را
مانند سوراخ گردن طویل هست که رسیده است بفرج و در پیچ آن
انثیان است و منفعتش گرفتن حمل است مقاله [illegible] در احوال بدن
انسان و اسباب و علامات وی که دلالت میکنند بر چگونگی بدن و این مقاله مشتمل است

باب پنجم فصل اول در صحت و مرض بدانکه صحت حالتیست که بدن
انسان را بدان حالت افعال او بر مجرای طبیعی باشد و آنکه برسد افعال را ضرر
بیواسطه و فعل ضرر رسانند تغیر و نقصان و بطلان مرض است و مرض
است مفرد و مرکب اما مفرد سه قسم است سوء المزاج و مرض
الترکیب و تفرق الاتصال و سوء المزاج نیز بر دو قسم است مادیست
و ساذج و مادی آنست که حاصل شود بسبب خلطی که مر او را کیفیتی است
که متکیف میگردد بدن بآن کیفیت مثل حرارتی که غالب شده است
بسبب آنکه و بواسطه صفراست و ساذج آنست که اینچنین نباشد مثل
برودت یخ زده و حرارت المدقوق یعنی گرمی صاحب تب
دق و مانند آن و مرض ترکیب چهار قسم است مرض خلقت
و مرض مقدار و مرض عدد و مرض وضع و مرض خلقت نیز ... قسم است
یکی مرض شکل مثل خم گشتن عضوی که راست است و راست گشتن

عضوی

عضوی که خم است ... مرض مجاری مرض اوعیه که عبارتست از فراخ شدنها
و ضیقها مثل گشاده شدن راه تنگ و تنگ شدن راه گشاده یا بسته شدن
مرض صفایح که عبارتست از سطح اعضا مثل اینکه سست گردد سطح یا نرم
شود اما مرض مقدار مثل اینست که عظیم گردد عضوی از مناسبت یا صغیر گردد
اما مرض عدد که عبارتست از زیاده و کم شدن در بدن و آن دو قسم است طبیعی و غیر
طبیعی اما طبیعی مثل زیاده شدن انگشت و غیره و غیر طبیعی مثل ثولول که عبارتست
از دانهها که در بدن عارض شود و ناقص شدن طبیعی مانند نا شدن دستی
یا انگشتی یا باز شدن عضوی از عضوها و ناقص شدن غیر طبیعی مثل بریده
شدن انگشت یا دست و پای و دیگر اعضا اما مرض وضع آنست که فساد
در وضع پیدا شود بسبب نزدیک شدن عضوی یا دور شدن عضوی از جای خود
تا ... اما تفرق الاتصال گاهی در اعضای مفرده میباشد مثل شکستن استخوان
و گاهی در اعضای آلیه میباشد یعنی مرکب مثل بریده شدن انگشتی اما مرض مرکب آنست

که حاصل میشود از آن جمله امراض دیگر مثل ورم و بثور که اینها سوء المزاج مادی را
و تفرق الاتصال و زیادت در مقدار و بدانکه هر مرض را تا رسیدن بصحت چهار
زمان است اول ابتدا و آن زمانیست که ظاهر شود در آن زمان مرض و ظاهر
نگردد زیادت در آن مرض دوم تزاید و آن وقتیست که ظاهر شود شدت در آن مرض
در هر زمانی سیم وقت انتها و آن هنگامیست که در آن هنگام مرض بیک
حال قرار گرفته باشد چهارم وقت انحطاط و آن وقتیست که ظاهر شود در
آن وقت نقصان مرض و نقصان مرض دوم در اسباب ضروریه است
ضروریه که تعدید کرده اند احوال بدن انسان را و حافظ اند بدن را و آن
شش قسم اند اول هوا که احاطه کرده است بدن انسان را و احتیاج باو
بجهت راحت دادن و معتدل داشتن روح قلب است و مختلف میشود
حال هوا باختلاف فصول و نواحی و ریاح که عبارتست از بادها و نزدیک و دوری
از کوه و دریا و غیر آن اما فصول چهار اند یکی ربیع که موسوم بهار باشد

دوم

19

صیف یعنی تابستان که گرم و خشک است سیم خریف که در هندوستان ایام
برسات است که رود و نیست پائیز مینامند چهارم شتا که برسم هند یعنی زمستان
که سرد و تر است اما حقیقت نواحی و ریاح اینست که بادهای جنوب و نواحی آن
گرم و تر است و بادهای شمال و نواحی آن سرد و خشک است و بادهای صبا و دبور که عبارتست
از بادهای مغرب و مشرق و نواحی این هر دو نزدیک اند باعتدال اما نزدیک کوه و دریا
پس هرگاه در ناحیه جنوب باشد هوای آن شهر بسیار سرد باشد و هرگاه در ناحیه
شمال باشد پس هوای آن شهر گرم باشد و در ناحیه شمال باشد پس هوای آن شهر بسیار
سرد باشد و هرگاه دریا در ناحیه جنوب باشد پس هوای آن شهر بسیار گرم باشد
اما تربت پس تربت گل بسیار تر است و تربت سنگ از خشک است قسم دوم
در ماکول و مشروب یعنی در خوردن و آشامیدن بدانکه هر چه وارد
بدن میشود و واقع میشود در میان جاری میشود در میان اینها فعل و انفعال
و آن شش میشود یکی غذای مطلق دوم دوای معتدل سیم دوای غذائی

هرگاه کوه و دریا در

چهارم دوای مطلق پنجم دوای سمی ششم سم مطلق اما آنست که تغیر
نیابد از بدن و تغیر دهد بدن را و مشابه نشود بدن را و دوای معتدل آنست که تغیر نیابد
از بدن و نیز تغیر دهد بدن را و مشابه نشود بدن را و دوای غذائی آنست که تغیر
نیابد از بدن و تغیر دهد بدن را و آخر شان او اینست تغیر دهد بدن را بغذا
بغیر غذا بکاستن و مشابه نشود بدن را و دوای مطلق آنست که تغیر بیابد از
بدن و بدن را تغیر دهد و آخر شان او اینست که ده بدن را و نشود مشابه
بدن بشود و دوای سمی آنست که تغیر بیابد از بدن و تغیر دهد بدن را
و آخر شان او اینست که منجر بفساد بدن نشود و سم مطلق آنست که تغیر نیابد
از بدن و تغیر دهد بدن را و فساد بدن بکند بدانکه ادویه را چهار درجه
کرده اند درجه اول آنست که اثر آن وارد بکیفیتی باشد که گویا هیچ اثر
نکرده است مثل آنکه گرمی یا سردی نکند که معلوم نشود و درجه دوم آنست که اثرش
بالذات موجب ضرر باشد لیکن بحد فساد بدن نرسد درجه چهارم آنست

بحد

بحد کرده که فساد بدن یا هلاک بدن بکند و این خاصیت ادویه سمیه است
اما اغذیه دو قسم است لطیف و کثیف غذای لطیف آنست که حاصل شود
از آن خون رقیق و کثیف آنست که حاصل شود از آن خون غلیظ و یکی از
آنها یا کثیر الغذا یا قلیل الغذا است کثیر الغذا آنست که بسیار اجزای او مستحیل
شود بطرف خون و قلیل الغذا مخالف اوست و باز هر یکی از اینها یا حسن الکیموس
است یا ردی الکیموس و حسن الکیموس آنست که حاصل شود از آن خون
صالح و ردی الکیموس ضد اینست که [illegible] نباشد مثل غذای لطیف کثیر الغذا حسن
الکیموس چون زرده بیضه نیم مرغ نیم برشت و ماء اللحم و شراب و مثال لطیف قلیل
الغذا حسن الکیموس چون [illegible] و سیب و انار و مثال کثیر الغذا ردی الکیموس مانند
لحم [illegible] و بط و بقر و مثال کثیف قلیل الغذا ردی الکیموس مانند گوشت
خشک و [illegible] اما آب غذای بدن نمیشود بلکه مدد میکند طعام را در هضم
و بهترین آبها آب چشمه است و بهترین چشمه آنست که زمین طینش نرم باشد

و نوانی آن که جانب مشرق با شعاع زرد رامنه باشد و از اعلا باسفل باشد و بر آن
تابش خورشید میرسیده باشد و بهترین آبها آب بارانست که در سنگ زار جمع شده باشد
و بر ضیا و زیده باشد و تابش خورشید هم دیده باشد و سوای این در آب ها که
ردی اند قسم سیم در نوم و یقظه که عبارتست از خواب و بیداری اما نوم
سرد میکند ظاهر بدن را و گرم میسازد باطن بدن را در حالت اعتدال و تر میسازد
باطن بدن را اگر کم باشد و سرد و خشک میسازد اگر بسیار باشد اما یقظه ضد
نوم است قسم چهارم در حرکت و سکون اما حرکت گرم میسازد بدن را و سکون
سرد میسازد بدن را و حرکت جماع خاو و خشک میکند بدن را و کم میسازد حرارت
غریزی را قسم پنجم در احتباس و استفراغ که عبارتست از بند کردن و کشاده کردن
اما احتباس هرگاه باشد بجهت شدت قوت ماسکه یا ضعیف شدن قوت هاضمه
یا ضعیف شدن قوت دافعه یا تنگ راه ها یا بند شدن راه ها یا بسبب سده یا غلظ
ماده یا بسیار ماده یا لزوجت ماده یا کم شدن احساس بحاجت که بسوی دفع او باشد

یابد

یا بسبب متوجه شدن طبیعت بسوی دیگر اما استفراغ که واقع میشود بوجود ضد
این سبب ها است که ذکر کردیم قسم ششم در احداث نفسانیه آنست که حرکت میدهد
حرارت را بسوی خارج بدن دفعتهً چنانچه غضب یا اندک اندک مثل لذت و بعضی
ازان احداث نفسانیه چیزیست که حرکت میدهد حرارت اعضا را یکبارگی
بسوی داخل بدن مانند خوف یا اندک اندک مثل غم و حزن و بعضی ازان چیزیست
که حرکت میدهد حرارت را گاه بسوی داخل بدن و گاهی بسوی خارج بدن چنانچه
غضب و غیکه باشد با خوف فصل سیم در اسباب مرض که بر ضد دوان قسم
است اول بادیه دوم سابقه سیم واصله اما بادیه چیزیست که سبب باشد
مرض از فساد خلط یا از فساد مزاج یا از فساد ترکیب بلکه آن مرض پیدا شده باشد
از خارج این امور مثل هوای گرم و یا از خوردن سرد و غیره یا از امور نفسانیه
مثل غضب و غم و خجالت اما سابقه از سبب های بدنیه است که در میان
آن مرض و اسطه ترکیب مثل امتلا که موجب تب است اما واصله آن سبب است

مرکوز اخلاط نیست در میان آن که مرض مثل عفونتی که از آن لازم است و باید دانست

که از نیها یا سوء المزاج حادث میشود یا مرض ترکیب یا تفرق الاتصال اما سبب پیدا شدن

مرض سوء المزاج حار یا خدیج نوع‌اند اول حرکتی که بکنند از حد اعتدال و این بر دو قسم است

یا انفانیت غالب غضب یا بیمانی یا کثرت مشقت دوم ملاقات حرارت

بالقوه سیم ملاقات حرارت بالفعل چهارم بند شدن مسامات پنجم

عفونت امتلاء باشد یا اخلاط و سببهای مرض بارد هشت نوع است اول

ملاقات برودت بالقوه دوم بالفعل سیم بسیار کم خوردن چهارم بسیار وافر

خوردن پنجم بسیار بند شدن مسامات یا قبض شدن شکم و غیره ششم

بسیار حرکت هفتم بسیار سکون هشتم بسیار کشاده شدن مسامات و سببهای

مرض یابس چهار اند اول ملاقات یابس بالقوه دوم بالفعل اندک بسیار

خوردن سیم بسیار حرکت کردن و سببهای مرض رطب نیز چهار اند یکی ملاقات

رطب بالفعل دوم بالقوه سوم بسیار خوردن چهارم بسیار سکون نمودن اسباب بدانکه از

امراض

امراض آلیه که عبارت است از مرضهای ترکیبی چند نوع است اول آنکه فاسد شکل است

و این از قصور قوت مصوره است یا از قصور قوت مغیره است یا بسبب بیماری

که واقع میشود وقت ولادت وقتی که خروج غیر طبعی باشد مثل آنکه تولد شود

بعض وقت یا اول زانو برآیند یا دست یا سر برآید و خروج طبعی آنست که اول سر برآید

و روی بجانب آسمان باشد و بعده تن او و راز برزانهای او باشد یا از سبب

بچه زرگ وقت قمط که عبارت است از بیچیدن بچه و قماطت تولد پیدا میشود

یا از سبب بیماری که از خارج پیدا میشود مثال افتادن بچه بر زمین یا ضرب

یا نشستن بعوض بهر حرکت پیشتر از محکم شدن اعضا اما اسباب سعت

مجاری که عبارت است از کشاده شدن راه ها یا بسبب ضعف قوة ماسکه

است یا از سبب شدت قوت دافعه است یا بسبب داروهاست که مانند الحاجه

کشاده میکنند و یا بسبب داروهاست که اعضا را سست میکنند اما سبب

ضیق مجاری که عبارت است از تنگ شدن راهها یا بسبب بند شدن

چیزیست در راهها یا بسبب پر گوشت شدن منفذ است بواسطهٔ کثرت

پر شدن جراحت یا بسبب بند شدن راه بواسطهٔ کثرت غلظت ماده و

ماده و لزوجت ماده و پیوست شدن راه یا بورم یا بسبب قبض کردن

سخت یا بسبب شدت قوت ماسکه اما بسبب خشونت که عبارت است

از سختی اعضا که این بسبب داخل بدن است چنانچه ماده تیز و گاه از خارج چنانچه

دخان و غبار و غیره اما اسباب نرمی که عبارت است اعضا که از داخل

میباشد چنانچه خلط لزوج و گاهی از خارج میباشد چنانچه موم که اندکی یا روغن

اما اسباب زیادتی مقدار و عدد یا کثرت ماده است خواه طبیعی خواه زیاده یا

قوت جاذبه است اما نقصان عضو یا نقصان ماده است یا بخطای

مصوره است اما اسباب فساد وضع که عبارت است از دور شدن

و نزدیک شدن عضو بر خلاف مناسب طبیعی یا بسبب جاذب و کشنده

ماده است یا بسبب ماده مزاحمه است و یا بسبب [illegible]

۲۳

جراحت است یا بسبب خفیف خلط یا بسبب ماده تشنج کننده است

یا بسبب کشیده شدن است یا بسبب سخت شدن خلط است یا بسبب حرکت

زیاده است اما اسباب تفرق الاتصال پس از داخل است مثل خلط

که بسیار خورنده است یا خلط سوزنده یا بسبب لزوجت خلط گزنده یا سوزنده

یا نفوذ کننده و یا بسبب خلط خشک کننده یا بسبب امتلاء و [illegible] اما

آنچه از خارج است مثل کشیده شدن بریسمان و بریده شدن بشمشیر و سوختن با آتش

و امثال این فصل [illegible] در علامات که دلالت میکند بر احوال بدن

از جهت مزاج و آن چهار قسم است بعضی از آن ملمس است پس بعضی که ملمس معتدل باشد

صحیح مزاج بلکه در شهر معتدل و هوای معتدل دلالت میکند بر حرارت و اگر

بیابد [illegible] سردی دلالت میکند بر سردی و اگر نرمی بیابد دلالت

میکند بر رطوبت و اگر سختی بیابد دلالت میکند بر خشکی و اگر نیابد

دلالت میکند بر اعتدال و بعضی از آن لحم و شحم است لحم سرخ و فربه باشد

بسیار دلالت میکند بر حرارت و رطوبت و مباشند آنچه ذکر رفت و اگر
و اگر لحم قلیل باشد و شحم بسیار باشد بسیار دلالت میکند بر خشکی اما شحم و فربهی
بر دلالت میکند بر سردی و تری و مباشند آنجا ست و کم بودن فربهی و شحم
دلالت میکند بر حرارت و یبوست مزاج و بسیاری لحم با کثرت شحم
دلالت میکند بر بسیاری تری و بعضی از احوال موی است پس کثرت
روییدن موی دلالت میکند بر حرارت و خشکی مزاج و بسیاری موی دلالت
میکند بر حرارت و کمی موی دلالت میکند بر تری مزاج و غلظت موی دلالت
میکند بر حرارت و کثرت ابخره و دخان و باریکی موی دلالت میکند بر کمی بخار
و دخان و جعودت موی دلالت میکند بر حرارت و خشکی مزاج و سیاهی موی
دلالت میکند بر قلت رطوبت و صعوبت موی بر زمین است و سرخی موی
موی که در ابتدا دلالت میکند بر سردی و تری و شقرت موی دلالت
بر نزدیکی مزاج معتدل و سفیدی موی دلالت میکند بر سردی و تری یا بر خشکی

و بعضی از آن

و بعضی از آن رنگ بلا نهایت پس سفیدی بدن دلالت میکند بر قلت حرارت
و شقرت بدن و صفرت بدن دلالت میکند بر بسیاری حرارت و اسود بدن
دلالت میکند بر حرارت و یبوست مزاج و رنگ بدن با لمعان دلالت میکند بر سردی
و خشکی و حمرت بدن دلالت میکند بر کثرت خون و حرارت مزاج و بعضی رنگ
دلالت میکند بر سردی و رصاصی دلالت میکند بر سردی و تری فصل پنجم در علامات
که دلالت میکند بر احوال بدن از جهت اخلاط اما آنچه بر غلبه خون است دلالت
بر دولت اول گرانی سر دوم خمیازه و تثاوب که عبارت از کشادن دهن است بسبب
کاهلی سیوم تمطی که عبارت است از دراز کشیدن اعضا اما راه رفتن چهارم
نعاسی که عبارت است از پینکی پنجم کدورت حواس ششم بلادت که عبارت
است از کندی فهم هفتم تیزی دهن هشتم سرخی رنگ نهم سرخی زبان دهم
بثور و ظاهر شدن دمل و غیره یازدهم جاری شدن خون از جاهای سست اما آنچه
بر غلبه بلغم است غلبه بلغم است دلالت میکند بر ده چیز اول سفیدی رنگ

دوم سستی بدن سیم نرمی بدن چهارم سردی بدن پنجم بسیاری آب دهن
ششم میل تشنگی مگر اینکه آمیخته باشد بآن صفرا هفتم ضعف هضم هشتم
آروغ ترش نهم بسیاری خواب دهم کندی فهم اما آنچه بر غلبه صفرا دلالت میکنند
یازده چیز است اول زردی رنگ دوم زردی چشم سیم تلخی دهان چهارم
خشکی دهان پنجم سختی زبان ششم خشکی پرده های بینی هفتم شدت تشنگی
هشتم ضعف شهوت طعام نهم غثیان دهم موی بر تن خواستن یازدهم
لذت از نسیم سرد یافتن اما آنچه بر غلبه سوداست دلالت میکنند
چیز اول لاغری عضو دوم کمودی بدن سیم سیاهی خون چهارم غلظت
پنجم زیادتی فکر و وسواس ششم کرسیدن معده هفتم شهوت کاذب هشتم
بول لمکدر و اسود نهم بول احمر غلیظ باشد و رنگ بدن اشقر باشد و
مقاله چهارم در نبض و تفسره که عبارت است از شیشه بول و آن
مشتمل است بر شش فصل فصل اول در بساط نبض باید دانست که نبض

حرکت است

301
۲۰

حرکت است از اوعیهای روح حیوانی که در قلب و شرائین است و حرکت مؤلف است
از دو حرکت انبساط و انقباض از جهت ترویح روح بنسیم سرد و هر نبضی مرکب
است از دو حرکت و دو سکون بواسطه آنکه هر نبضی مرکب است از انبساط
و انقباض و عقب هر دو حرکت متضاده سکونی لابد است و اجناس که شناخته
میشود از آنها حال نبض ده اند جنس اول که گرفته اند از مقدار انبساط از روی
طول و عرض و عمق و بسیط آن نه اند اول طویل و آن نبضیست طویل
یعنی بسیار طولانی که از چهار انگشت تا شش ۶ انگشت باشد و محسوس
میشود اجزای او در طول اکثر از معتدل و سبب آن کثرت حرارت است
و دلالت میکند بر زیادتی حرارت دوم قصیر و آن نبضیست مقابل طویل
است و سبب آن قلت حرارت است و دلالت میکند بر برودت
سیم معتدل است در میان هر دو دلالت میکند بر اعتدال حال بدن
در حرارت و برودت چهارم عریض و آن نبضیست که میگیرد عرض انگشتان را

بیشتر از معتدل وان دلالت میکند بر زیادتی رطوبت پنجم ضیق است
وان مقابل عریض است وان دلالت میکند بر کمی رطوبت ششم معتدل در میان
هردو وان متوسط است و دلالت میکند بر اعتدال حال بدن در رطوبت و یبوست
هفتم شاهق وان نبضی است که محسوس میشود اجزای او در ارتفاع اکثر از معتدل
و دلالت میکند بر زیادتی حرارت هشتم منخفض وان نبضی است مقابل شاهق
دلالت میکند بر قلت حرارت نهم معتدل در میان هردو و دلالت میکند بر اعتدال
حال بدن جنس دوم گرفته شده است از کوفتن انگشتها وان منقسم میشود
بقوی و ضعیف و معتدل در میان هردو پس قوی آنست که بکوبد انگشتها را
بکوفتن پی در پی باین حیثیت که برسد بعمق انگشتها و این دلالت میکند بر شدت
قوت حیوانی و ضعیف مخالف قویست و این دلالت میکند بر ضعف قوت
حیوانی و معتدل آنست که میانه است در میان اینها و این دلالت میکند بر میانه
بودن قوت حیوانی جنس سیم گرفته شده است از زمان حرکت و این منقسم میشود

بسریع

بسریع و بطی و معتدل در میان هردو پس سریع آنست که تمام کند حرکت را
در مدت قلیل و این دلالت میکند بر شدت احتیاج دل بسوی هوای
بارد و بطی مخالف سریع است و این دلالت میکند بر قلت حاجت دل
بسوی هوای بارد و معتدل در میانه هردو آنست که دلالت میکند بر میانگی
حاجت دل بسوی هوا جنس چهارم گرفته شده است از قوام آلت
وان منقسم میشود بسوی صلب و لین که عبارتست از سختی و نرمی
و معتدل در میان هردو اما صلب آنست که فرو نمیرود
هرگاه فرو برود انگشت بر او باشد این دلالت میکند بر بسیاری
خشکی در بدن و لین مخالف صلب است و این دلالت میکند بر تری
بدن میکند و معتدل در میان هردو میانه است و این دلالت
میکند در اعتدال بدن در خشکی با تری جنس پنجم گرفته شده
از زمان سکون وان منقسم میشود بسوی متواتر و متفاوت

و معتدل در میان هر دو اما مستوی الزمان آنست که در زمان حصول میان قرع و قرع ثانی قصیر
باشد و این دلالت میکند بر ضعف قوت حیوانی و متفاوت الزمان مخالف اوست و این دلالت
میکند بر شدت قوت حیوانی و معتدل این هر دو دلالت میکند بر میانه حال آن قوت حیوانی
جنس ششم گرفته شده است از مقدار چیزی که در میان عروق است و این منقسم میشود
بسوی ممتلی و خالی و معتدل در میان هر دو اما ممتلی دلالت میکند بر کثرت خون و روح
که در میان اوست و خالی بر قلت این و معتدل بر اعتدال آن جنس هفتم
گرفته شده است از کیفیت جرم عروق و منقسم میشود بسوی حار و بارد و معتدل در میان
هر دو اما حار دلالت میکند بر حرارت خون و روح که در میان اوست و بارد دلالت
میکند بر برودت آن و معتدل بر اعتدال آن جنس هشتم گرفته شده است از زمانی
حرکت و آن عبارتست از اینکه زمان سکون مساوی حرکت باشد در زمان حرکت را
و این دلالت میکند بر اعتدال حال در انقباض و انبساط جنس نهم
گرفته شده است از استوا و اختلاف بی مستوی آنست که متشابه باشد در اجزاء خود

و این

و این دلالت میکند بر حسن حال نبض و متفاوت مخالف اوست دلالت میکند
بر ضد آن و جنس دهم گرفته شده است از انتظام و غیر انتظام و منقسم میشود
بسوی منتظم و غیر منتظم و منتظم آنست که محافظ باشد هر حرکت نوع را
بر نسبت واحد و این دلالت میکند بر ثبات حال نبض و غیر منتظم مخالف اوست
و این دلالت میکند بر ضد آن و اما جنس یازدهم نزد تحقیق داخل است تحت
جنس نهم فصل دوم در انواع مرکبه از نبض و آن بسیار است بعضی از
آن عظیم است و این عبارت است از اینکه زاید باشد بر معتدل از روی طول
و عرض و عمق و صغیر مقابل اوست و معتدل در میان هر دو آنست که متوسط باشد
در میان آن هر دو و بعضی از آن غلیظ است و آن زاید است در عرض و عمق و
و آن مقابل رقیق است و معتدل در میان هر دو متوسط است در میان آن هر دو
و این شش انواع است دلالت میکند بر چیزی که دلالت میکند بر بسائط نبض
و بعضی از آن غزالی است و این نبضی است که میکوبد بد انگشتها را یکوفتن

پیچیده بسرعت تمام حرکتی که محسوس نمیشود از آن نبض رجوع و سکون و این دلالت
میکند بر شدت هوای بارد و بعض از آن موجیست و آن مختلف است در عظم
اجزای عروق و صغر آن و شهوق آن و عرض آن با امتلا گویا که امواجی است
که میزند بعضی بر بعضی و این دلالت میکند بر افراط رطوبت و این بیشتر
در استسقا و ذات الریه و فالج و سکته است و بعضی از آن دودیست و صورت
او همچو صورت موجیست در شهوق مگر اینکه عریض و ممتلی نیست و مخوج این
ضعف است دلالت میکند بر سقوط قوت لیکن نه تمام قوت و بعضی از آن
نملی است و آن در غایت صغر و تواتر است و این میشود نزدیک کمال
سقوط قوت قریب الموت و بعضی از آن منشاریست یعنی مثل اره
و آن نبضی است سخت در کوفتن و جهت آن اختلاف است بحدی محسوس
میشود گویا که میکوبد انگشتها را در حالت نزول از بعضی انگشتان و نزول
میکند از انگشتها در حالت کوفتن بر بعضی را و این دلالت میکند بر ورم حار عظیم

چنانچه

چنانچه در ذات الجنب و بعض از آن ذنب الفار است و آن
نبضیست که درجه بدرجه در اختلاف اجزای خود از نقصان بسوی زیادتی
و از زیادتی بسوی نقصان و این دلالت میکند بر اینکه قوت ضعیف میشود
باز رجوع میکند بآن قوت و بعض از آن ذو الفترة است و آن نبضی
است که ساکن میشود وقتی که توقع حرکت باشد و بعضی از آن واقع در
وسط است و آن نبضی است که حرکت میکند وقتی که توقع سکون باشد
و بعض از آن که مسلی است که عبارت است از زوال و رجوع آن
نبضیست که میرسد از نقصان تا حد آن زیادتی و باز رجوع بنقصان میکند
از و تا اینکه برسد بحد اول که در نقصان بس میباشد مثل ذنب موشی که بسوی سر
باشد از جانب عظیم و بعضی از آن مرتعش است و آن نبضی که محسوس میگردد
در آن عروق گویا که رشته است پیچیده و این جمله انواع دلالت میکند بر بدی
حال بدن فصل سیوم در رنگهای بول و تفحص حال بول و قدر آنکه میشود

که نزدیک به [illegible] باشد و طبقات بول پنجست اوّل صفرت دوم حمرت
سیوم خضرت چهارم اسود پنجم بیاض امّا صفرت را شش مرتبه است
اوّل تبنی یعنی رنگ [illegible] زرد و سبک چنانچه برنگ کاه خشک و شبیه
ان [illegible] باشد دوم اترجی و آن دلالت میکند بر زیادتی حرارت بعضی
سیوم اشقر که عبارتست از رنگی که صفرت آن مایل بحمرت باشد
و این دلالت میکند بر زیادتی حرارت چهارم نارنجی پنجم ناری ششم
زعفرانی و هر یکی ازین سه دلالت میکند بر زیادتی حرارت بنسبت مرتبه
که قلیل ابتهاست امّا حمرت را چهار مرتبه است اوّل اصهب که عبارتست
از رنگی که سرخی آن مایل بسفیدی باشد و این دلالت میکند بر غلبه خون
لیکن قلیل دوم وردی که عبارتست از رنگ گل سیوم احمر قانی
که عبارتست از رنگی که سرخی داشته باشد بنهایت چهارم احمر اقتم
که عبارتست از سرخی مایل بسیاهی و هر یکی ازین سه دلالت میکند بر

زیادتی

زیادتی خون بنسبت هر مرتبه که قلیل ابتهاست امّا خضرت را پنج مرتبه است
اوّل فستقی که برنگ پسته باشد و این دلالت میکند بر برودت دوم آسمانی
که عبارتست که [illegible] سیاهی کرده شود گویا که رنگ آسمانست سیوم نیلنجی که عبارتست
از سبزی که مایل بسیاهی باشد مثل رنگ نیل که در آب حل کرده باشند و هر یکی ازینها
دلالت میکند بر زیادتی برودت بنسبت هر مرتبه که قلیل ابتهاست چهارم
کراثی یعنی رنگ گندنا نما و آن رنگیست بسیار سیاه بنسبت نیلنجی و این دلالت
میکند بر احتراق پنجم [illegible] از کراثی امّا اسود را چهار مرتبه است
اوّل اسود سالک من طریق زعفرانی و این دلالت میکند بر سودا
اینکه سوخته شده است از صفرا دوم اسود الآخذ من البنفسجی یعنی
سیاه گشته شده است از جهت [illegible] که رنگ سرخ [illegible] و این دلالت
میکند بر سودائی [illegible] یعنی سودائی که حاصل [illegible] شده است
از سوختگی خون و ماده [illegible] از سودای [illegible] سیوم

اسود الآخذ من الخضرة یعنی سیاهی که گرفته شده است از سبز و این
دلالت میکند بر سودای صرف که حاصل شده است از بسیاری سوختگی
و انجماد یا اسود الضارب الی البیاض یعنی سیاهی که مایل بسفیدی
باشد و این دلالت میکند بر سودای بلغمیه آمیخته ببیاض پس دلالت
میکند بر برودت یا بر عدم پختگی بول یا مرتفع شدن مایه بیضه از
مثانه و مجاری بول فصل چهارم در قوام بول و بوی او اما
از جهت قوام منقسم میشود بسوی غلیظ و رقیق و معتدل در میان هر دو
اما رقیق از جهت عدم پختگی است یا از سدّه هاست یا از ضعف گرده
است یا از جهت کثرت نوشیدن آب و غیره است یا از جهت
غلبه برودت و یبوست یا از جهت برگشتن مایه غلیظ است
از راههای آب یا از جهت اندفاع رطوبت رقیقه است اما
اما معتدل
غلیظ پس از جهت عدم پختگی است یا کثرت اخلاط است

در میان

در میان هر دو پس از جهت پختگی فاضل و هضم طعام است اما از جهت رایحه
منقسم میشود بسوی قلیل الرایحه و نتن و ترشی و کهنه رایحه اما قلیل الرایحه پس دلالت
عدم پختگی است یا سدّه از گردن مثانه است یا از ضعف حرارت غریزیه است
اما ترشی بوی پس از حرارت غریبه است در اخلاط بارده اما الرایحه الجوهر
شیرینی بوی پس از غلبه خون است و کهنه بوی پس از جهت جراحات است یا از جهت
عفونت است فصل پنجم در صفای بول و کدورت بول و قلت بول
و کثرت بول و کیفیت بول است اما سببی که رقیق مایه ...
که آمیخته است با آن مایه ... اما صافی بسبب مخالف کدورت است
و شناخته میشود از بیان هر دو حال اعتدال ... اما قلیل پس دلالت
میکند بر ضعف قوت گرده یا بر تحلیل بسیار یا انصراف مایه بجای
دیگر اما کثیر پس دلالت میکند بر گداختن اعضای عظیم
یا بر اندفاع فضلهای زایده اما معتدل در میان هر دو پس جاری

بطلان اسبابست بر مقتضای طبیعت اما لون پس کثافت آن و بسیاری [ور مانند آن]
آن کف بود دلالت میکند بر کثرت لزوجت و بسیاری کف دلالت [میکند]
بر بسیاری باد فصل ششم در رسوب که عبارتست از جوهری که از آب
غلیظ باشد خواه بر زمین نشیند خواه بالا باشد و رسوب منقسم میشود [تر از جوهر آب]
بسوی طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی سفید رنگست و متصل اند اجزای او و
متخلخل است و لطیف که صفائی و شفافی که دارد و هر گاه حرکت داده
شود منبسط میشود بسرعت و زیادتی نمیکند در نزول همچو آب بر طرف
و نیکوترین در رسوب طبیعی که مخالف با هم است ابیض است بعد از آن
احمر و بعد از آن اصفر اما غیر طبیعی منقسم میشود بسوی اخلاطی که عبارتست
از ریزه چوب که در وقت درو کرده شود چوب بریده و نشیب که عبارت
است از مخالطها بسوس و سویق و لحم و شلجم و دسم و ...

که

که عبارتست از ماده که از جراحت بیرون آید و مخاطی که عبارتست
از رطوبتی که از بینی برآید و شعری و غیر آن و رملی و رمادی و علقی
و دودی اما خراطی شبیه بقشور است پس آن پنج قسم است بعضی
صفحی لحمی است و این دلالت میکند بر خراشیدگی کلیتین و بعضی از آن
بر رنگ گوشت است و آن سفید است مایل بسیاهی و آن بر خراشیدگی مثانه [کم گوشتی]
و این دلالت میکند بر خراشیدگی اعضاء اصلیه که بسیار شده اند از
و بعضی از آن اجزای صغار است سرخ رنگ اگر نامیده میشود کرسنی و آن
دلالت میکند بر سوختگی اجزای جگر و کلیه و بعضی از آن اجزای صغار که
سرخ نیز دارد نامیده میشود نخالی و این دلالت میکند بر خارش مثانه
اما دشیشی شبیه است بدشیش احمر نامیده میشود او را سویقی و این
دلالت میکند بر سوختگی مزاج یا بر گداختن اعضای اصلی [مثانه]
اما لحمی پس سبب آن گوشت است اما دسمی پس دلالت میکند

بر لکه افتق اعضا اما مدّت زدلالت میکند بر کشته شدن بجراحت اما تحلیط دلالت میکند بر خلط آغلیظ اما شعر پس بسبب بسته شدن رطوبت است مذ ار ر زیاده مثل رشته که خمیر شبیه است بریزه های خمیر بهنگامی که در آب باشد و دلالت میکند ضعف معده و بد هضمی اما رملی دلالت میکند بر سنگ ریزه های که بسته شده اند در کلیه یا در مثانه زیاده رستگی اند هنوز بسته نشده اند اما رماهی دلالت میکند بر بلغم یا بر چیزی که عارض شده است کلیه و مثانه را بسبب بر ماندن کم تغیر رنگ او و نزدیک است که بسته شود اما علق و دموی پس اگر آمیخته شده باشد بحیثیت که تمیز کرده نشود دلالت میکند بر ضعف جگر اگر اینچنین نباشد منفع تمیز کرده شود پس اگر دلالت آن بر حرارت قضیب است و بدانکه رسوب منقسم میشود بحسب مکان و بسوی غمام و منعلق و راست اما غمام آنست که بر بالا باشد مثل ابر سنگ و این دلالت میکند بر قلت نجستگی و بر بلند شدن ماهر اما معلق آنست که این ماهر باشد در وسط و بسبب آن قلت و بود مدّ کورات

اما

اما راسب پس دلالت میکند در رسوب طبیعی بر تمامی نجستگی و غیر طبیعی بر بدحالی

این چند کلمه در رساله ملکیه در دلالت سراورای ات

صاحبان عالی و الدیلاه جالینوس عصر خطاب میرزا عبد الله خان سید موسی نعیم حکیم میرزا محمد حسین خان صاحب غفر الله لهما و لوالدیهما از دست حقیر علی الاحقر و لد مرحوم جنت مکان فردوس آشیان حاجی محمد امین شریفین حجی غازی محمد من محال دار السلطنه تبریز نوشته شد بتحریر فی ۱۴ شهر ربیع الآخر سنه ۱۲۱۱

[illegible]

619

DOC
CARO OWEN

BLANK PAGE

[illegible] ۳۱

از برای احتباس [illegible] از برای ثبوت حیض [illegible] را با آن شانه میکنند بلکه از آن [illegible]

بگویند دقدری از موی [illegible] داخل نمایند و قدری از [illegible] داخل نمایند

[illegible] باهم مجموع نموده بردارد

[illegible] نموده بردارد

ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ش	ر	ق	ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۹۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰

غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت
۱۰۰۰	۹۰۰	۸۰۰	۷۰۰	۶۰۰	۵۰۰	۴۰۰

فتبارک الله احسن الخالقین

حب [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] از رقی [illegible]
[illegible] رب [illegible]
۳ [illegible]
اسفند [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] دسیاه [illegible]
نمایند در وقت ضرورت
از [illegible] به [illegible]
میل [illegible]

تاریخ [illegible] شهر محرم الحرام در قریه [illegible]
در [illegible] میرزا [illegible]
میرزای [illegible] مشغول [illegible]
از [illegible] معالجه کرده [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] معالجه [illegible]
[illegible]
سنه ۱۲۳۲

رسالهٔ فصادی

المسمی بدستور الفصد من تالیف
میرزا محمد بیک مغفور غفر الله ذنوبه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین بالخیر تمم

سپاس بیکران و ستایش بی پایان مر حکیم مطلق را سزاوار که جواهر زواهر کارخانهٔ عنایت
خلعت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم کرامت فرمود و گوهر عقل و روح
نفس را بترکیب چهار عنصر خاک و آب و آتش و هوا ارزانی داشت فتبارک الله احسن الخالقین
و درود نامعدود بر رسول محمود که افسر و محمد الا رسول بر فرق مبارکش نهاده
و بشارت بشارت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و اولاده و اصحابه
اجمعین

اجمعین اما بعد چنین گوید بندهٔ اضعف عباد الله القوی محمد بیک غفر الله له و لوالدیه
لدیه که این مختصریست در بیان فصد رگهای انسان که از ذخیرهٔ خوارزم
شاهی و از دیگر کتب و رسالهای معتبر انتخاب نموده بر منهجی که طبع الحق بین آن(?)
خاطر لایق و مناسب دید ترتیب داده و مسمی بدستور الفصد ساخته بر مشتمل دو باب
اساس نهاده بامید آنکه شاید کسی از و نفع یابد و بدعای خیر یاد کنند و ما توفیقی الا بالله
باب اول در شرایط فصد و آن مشتملست بر دو فصل فصل اول در علامت
بسیاری خون که آن بر دوازده نوعست اول سرخی رنگ روی و چشم دوم
دمیدن و پری رگها سیوم عظمت نبض چهارم سستی و ماندگی اندر همه تن
پنجم خارش سر و روی و جمیع بدن ششم دشواری حرکت هفتم کثرت و غلبهٔ خواب
هشتم گرانی سر نهم تیرگی دهن دهم جوشش حرارت اندر همه اندامها یازدهم
قلت از روی(?) طعامها دوازدهم کثرت خمیازه در بعضی کسان پس هر گاه که
ازین علامات همه یا بعضی در مزاج شخصی یافته شود او را حکم بفصد توان داد

فصل دوم در موسم خون گرفتن بدانکه چون آفتاب در ربیع رسد البته شدت
سرما منقطع شد بخون گرفتن سزاوار است و چنین در تحویل حمل که آغاز بهار است مناسب
نیز باشد تا مادام که شدت گرما نباشد ایام مهر ماه که آفتاب بمیزان بود تا
که بسیار روزها نیاورده نیز لایق بود اما در اوایل شهور که آفتاب بعد از اجتماع
روی با استقبال دارد وقت غلبه خون تا نور مهر ماه باشد که اخلاط و خون صاف
در تن آدمی بجنبد و جانب پوست میل کند اگر در این روز فصد کنند عروق تا
گشاده شود و خون صاف برآید نه اخلاط غلیظ که مقصود از اخراج اوست
فصد در اواخر شهور که آفتاب از استقبال برگشته رو باجتماع نهد ماه تا
نور بود و خون صاف روی بباز گشتن نتواند اگر در این وقت اخلاط که با خون
حرکت کرده باشد از سبب غلیظ خون پس تر ماند و برابر خون باز نتواند گشت
در این وقت فصد کنند هم اخلاط بیرون آید نه خون صاف و هو المطلوب اما
از روزهای ایام اسابیع روز یکشنبه اولی است و روز چهارشنبه بقول بعضی

ممنوع

ممنوع و باقی ایام مختار اما وقت اوایل بهار آغاز روز و اواخر بهار آخر روز به مناسب
بود فصل سیوم در رخصت فصد هر که رگهای او ظاهر تر و فراخ تر بود و موی
در تن او بیشتر باشد و رنگ روی او سرخ و بسیاری و به تیزی کم آید و بسیار
بود و بسیار پیر نباشد و گوشت و پوست او سخت باشد و علامات غلبه خون
در وی پدید آید بود پس وی را بفصد رخصت توان داد و خاصه اندر سالهای
جوانی خصوصا کسی را که گوشت و شیرینی و شراب پیوسته خورد و کسی اگر در
زمستان بسبب ناکردن فصد تکسری پدید آید فصد باید کرد و لیکن بعضی
کمتر باید گرفت فصل چهارم در منع فصد هر که را معده و جگر ضعیف بود
و طعام دشوار گوارد و طبع شکسته و قوت ضعیف بود و کسی که از
فصد بیمار بهار بسرد تولد کنند و کسی اگر بعد از فصد بالیقین غشی
شود فصد نشاید کرد و پیر اگر از شصت سال تجاوز کرده باشد تا
فصد کمتر و بعض از متقدمین اعتماد بر قوت نموده اند نه بسال زیرا که

باشند که به هفتاد سالگی رسیده باشند و خون در تن ایشان بسیار بود و قوت ایشان
قوی باشد البته محتاج بفصد باشند اما کودک را بچهارده سالگی نرسد نخست
بفصد نباید داد که در بالیدن نقصان آورد و بعد از چهارده سالگی هم اگر
لاغر و صفراوی مزاج باشد یا سخت مرطوب بود فصد نشاید کرد اما حجامت
کودکان اندر پیشتر قولها پس از شش سالگی فرموده اند و شیخ الرئیس ابو علی و دیگر
محققین رحمهم الله در سال دوم جایز داشته اند و زن حایض و حامله را
فصد نشاید مگر بضرورتی بزرگ و در شکم پیری و کودکی هم بد باشد فصد نشاید
چنانکه یوسفی گوید ۞ پیش اهل دانش و بینش بدست خویشتن ۞ خون جوان
پیر را کودک را کمتر کن در امتلا ۞ اختیار مسهل هم بد باشد اما این بداند
زان بهتر باشد سبب کم کردن خون در شتا فصل پنجم در مقدار خون که وقتی
در وقت فصد برنگ خون نگاه باید کرد که رنگ بگردد اگر غرض از فصد
دفع اورام باشد و اگر غرض از بسیاری خون باشد در قوت بیرون
آمدن

بیرون آمدن خون نظر باید کرد تا اگر قوت بیرون آمدن او کمتر شود نباید بست
و هر گاه اثر ضعف در شخص پدید آید در حال باید بست اگر چه بقدر حاجت
خون بیرون نشده باشد زیرا که باقی را پس از آمدن قوت باز بیرون
توان کرد و شناخت اثر ضعف در حال فصد آنست که طبیب دست بر
نبض دارد و هر گاه اثر ضعف بیند در حال بر بندد و دو سه دفعه
سر رگ را گره در ها کنند تا طبیعت مدد کند اخلاط مانند سطر و خون فرو نشیند
اما از روی وزن صد مثقال که اکنون بحسب وزن متعارف تقریبا نیم من
سنگ جهان میشود لیکن در هر کس اعتماد بر وزن نباید داشت اولی
آنست که در رنگ و قوت خون اعتماد کرد اند فصل ششم در شناختن
نوع رگ فصاد را باید که نخست انگشت بر رگ نهد و تامل کند تا
کدام رگ شناسد و نهاد او بداند از بهر آنکه بسیار بود که گوهر رگ عصبانی
باشد و عنایتی با صفاقی بود و شریانی یا عصبی اندر زیر رگ یا پهلوی آن باشد

یا بجای رگ شریان بیرون آید و اینرا طبیبان آفة فی الموضع گویند اما نشان
آنکه گوهر عصب است آنست که اندر زیر انگشت همچو پوستی دباغت کرده نماید
و نشان غشاء آنست که نرم باشد و انگشت بدو فرو نشیند و صفاق آنست
که همچو پوستی دو تو باشد که دو طبقه بر روی یکدیگر پوشیده باشد و اگر کسی
رگ بر بندد و اندر رگ مانند عدسی و نخود ناهموار پدید آید بند از دست
دور باید کرد و آن موضع رگ را با آهستگی بباید مالید پس بار دیگر دست
او را باید بست اگر درین بار هم ناهمواری پدید آید دست از فصد آن
رگ باید کشید و با وجود این ناهمواری هیچ رگی نباید گشود فصل هفتم
اندر تعلیم رگ زدن نخست بر رگ کرنب آموزند چنانچه برگ کرنب
را یک شب نهند تا پژمرده شود و دیگر روز مبضع بگیرد از جانب روی
رگ بر رگها فرو برد و بگشاید پس آنگه فصاد فصد کند تا آنکه دست
راست شود و مقدار فرو بردن مبضع و گشادن رگ را بداند پس

بر رگها

بر رگ مرغان راست کنند و رگهای ایشان در زیر بال و بیخ ران باشد پس
پر از رگها جدا کنند و فصد کنند تا دست قائم شود و مقدار گشادن و فرو [illegible] بردن
غالبا
مبضع و چگونگی فرو بردن و بر آوردن بدانند پس دست بر رگ بره و بز
راست کنند و رگهای ایشان در زیر گوش ظاهر باشد چون دست بر آن
راست کرد و دلیر شد پس ورق کلم بگیرد چند عدد تو بتو نهد
و سعی کند تا سر مبضع یک ورق یا دو ورق یا بقدری که خواهد بردارد
تا دست بر یک و بیش فرو بردن مبضع راست شود و او را دست گشاده
بعد از آن آدمی را رگ گشاید و هوشدار که در خون بسیار فرو بردن
پوست هر کس مبضع فرو برد چه اگر آدمی فربه باشد بسیار فرو باید برد
و اگر میانه باشد میانه فرو برد و اگر لاغر باشد کمتر باید برد و در زمستان
و مرهم فربه را و بلغمی مزاج را و کسی را که در بدن او خون غلیظ باشد
فصد کشادن اولیست و ماورای آنها و صفراوی مزاج را فصد ضیق

مناسب تر و با آنکه فصاد دانا و کارکرده تیزتر شود فصد ضیق بسلامت تر است

و مرهم مرطوب بر آن نشاید که زود در رگ ببندند و مرهم خشک مزاج را زود ببندند

و صواب آنست که زود ببندند تا بهم رسیدن ستوان جراحت نباشد و در جراحت

گره ببندند فصل هشتم بدانکه در شناختن مبضع بدانکه مبضع را بر سه

قسم سازند یکی راست مثل راستی و پیش باریک زبان و این قسم اطبای

فرنگ بغایت پسندیده اند و دوم مربعی پهن ناخنی تیز براس مایل تر

بجهت رگ بجا زدن عدیم المثل است و سیم قاشی که پهن تیز دو عیبی

قدری عریض و اینرا اسطر زنند بجهت کشادن رگی که زیر استخوان باشد

این قسم الایق تر دانند و طریق راستی مبضع آنست که از فولاد

نرم که آنرا اسکیلا گویند مبضع هموار که تاب نداشته باشد درست

نمایند و تنک که چون خم کنند قدری خم پذیرد و لوحی از آهن سر گیرند

و آنرا بغایت گرم گردانند و گرم از روی پاک گردانند و مبضع را بر آن

لوح آهن نهند و پاره نمد نو و پاکیزه و زنگ تا که بگیرند و آب باید که از

استخوان خرما چکانیده باشند و نمد را از آن آب تر کنند و مبضع را در میان

نمد گیرند تا آب بخود جذب دارند که تمام آب جذب و در گشت دیگر بار هم

مبضع را بطریق مذکور بر لوح گرم کنند ولیکن بگرمی اول نرسانند پس

آنرا در روغن زیت فرو برند یکبار را چو بار دیگر پس سنگ گرمی بغایت نرم

بر کرکسی ریزند و مبضع را بمالند تا نرم شود و بر سنگ ملایم تیز کنند

و دسته مبضع هر چند سازند بهتر باشد فصل نهم در نگاهداشتن مبضع

هر روز بعد از فصد خون خشک کرده نگاهدارند و پیوسته نوک آن باشند

تا زنگار نگیرد و در موسم بهار و زمستان بروغن زیت چرب دارند

و در نمد نگهدارند تا هوای سرد در وی اثر نکند و در زمستان شود و چون

وقت بکار آید اول بنفس خود گرم کنند تا زخم نرم شود و بیم شکستن نباشد

باب دوم در فصد عروق سر و گردن و آن [illegible] رگست معروف بلیت

که در پانزده فصل ذکر یافت فصل اول در فصد عروق یافوخ و رگ
از شاخهای قیفال است بر میان تارک که آنرا عرق الیافوخ خوانند واندر
پهلوی این دو رگ شریانست منفعت فصد او آنست که درد شقیقه را
زایل کند و جراحت و ریشها و بثورها که در سر باشد و پیدا شود دفع کند طریق فصد او
آنست که او را موی سر را بتراشند و سر را اندک بمالند و آب گرم بسیار بر سر ریزند
و بر سر چهار پای بنشینند و گلوی خویش بیفشارند تا رگ پدید آید هر گاه فصد این
هر دو رگ را بعد ملاحظه شریانست بشناخت بموضع مرتفع از بینها ریحها بر بندد
و هر گاه گلو بگشایند خون باز ایستد فصل دوم در فصد رگ پیشانی و او
شاخی از باسلیق است که از سر به پیشانی فرود آمده و اندر بعضی مردم
بر پیشانی تنها فرود آید چنانکه بر پیشانی پیدا بود و اندر بعضی بیک جانب میل دارد و اندر
بعضی دو شاخ شود یکی در میان و یکی بسوی راست و یکی بسوی چپ و رگ میانی
بالای بینی راه ابرو است باید که این منفعت فصد او آنست که گرانی سر خاصه

که اندر پس سر و گرانی چشم و درد سر کهنه را زایل کند و جرب و حکه چشم دفع کند بیشتر
رگ گوشه کانرا زنند بجهت دفع گرانی چشم و افتادن آب بچشم طریق فصد او آنست
که گلو را بجامه تاب بر فی باید داد که رگ پدید آید میان پیشانی در موضع سجده گاه
بقاشی از بینها یا مبضع فصد کنند و از زور زدن نباید زد و حذر باید کرد که نیشتر
بر استخوان نرسد اگر خطا پدید آید و آماس کرده باید که قدری روغن گل و گلاب
و صندل بر زخم طلا کنند تا به شود فصل سیم در فصد رگ صدغ از شاخهای قیفال است
و رگ صدغ است و در بعضی رگها صدغ است در جایگاه شقیقه از هر سوی یکی و اندر پس او
شریانست صدغ از پس گوش پدید آید و از آنجا بکام و زیر زبان رود منفعت او آنست
که از بهر بازداشتن آب از چشم و بهر درد شقیقه و درد سر کهنه و صداع کهنه کن سودمند
طریق فصد او آنست که گلو را بیفشارند تا رگها برخیزد و فصاد رگ را با بهام بگرداند و بجانب
رو کشد و بقاشی فصد کنند هر وقت که گلو بگشاید خون باز ایستد و گر نه ایستد
داغ باید کرد و بر حذر باید بود که نیشتر بسیار فرو نرود و دیگر آماس پدید آید

و کر بر این حفظ نشود باید که صبر و صندل و عفص طلا کنند و سخت بر بندند

فصل چهارم در فصد رگی پس سر و او رگی است در پس سر نزدیک نقرهٔ قفا
و در هر طرف نقره یکی و نقرهٔ مغاک است پس که سر را گویند منفعت فصد او آنست
که علت سدر و صداع کهن را زایل کند و سدر علتی است که هر گاه آدمی برپای خیزد
چشم او تاریک شود و ضعیفی و سرگشتگی پدید آید و زود بگذرد طریق فصد او آنست
که گلو بیفشارند تا رگ پدید آید و بجمع فرنکی گشایند فصل پنجم در رگی دیگر که
نام او شاخهای قیفال اندر پس سر باشد نهاده بر عقب گوش یکی بسوی راست و یکی بسوی
چپ و این را شطان گویند از بهر آنکه اندر بیشتر مردمان از بن هر دو رگ گره‌ها پدید آید
بر سان انشوطه و انشوطه بتازی گره‌ی را گویند که زود و آسان گشاده شود و از
بیرون گره علقه باشد همچون گره دام که مردم بر بند شلوار زنند و این گره‌ها
در رگها در مردم پیر و لاغر سخت ظاهر باشد و اندر بعضی مردم اندر هر سوی
شاخ باشد و از هر سر یکی ظاهر تر بود و در بعضی از هر سو نقره‌ای شاخ بود و جا

یکجا

یکجا فصد بود او آنجا است که زیر کلاه پوشیده ماند و اندر بعض مردم بمقدار یک انگشت
از هم جدا باشند و در بعض بالا تر و از این باشد منفعت او آنست که [illegible]
ریشهای گوش و درد شقیقه و گلو را و دانها که بر روی پدید آید دفع کند و رویها
آب از چشم باز دارد و باز داشتن بخار را از سر و زایل شدن ریش و قفا را سود دارد
طریق فصد او آنست که چنین بر بالا بشر باشد هرگاه که گلو را تاب داده و رگ پدید آمد
فصاد آنرا از پنهان زند و اندر وی خطر است مسیحی گوید که اگر این رگ را نکشایند
کشاید بهتر است فصل ششم در فصد رگ گوشه چشم که آنرا ماق گویند و رگی دیگر
از شاخهای قیفال در بر گوشه چشم است از هر سو یکی در چشم راست و یکی در چشم
چپ منفعت فصد او آنست که نگذارد تا ظفره پیدا شود و موی که از چشم
بر آید و ناصور را که اندر گوشه چشم باشد [illegible] کند و جرب چشم را و شبکوری
و صداع را زایل کند و چکیدن آب از چشم باز دارد و سرخی چشم ببرد و چشم را
روشنی دهد و هر علتی که در چشم ظاهر گردد پدید آید و در آن سرخی بود آنرا سود دارد

طریق فصد او آنست که فصاد گوشهٔ چشم او که بسوی بینی است بدست خویش محکم نگاه دارد
و گلوی شخص بیفشارند چندانکه روی سرخ شود و رگهای برخیزد پس موضع برابر
گوشهٔ چشم رگ فرو برند تا خون بسیار رود و هرگاه که خواهد نگاه دارد دست از
گلو باز دارد در حال خون باز ایستد و اگر سوزن یعنی کالبخ باشد قدری زیره گرم کرده
و نمک بخاید بدان موضع بچکانند و فصاد هوش دارد تا سر مبضع بر گوشهٔ عضله که اندر گوشهٔ
چشم است نرسد فصل هفتم در گشادن رگ سر بینی که آنرا ارنبه گویند و آن شاخه‌ایست
از قیفال و موضع فصد او آنجا بگاه است که چون انگشت بر سر بینی نهند شکافی اندرون
توان یافت و اندر بعضی مردم این شکاف ظاهر باشد و اگر بر نهند منفعت فصد او
آنست که ریش بینی و بثور و بهق و خارش و آماس که در بینی پدید آید زایل کند
لیکن بسیار بود که از فصد او سرخی و کلف طور بر روی و بینی پدید آید و همچنان بماند
از جهت آنکه خون بسبب فصد بدین جانب میل کند و بیرون نیاید پس مضرت بیش از
نفع بود طریق فصد او آنست که گلوی شخص بیفشارند و فصاد آنجا که اندر سر بینی شکاف ظاهر

و آن آن عضو بر بلندترین موضع از این شکاف بود چندانکه ور از زبانه
موضع است و از وی اندکی خون برآید و هرگاه که خواهد خون باز ایستد دست
از گلو بردارد و باید که مبضع بر راست بود تا بهر دو طرف که پرهٔ بینی است
جراحت نرسد و اگر این خطا پدید آید که خفقی و شیاف مامیثا با سفیده
بیضهٔ مرغ در آنجا طلا نمایند فصل هشتم در گشادن رگ اندرون بینی
از شاخهای قیفال دو رگ دیگر اندرون بینی است در هر طرف یکی منفعت فصد او
آنست که آماس بینی و صداع و درد چشم کهن را دفع کند طریق فصد او آنست
که گلو بیفشارند و بفرمایند تا شخص روی خود را برابر آفتاب کند و فصاد اندر
سوراخ بینی او نگاه کند آنجا که گوشت است رگی پدید آید بر سان نیشتر
زدن حجام اندر حجامت این را بر نشتر مبضع بزند فصل نهم
در گشادن چهار رگ که هست اندرون دهان در گوشهٔ لبها
هر لبی چهار رگ است که آنرا چهار بند گویند منفعت فصد او آنست

که خنازیر آمدن از بن دندان باز دارد و ریشها که در دهان پدید آید دفع کند

و گنده دهانی ببرکند طریق فصد او آنست که گلو را با بند بدارند و میخ بند چهار گرد را

فصد کنند خون قلیل برآید و فصد او بی خطر است دیگر ابو الحسن الطبری علیه الرحمه

گوید رگی که اندر زیر عنفقه است و عنفقه موی را گویند که اندر زیر لب زیرین برآید

که انگاره ریش بچه نیز گویند فصد او برای گنده دهان نافع است فصل دهم

در فصد عروق تحت اللسان دو رگ دیگر در زیر زبان است بر دو ظاهر

یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ منفعت فصد او آنست که

که آماس زبان اگر از خون باشد و آماس و درد زبان و ریشها که در دهن پدید آید

و درد گلو و سعال که تقاضای آن در گردن باشد و خناق صعب و غیر آن را اگر

اندر گوشه چشم باشد نافع بود و فزود افتادن حلق و گلو را سقف سود دارد

طریق فصد او آنست که فصاد سر زبان او به پارچه نرم بگیرد و زبان بپا

و گلو بیفشارد تا رگ نمایان شود و از دو رگ تا بچه اگر از میان کشاده

خون دشوار ایستد و هر گاه گلو گشاید خون باز ماند و اگر نماند بسر که و پوست

انار و مازو و عفص کنند و بازوها و ساقها بر بندد و غذای لطیف و ملایم

خورد و باید که فصاد دانا بود که این رگ با شریان پیوسته دارد

و علاج دشوار پذیرد فصل یازدهم در فصد دو رگ هر دو طرف گردن که

باشد یکی بسوی راست دیگری بسوی چپ و این هر دو از شاخهای باسلیق

است که بر سر و حلق برآمده باشد و اندر ریش باشد منفعت فصد او

آنست که خناق و ضیق النفس صعب و گرفتگی آواز و علت ذات الریه

و علت پرز و ابتدای جذام را نافع بود طریق فصد او آنست که شخص را باید

فرمود که بر سر دو پای بنشیند و اعضام بر سینه و پا کند و تا بر بگیرد دهند

چنانچه از هر دو طرف گردن چهار رگ پدید آید از هر دو سوی دو رگ یکی

که سطبر است و داج نیانجز وداج را نشاید زدن زیرا

که هیچ فرق نیست در میان این رگ و رگ جان و بعضی اطبا صواب آن دیده اند

کر نخست وداج چپ زنند چنین هفت روز بکند زد پس وداج را نشتر زنند
تا قوت نگهداشته و کرمی کر قوت کم لقمها دارند هر دو رگ را یک وقت
بکشایند و هر گاه خون بقدر حاجت کرفته شود تا جبهه کرهان بکذارند چنین
بازایستد و کرد اکرد وداج ابصندل و گلاب خشک دارند و اگر خون باز
رفاده به شمع ملایم تر بندند و اگر غشی افتد پاک بندارد و آب سرد بر پای ریزند
د ابو الحسن گوید من دیلم در کرکان مردی را در ابتدای جذام که او از گرفته
و پیش وی فرو نشسته و بسیت کشت هر دو وداج کشادم فرمودم خون سیاه رنگ
بیرون آمد و با خون چیزی همچو رگ داشت سپید آمد فرمودم تا خون بسیار
کنند و کرمی غشی افتاد و تا هفتاد و دو ساعت در آن غشی بماند و بیهوش بماند
افتاد پس بهوش آمد کو از بینی قطره خون زرد فام و با خونی بوی بیرون آمد
و غشی زایل گردید و مدتی از وی غایب ماند چون باز دیدم او از گناه و سینه را
و بلند برآمده بود باب سیم در فصد عروق هر دو دست و آن دوازده رگ است

در باره رگ

درباره دست شش رگ است اصل کرا ازجمله برآمده یکی قیفال است که از دل جوتر برآمده
و دیگری باسلیق که از دل نزدیک است و ده دیگر مرکب اند از شاخهای این دو اصل
چنانکه بیان این دوازده در شش فصل گفته آید انشاء الله تعالی فصل اول در بیان
قیفال و قیفال رگیست در بیرون دست یکی و آن رگیست که از جمله سوی بالا برآمده تا نجنبد گردن
و در ابجا دو بخش گشته و باز هر بخش بدو شاخ شده یکی بزرگتر و دیگری کوچک تر
و آنکه بزرگ تر است هر یک بجانبی از گردن برآمده و بدماغ اندر آمده و در زیر دماغ
فرش گسترده شده و اندر حجابهای دماغ پراکنده شده غذا بدو میرساند و دماغ را
بهره باریک تمام میشود باز از آنجا جمع شده فرود آمده در کتف و سینه پراکنده شده است
و اندر بعضی مردم فرود آمدن وی پوشیده باشد از بهر آنکه زیر عضله افتاده است و اندر بعضی
ظاهر باشد از جهت آنکه بر روی عضله بود و اصحاب تشریح گفته اند که وداج جاری
شاخ باسلیق است که بر سر آمده و قیفال که از سر فرود آید و بدین سبب گویند که وداج
شطر از باسلیق است و داج باریک دیگر بنا ط گویند از قیفال است زیرا که چنین

بپوشیده فرود آمده بار دیگر نماید و بخش کوچکتر از وی جانب کهین بهره دست
فرود آمده است و این رگ را قیفال گویند از بهر آنکه بر کناره ذراع است
برابر انگشت ابهام و در لغت یونانی گرانه بر سر بار اقیفال گویند منفعت فصد او
آنست که علتهای که در سر و دماغ پدید آمده باشد و هذیان گفتن و بانگ جستن
و خواب بسیار و گرانی سر و ریشهای گردن و درد گوش و سرخی و گرانی چشم را
دفع کند و خون آمدن از بینی را سود دارد و علتهای کام و زبان و دندان
و دهان و لب را زایل کند جالینوس گوید که هر علتی که از خون بود و از سر بالا نشیند
بود گشادن رگ قیفال او را سودمند بود چون قیفال نیابد بدل آن اکحل گشاید
که او هم عمل قیفال کند و جای فصد آنست که چهار انگشت از موضع فصد بالاتر
باید بست باعتدال مناسب نه که سست محض باشد و نه سخت محض و
منحرف باید و یا از پنهان ربو باید زد یعنی معلق بردارند تا بی خطا بود و بهوش
باید داشت تا مبضع از دیگر عضلها و غشا و تر و عصب نرسد و گزاف

تولد

تولد نکند و اگر خطائی در قیفال گشادن پدید آید علاماتش آماس پدید
که در دست پدید آید مثل دنبل خشک که در باب ششم گفته آید معالجه کنند و اگر
گزاف تولد کند میان نگاه عضله را از پنهان حونم باید که اما شخص علاج باید لیکن هر گیت
دست باطل گردد فصل دوم در بیان باسلیق است و مادیان و آن
دو رگست در هر دو دست یکی پایین تر از اکحل طرف بندگاه ساعد است
و باسلیق رگیست که از جگر برآمده تا به جنبر گردن رسیده و آنجا دو بخش شده
و یکی بدست راست و یکی بدست چپ برآمده لیکن هر بخشی پیش از
آنکه بدست اندر آید دو شاخ دیگر گشته یک شاخ کوچکتر و یک شاخ بزرگتر
و شاخ کوچکتر بسر اندر آمده و بدماغ فرو رفته و او را چنین فرش گسترده
و با مغز آمیخته شده از دماغ فرود آمده و اندر سینه و کتف پراکنده شده است
و شاخ بزرگ بدست در آمده و اندر بغل دست بدو بخش شده یکی را
باسلیق ماهریان گویند و دیگر را باسلیق ابطی گویند و از هر شاخی

بسینه و دل و شش و کرده و جوانب آن اندر آمده بعلم معنا و حجاب در آمده که
بساق و قدم رسیده و اینجا باسلیق از بهر آن گویند که از بغل بر آمده است و در سمت رگی
بزرگ باشد و باندامهای شریف چون دل و دماغ و شش و حجاب پیوسته و در لغت
یونانی باسلیق پادشاه را گویند پس از پیوستگی این رگ باندامهای شریف او را باسلیق گویند
و اندر تن بجای پادشاه بزرگ داشته اند و منفعت فصد او آنست که علتهای جگر
و سپرز و شش و علتهای حجاب چون ذات الجنب و شوصه و هم دردهای سرین و مقعد و ران
و زانو و ساق و قدم را سخت منفعت بود و دردگاهها را زایل سازد و سر را
نفع دهد و فصد او از دست نافع تر بود بعلل اورام و اوجاع جگر و از دست راست
باوجاع و علل طحال مفید است طریق فصد او آنست از آنجا که موضع
فصد یا مبضع است چهار انگشت بالاتر باید بست و از بهر آنکه در زیر
باسلیق ماهرپان شریانست اندر وقت فصد او را از موضع خود یکسو نه
دیگر باید برد و منحرف باید کشید و یا از پهنا و از درازا زخم باید زد زیرا
که اگر از درازا گشاده شود بالا گرد و اندر بعضی مردمان از هر دو سو باسلیق شریان
باشد پس هرگاه که فصاد یکی را شناخت ایمن شد که مبضع از سوی دیگر

بر شریان

شریان زنند پس واجب آن باشد که هر دو جانب شریان باید دست از آن رگ بر دارد
و رگ دیگر فصد کنند تا در خطا نیفتند و اندر بیشتر وقتها چنین باسلیق را بر بندد تا بهم گرد
و باشد که آن جایگاه از باسلیق بود و باشد که از شریان بود پس هر جانب بندد که باید
کشیده و آن جایگاهها را با آهستگی باید مالید بار دیگر بندد دست را باید بست اگر در زیر
با هم بهم گرد صواب آن باشد که ترک کنند و باسلیق ابطی گشاید و فصد باسلیق
ماهرپان از آن جهت که از ساعد فروتر آید سلامت تر باشد پس بعد از آنکه تامل
کنند که افتد نیاید اولیتر آن بود که او را از پشت مبضع منحرف در ربوده بگشاید
تا با سلامت باشد و پرهیز باید بود که سر نیش بشریان نرسد که خطا عظیم بود
و در باسلیق ماهرپان غیر از خطا شریان خطاهای دیگر بیشتر بود از جهت غشاء
و عصب و عضله که در زیر اوست محترز باید بود که با پهنا جراحت نرسد
و اگر این خطاها چیزی واقع شود پس بعد بسرهای که در باب معالجه جراحت گفته اند
علاج کنند که بهتر گردد فصل ستم در فصد اکحل و آن رگیست باریک چون رشته
باریک در میان قیفال و باسلیق ماهرپان در هر دو دست یکی و اکحل گشته
مرکبست از قیفال و باسلیق آنجا که هر دو اند فرود آمده از سر شد ...

گردن بر رسد از بهر شاخ برخاسته از هر کدام یکی و اندر هم پیوسته شده و آنچه گشته
و دیگر رگ شده و بدست اندر آمده و از میان قیفال و باسلیق گذشته تا بخط
بدست و پشت دست و بانگشتان رسیده است و رگی بخط است و این رگ را
و این رگ را اکحل از بهر آن نام کرده اند که از قیفال و باسلیق آمیخته است
و چیزهای آمیخته را در لغت یونان کحل و نیل گویند و گروهی گویند که اکحل از آن
نام کرده اند که از بسیاری خون که در وی است رنگ وی کحلی است و از
رگ بزرگ خون میستاند منفعت فصد او آنست که همه علتهای تمام تن را
زایل کند و امتلای اخلاط از سر تا پای کم گرداند و درد سینه و سرفه کردن را بسیار را
رفع کند و ریشهای که بر روی سینه پدید آید به شود و هر علتی که از معده خیزد هم
را سود دهد طریق فصد او آنست که از معروف در ربعه باید کشاد و بسیار
باشد که اکحل در میان این دو عصب پنهان باشد پس از وی اولی آنست که او را
حوار کشاینده باشد که بر روی رگ عصبی باریک پنهان باشد هوش بدان
باید داشت تا مبضع بعصب نرسد و دست ما خدر نشود و دیگر اگر این رگ
قوی تر باشد و ظاهر تر این عصب نیز ظاهر تر باشد و اگر مبضع برین آید
مضرت او بزرگ باشد نباید که از آنست که جراحت زود به شود و علاج

اما از معالجه های جراحتها که در باب ششم گفته آید باید نمود فصل چهارم در فصد
باسلیق ابطی و آن چو بود در هر دستی یکی و این شاخیست از باسلیق چنانکه
بالا ذکر رفته و آن رگیست پائین تر از باسلیق مایل بجانب ابنج و در بعض
شاخ شود یکی بسطح و دیگر بار بیک سطح باید کشاد و او را عرق الاسلم گویند و بعضی
باسلامت از بهر آنکه در زیر او شریانست و ابطی را ابدهی نام از بهر آن گویند
که نزدیک بغلست و ابط بتازی بغل را گویند منفعت فصد او آنست
که علتهای جگر و سپرز را سود مند بود و هر علتی که بالای اندام بود بزیر آرد روا کر
زن حامله خواهد که کودک افکند کشادن این رگ را قصد باید رسانند
طریق فصد او آنست که نخست بانگشتان موضع رگ بسیار باید مالید
و آب گرم بسیار بر وی باید ریخت پس دست را باید بست و مریض باید
دست خود را راست بدارد چنانچه زاویه بغل او عمود ار باشد و رگ اگر فصد گر
با بهام خود فرو گیرد و از بالا فرو کشاید یعنی مبضع از بالا فرو برد تا خون آسان

تر بیرون آید فصل پنجم در فصد حبل الذراع و این رگ اندر بیشتر مردم با باسلیق پنهان است
و اندر بعضی مردم باسلیق با اکحل آمیخته میکرده و حبل الذراع و رگی بود در بازو دست
یکی و بر بالای وی بند اعلا نزدیک بجرده دست مبضع او است منفعت فصد او است
چنین منفعت فصد قیفال و با باسلیق بود و اکحل کشایند و بیابند این رگ را کشایند
و اما آنرا نشاید فصد این رگ بسبب آنکه بیماریهای امتداد عام رش کند طریق فصد او
آنست که بالاتر از موضع بند دست بجای انگشت باید بست تا رگ پدید آید مبضع
فصد کند و اگر مبضع قدری بیشتر کشد غلط باکی نیست و رگی کم خطا است
اما اگر اماس کند بطلای غنیف علاج کند فصل ششم در فصد اسیلم و آن رگ
باشد در هردو دست یکی و رای جالینوس آنست که اسیلم و نبالگر باسلیق ماکریانست
و گروهی گفته اند که ونبالگر باسلیق ابطریسا و چنین باسلیق ابطی و اسلیم را الا اسیلم
خوانند این رگ را در شاخ او است تصغیر اسیلم گویند و بعضی از
دلیل گفته اند که شاخیست از باسلیق که با شاخ از اکحل آمیخته و رگ گشته
است و گروهی گفته اند که این دو شاخ بهم آمیخته نشده لیکن یکجا مرآید تا بموضع
اسیلم و گروهی گفته اند که باسلیق اندر دست به شاخ میشود دیگر اندر

کن

کف دست در می آید و دوم در پشت دست میان انگشت وسطی و بنصر پدید آید میان
سیم خنصر و بنصر پدید آید که هم بر پشت دست پیوسته است منفعت فصد او آنست
که از دست راست کشایند آماس و درد جگر را زایل کند و جگر را سبک گرداند
و اگر از دست چپ کشایند اماس و درد سپرز را بنشانند و سپرز را کوچک گرداند
و بعضی از قدما گفته اند که فصد این رگ در علت ذات الریه و ذات الجنب
منفعت تمام دارد و درد مقعد و بواسیر را سود مند بود طریق فصد او آنست
که بند دست را به بندند و رگ را یا از معروف یا از در از رگ کشایند و دست را در آب گرم
باید نهادن تا چندانکه حاجت باشد خون بگیرد پس از آب بر آورده و بند دست کشاده
پاره کرده و نمک بر سر جراحت باید بست تا از اماس محفوظ بود و باید که فصاد محترز
باشد تا سر مبضع بسیار نخلد که شریانی در زیر دارد و اگر این خطا رود بس علاج آن
که در باب ششم گفته آید تدبیر کنند این بود بیان هر دوازده رگهای دست که گفته
اند و هر از این دوازده رگ دست چهار رگ دیگر است از رگهای
که از دست رسته اند و آنرا شریان گویند چنانکه علم رگ شریانها یاد کرده آید
ان شاء الله تعالی سبحانه و تعالی و تقدس باب سیم در فصد عروق پای و آن
شش است معروف که در هر فصل بیان کرده آید فصل اول در فصد صافن

وان دو رگ است یکی در پای راست و یکی در چپ و جایگاه فصد او نزدیک شتالنگ است از سوی
اندرون پای از بالای رستنی فرود می آید و تا اندر زیر بالا است باریک است و بعد از آن بر ابهام
زیر بن ابهام منبسط شود و اصل او باسلیق ماکم یا فنت و صافن نیز او گویند که بی
آفت و با سلامت است به وجهی در زیر رود در پهلوی او شریانی نیست و فصد او سهل
و با سلامت است از این جهت او را صافن گویند منفعت فصد او آنست که
خون را از بالا به پایین کشد و بدین سبب است که از بهر بستن حیض زنان این رگ را
زنند تا حیض گشاده شود و ریشها و خارش قضیب و انثیین را زایل کند و درد
ورکها و نقرس گرم و اماس مفاصل را دفع کند طریق فصد او آنست که بالای
شتالنگ ساق پای را نوار محکم ببندند و بفرمایند تا شخص گامی چند برود
و پای را بیفشارد و چیزی بلند در زیر پای او نهند تا رگ پدید آید و از صافن
دو شاخ دیگر یکی جانب راست او بر آمده و اصل او بزرگ است در میان انگشت اصغر
باید گشاد و دیگر پیدا آنکه شاخهای صافن از شتالنگ فرود آمده با هم
فراهم شده و سطبر و ظاهرتر گشته در پشت پای نزدیک کعب اندرو پدید آمده است
منفعت او چون منفعت صافن است لیکن که زنان را در این موضع بیشتر
سزاوار است که چون از بالا به زیر ساخته فرو کشد از کعب ابهام پای چهار انگشت بالاتر مابل
بقعه گشایند و دیگر شاخی هم از صافن بر سر پاشنه پدید آمده و گروهی آن را

نیز

نیز گشایند و منفعت او نیز بمنفعت صافن نزدیک است گویند از بهر آنکه شاخ وسیع است
فصل دوم در عرق النسا و آن دو رگ است یکی در پای راست و یکی در پای چپ و اصل
با سلیق ابطی است و رگ سطبر است چون رشته کشیده که اندر رو پوست و بدین
سبب او را عرق النسا گویند و طبیبان او را عرق النسا از بهر عوام گویند و نام
النسا ریست منفعت فصد او آنست که درد نیم بالا و پایین بفرود می آرد
و قیاس واجب میکند که منفعت فصد او بمنفعت صافن نزدیک باشد لیکن
بر تجربه معلوم شده که منفعت فصد این رگ اندر زایل شدن درد عرق النسا ابتدا
بیشتر بود بسبب آنکه بر راستای موضع درد است و منفعت فصد صافن
علتهای دیگر را بیشتر کرده شده است بیشتر است طریق فصد او آنست که دستار
دراز بگیرند و یک سر او در گردن شخص ببندند و سر دیگر را بر ران و ساق او بپیچند تا نزدیک
شتالنگ و بفرمایند تا چند بار فرو نشیند و بر خیزد و پای بر تخت نهند تا قوت
بر پای افتد پس فصاد بر پشت خم بنشیند و بجوید اگر یافت شد بهتر والا در پس
شتالنگ بجوید از سوی بیرون با جانب راست صافن در پای راست و بجانب
از صافن در پای چپ تا عرق النسا و شاخهای او معلوم کند و نشان عرق النسا
آنست که چون پدید آید بر روی چند گره باشد و او ۳ از جراز فصد کنند از برای آنکه
هر دو سوی او عصب است اگر مبضع بر عصب رسد بیم سستی کند فصل سیوم

در مقعد مابض و آن دو رگ‌اند اندر زیر زانو یکی در پای راست و دیگری در پای چپ
و اصل آن که نزدیک بقراط باسلیق است و رأی جالینوس و غیره آنست که
شاخهای از صافن اند از رگهای فراهم آمده یک رگ شده‌اند و بدین سبب فصد او
درد پشت و درد احشا را زایل کند و رگ عصب اندر زیر زانو ست
مابضان گویند این رگ را بنام عصب [illegible] که اندر سبب نزدیک او با عصب
منفعت فصد او آنست اندر گشادن حیض و زایل کردن درد مقعد
و بواسیر و درد رحم و گرده و اما رگهای کعبین که اندر گرده و مثانه بیشتر باشد
بیشتر از منفعت صافن است طریق فصد او آنست که ران و ساق
سخت ببندند و چند گام آمد و رفت فرمایند و چند بار بنشینند و برخیزند تا
رگ پدید آید بر موضع فصد کنند اینست بیان شش رگ پای که گفته آمد
بدانکه فصد رگهای پای اندر علتها که ماده بجانب زیر میل دارد و اندر علتها
ی سودا سخت نافع است لیکن اثر این رگها اندر ضعیف کردن قوت
بیشتر از اثر رگهای دست باشد دیگر بیرون از این رگها سر و گردن و دست
و پای که یاد کرده آمد اندر بعض کتابها دو رگ دیگر معین است در پهلو شکم
یکی بجانب راست زیر جگر و یکی بجانب چپ زیر سپرز از آنکه زیر جگر است
بهر علت استسقا زنند نافع بود و آنکه زیر سپرز است از بهر علت

بکرز

پس رگ گشایند سود مند بود و بباید دانست که رگ گشادن هر کدام رگی از این
رگها که یاد کرده آمد اینست هر گاه که بوقت حاجت گشایند اندر تن فایده‌ای و راحتی
پدید آید و بعضی از جمله کشیده شود از بهر آنکه همه رگها را اصل جگر است اند
که از جگر رسته است لیکن شفای آن عضو که بیمار است اندر وی باشد هم بدان
روز نبود از بهر آنکه مدتی باید تا طبیعت خون را در وی قسمت کند و از
آن عضو که خون بدین رگ که گشاده اند باز دارد و هر گاه که از عضوی رگی
گشایند که بدان عضو پیوسته آید یا برابر او و بر راستای او باشد چنین فرو
خون باشد از آن عضو کم شود بزودی شفا پدید آید باب [illegible] در گشادن
شرائین اما شریانها که گشایند و ببرند و داغ کنند که دوازده اند که در
پنج فصل ذکر معروف شد فصل اول در گشادن شرائین شرائین یا فوج باشد و شریانها
[illegible] یا فوج اندر میان تارک و شرائین را ببرند و بریدن او سبب نفخ
پوست سر دشوار باشد منفعت بریدن او آنست که ماده آب و سبل
و جرب را باز دارد و درد شقیقه را زایل سازد و نور چشم افزاید و عصب
مجوف را که نور اندر وی است پاک کند و خفقان را نافع بود فصل دوم در شریان
صدغ است و شریانها صدغ است نزدیک شقیقه یکی بسوی راست و دیگری بسوی
چپ آنرا ببرند و داغ نهند از بهر فصل سیوم گرم و از بهر دفع علت

انتشار فصل سیم در شریان پس گوش و دو شریان دیگر در پس گوش است یکی
بسوی راست و یکی بسوی چپ و فصد او از بهر بازداشتن آب و تاریکی چشم
و شب کوری کنند و از بهر صداع و دوار که از بخارهای گرم تولد کنند و از بهر دردها
که اندر میان هر دو کتف و اندر بن زبان پدید آید نافع بود و فصد آن از خطر خالی
نبود و جراحت او دیر بسته شود پس بریدن و داغ کردن نافع تر بود و گفته اند
شریان با وعیه منی پیوسته اند روح نفخ بدو میرسانند پس اگر گاه که این را
ببرند اندر مرد نقصان رجولیت پدید آید و بقراط گوید که مردمان صقلاب
که خدایتعالی بار کرداند و فرزند را که بر جایگاه عمارت وقف کنند این شریانها
او را ببرند تا قوت شهوت از وی بریده شود و بدو ترک کنند و گویند که دعا
مستجاب بود اما جالینوس این معنی را منکر است فصل چهارم در شریان زیر زبان
و دو شریان در زیر زبانست هم پهلوی هر دو رگ که بیشتر یاد کرده شد اگر این را ببرند
و داغ نیز کنند هر علتی که از اصداع گویند و دردهای اندرون زبان پدید آید
دفع کند بالجمله هر شریان که درین چهار فصل مذکور شدند تا دیگر آن
باید داد تا در نمایان شود فصل پنجم در شریان دست و شریان در دست
چهار است در هر دستی دو شریان یکی بر کف دست یکی بر پشت دست اما آنکه
بر پشت دست است میان انگشت سبابه و ابهام نهاده است بریدن

آن درد

آن درد کهن که اندر جگر و حجابها باشد زایل کند جالینوس را اندر جگر درد بود مدتی
پس در خواب دید که او را گفتند که این دو شریان از دست ببر همچنان کرد شفا یافت
اما آنکه بر کف دست است هم در میان انگشت ابهام و سبابه است که آنجا اصل
ابهام است پدید آید و این موضع را بقعة الکف گویند منفعت او همچون منفعت
شریانست و گفته اند که بریدن او علت ماشرا و درد پهلو و درد سپرز را نافع بود
و باید دانست که هر شریان برند و داغ نکنند در طریق بریدن و داغ
کردن اگرچه نوعها بسیار گفته اند اما طریق آسان و بی خطر این است که
پوست بشکافند و رگ را پدیدار کنند و فراشته اندر زیر کنند و بهم ببندند تا
بریده داغ کنند که از آن که داغ خود بریده شود باب ششم در معالجه جراحت
و عصب و علاج غشی و غیر آن در چهار فصل ذکر یافت فصل اول در معالجه
جراحت شریان هرگاه که جراحت بر شریان رسد علامتش آن بود که بوقت
جستن خون حرکت یابد همچون حرکت نبض و خون شریان رقیق تر و اشقر تر بود
و اگر گوش بر جراحت نزدیک دارند آواز خون میتوان شنید و اندر حال نبض
نرم و ضعیف شدن گیرد علاج این آن بود که فی الحال رگ باید گرفت که خون
بر نیاید و بازوی درست و هر دو پای که برابر این دست است ببندند و گاه
که از بستن بازو و پای رنج آید یک یک را بیند چندانکه آسایش بود و بسته باز بندند

وداروی دیگر بعد از ذکر بعضی خواهد شد بر جراحت نهند و بالای او رفاده محکم ببندند
و دست او را بر بالش بلند باید نهاد تا خون بسوی جراحت میل نکند و از غذا یا ثقیل پرهیز
نمایند   بر موضع رگ شکافته اندر باز نگیرند تا خشک شود تا که معلوم شود که
جراحت محکم بسته شده باشد و اگر باین تدبیر تا خون همچنان بیرون آید از دست دیگر
باسلیق یا اکحل باید گشاد و اگر بدین ساکن نشود فتیله از پنبه در دارو آمیخته
بر زخم محکم ببندند تا بهتر شود و اگر بدین تدبیر خون ساکن نشود در تدبیر جراحت
نباشد که رگ را بر بندند و داغ کنند و این فعل خالی از خطر نیست اما داروی که
بر جراحت نهند اینست دم الاخوین انزروت شب یمانی قلقطار اقاقیا
کلنار صبر کثیرا از هر یک جزو و صمغ عربی دو جزو جمله را بکوبند و بر بیزند و
نگاه دارند و چون بوقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ بسرشند و او را
با پشم خرگوش یا قز نرم یا خانه عنکبوت نرم و پاکیزه بر جراحت نهند
و محکم ببندند و این دارو را الاذوق گویند و جالینوس گوید هیچ دارو بهتر از
کندر نیست و صفت او اینست که بگیرند کندر صافی و باریک بکوبند او را
همچو غبار سابیده و بسپیدی بیضه مرغ سرشته با پشم خرگوش بر جراحت نهند
و بسیار بر نهند چنانچه گفته اگر جراحت بدین دارو بند نگیرد و چون سست
باریک علق از سر بالا زیر زیر با زنند تا بالای دارو نهند و رفاده محکم

بالا را

بالای او ببندند و در روز پس بگشایند اگر چه خون ساکن شده باشد باز
بر بندند تا دانند که جراحت درست شد و اندرون میان طبع بیمار نگاه دارد
تا نرم شود و باعتدال باشد فصل دوم در معالجه جراحت عصب و عضله و غشا
هرگاه بموضع عصب یا غشا یا بعضله رسد که اندر پهلوی رگ باشد یا زیر او باشد
الم از پدید نخورد او دست آماس گیرد علاج آن بود که هم تن وی بدنها
را او را و که اگر جراحت را بروغن بنفشه یا یاسمین چرب دارند و بر
آماس طلاها خنک چون بزرقطونا با آب کشنیز تر و اگر صندل سرخ با سفیدی
و گلاب و شیاف مامیثا با آب یار کنند اولی باشد و شره گاو و
فضض نیز بهتر بود و آماس قلیل از روغن کنجد گرم کنند اگر چرب کنند نافع
آید و نشان بهتر آن بود که آماس فرو نشیند و بلغم آید و نشان بدی
آن باشد که آماس سرخ تر و صلب تر گردد پس هرگاه که نشان بهتر پدید
آید اگر بر قوت اعتماد باشد و عقل بر جا بود رگ صافن از پا باید گشاد
یا از دست رگ دیگر باید گشاد فصل سیوم در علاج غشی و آن بیهوش بود
که از رفتن خون بسیار پدید آید پاره غالیه بر بینی او بمالند و گلاب و مشک
بر روی او بمالند و قدری مشک و زعفران با شوربای مرغ یا گوشت
غنم با قدری شکر بعمل آورده بخوردن او دهند اگر قوت آن نباشد
در گلوی او قلیل بریزند و چیزی از عطاس در بینی او دهند تا عطسه کنند

وآواز سخت و در گوش او کنند اما جالینوس گوید که تن او را بر روغن یاسمین
چرب کنند و بخورهای خوش بوی در بینی او بسوزانند و مرغ با مصالح خوش بوی نزدیک
دماغ او بریان کنند و اگر غشی غالب بود ازین تدبیر منفعت ظاهر شود
در پیش او طبل یا بوق باید نواخت و بکرباس باید برد و آب معتدل بر ابدان
مشی باید ریخت تا صحت یابد و این احوال بیشتر در زنان پدید آید
خاصه که ضعیف بود و در مردمانی که کثرة الجماع باشند و قی کردن پیش از
فصد از غشی باز دارد و اندر حال غشی نیز نافع بود و غشی را از ان
نگاه دارند بدین سبب اندر حال فصد پر مرغ یا چیزی دیگر که قی تواند کرد حاضر
باید داشت تا اگر غشی افتد قی کنند فصل چهارم در کبود شدن
موضع فصد اگر فصاد رگ را اگر تنگ گشاید پس خون در زیر پوست
پراگنده شود و موضع فصد کبود گردد تا اثر آن زایل شود و بران دست
هیچ قوتی نباید کرد و هرگاه که کبودی رگ نه باشد و بر زدن رگ آن نشان
سلامت بود و هرگاه که دیگر روز سیاه تر یا کبود تر شود از پای صافن
باید کشاد و یا از دست دیگر رگ دیگر باید کشاد و آن موضع را
بشیاف مامیثا و بزر قطونا و آب گشنیز تر ضماد باید کرد و

کماگه

کماگه جراحت را بر روغن بنفشه یا یاسمین چرب دارند و از
روغن کنجد گرم کرده نیز چرب کنند خالی از منفعت نخواهد بود

والله اعلم بالصواب

باشیررا [illegible] بیشتر [illegible]

تا قدری [illegible] اصل [illegible] رحم [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] مناسبه

استعمال کنند بسیار [illegible] بسیار نافع [illegible]

[illegible] و دوار [illegible] نافعست [illegible]

و جالینوس [illegible] نافعست [illegible] بسیار نافع [illegible]

تا چند عدد فلفل [illegible] بخور [illegible] نافع [illegible]

[illegible] مفاصل و فالج و [illegible] نافعست و [illegible]

از [illegible] امراض مذکوره [illegible]

مفید [illegible]

[illegible]

[illegible] ۲ ۲

[illegible] ۱ ۱

[illegible] ۳

[illegible] ۳ ۳

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] نافع [illegible]

[illegible]

[illegible] روز [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

اندازند [illegible] اشتعال است [illegible] اصفهانی [illegible]

بگذارند پس [illegible] است [illegible] میکنند و بلغم [illegible] در بیان خواص [illegible] سازند و بنام [illegible]

[illegible] دارد [illegible] از آن [illegible]

و در اصفهان [illegible] میکنند [illegible]

و اطلاق [illegible]

[illegible]

شربت اجاص جهت دردسر وعطش وتبهای حاره ویرقان نافعست مسهل صفرا آلو عناب
در آب خیسانیده بجوش دهند تا نیم آب شود پس صاف نموده شکر بقدر رسد بجوش طبخ کنند اندازه
وصاف کنند شکر بقوام آرند اگر خواهند بقوت استهال باشد قدری محموده مشوی داخل نمایند
شربت تمر هندی در منافع وترتیب بدستور شربت اجاص است وبمعده نافعتر است
شربت دیگر رفع خمار بنظر السالور آلو سیاه تمر هندی از هریک رطل عناب سی عدد در شش
رطل آب بجوش دهند تا بدو رطل رسد صاف نمایند آب انار ترش آب انار شیرین وآب سیب از هریک
نیم رطل اضافه نمایند با یک من قند بقوام آرند شربت ریحان نسیان
وامراض بلغمی را نافعست وجهت تقویت دماغ ومعده مفید بنا بر سعو منفعت نسخه مذکور
صعتر ریحان زرنبوی شمهی قند اضافه کنند ودارچینی وقرنفل وسنبل وجوز بوا هریک ده درم
مجموع نیم کوفته در کیسه کرده در یک من آب زلال تر کنند بلا بیند شیشه استعمال نمایند و باید که جز اول
پاک بشویند واندرون او را موم کداخته بکرداند یا مشک زعفران عنبر بو یا گلاب
قرص کوکب خیر ... طلا کنند صداع را نافع ... کنند [illegible]
امیخته بر دندان ... خورده ... در دندان ... [illegible]
دندان ساییده کرده اند تناول ... در کوشش چکانند
نفث الدم سیلان خون از هر محل که باشد باز دارد ... با گل گراز
... اگر ... باب سدد ... [illegible] ... و جمیع الارحام
قروح امعاء و مثانه را مفید است ... بجمیع جوانب ... [illegible]
لعاب هر یک چهار درم ... [illegible] ... کل مختوم بوزن چهار
سیستان ... زعفران ... گل ارمنی ... طلق ... [illegible]
ریحان ... [illegible] ... قرصها بندند ... [illegible]

[illegible]

6665

9 — 332

هو القوی

روغنیکه جهت قوت باه و اعصاب و ضعف قضیب و کسی را که بغوطانیدن و بکار نتوانند زاید کیف لیلبار مجرب است اجزا آن زرنیخ گوگرد سهما که سفید

۱۶ مثقال ۱۰ مثقال نیم مثقال

سیر الف ر مجموع را با یکدیگر مخلوط کرده نرم صلایه نموده با روغن گاو سحق

۱۰ مثقال

بلیغ نموده پارچه باریکی را بروغن تر کرده بهمین عوض ادویه را ببرور پارچه ریخته

پارچه را مانند فتیله پیچیده با آتش روشن کنند سر آن زیر نگاه دارند تا قطره

روغن از آن بچکید بعد از آن فتیله را که الست نگاه دارند تا آتش باز در

یکرده بطریق اول باز نگاه دارند تا قطره بچکید باز بهمان طریق

ثلث نگاه دارند باز نگون نگاه دارند تا قطره بچکید بهمین قرار

تا روغن تمام بر آید پس بر قضیب بمالند تا ۲۱ روز چنین کنند بعد از آن

مباشرت کنند نهایت مجرب و کامل نافع است

[illegible]

سفوف سعد حب السهیل جهت صبیان مجرب است بعد کندر حب الاس چنین که باسویه گرفته یک جزو باریک

مرضعه نوشانند سفوف طباشیر حب السهیل اطفال مجرب است و جز اطفال را نیز نافع طباشیر

اباب داناروداله بسیار نرم سلاية کرده جمع عربی کشیذ اعطا سعید تخم مورد گلسرخ گل ارمنی

باسویه سفوف کنند و در اطفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شب با شربت به یا شربت سیب

[illegible]

ورق الخیال ... آب ...

در میان ... الاعجر ... ملک ... درم

دارچین ... قرنفل ... درم

... سنبل ... قاقله ... دو درم

شح ... عنبر ... بنج ... افیون ... قرنفل ... جوزبوا ... بسباسه

... نبات ... زعفران ...

... زعفران ... درم ... مثقال

صندل ... زعفران ... طباشیر ...

... افیون خالص ... درمیان ...

... ورق الخیال ...

نیمه ... زعفران ...

...

... زعفران ... درم ... مثقال ...

... ساعت ... زعفران ...

... افیون ... ورق ...

669

فنم پیشتر گشت ...

برادہ و دیدان املیلی ... علاقۀ یکی ده دن ... الا باشد عفو

عدد دام ... قرنفل ... تمر ... اوبلم جیار ... کلا ... ا

مال ... علاقه وقه ... بکی دام ... اتش ... انک ... بر

عدد دام ... یکی ... ور ... زنجبیل ... انداغنه ... بالادن ... ارکر ماکرم ...

همه را ... ملل ... روغن ... اوزنه ... بکا ... از ... باق ... بارنی ... سل

... قنا انک ... روغنی ... کیمه ... قرنفل ... ارکرم ... شکر از ... بوبلر ... از ... باق ... وانک ...

جوبغار ... امبان ... اوبکه دارند ... مقدار ... یک ... باسن ... بجا ... بیند ... دار ...

کده ... نشه ... ارز ... عمل ... ار ... ارز ... سهل است

شوبند ... اکر ... بند ... آب ... اکرم ... سهل است

دارو ...

5

---

334 669

... ارز ... سهم

بله ... نا

روی کلنزار ... منه ... با ان ... افضل ... یا علی

335 | 671

335

[illegible]

670

[illegible]
لا حول ولا قوة الا بالله

[illegible]

672-مم

چلو یک دفعه دو پلاو یک دفعه

آش یک دفعه

672

نسخهٔ عجیب

کشمش انجیر پیاز زرنجبیل شکر عدس

بجهت رفع ... نطفه ... ورم ... کافی

طریقه گرفتن عطر گلاب عرق گلاب را با آب آتش

یا چه آتش کنند در ظرفهای ... سفید

در بجای ... بگذارند تا سرد شود دهنش ...

بر روی گلاب ... بیایستد با دست بردارند ...

در شیشه گذاشته در ... یا ... بگذارند

تا ... دیگر عطر صندل را بدین نحو گرفته

خواسته باشند که عطر صندل و عطر گلاب را با هم بیامیزند

طریقش این است که عطر صندل را در میان شیشه با ظرفی از

گلاب ... آتش با یک آتش از قرع انبیق ... صندل را اول

... بگذارند گلاب بالا ... از روی گلاب بردارند ... این

و ... با هم بیامیزند و اگر خواسته باشند غش بزنند ... از روغن

زرنجبیل و دیگر چیزهای دیگر بکشند اورد

طبخ دیوانخانه

همه ... چغندر ... سبز ...

از ... جمع ... کلم همراه ...

در ... بپزند

طریقه گرفتن عطر ... صندل

[illegible]

DOCTOR

CARO OWEN MINASIAN

Foliated 4/3/90

J.M.

Text on fore-edge follows

UCLA

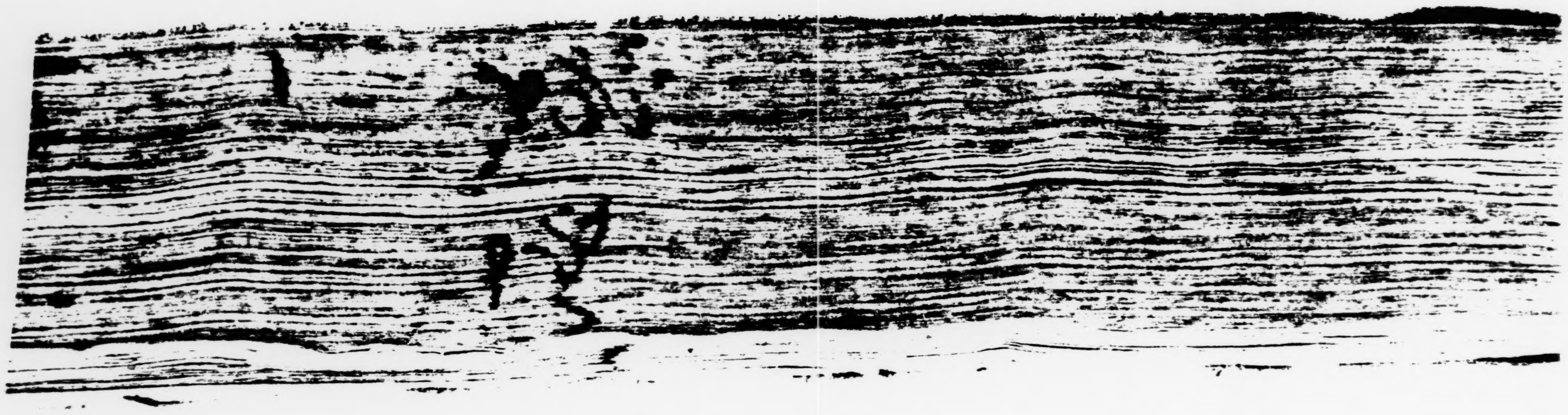

UCLA Reprographic Service

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service